حسب فرمایش نواب کامیاب مهر سپهر عظمت و
اجلال و بدر فلک رفعت و استقلال و نجم آسمان شوکت و افضال
رفعت و عظمت دستگاه مجدت و نجدت همراه شوکت و جلال
جایگاه نواب صفدر جنگ مشیر الدوله فخر الملک بهادر
الی یوم القیامه

# مقاله اول از کتاب حدیقة العالم

۱۳۰۱ھ

تالیف علامی [illegible] خلاصه خاندان مصطفوی سلاله دودمان مرتضوی
میر ابوالقاسم بن رضی الدین الموسوی المخاطب بمیر عالم مرحوم
در مطبع سیدی واقع حیدر آباد دکن باهتمام اقل السادات
سید عبد اللطیف الشهیر بسید قا ولد مرحمت پناه حاجی سید محمد علی
شیرازی طبع یافت

قیمت جلد اول هفت روپیه

در عهد فرخ مهد

نواب آصفجاه مظفر الممالک نظام الملک

نظام الدوله میر محبوب علیخان بهادر

فتح جنگ خلد الله ملکه و سلطانه

مقاله اول از کتاب حدیقة العالم

تالیف علامة الزمانی فهامة الدوران

میر ابو القاسم المخاطب بمیر عالم مرحوم

در مطبع سیدی واقع حیدرآباد دکن

در سنه ۱۳۰۹ هجری طبع شد



روزی نماید لطیفی که مصور عنایتش جهت کامل نگاهی تماشائیان مستقبل صفحات
ایام ماضیه را بهارستان نقوش آثار بدیعه ساخت و مدبر حمایتش تصویرات
مرقع ذهن را از بیم آسیب رطوبت نسیان بر وغن حافظه پرداخت سفینه روزگار
برای روشن سوادی چشم اعتبار از دست کاتب قدرتش نگارستان نوادر
حکایات است و افراد لیل و نهار جهت سیر حساب بی نظر استیفا نگار از رسم
محرر تقدیرش مفرده رقوم عجیبه و اقعات نه جلد طبقات سپهر برین از
کتابخانهٔ صنعتش رسالهٔ هفت باب اقالیم از نسخهٔ خلقتش **مقاله نظم**
تعالی احدی که بی مثل و مانند که خوانندش خداوندان خداوند جواهر بخش
فکرهای باریک بروز آرندهٔ شبهای تاریک فلک برپا نگهدار و انجم افروز
خرد را بی میانجی حکمت آموز نگهدارندهٔ بالا و پستی گواه هستی او جمله هستی
صحرا نوردان دشت توحیدش از نهال قامت هر شجر عصا بدست می آرند و
مسافران اقلیم تنزیهش از هر کوه سنگ نشانی برراه دارند و هر ذرهٔ نحیف
برطلوع آفتاب جمالش دلیلیست روشن و هر قطرهٔ ضعیف از دریای
نوالش تجربیست قطره زن **شعر** فوا عجبا کیف یعصی الاله ام کیف یجحد
الجاحد و فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد سبحانه ما اعظم شانه جل جلاله
و تعالی عم نواله و توالی و مبدای ثنای اختران خزاین اصناف
درود و صلوات و انتفاد دفاین آلاف تسلیم و تحیات نثار ساحت بارگاه
عرش مدارج کرسی معارج پادشاه عالیجاهیست که هنوز کلک قضا حروف
عالیات شئون صفات را بر لوح قدر ننوشته منشی عنایت رقم رسالت را طغرای
عالم آرائی او موشح ساخت و خاک امکان با آب وجوب گل نکشته معمار مشیت
کاخ نبوت را بجهت نشیمن وی پرداخت شمع نشار جامعه اش خلوتگاه احدیت

پیش از تجلی اعیان ثابته بر عالم شهود به پرتو اول ما خلق الله نوری تافته دستان
سرای ناطقه اش در چمن وحدت قبل از ظهور بهار کثرت به ترانهٔ انی رسول من
رب العالمین ترزبانی یافته زهی صاحب لوائی که فرمان روای سلطنتش
بمنشور کنت نبیا و آدم بین الماء والطین سر از جیب سرحد ازل کشیده
و حکمرانی ریاستش بحکم ولکن رسول الله خاتم النبیین در کنار کناره
بد آرمیده چشم تامل نگاه در گلگشت حدایق قوانین دین متینش غنچه رسالت را از رنگ
دلوی اعجازی نیاز می بیند و نظر تعمق دستگاه در تفرج بساطین احکام
ملت بینش گل نبوت را بی استعانت ناخن خرق عادت می چیند ضوابط
شریعت غرایش دستور العمل شاهی نشانین و قواعد ملت بیضایش سرمشق
فرمان روایی دارین **نظم** سروران تاج آزادگان * سپهدار
خیل فرستادگان * بحکم شریعت طریقت اساس * بنور طریقت
حقیقت شناس * جهان را اطاع و خدا را مطیع * اسیران روز جزا را شفیع
محمد که شمع ازل نور اوست * قلم اولین حرف منشور اوست * خرد تشنه فیض تعلیم
اوست * ترشح کش از چشمه میم اوست * و نقود نامحدود و اقسام سلام و الوف نامعدود
صنوف تحیت و اکرام نذر مراقد منور آل کرام و خلفای عظام آن حضرت که اقتضای
آثار نبوی را وجه همت ساخته علم تاسی در میدان خلافت افراختند **نظم** همه مرضی
همه راضی رفتند * قرب حق را متقاضی رفتند * گشته در قرب حق اند اکنون کم *
رضی الله تعالی عنهم اما بعد بر آگاه دلان محفل وجود و حقیقت شناسان کارخانه شهود که
چشم بصیرت را در تماشاگاه سواد آفرینش سرمه تامل کشیده و دماغ ادراک
را از رحیق تحقیق و ضیع عالم شان تعقل بخشیده اند مخفی نخواهد بود که حکیم علی الاطلاق
جبلت عظمت را باقتضای حکمت بالغه خود افراد انسانی را با اشتراک جنسی و

طرواً للباب بعبارات واضح خالی از خلال ایجاز و ملال اطناب رقم پذیر
خامهٔ بیان کرده دل یادگار طلب که چله نشین کمین گاه این مطلب بود بنوید این
امید دامن احتیاط در کمر همت بست و خامه منتظر الاشاره که همواره انتظار
چنین بشارت می نمود بامید این نوید آستین تصمیم بر ساعد عزیمت شکست و
باوجود قلت فرصت و کثرت اشتغال که تدابیر اصلاح تنقیت امور و سد ثغور مفاسد
ملک فتنه خیز دکن علاوه رتق و فتق مهمات مستوعب اوقات است پارهٔ از ساعات
عمر گرانمایه صرف این مطلب گردید الحمد لله والمنة که مصور اندیشه صورت یادگاری بر صفحه
زمانه نقش بسته که چهره نونگاهان نگارخانهٔ عالم از نیرنگهای عبرتش گردهٔ شکستگی
رونما تواند برداشت و کاروان خیال از اقلیم تامل سرمایه ذکری بدست آورده
که از تحایف اعتبارش جهت مجاوران کشور استقبال بمصداق **ولقد کان فی
قصصهم عبرة لاولی الالباب** اصناف ارمغان تواند گذاشت نخلبندی قلم
معنی پسند رنگ گلستان ریخته که دامان نگاه تماشائیان از گلهای رنگارنگش چمن
چمن بهار گردد و غنچه خاطر نظارگیان از تراکم نکهت تماشایش زیارتگاه
شکفتگی صد لاله زار و این تالیف مسرت توام که مسمی است بحدیقة العالم مشتمل است
بر دو مقاله و یک خاتمه مقاله اول در بیان احوال ملوک قطب شاهیه
انار الله برهانهم مقاله دوم در ذکر احوال سلسله علیه آصفیه دام الله ایام دولتهم
و خاتمه در بیان مجملی از احوال مؤلف **مقالهٔ اول** در بیان احوال عظمت اشتمال
سلاطین قطبشاهیه رضوان الله علیهم که قریب دو صد سال در مملکت تلنگ کوس
سلطنت و فرمانروائی نواخته و علم دین و داد درین سرزمین مینوسواد
منتخب از تاریخ قطب شاهی و غیره تواریخ معتبره و این مقاله مشتمل
است بر یک مقدمه و هفت باب **مقدمه** در بیان نسب شریف شاه غفران پناه

سلطان قلی قطب شاه باب اول در بیان احوال ملک مؤید بنیاد آنکه سلطان
قلی قطب شاه باب دوم در احوال شاه جمجاه جمشید قطب شاه و شاهزاده
سبحان قلی باب سیوم در بیان احوال پادشاه خلایق پناه ابراهیم قطبشاه
باب چهارم در بیان احوال پادشاه گیتی پناه ابوالمظفر سلطان محمد قطبشاه باب پنجم در بیان احوال
پادشاه عدالت پناه سلطان محمد قطبشاه باب ششم در بیان احوال پادشاه دین پناه سلطان عبدالله قطبشاه
باب هفتم در بیان احوال پادشاه مشمول رحمت الله سلطان ابوالحسن قطب شاه
المشتهر بتاناشاه مقدمه در بیان نسب شریف شاه غفران پناه سلطان قلی
قطب شاه آن عالیجناب بقول صاحب تاریخ قطبشاهی خلف الصدق امیر زاده
اویس قلی است ابن امیرزاده پیر قلی ابن امیرزاده الوند ابن امیرزاده اسکندر ابن
امیر نامدار قرا یوسف ابن امیر قرا محمد ابن امیر قرا تورمش ابن قرا منصور ابن قرا
بیرم ابن قرا تورمش ابن امیر تره بیک مخفف توره بیک که نسبش به آغز خان
ابن قراخان از اولاد یافث ابن نوح علیه السلام می پیوندد و بروایت صاحب
تاریخ فرشته از ترکان بهارلوست از قوم میر علی شکر و بعضی آن خسرو والا
تبار را از اولاد میرزا جهان شاه مقتول برادر سکندر ثانی می دانند و بالاتفاق
مولد و منشاء آن ملک معدلت نشان قریه سعد آباد است از مملکت همدان و بالجمله
پدر بزرگوار آن شهریار امیرزاده اویس قلی ابن پیر امیرزاده پیر قلی بیک است
از بطن خاتون خدیجه نام بنت شاهزاده یوسف و اویس قلی را ملک صالح همدانی
که بسمو نسب و علو حسب از اکابر ایران امتیاز تمام داشت بخویشی خود برگزید و یکی
مخدرات سراپرده عفت خویش مریم خاتون نام را در عقد ازدواجش کشید و از
بطن او فرزندی متولد شد که ملک صالح او را موسوم بسلطان قلی کرده متوجه
تربیتش گشت سلطان قلی از بدو سن تمیز داعیه ملک گیری و کشور گشائی بخاطر داشت

تا اینکه در ملک تلنگ بتائید ربانی بپایه حکمرانی رسید چنانچه عنقریب منتظم سلک بیان میگردد

## باب اول در بیان احوال خسرو مؤید پادشاه غفران پناه سلطان قلی قطبشاه

مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در سبب ورود مسعود آن شهریار از ولایت بملک دکن و ترقی آن جناب به تسبیب مسبب الاسباب بپایه بلند و ذکر وقایعی که پیش از جلوس او بر تخت فرمانروائی ملک تلنگ بمعرض وقوع آمده موجب ترقیات روزافزون شد و در ذیل این بیان احوال سلطان محمود شاه بهمنی و دیگر سلاطین بهمنیه

### ذکر سبب ورود آن ملک معدلت گستر بمحمدآباد بیدر

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون امیر حسن بیک ابن قرا عثمان حاکم دیار بکر از قوم آق قیلو بر قوم قرا قیلو دست تسلط یافت بنابر افتادگی و قناعت پیر قلی جد امجد سلطان قلی و شفاعت اکابر همدان متعرض احوال پیر قلی و اولادش نشد بل ایشانرا مشمول عواطف خود گردانید و بعد از امیر حسن بیک پسرش خلیل سلطان نیز طریقه پدر خود مرعی داشت من بعد چون نوبت سلطنت بامیرزاده یعقوب رسید از روی حزم و احتیاط متفحص احوال امیرزادگان و عامه برایا و سوانح قضایا گردید و چون مهیمنان اخبار رشادت سلطان قلی که بسن رشد رسیده بود و داعیه سلطنت که در سر داشت و اتفاق ترکمان قرا قیلو با او بسمع جلالش رسانیدند و اهل تنجیم و رمل نیز از بلند طالعی سلطان قلی آگهی دادند ازین جهت یعقوب سلطان درصدد استیصال شد و پدر بزرگوار سلطان قلی بعد اطلاع برمکنون ضمیرش مشاوره با جمعی از مخصوصان خود نموده روانگی او باتفاق عم بزرگوارش الله قلی بیک بصوب هندوستان مصمم گردانید آن شاهزاده که پیش ازین از خوف اعدا همراه عم بزرگوار خود بهند تشریف آورده و اوضاع سلاطین هند پسندیده بود این معنی را فوز عظیم انگاشته تحف و هدایای خسروانه از اسپان وغیره همراه گرفته در صحبت عم بزرگوار خود

طریق سفر ہند پیش گرفت و چون بہ یزد رسید بخدمت سراسر برکت عارف معارف الٰہی
حضرت شاہ نور الدین نعمت اللہ ثانی قدس سرہ کہ نسبت ارادت و قرابت بآن حضرت
داشت چہ صبیہ میرزا جہان شاہ در عقد ازدواج آن حضرت بود مستسعد شدہ استمداد
نمود آن حضرت بشارت فیلامتی و سلطنت قطعہ ای از اقطار ہندوستان و چند عدد
اشرفی باو دادہ فاتحہ خواندہ و دعای خیر نمودہ رخصت روانگی ارزانی فرمود
او بعد از عبور از دریا عازم دار السلطنت محمد آباد بیدر گشت و ورود او از ولایت
بدکن بقول صاحب تاریخ فرشتہ در اواخر عہد سلطان محمد شاہ لشکری بہمنی بود و بموجب
نوشتۂ صاحب تاریخ قطبشاہی در عہد سلطان محمود شاہ بہمنی و بالاتفاق رسیدن
او بمرتبۂ امارت و خطاب قطب الملکی و جاگیر یافتن او گولکنڈہ را مع مضافات
در عہد سلطان محمود بہمنی است و بعد چندی سپہ سالار آن حدود گشت و در فرامین
او را صاحب السیف والقلم نوشتند پس از آنکہ ضعف در سلطنت سلطان محمود بہمنی
بقوت راہ یافت او نیز در سنہ ثمان عشر و تسعمائہ متصدی امر سلطنت ممالک تلنگ شدہ
خود را موسوم بقطب شاہ ساخت چنانکہ بعد ازین مشروحاً مرقوم خواہد شد باید دانست
کہ مملکت تلنگ طولانی واقع شدہ از شمال بجنوب شرقی آن سراسر دریاے شور است
و شمالی آن اودلکہ چاندا و قدری ملک اوڈیسہ کہ بسرکار سیکاکول پیوستہ و غربی آن
صوبہ محمد آباد و بیجاپورہ جنوبی آن ملک کرناٹک است کہ الحال مع بالاگہاٹ و ولایت
پایان گہاٹ داخل صوبہ حیدرآباد است و در ایام سابق پیش از استیلای سلاطین
بہمنیہ صوبہ مذکور در تصرف راجہ ہای تلنگ و پای تخت تلکانہ ورنگل بود و بعد از آنکہ
تصرف بہمنیہ در آمد بعد چندی در اقطاع سلطان قلی کہ دران زمان مخاطب بقطب الملک
بود مقرر گشت و چون سلطنت بہمنیہ متزلزل گردید قطب الملک رایت سلطنت برافراخت
گولکنڈہ را پای تخت خود ساخت گویند گولکنڈہ در از منہ سابقہ بمانکل موسوم بود

و راجهٔ آنجا دیورای نام داشت و درین صوبه بسمت شرقی متصل بدریای شور جنگل و
قلاع کوهی بسیار واقع است و رودها که در صوبجات دکن جاریست همه یک جا شده
بدریای شور می پیوندد چنانچه گنگ و گوداوری رود های صوبه خجسته بنیاد و بالاگهاٹ
برار باهم یک جا مجتمع شده از سرکار راجبندری گذشته بدریا میرود و بهیمرا و
کستنا و تنگبهدرا یک جا شده از بیجاپور داخل صوبه حیدرآباد گشته و از میان جنگل و
آبادی گذشته نزدیک چچهلی پٹن بدریا ملحق میگردد و مخفی نماند که سبب ترقی آن شهریار
بموجب نوشته صاحب تاریخ فرشته آنکه سلطان قلی چون دید که سلطان محمد شاه
لشکری بهمنی غلامان ترک را بس معزز و مکرم میدارد خود را در سلک غلامان ترک منسلک ساخت
و بنا بر مهارتش در علم حساب و سیاق بخدمت مشرفی محلات حرم عز اختصاص
یافت و خواتین از حسن سلوک و امانت و دیانتش راضی و شاکر گشتند و دران ایام
از جانب عمال مملکت تلنگ که بالتمام در جاگیر اهل حرم بود عرایض مشعر بکثرت
دزد و قطاع الطریق در پرگنات و تمرد و سرکشی رعایا و تعلل و اهمال در ادای مال
واجبی و استدعای فوج از بارگاه سلطنت جهت دفع باغیان و مفسدان رسید
سلطان محمد شاه خواست که بعضی از امرای کبار با دو سه هزار سوار بدان صوب
نامزد کند سلطان قلی بوساطت بعضی از خواتین حرم بعرض رسانید که اگر این خدمت
باین بنده درگاه مفوض شود باقبال خداوندی بی مدد لشکر دفع باغیان باسهل وجوه
صورت ظهور خواهد گرفت و بیاوری طالع معروض پذیرائی رسید و بعنایات سلطان
بدان خدمت سرفراز شده و برخی از همراهیان خود بدان پرگنات روی توجه
آورد و بحسن تدبیر بسیاری از زمینداران معتبر را از آن خود ساخت و دزد و رهزن و
اتفاق پرگنات و حوالی آن را که در اقطاع امرای دیگر بود از لوث وجود اهل بغی و
فساد مصفا ساخته بشجاعت و مردانگی موصوف و معروف گردید و صاحب تاریخ قطبشاهی

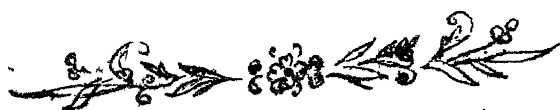
چنان نوشته که سلطان قلی همراه عم خود احراز شرف ملازمت سلطان محمود شاه
بهمنی نمود و تحف ایران از نظر گذرانیده به تشریفات خسروانه و تعیین منزل لایق
از جانب سلطان معزز و مکرم شد و بعد چند گاه که مهمات حسب دلخواه ساخته
گردیده نشد دران حین از ولایت خبر فوت سلطان یعقوب رسید عمش
ارادهٔ مراجعت بوطن مالوف نموده از سلطان رخصت خواست سلطان بعد
جد بسیار او را رخصت داد اما سلطان قلی را بهیچ گونه رخصت نداد و نظر
بر اینکه آبا و اجدادش مدتی مدید دارائی ایران زمین کرده بودند و آثار
رشادت بر جبینش هویدا بود او را مشمول عواطف خسروانه گردانیده از مقربان
خود ساخت و روز بروز بنابر ظهور کارهای شایسته و مراتب بندگی و فدویت قرابت افزود

## ذکر تقسیم شکار از موجبات ترقی آن شهریار



روزی سلطان متوجه شکار شد هرچند که امراء مقربان دیگر حسب الحکم سلطان
شکار بسیار افگندند اما آنچنان که پسند خاطر سلطان تواند بود صورت نبست
که سلطان قلی هر شکاری که افگند موافق طبع دقت پسند سلطان افتاد
بنابرین در آن روز سلطان صد و پنجاه اسپ عراقی و تازی و ترکی با زین و لجام
زرین و خلعتهای فاخره با مرحمت فرمود و گرگنکل را با توابع و مضافات
در وجه اخراجاتش مقرر نمود و بخطاب خواص خانی اختصاص بخشید

# ذکر واقعه دفع قاصدان
# بموجب نوشتهٔ صاحب
# تاریخ قطب شاهی



روزی سلطان به سیر باغ دلکشا متوجه شد و آن روز را بعیش و عشرت بسر برد چون وقت مغرب بمقر دولت مرجعت نمود و سایر امرا و سپاه بمنازل خود ها رفتند جمعی از امرای حبشی و دکهنی فرصت وقت یافته باراده فاسد مسلح بدربار در آمدند از تائیدات سبحانی سلطان قلی با ده جوان سلحدار بخدمت شهریار حاضر بود بمشاهدهٔ شورش و غوغا و اضطراب سلطان بمدافعه و مقاتله آن مفسدان پرداخت تا اینکه پنج نفر از آن ده تن بقتل رسیدند، باقی ماندگان بضرب پیکان و خدنگ فضا بر مخالفان تنگ کردند و فساد انگیزان شاه برج راکه سلطان بر آن بر آمده بود احاطه نمود و بجان می کوشیدند مقارن آن حال حسب فرمان واجب الاذعان سلطان حسن خواجه جهان با جماعت خراسانیان جهت محافظت برج و باره بزور کمند بالای حصار بر آمده به پیکان جان ستان هجوم مخالفان را متفرق ساخت و از جانب دیگر سلطان قلی با پنج جوان آن قوم بی باک را بر خاک هلاک انداخت الغصه چون

ون شب درین هنگامه بسر آمد و آفتاب طلوع نمود مخالفان راه فرار پیش
رفتند و جمعی بپاداش خود رسیدند سلطان نظر به دلاوری و جان فشانی سلطان قلی
را که زور بازوی او مفتاح این چنین فتح شد بمنصب بلند سرفراز و بخطاب
رجمند قطب الملکی ممتاز گردانید و هریک از آن جماعت خراسانیان را که در جنگ
با او رفیق و یار بودند بانواع نوازش شاهانه سرفراز ساخت مخفی نماند که صاحب
تاریخ فرشته درین واقعه جلادت سلطان قلی مذکور نکرده بل واقعهٔ مذکور را
بدین آئین نوشته که در سنه ستة و تسعین و ثمان و مائة دکهنیان و حبشیان
بنابر حقد و حسد خواستند که غریبان و ترکان را از نظر سلطان بیندازند
هرچند تدبیر کردند سودمند نیامد ازین جهت قاصد قتل او شده و تمام
اهل قلعه ارک را تا فیلبانان و پرده داران و خدمتگاران با خود متفق ساختند
پس در شب بیست و یکم ذی القعده از سنه مذکور که نیر اعظم به غیبت
خود عالم را مظلم گردانید قریب هزار کس از سوار و پیاده مسلح
و مکمل از آن کافر نعمتان بیک ناگاه خود را بقلعه ارک که نشیمن
سلطان محمود بود رسانیدند و باندیشه آنکه مبادا غریبان بمدد
سلطان درآیند درها را از درون بسته متوجه قصر پادشاهی
شدند سلطان محمود که در آن وقت بساط عیش و نشاط گسترده بود
تا از استماع این غوغا از جای خود برخاست تا بحفظ خود پردازد جمعی
از دکهنیان غدار برهنمونی پرده داران بآنجا رسیدند شیر بیشهٔ شجاعت
عزیز خان ترک با چهار غلام ترک دیگر حسن علی سبزواری و سید میرزای
مشهدی با آنکه اسلحه نداشتند در میان سلطان و ایشان حایل شدند
سلطان درین بین فرصت یافته خود را ببام قصر شاه برج رسانید

و در چهار دیوار قصبه بسته غریبان و ترکان را که همنشین او بودند بجهت دفع
مفسدان مامور کرده باشند و بحیله یکی را بیرون فرستاده بغریبان پیغام
کرد که بهر نوعی که توانند خود را باینجا رسانیده دفع این مفسدان
نمایند فرهاد خان ترک و قاسم برید و شیرخان اردستانی و
محمود خان گیلانی و کشور خان غلام خواجه جهان کاوان با سه صد و
چهار صد غریب و ترک ترکش بند متوجه قلعه شدند چون دروازه ها مسدود
یافتند کمندها بر کنگره شاه برج انداخته بکمال محنت و مشقت هشت کس
بالای برج برآمده نفیر کشیدند بعضی دکهنیان و حبشیان بخیال آنکه لشکر
غریب و ترک بالتمام بقلعه درآمدند مضطرب شده رو بگریز نهادند و از
کمال اضطراب خواستند که بیرون روند جوانان سبزواری از سلحداران
پادشاهی نزدیک دروازه رسیده بشمشیر و تیر بدفع ایشان پرداختند
ایشان باز بقلعه درآمده خواستند که دروازه به بندند جوانان سبزواری
فرصت نداده جلو ریز از عقب ایشان درآمدند و فیما بین جنگ عظیمی واقع
شد که ناگاه کشور خان با استماع این خبر در پای شاه برج با صد جوان
مسلح در رسید و مخالفان را بجانب عمارتی که از آبگینه محل میگفتند گریزانیدند چون
نصفی از شب گذشته کرده فراشان و دیگر شاگرد پیشه که لوا بسته با مخالفان عقد
موافقت بسته بودند درین وقت بنابر اظهار دولتخواهی بمقام مخالفت درآمدند و چهپرهای
علفی را آتش زده بروشنی آن مخالفان را از درون خانها تاریک که در آن پنهان
شده بودند بیرون می آوردند و بسنگ و چوب و مشت و لگد بقتل میرسانیدند در این
اثنا معلوم سلطان شد که اکابر دکن قریب سه صد سوار در بعضی محال قلعه
مسلح و مکمل ایستاده منتظر آنند که چون روز روشن شود بهیئت مجموعی بر دروازه

دروازه حمله آورده گشوده بود و بند سلطان جهانگیر خان ترک را که بکار الوث
نقب بود بمحافظت دروازهٔ قلعه مامور گردانید و خانجهان ترک را مامور نمود که با مردم
خود بمحافظت شهر و بازار بپردازد و اسبان تازی نژاد را از اصطبل خاصه
بمردم تقسیم نمود که سوار شده دمار از روزگار مدبران برآورند بعضی از آن مدبران
بردست دولتخواهان کشته شدند و برخی خود را در خندق انداختند و بعضی دیگر
که مختفی شده بودند بعد دو سه روز بپاداش خود رسیدند القصه چون روز روشن
شد سلطان محمود بر تخت نشسته جمع غریبان و ترکان را حکم قتل حرامخواران دکهنی
و حبشی و غارت اموال و اسباب ایشان فرمود تا سه روز هنگامه قیامت
برپا بود و کسی را یارای آن نبود که شفیع گردد و التماس عفو کند آخر الامر
یکی از فرزندان شاه محب الله پیش سلطان آمده شفاعت کرد تا آتش
غضب سلطان فرو نشست و نیز صاحب تاریخ فرشته بر فرار شدن
سلطان قلی همدانی بخطاب قطب الملک در فتنه توجه سلطان جهت تنبیه بهادر
گیلانی مذکور کرده ذکر قصهٔ تنبیه بهادر گیلانی بموجب ترقیم محمد قاسم فرشته
در سنه تسعه و تسعین و ثمانمائه سلطان محمود بحمدانی خواجه هاشم تبریزی
را که از ملازمانش بود نزد سلطان محمود بهمنی فرستاده پیغام کرد که بهادر
گیلانی از امرای سلطانی که کنار دریا و بنادر دکن مثل گوده و غیره
در دست تصرف خود دارد بیست و چهار کشتی بنادر گجرات را که پر از اموال
و اسباب تجار بود غارت کرده به آن اکتفا ننموده غلام حبشی یعقوب
نام را با دوازده کشتی جنگی بمهایم فرستاده در نهب و غارت باقصی الغایت
کوشیده مصدر اعمال شنیعه گشته و من بعد نیز داعیه دارد که لشکر از دریا بر بندر سورت
فرستد و در خرابی کوشد و لشکر گجرات از راه خشکی مستقران سمت هیئه فرستادن باندیشه آنکه دلا

دکن پایمال نشود مشکل و لشکر عظیم از راه دریا نموده از آن مشکل تر حل این مشکل از توجه
سلطانی بسهولت خواهد شد والا ایما فرمایند یا از این دوستان قدیمی بهر نوع علاج
او بظهور رسد سلطان ابد اطلاع برین مضمون بهم برآمده بنفس نفیس متوجه دفع
بهادر گردیده قاسم برید را همراه گرفته از امرای دکن مثل یوسف عادل خان
و کمال خان دکهنی و ملک احمد بحری و مینا خان ولد خواجه جهان نام ترک
که در سلک ملازمانش منسلک گشته در احمدنگر بود و فتح اسم عماد الملک افواج
جلدیده هر کس بقدر استعداد خود بارسال فوج امداد نمود سلطان نخست
بهادر متمرد فرمان مشتمل اینکه سلطان محمود گجراتی مکتوب بدین مضمون نوشته
باید که کمال خان و صفدر خان گجراتی را با اموال گشته بحضور ارسال نماید نوشت
بهادر چون شنید که خدمتگار سلطان فرمان می آورد براه داران خود قسلی نمود
که حامل فرمان را حائل شود. و نگذارند که از خط مرج پیش آید و سخنان لاف
و گزاف بر زبان راند سلطان با استماع این خبر باعساکر کمک متوجه دفع او
شده بکوچ متواتر قلعه جام کهنڈی رسید و قطب الملک دکهنی را که طرف دار الملک
تلنگ بود به تسخیرش مامور کرد جمعی از کیلانیان که از جانب بهادر بسرکشش داران
قلعه بودند بالای برج برآمده بجنگ پرداختند ناگاه تیری بر سینه قطب الملک اجل گرفته
رسید و بدار البقا شتافت سلطان تابوت او بدار السلطنت روان کرد
سلطان قلی خواص خان همدانی را بخطاب قطب الملک عز امتیاز بخشیده
قصبه کوتگیر و درکی و بعضی مواضع دیگر از ممالک تلنگ باقطاع او مکرمت
نمود در همان روز قلعه مذکور را بهادر مسخر ساخته و متعلقان یوسف عادل خان سپرده منقلبه
که بهادر متمرد از اندیشه عادل خان در آنجا نشسته بود متوجه شد هنوز افواج سلطانی به آن قلعه
نرسیده بود که بهادر بر عکس مقتضای اسم خود کار کرده از انجا به وادی فرار آورد سلطان آن قلعه را

بهادر بانی آن بود در مدت سه روز گرفته بصواب دید قاسم برید بمرچ روان شد ضابطه بعد چون راه فرار شد مسدود دید بعجز در آمده استرضای میر برید امان طلبید و دویست سپ عراقی و عربی از باب بهادر مع اسلحه فراوان بدست آمد و اسلحه و اسبان که این بهادر بنابر اظهار خلوص ایشان بخدمت سلطان از زبان ایشان تسلیم شد و خیر خواهان بهادر که در اردوی سلطان بودند باو اشاره کردند که رجوع بپایگاه سلطان نماید تا ملک شهر را و تقصیر ها بداد و قبول این معنی کرده بخدمت سلطان خواجه جهان گیلانی را جهت اظهار خلوص بندگی و خواجه نعمت الله را برسالت فرستاد اتفاقاً بتاریخ بیست و هفتم رجب ۸۹۹ تسعه و تسعین و ثمان مائه که خواجه نعمت الله به آستان بوسی رسید سلطان را پسری متولد شد و موسوم باحمد گردید قاسم برید بمیمنت قدوم خواجه نعمت الله را تقریب عفو جرایم بهادر نمود سلطان از تقصیر آتش در گذشت و فرمود اگر او بخدمت بشتابد و زنجیر فیل و مال مقرری بدیوانیان رساند قلاع و بلاد مستزعه باز براو مقرر خواهد گشت خواجه نعمت الله باو نوشت که زودی متوجه درگاه سلطان شود تا متمنیات بحصول انجامد آن برگشته بخت آن عنایات سلطانی را حمل بر عجز و زبونی نموده باز از رجوع و اطاعت برگشت و سخنان بیهوده بر زبان آورد سلطان این خبر شنیده متوجه قلعه کاهرکه بالی آن نیز آن برگشته بخت بود گشت و بعد تسخیر آن قلعه و تخریب قصبه در استیصال او راسخ قدم گردید در آن اثنا ملک شمس الدین طارمی که از جانب آن تیره بخت حاکم بندر دابل بود باتفاق سرداران آن حدود بخدمت سلطان شتافت از شنیدن این جلادت بهادر بطلبید و در گرداب اضطراب افتاده در قلعه پناله که مستحکم ترین قلاع آن حدود بود متحصن گردید سلطان که بجانب کولاپور آورد که از آنجا بتماشای دریا بدابل رود و بهادر در خیم الفتنة

بتصور باطل از آن قلعه بیرون آمد تا بتعجیل خود را بکولاپور رسانیده سر راه بر سلطان
گیرد و مصاف نماید عاقبت کار بصولت سلطان راه فرار پیش گرفت و اکثر لشکریانش
از او جدا شدند بعضی بسلطان پیوستند و برخی بعادل خان و سلطان با منصوبه
ملک فخر الملک خواجه جهان حاکم بیدر را بتعیین الملک و مله خان سر لشکر احمد نظام الملک
جهت سرانجام مهم قلعه و ضبط آن نواحی تا آن برگشته بخت باز بقلعه پناله بازگشت نماید
پیام فرستاد و خود بکولاپور رسید آن تیره بخت بعد اطلاع برین امور باز رجوع
بدرگاه آورد و بوساطت خواجه نعمت الله تبریزی و خواجه فخر الدین عریضه فرستاد
بدین مضمون که اگر قولنامه بمهر اقدس و سکه برید و اعیان دیگر برسد از سر اطمینان بحضور
رسیده بقیة العمر بر جاده اخلاص و بندگی مستقیم خواهد بود سلطان برای تسکین نایره
فتنه و فساد این مرتبه نیز ملتمس او را قبول نموده قولنامه بمهر اشرف بموجب درخواست او
فرستاد و همراه خواجه نعمت الله حسب التماس او صدر جهان که ملقب بشرف العمل بود و
زین الدین حسن قاضی را نیز جهت مزید اطمینان آن برگشته طالع روان فرمود و چون
رهنمون آن واژگون بخت ادبار بود باز ره نورد طریق ارتداد شد القصه سلطان بعد
شنیدن این خبر خواجه جهان را بخلعت خاص و کمر مرصع اختصاص بخشیده بدفع
او مامور کرد خواجه جهان باتفاق قطب الملک همدانی و امرای دیگر متوجه دفع
او شد و آن ادبار گرفته بفرط غرور و استکبار با دو هزار سوار که اکثر گیلانی
و خراسانی و مازندرانی و عراقی بودند و پانزده هزار پیاده با توپ
و تفنگ بسیار در مقابل در آمد و در اثنای جنگ تیری بر پهلوی او رسید و
زین خان با مله خان بضرب سنان او را از خانه زین بر زمین انداخته بحکم آنکه پاداش
چنین مرتد قتل است سر پر غرورش از تن جدا کرده اسلحه او بمنطوق من
قتل قتیلا فله سلبه بحکم سلطان بقاتلش رسید و خواجه جهان از پیشگاه سلطان بلقب

یک خلعت خاص و کمر مرصع و اسب تازی و یک زنجیر فیل نوازش یافت و لفظ مخدوم
در خطاب وی افزوده شد یعنی مخاطب بمخدوم خواجه جهان گشت و یمین الملک کنعانی به بندر
دوده جهت آوردن ملک سعید برادر بهادر مقتول و اموال و جهات او حسب الحکم سلطان
روانه شد و بعد چندی ملک سعید را با اموال و جهات آورد و سعادت ملازمت
حاصل نموده پنجاه زنجیر فیل و سیصد اسپ عربی و جواهر بسیار از اموال بهادر مقتول
از نظر انور گذرانیده بخطاب بهادر الملک سرفرازی یافت و اقطاع بهادر مقتول بملک یمین الملک
کنعانی بصوابدید ملک برید مفوض گشت سلطان بدابل متوجه شده و تفرج سواحل دریا
کرده و حسب التماس یوسف عادل خان ورود مسعود به بیجاپور نموده و ضیافتش
در کالاباغ قبول فرموده بمستقر دار السلطنت بیدر معاودت فرمود و بتفقد احوال ایلچیان
سلطان محمود گجراتی پرداخته اسپان تازی و نقود مضاعف آنچه ایلچیان آورده بودند
و پنج من مروارید بوزن دهلی و پنج زنجیر فیل و یک خنجر مرصع مصحوب ایلچیان برای سلطان
ارسال فرمود و کمال خان و صفدر خان و بسیار مردم گجرات را که در بند بهادر
بودند با بیست سلسله کشتی که بهادر گرفته بود نیز بملازمان سلطان محمود گجراتی تفویض
فرمود و سلطان بهمنی در سنه ۹ احدی و تسعمائه ملک قطب الملک همدانی را طرفدار
تمام ملک تلنگ ساخته گلکنده و ورنگل با مضافات بر اقطاع قدیمی افزود اینست
محصول آنچه محمد قاسم فرشته درین قضیه بقید قلم آورده اما صاحب تاریخ
قطب شاهی در وصف مذکور شجاعت و جلادت قطب الملک همدانی افتتاح
فتح قلعه مرج گردانیده و از موجبات ترقی رتبه او شمرده چنانکه نوشته که
هنگام توجه سلطان بقلعه مرج والی آن کافری مشهور بود دیوته نایک نام و
پنج هزار سوار و صد هزار پیاده همراه خود داشت چون سلطان بمحاصره پرداخت
هر روز آتش جدال و قتال ملتهب می‌شد و خرمن حیات اجل رسیدگان

می سوخت تا اینکه روزی پوتا نایک پسر پوته نایک را که بکمال تهور در میان کفار نام آور بود قضا کشید و قدر راند با انبوهی از سوار و پیاده از قلعه بیرون آمده در مقابل ملک قطب الملک همدانی پا در میدان مبارزت نهاده هردو با یکدیگر در آویختند و بعد از چند دست رد و بدل بضرب شمشیر آبدار آن ملک کامکار از پا در آمد و آن ملک سرش از تن جدا کرد و کشته شدن او که سردار و استظهار لشکر کفار بود رایت اقتدار کفار نگونسار گشت و پدرش پوته نایک از سطوت سپاه اسلام اندیشیده جمعی از معتبران خود را فرستاده از روی عجز امان طلبید و بشفاعت امرا و خوانین بعد تقبل اموال و خزاین به سرکار سلطانی پوته نایک و دیگر کفار قلعه با زن و فرزند امان یافتند و روز دیگر بسعادت آستان بوسی سلطان فایز شدند و سلطان ملک قطب الملک را در جلدوی آن نمایان جلادت که کلید این چنین فتح بود بیشتر از پیشتر مشمول عواطف گردانید و آنچه که از اموال و جهات کفار دران قلعه بود بدو بخشید

**ذکر فتنه و فساد ملک دینار حبشی و دفع آن بنیروی ملک موئد بتائید ایزدی**

صاحب تاریخ قطب شاهی آورده که در ایام تزلزل اساس سلطنت سلطان که اکثر امرا در اقطاع خود رایت خلاف برافراشتند مجلس رفیع عادل خان معامله دار رایچور و بلکوان عریضه مشعر بتمرد و سرکشی ملک دینار حبشی باتفاق ملک خوشقدم ترک و عزیز الملک و متضمن اینکه جناب سلطان بدفع ایشان توجه فرماید تا آتش فتنه پیش از اشتعال اطفا یابد بدرگاه عالی فرستاد سلطان بعزم رزم امرا را طلبیده و عساکر فراهم آورده متوجه دفع مخالفان شده و از آنجانب مخالفان نیز باستعداد تمام رو بمقابله آوردند سلطان در میمنه مجلس رفیع عادل خان و ملک فخر الملک و امرای دیگر را تعین فرمود و در میسره برید ممالک ملک قاسم ترک و قدم خان و جهانگیر خان و برای کمک که هر طرف حاجت بکمک افتد ملک قطب الملک را

با لشکر خاص سقصد رمنوده خود در قلبگاه با سلاح داران ترک و خراسانی و افغان و دلیران هندوستانی استقرار گرفت و مخالفان بنیه مستویه صفوف پرداخته بجنگ درپیوستند درخلال این حال ملک فخر الملک صاحب میمنه و ملک برید صاحب میسره برمخالفان تاختند جمعیت مخالف پریشان ساختند امرای حبشی بمشاهده این حال رو بقلب گاه سپاه ظفر پناه آورده جمعی را که درپیش قلبگاه بودند متزلزل گردانیدند ملک قطب الملک بمعاینه این تزلزل با جیل خاص بر افواج امرای حبوش تاخت و آن جیان بمردانگی کارزار نمود که سپاه حبوش را منهزم آورد ملک دینار در بند اسیری گرفتار شد من بعد سلطان بشفاعت مجلس رفیع عادل خان و اعیان دیگر قلم عفو برجرایمش کشید و غنایم بسیار گردانید و ملک قطب الملک را از زر و جواهر و خلعتهای نفیس و اسپان تازی و عراقی و فیلان کوه پیکر زیاده از قیاس مرحمت فرمود و بقول صاحب تاریخ قطب شاهی او را درین واقعه امیر الامرای جمیع ممالک تلنگانه ساخت و برجاگیرش قصبه کوکنیر و بعضی از ولایات تلنگ افزود و ذکر قصه تا دیب ملک قاسم برید دربستگی میکه ملک قطب الملک وغیره از حضور مرخص شده بممالک خود ها مراجعت نمودند ملک قاسم برید خلو دار السلطنه از امرای ذی شوکت مغتنم انگاشته و باقی اعیان را با خود متفق ساخته بتعجیل تمام خود را بحضور رسانید و متصرف امر وزارت و حکومت گردید بعد استقلال اکثر مقربان بارگاه سلطان را ابهانه برانداخت و باستبداد و تمشیت مهام سلطنت پرداخته سلطان را بی دخل مطلق ساخت و بمکر و حیله در پی استیصال بعضی امرای کبار که با او همداستان نشده بودند و بیقین میدانست که نخواهند شد شد امرای عظام مجلس رفیع عادل خان و دستور ممالک ملک دینار و ملک قطب الملک وغیره بعد آگهی براین معنی به پیغام باهم عقد اتفاق بسته و باجتماع عساکر پرداخته بعزم تنبیه ملک برید از ممالک خود ها رو بتوجه بدار السلطنت

آورده‌اند آن روباه خصلت بعد استماع این خبر توجه شیران بیشهٔ جلادت با تیغ و کفن
بخدمت سلطان آمده بصد عجز و زاری از کیفیت اتفاق امرا بر قتل او عرض نمود و استدعای
عفو جرایم کرد سلطان فریب خورده بر عجز و زاری او ترحم فرمود و بوساطت جمعی از علما
و سادات به ملک قطب الملک پیغام داد که از لازمهٔ فتوت و اطاعت آن فرزند
سعادتمند که هیچگاه امری که خلاف مرضی ما باشد از آن سعادتمند بظهور نه پیوسته
آنکه بپاس خاطر ما از سر تقصیرات ملک برید درگذشته بنوعی سعی در اصلاح فساد ازان
مطیع فرمان بظهور رسد که امرا بمقامات خود بازگردند ملک قطب الملک در خلوت
پیغام سلطان بگوش تمکنان رسانید امرا در مقام اطاعت سلطان آمده مصالحت
بدینگونه قرار دادند که برید دست از حکومت برداشته بجانب اوسه و قندهار که
جاگیر اوست شتابد و ملک قطب الملک و امرای دیگر بدیار خود مراجعت کنند
و هر سال بدیار شهریار حاضر شده بجهاد کفار بیجانگر مبادرت نماید و برین قول
عهود و مواثیق بمیان آمد و چون بحسن سعی قطب الملک این چنین مصالحت بوقوع پیوست
و دشمنی‌ها بدوستی‌ها مبدل گشت سلطان در مقام نوازش در آمده مملکت بقدر
نگهداشت هشت هزار اسپ بر ولایت جاگیرش افزود و باقی امرا به تشریفات
معمولی مخلع ساخته رخصت انصراف ارزانی فرموده ذکر توجه ملک کامگار
جهت امداد سلطان هنگام نهضت بعزم جهاد کفار بیجانگر چون سلطان در اواسط سنه
ثمان و تسع مائة بموجب قرارداد امرای کبار با امرا که پای تخت بودند بعزم
جهاد کفار بیجانگر نهضت فرموده موضع اژکی را مضرب خیام ساخت
ملک قطب الملک باستماع این خبر با سه هزار و ده هزار پیاده و سی سلسله
فیل بمعسکر سلطان پیوست و امرای دیگر مثل مجلس رفیع عادل خان و فتح الله
عماد الملک دستور ممالک ملک دینار و سلطان احمد نظام الملک بحری

بزبا لشکر و سپاه بسیار ملحق گشتند و عواطف شاهی شامل حال آن مراسد بعضاً

جدا جماع امرا بصوابدید قطب الملک همدانی عین الملک را با جمعی از امرا از راه گلبرگه

بیشتر روان فرمود تا بولایت بیجانگر درآمده فتح باب قتل و غارت نمایند و متعاقب

سلطان نیز بحرکت آمده ظاهر قلعه رایچور را مضرب خیام نصرت فرجام ساخت

و فرمود تا مردان دلاور بمحاصره قلعه پرداختند مشرکان هراسان شده

بذریعه زر بسیار و جواهر بی شمار و قبول نمودن باج و خراج استامن گشته تفویض

قلعه نمودند سلطان حکومت قلعه رایچور و مدگل با توابع و مضافات که بدست

تصرف اولیای دولت آمده بود در مجلس رفیع مرحمت فرمود و امرا را از پیشگاه

حضور خلعتها مکرمت شده بممالک ایشان رخصت انصراف ارزانی گشت **ذکر قصه**

## استخلاص سلطان از دست تسلط قاسم برید در سنه تسع

و تسع مائة چون مسند عالی ملک قاسم برید شنید که سلطان با همراهیان مخصوص بجانب

بیدر معاودت فرمود و لشکرا فزود در حضور نیست فرصت وقت غنیمت

دانسته با لشکر بسیار باتفاق امرا که با او یار بودند متوجه دار السلطنت بیدر

گردید و در نهم ذیحجه سنه مذکور بظاهر بلده رسیده بمحاصره پرداخت و نایره جدال و قتال

ملتهب ساخت چون باب الفتح مسدود دید و مدت محاصره بطول انجامید

مستحفظان قلعه را بمواعید فریفته تا ابواب قلعه کشوده آن روباه خصلت را با سپاه

اندرون قلعه درآورند بعد ورود در قلعه بر سر خانجهان که خیرخواه سلطان و

بدخواه او بود تاخته او را بالقتل رسانید و بر مسند وزارت و حکومت متمکن گشته

سلطان را در امور سلطنت بی دخل مطلق گردانید مجلس رفیع بشنیدن این خبر ملال

بار دیگر بارسال رسل و رسایل در باب استخلاص شهریار و دفع آن متمرد غدار

امرای کبار مثل سلطان احمد بحری و فتح الله عماد الملک و دستور ممالک و ملک نامدار قطب الملک

را متفق ساخت و لشکر بسیار فراهم آورد و چون امرا بظاهر دار السلطنت رسیدند آن
متمردنیز با عساکر خود سلطان را خواهی نخواهی همراه گرفته از شهر بیرون آمد و مصاف
آورد و در اول و هله که سپاه ملک برید با سلحداران سلطانی و باقی امرا به هیئت
اجتماعی بر لشکر امرا و خوانین نامدار حمله آوردند و تزلزل در بنای ثبات انداختند
عرق جلادت و شجاعت قطب الملک بمشاهده جرات سپاه مقابل بحرکت آمده
با جمعی از دلاوران معرکه بنبرد بر قلب سپاه ملک برید زد و حیدر خان سر نوبت
و جمعی کثیر از بهادران لشکر برید را بر خاک هلاک انداخت از کشته شدن حیدر خان
پشت استظهار قاسم برید شکست خود را مرد میدان قطب الملک و مجلس رفیع و دیگر
امرای عالیشان ندانسته فرار را موجب سلامتی خود پنداشته بجانب اوسه و قندهار
بگریخت بعد از آن امرا نزد سلطان حاضر شده اظهار خلوص بندگی نمودند و سبب توجه
خود با دار السلطنت که استخلاص سلطان و دفع شر بر یدطمریدبود معروض داشتند
و سلطان را بر سریر سلطنت متمکن گردانیده و مشمول عواطف خسروانه شده بدیار
خود ها مراجعت نمودند ذکر قصه توجه سلطان بتادیب عادل خان
صاحب تاریخ قطب شاهی آورده در آخر سنه ۹۱۰ نه صد و ده هجری بسببی از اسباب
بر خاطر همایون سلطان گرد کدورت و ملال از جانب مجلس رفیع عادل خان نشست
و چون با مداد امرا چنانکه پیش ازین مذکور شد بر سریر سلطنت متمکن گشته برای تنبیه
و تادیب او برخواست مراد صاحب تاریخ قطب شاهی از سبب وحشت سلطان محمود
رواج مذهب اثنا عشریست چه درینوقت عادل خان با علان مذهب امامیه
پرداخته خطبه بنام نامی ائمه اثنا عشر علیهم صلوة الله الملک الاکبر مزین ساخته
نام اصحاب را بر انداخته بود و این معنی بر خاطر ملک برید که در تسنن تعصب داشت بسی
گران آمده سلطان محمود را بر آن داشت که با مداد امرا عادل خان را بر دارد چنانچه بعد ازین

به تفصیل زبان زد کلک وقایع رقم خواهد گردید القصه سلطان محمود بصوابدید امیر برید
از قطب الملک و ملک فتح الله عماد الملک استعانت نموده بهر یک ازین دو امیر
نامه مشتمل بر مراتب امداد درین مهم نوشت عماد الملک از هراس عادل خان در اعانت
تساهل ورزید و قطب الملک بپاس حقوق خداوندی با سپاه کینه خواه خود را بخدمت
سلطان رسانید شهریار از رسیدن ملک نامدار قوی دل گشته عنان عزیمت بصوب
بیجاپور معطوف گردانید مجلس رفیع صلاح کار در آن دید که بوساطت قطب الملک
اصلاح این فساد نماید بنا برین مراسلات محبت سمات مشتمل بر معاذیر دلپذیر
مصحوب رسولان شیرین زبان بملک قطب الملک فرستاد و از راه مروت امرای
دیگر را با خود متفق ساخته شفیع عفو جرایم مجلس رفیع گشت سلطان از سر تقصیر او
در گذشته بمستقر سلطنت محمد آباد و بیدر مراجعت نمود و امرا را رخصت معاودت بمحالات
ایشان ارزانی فرمود محمد قاسم فرشته قصه توجه سلطان جهت تادیب عادل خان
بدینگونه ترقیم نمود که در سنه عشر و تسعمائه امیر برید پسر ملک قاسم برید بعد فوت
پدر خود بر مسند وزارت و حکومت بجای پدر نشست و همچون پدر خود سلطان را
در امور پادشاهی بی دخل مطلق ساخت مجلس رفیع عادل خان فرصت یافته
متوجه کلبرگه شده و با احمد عین الملک مصاف نموده و دستور دینار را کشته اقطاع
او را متصرف گشت و در بیجاپور اعلان مذهب اثنا عشری نمود بنا برین اهالی دکن
سنی مذهب ازو گرفته خاطر گشتند و سلطان بتکلیف امیر برید بملک قطب الملک همدانی
و فتح الله عماد الملک و خداوند خان نوشت که درینوقت عادل خان پا از جاده
اطاعت بیرون نهاده اعلام مخالفت مذهب اهل سنت و جماعت برافراشته
باید که بمجرد وصول فرمان سعادت نشان متوجه درگاه شوند و در حاشیه هر یک
ازان فرامین بقلم جلی بخط نستعلیق این بیت نوشت بیت با سپاه شوکت خیل

ره شد چه که خورشید در چشم او ذره شد - ملک قطب الملک با جمعی از امرای تلنک بی تو
متوجه دار السلطنت گردید و عماد الملک و خداوند خان تساهل ورزیده بمعذرت پیش
آمدند سلطان و امیر برید مضطر شده کس نزد ملک احمد فرستادند و طلب اعانت نمودند
ملک احمد و خواجه جهان دکنی با جمعیت فراوان بجانب بیدر روان شدند و به سلطان
پیوستند عادل خان صلاح جنگ ندیده ساغر و حسن آباد و غیره اماکن بفخر الملک
ترک سپرده و پسر خود اسمعیل را که شیرخواره بود همراه کمال خان دکهنی و دیگر
امرای معتمد معه فیل و خزانه به بیجاپور فرستاد و تا قلعه در آمده و ضبط مملکت کوشند و
خود با پنجهزار سوار جریده کار آمدنی متوجه برار شد سلطان و امیر برید و ملک احمد
نظام الملک بحری و قطب الملک تعاقب او نمودند تا اینکه بکاویل که مقر فتح الله عماد الملک
بود رسیدند عماد الملک صاحب خرد صلاح وقت در حمایت عادل خان ندیده او را
اشاره کرد که عازم برهانپور شود تا من بعد بحسن تدبیر رفع این فتنا دلعمل آید عادل خان
حسب الایمای او به برهانپور رفت و عماد الملک بملک احمد و قطب الملک پیغام
داد که امیر برید که عقلا او را روباه دکن می خوانند می خواهد که عادل خان را به بهانه
از میان برداشته متصرف اقطاع بیجاپور شود و خسرومندان بهتر می دانند
که چون او قوی گردد و سلطان در دست او باشد نتیجه اش بجز اضرار دیگران چه خواهد بود
صلاح در انست که شما با ممالک خود مراجعت نمائید تا من سلطان را برگردانم آن هر دو
به فریب عماد الملک بی رخصت سلطان فی الفور کوچ کردند و راه ممالک خویش
پیش گرفتند و علی الصباح عماد الملک عریضه نوشت که صلاح دولت در آنست
که سلطان بمستقر سلطنت مراجعت فرماید و از سر عادل خان درگذرد سلطان
قبول این امر نمود و باغوای امیر برید خواست که بر بیجاپور لشکر کشد تصرف اسمعیل
عادل خان برآورد و درین اثنا عادل خان بر مراجعت ملک احمد و قطب الملک

آگهی یافته قبیعت تمام از برهان پور خود را بعماد الملک رسانید برد و باتفاق هم متوجه
لشکر سلطان شدند امیر برید چون تاب مقاومت در خود ندید حسب دیده شده احمال
و اثقال را گذاشته و سلامتی را غنیمت انگاشته در رکاب سلطان خود را به بیدر
رسانید و عادل خان و عماد الملک اردوی سلطان را تاراج کرده بمستقر خویش
شتافتند و بعد از این اینکه معرض وقوع آمد از وفات یوسف عادل خان در
سنه ۹۱۴ اربعه عشر و تسعمائه و فوت فتح الله عماد الملک و خواجه جهان دکهنی در
در سنه ۹۱۶ ست عشر و تسعمائه باجل طبیعی و عروج اولیای شان بر معارج
فرمان روائی و نواختن امرا کوس سلطنت در ممالک خود و عاید شدن بهن
پادشاهی سلطان محمود شاه بهمنی صاحب تاریخ فرشته بقید قلم آورده ذکر

## کیفیت احوال سلطان محمود بهمنی

ملخص سخن در بیان این کیفیت
بموجب نوشته محمد قاسم فرشته آنکه او سبک فطرت و خفیف العقل و عیش دوست
و فراغت طلب بود بنابر خفت عقل تلبیس دشمنان دوست نما بلا تامل مصدر
اموری که موجب تزلزل اساس سلطنت باشد می شد آخر الامر امیر برید او را
آن چنان مقید کرد که دیگر مجال فرار نیافت چنانکه قبل از آن شمه نموده پیش
ملک برید آمده بود به تنگی معاش گرفتار شد و قطب الملک همدانی که بقطب شاه
موسوم گشته نظر بر سوابق حقوق در هر ماه بخفیه مبلغ پنجهزار هون تا دام الحیات برای
او می فرستاد و سلطان محمود در بیست و چهارم ماه ذی حجه سنه ۹۲۴ اربعه
و عشرین و تسعمائه در ایام بی اختیاری بعلت بیماری پهلو بر بستر ناتوانی گذاشته
رخت سفر از این رباط دو در بربست و مدت سلطنتش با وجود ضعف و تزلزل
سی و هفت سال و بیست روز بود و این بیت از وست **بیت** در بحر غم
فتادم و امواج بعید د تا چند دست و پا زنم یا علی مدد ذکر احوال

**احمد شاه بهمنی** بعد فوت سلطان محمود امیر برید خلعت صدق و احمد شاه
بهمنی را بر تخت پادشاهی نشانید و چون وی نیز همچو پدر خود عیش دوست و فراغت
طلب بود و بشراب و شاهد آنچنان مشغول که بخطره در هوشیاری نمی آمد
بنابرین امیر برید خانه مشتمل بر عمارات شاهانه و آب روان و درختان موزون
دلکش جهت سکونتش مقرر کرده تاج مرصع بهمنیه و طنبور و بساط و صراحی
و قدح سلطان محمود که همه مرصع بود باو بگذاشت و هر روز اسباب عیش
بقدر لابد برای او مهیا میکرد و موکلان بر او گماشته نمی گذاشت که از آن عشرت خانه
که فی الحقیقه همچون دنیا در حق مومنان زندان بود پا بیرون نهد و بعد دو سال
و یک ماه در سنه سبع و عشرین و تسعمائه بزهر یا باجل طبیعی درگذشت ذکر
**علاء الدین شاه بهمنی** بعد رحلت احمد شاه امیر برید برای صلاح دولت
خویش پسر او علاء الدین شاه بهمنی را به سلطنت نامزد کرد و او برخلاف جد و پدر خود
مردی خردمند و شجاع بود و رشید و صالح اوضاع هرگز پیرامون شراب نگشته
و بنابر هوشمندی در صدد استخلاص خود گشته بفروتنی و مدارا در آمده مثل
امیر برید روباه خصلت را فریب داده خود را که مقید قید او بود مطلق ساخت
و میخواست که بحسن تدبیر استیصال آن دشمن خانگی نماید و هر چند در تدبیر
قصوری نکرد اما تقدیر مساعد تدبیر نشد و باز چندی در زندان شده خفه گشته
از قید هستی بیرون آمد ذکر **ولی الله شاه بهمنی** بعد از رحلت علاء الدین شاه بهمنی
امیر برید خطبه بنام ولی الله ابن سلطان محمود بهمنی خواند و او را موسوم بسلطان کرد
بعد چندی که جهت استخلاص خود در ظاهر باخلاص با امیر برید پیش آمد و در باطن
بدفع او ساعی گشت برید بمکنون ضمیرش بقرائن یا اخبار منهیان دریافته او را در حرم
خود مقید نمود و بعد چندی میلی بمنکوحه سلطان ولی الله پیدا کرده او را مسموم ساخت

ذکر کلیم الله شاه بهمنی بعد از ان برادر کوچک او کلیم الله که چند روزاوه ولی الله
و در سریر سلطنت نشانیده او را بجز نام پادشاهی چیزی دیگر نصیب نشد و چون
در سنه ۹۳۲ اثنی و ثلاثین و تسعمایه که بابر پادشاه از کابل بهندوستان آمد و دبدبه
سلطنتش عالمگیر گشت و سلاطین دیگر مثل اسمعیل عادل شاه و برهان نظام الملک
و سلطان قلی قطب الملک عرایض اخلاص مرسل درگاه او کردانیدند او نیز
عریضه مشتمل مکنونات ضمیر خود ارسال نمود از نا مساعدت تقدیر این معنی بدون
حصول ثمر مظهر گشت آخر الامر سلامتی در فرار دیده در سنه ۹۳۴ اربعه و ثلاثین
و تسعمایه بجانب بیجاپور گریخت چون خالوی او اسمعیل عادل شاه قصد گرفتن او
کرد باده هزار سوار به احمدنگر فرار نمود و برهان نظام الملک اگرچه در اوایل
دقیقه از تعظیم و تکریم او فروگذاشت نکرد و هرگاه سلطان کلیم الله در محفل او آمده
می نشست او دست بسته پیش روی او می استاد انجام کار بگفته شاه طاهر
از تعظیم گدائی باز آمده او را در مجلس خود نمی طلبید تا اینکه سلطان کلیم الله در همان
سنوات بر بهر با اجل طبیعی در احمدنگر فوت شد و تابوتش به بیدر بردند بعد سلطان
کلیم الله هیچکس از خاندان سلاطین بهمنیه بنام هم موسوم بسلطان نگردید و دولت
ایشان منقرض گشت و سلاطین دکن پنج طایفه شدند عادل شاهیه و نظام شاهیه
و قطب شاهیه و عماد شاهیه و برید شاهیه و احوال سلطنت هر یک در کتب تواریخ مذکور است

**فصل دوم از باب اول** در بیان جلوس آن شهریار کامکار که
اول ملوک قطب شاهیه است بر سریر فرمانروائی ملک تلنگ و موجب ترویج او
مذهب اثنا عشری القصه یا ذکر سبب ترویج دو پادشاه دیگر برهان نظام شاه و یوسف عادل شاه
آن مذهب را در عهد سلطنت خود ها و ذکر احوال آن شهریار ذو الاقبال بر سبیل اجمال و تعمیر قلعه
محمدنگر گولکنده و ذکر جلوس آورده اند که چون اختلال کلی در سلطنت بهمنیه راه یافت و امرای اطراف

در محال خود اسم پادشاهی و خسروی بخود منسوب کرد چنانکه ملک نظام الملک سلطان احمد بحری
در ولایت جنیر و دولت آباد علم استیلا افراخته و احمدنگر را بنا کرده مستقر سریر سلطنت خود ساخت
وخطبه و سکه بنام خود زیب و زینت داده و در مملکت بیجاپور و مرج و کوکن و توابع آن اسمعیل عادلخان
که بوفور لشکر و سپاه از دیگر امرای بهمنیه ممتاز بود بیجاپور را دار السلطنت خود گردانید و استقلال
خود باوج اعتلا رسانید و عماد الملک در برار نوبت شاهی زده ایلچپور را مقر حکومت کرده
برید ممالک خزاین و دفاین سلاطین بهمنیه را متصرف شده فرمان روائی نمود و بعد
زوال حکومت بهمنیه اسم شاهی و رسم صاحب کلاهی آشکارا گردانید سلطان قلی اگرچه چندان
ملک و حشم نداشت چیزی اگر بر مملکت مفوضه سلطان محمود بهمنی که بنامش مقرر بود قناعت
نموده و بپاس سوابق حقوق خداوندی و رعایت مراتب وفاداری هیچگونه
متعرض دیگر ممالک سلطانی نگشته بود بنابر دلاوری و مردانگی ذاتی و حسن تدبیر و تحریم
آسایش بر نفس خود و نظر بر آسایش خلق امم و حمایت ضعفا و غربا و صیانت دین و ارکان
از تعدی ظالمان و شر کافران بتکلیف صلاح اندیشان متصدی امر سلطنت شد و خود
را بقطب شاه موسوم ساخت و قلعهٔ مبارک گولکنده را بنا نموده مستقر سلطنت
گردانید و جهاد با کفار و تسخیر بلاد شان چنانکه بعد ازین بشرح و بسط منتظم
سلک تحریر خواهد شد پیش نهاد همت خود کرده و نیز چون بکرات و مرات از
جانب عادل خان و سلطان احمد بحری ملک موید را بجلوس و اظهار مراسم
سلطنت اشعاری شده بود بنابرین بر تخت فرمانروائی جلوس فرموده رسوم
و آئین سلطنت ظاهر ساخت و بقول صاحب تاریخ قطب شاهی طلوع آن نیر اقبال بر
فلک سلطنت بعد غروب کوکب حیات سلطان محمود بهمنی است و بقول صاحب تاریخ
فرشته در ایام حیاتش او که ستاره سلطنتش قریب افول شده بود در سنه ثمان و عشر
وتسعمائة بهر صورت او با وجود مملکت مختصر چنانکه باید و شاید در رواج و رونق پادشاهی کوشید و بخلاف

ملوک دیگر مثل عادل شاه وغیره سلاطین دکن بطریق پادشاهان ولایت پنج وقت
نوبت نواخت و خویشان و قوم خود را بمناصب ارجمند مخصوص ساخت و بهر کدام
فراخور جهت او خدمتی و فهمی فرمود و نظر بحقوق تربیت و سوابق انعام سلطان محمود
بهمنی پیوسته تحف و هدایای لایق و ماه بماه نقود و افر جهت او به بیدر مرسل میداشت
و بعد شیوع خبر جلوس شاه اسمعیل صفوی که او را مرشد زاده خود میدانست
در خطبه نام او را مقدم بر نام خود گردانید و تدریج ذکر نام اصحاب ثلاث از خطبه
ساقط ساخت و چون برهان شاه بدلالت شاه طاهر در احمدنگر منابر را بخطبه
مذهب اثنا عشری مزین کرده باستظهار او در غایت اطمینان از جهت ایفای
نذر شرعی که کرده بود شعایر مذهب جعفری برملا رواج داد و مشرح این قصه
بموجب ترقیم محمد قاسم فرشته آنکه چون شاهزاده عبدالقادر برادر اعیانی
شهزاده حسین به تب محرق گرفتار شد برهان شاه که فرط محبت با او داشت
مضطرب گشته قاسم بیگ حکیم و دیگر حکمای یونانی و هندی را طلبیده فرمود
در معالجه این فرزند دلبندکه جانم وابسته اوست مساعی جمیله مبذول دارید
اگر دانید که پاره از جگرم جهت تداوی درکار است پهلویم شکافید و جگرم
برآورده در علاج او صرف نمائید هرچند حکما در علاج مرض میکوشیدند اثری براو
مترتب نشد روز بروز زیاده شده کار بجائی رسید که برهان شاه از غایت
اضطرار بگفته برهامنه و عجایز نذر و صدقات به تجاهفا فرستاده از کافر
و مسلمان هیچکس نماند که دریوزه دعای خیر نکرد شاه طاهر که همیشه در فکر ترویج
مذهب اثنی عشری بود درین وقت فرصت یافته معروض داشت که در شفای شاهزاده
چیزی بخاطرم رسید لیک در اظهار آن صدهزار خطر می بینم برهان نظام شاه که در حصول شفای
فرزند باقصی الغایت میکوشید از شنیدن این خبر دست در دامن شاه طاهر مستحکم ساخته گفته انچه مرکوز

خاطر قدسی مآثر است بمعرض بیان آوری تا من در آن باب حسب الامکان جد و جهد بجا آرم و
نگذارم که گزندی بذات قدسی صفات تو رسد شاه طاهر گفت از هیچ جا نه اندیشه ندارم از آن می‌ترسم
که موافق مرضی مبارک نیامده من معاتب بل معاقب گردم برهان شاه بیش از پیش مشتاق
شنیدن شفای فرزند شده مبالغه و ابرام از حد برد شاه طاهر جرأت نموده بار اول
همین قدر گفت عهد و نذر کنید که اگر شهزاده عبدالقادر امشب شفا یابد مبلغ گرانمند
در راه حضرات ائمه معصومین یا باولاد ایشان که عبارت از سادات است وصل گردانند
برهان شاه گفت دوازده امام کیستند شاه طاهر بیان نمود اول ایشان حضرت علی مرتضی
است داماد و ابن عم حضرت محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام و شوهر فاطمه زهرا دیگر
حضرت امام حسن و حضرت امام حسین فرزندان حضرت بی بی فاطمه علیها الصلوة والسلام و همچنین
باقی ائمه اثنی عشر علیهم السلام را یک بیک بنام و صفت خاطرنشان کرد برهان شاه گفت من
حرف دوازده امام از والده خود در ایام طفلی شنیده بودم لیکن از این سخن بگوشم
نرسیده بود مگر الحال که تو گفتی هرگاه ما بتخت نهار زر فرستاده نذرها کرده باشیم
چه شود که بنام فرزندان مرتضی علی و بی بی فاطمه لوازم نذر بجا آوریم شاه طاهر
چون دید قایلیم و یک گفت مقصود محض نذر بنام ایشان نیست مدعای من چیزی دیگر است
اگر پادشاه با من عهد کند که اگر معروضات من موافق طبع همایون نباشد مرا بجان امان داده
مع فرزندان رخصت که از ارزانی فرمایند هر آئینه مکنون خاطر خود عرض خواهم نمود برهان شاه
قبول این معنی نموده لوازم عهد و پیمان بجا آورد و بمصحف اقدس و صحیفه وا سدبا سد قسم یاد کرده
فرمود که بجا آر از رجائی نرسانیم و نشنیدیم که دیگری تشویش دهد نظم بدار من اسمان و زمین
گزو پایدار و همان و همین * خدائی کزو هرکه آگاه نیست * خرد را بدان هیچگون راه نیست *
که از زمانه نبینی بجز لطف و مهر * اگر از روش باز ماند سپهر * چون خاطر شاه طاهر از عهود شهریار
از دغدغه پرداخت زبان بدعای دوام دولتش گشاده گفت امشب که شب جمعه است پادشاه

و دوازده امام در همین شب شهزاده عبدالقادر را شفا بخشید خطبه بنام ائمه اثنی عشر خواند و
در ترویج مذهب ایشان بکوشد برهان شاه که اصلا گمان شفای فرزند نداشت واز حیات او
مطلق مایوس شده بود از شنیدن این خوشوقت گردید در ساعت بان نهج که مذکور شد
دست بدست شاه طاهر داده عهد و پیمان بجا آورد شاه طاهر بمنزل خود رفته در آن شب
بکمال خضوع و خشوع بعبادت الهی مشغول شد برهان شاه دران شب نزدیک پلنگ عبدالقادر
نشسته هرچند سعی نمود که لحاف بالای او اندازد که تصرف هوا نشود از حدت حرارت
و تلواسه دست و پا زده دور می انداخت برهان شاه گفت چنان معلوم میشود که عبدالقادر
همین امشب مهمان ماست آزار مکشید و لحاف از بالای پلنگ بزیر اندازید [illegible] با برادر و زنی
ساعتی خوش حال باشد قریب سحر همچنان نشسته ملول و محزون بود [illegible] بر پلنگ عبدالقادر
نهاده بخواب رفت دران اثنا دید که شخصی نورانی از مقابل [illegible] پیدا در هر طرف او شش
کس اند برهان شاه پیش رفته بروی سلام کرد شخصی گفت [illegible] بزرگ را می شناسی که کیست
حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است و انها که [illegible] بیار اند دوازده امام هستند
[illegible] اثنا حضرت رسالت پناه متوجه [illegible] شده فرمود ای برهان خدای تعالی برکت
[illegible] و فرزندانش عبدالقادر را شفا بخشید باید که آنچه گفته فرزندم طاهر بجا و رسانی
برهان شاه از کمال بشاشت و خرمی حالی از خواب برخاسته دید که لحاف بالای
عبدالقادر است [illegible] در و دایه [illegible] که بیدار بودند پرسید که چرا لحاف
برا و پوشانیدید گفتند [illegible] ندیدیم همین لحظه لحاف خود بخود در حرکت آمده
بالای عبدالقادر [illegible] شد از مشاهده آن حال بر ما خوف و دهشت
[illegible] غالب گشت که [illegible] حرف زدن [illegible] برهان شاه دست زیر لحاف
کرده دید اثر تپ نمانده [illegible] و بخلاف شبهای گذشته بخواب خوش رفته لوازم

قبالی بجا آورده بعد از آن وقت یکی از خدمتکاران حضور را بطلب شاه طاهر فرستا
آن شخص رفت حلقه بر در زد شاه طاهر که دستار از سر برداشته و جبین عجز و شکستگی
بدرگاه سلطان بی نیاز گذاشته شفای عبدالقادر مسئلت می نمود از آمدن خدمتکار
حضور مضطرب گشت که مبادا پادشاه از گفته او آزرده شده قاصد قتل گردیده باشد
یا عبدالقادر را اجل مقدر رسیده و آن نذر بر خود مبارک نداشته باشد مقارن
این حال یکی دیگر آمد خوف و هراس بیشتر گشت خواست که از دیوار عقب خانه
فرود آمده فرار نماید که ناگاه هفت هشت کس متعاقب یکدیگر بطلب آمدند
شاه طاهر رضا بقضا داده لوازم وصیت بجا آورده اهل بیت را وداع کرده
بخدمت شهریار شتافت چون خبر قدوم او مسموع برهان شاه گردید بخلاف
عادت تا دروازه استقبال کرده دستش گرفته بر بالین عبدالقادر برد و گفت
انچه لوازم مذهب اثنی عشری است تلقین کن تا بآن تکلم نمایم شاه طاهر
دران باب مضایقه کرده گفت اول شهنشاه حقیقت حال باز نماید انگاه
این خاکسار انچه داند بعرض رساند برهان شاه گفت این صبر ندارم نخست
آن مذهب اختیار میکنم بعد از ان انچه دیده ام بیان مینمایم شاه طاهر
گفت با خلاصی که مرا درخدمت پادشاه هست تا برحقیقت حال اطلاع نیابم
محال است که از لوازم آن مذهب معروض دارم برهان شاه قصه خواب
و حکایت لحاف بتمام باز گفت شاه طاهر باطمینان خاطر اسامی دوازده امام
و مناقب ایشان یک بیک مذکور ساخت گفت ارکان و قواعد این مذهب
و ملت تولا باهل بیت و تبرا از اعدای ایشان هست برهان شاه دران سحر
فیض اثر جام سرشار محبت اهل بیت نوشیده بدین بیت مترنم گشت
بیت چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی ٭ آن شب قدر که این تازه

برادر داد ند و شاهزاده حسین و عبدالقادر و والده ایشان بی بی آمنه و
دیگر فرزندان از ذکور و اناث و سایر حرم از آن شربت اعتقاد بهره ور و حلاوت اندوز
گشته لوای محبت اهل بیت پیغمبر برافراشتند و چون آفتاب خاور با تیغ و تیر از مشرق هدایت
سر بر آورد برهان شاه خواست که خطبهٔ اثنی عشری خواند و نام صحابهٔ کرام ساقط کرداند شاه طاهر از
عجلت و شتاب مانع آمده گفت صلاح دولت در آن نیست که حضرت فی الفور این ستر را فاش
کنند اول علمای چهار مذهب را جمع کرده بگویند که من طالب مذهب حقم همگی اتفاق نموده یکی ازین
چهار مذهب اختیار نمائید تا من آن مذهب را اختیار و از مذهب دیگر احتراز کنم برهان شاه
بگفتهٔ شاه طاهر عمل نمود و ملا پیر محمد استاد و افضل خان نائبه و ملا داود دهلوی و دیگر علمای چهار
مذهب که در احمدنگر مجتمع گشته بودند هر روز درون قلعه در عمارتیکه مدرس شاه طاهر بود
حاضر گشته با یکدیگر بحث می نمودند و هر یک از روی جد و جهد بر حقیت مذهب خود براهین
اقامت کرده دلایل دیگران تزییف می ساختند و اکثر اوقات برهان شاه در آن مجلس
حاضر گشته از آنکه با اکثر علوم آشنا بود در صدد تمییز می شد و بعد از آنکه شش ماه اوقات
ارباب علم و مسایل برین منوال گذشت برهان شاه بشاه طاهر گفت عجب صحبتی مشاهده
می شود هرگاه حقیت یکی از مذهب و ترجیح آن بر دیگری تشخیص نشود و هر کدام دعوی
صحت ملت خود نماید من چگونه یکی از آن اختیار کنم اگر مذهب دیگر باشد بگو تا حق و
بطلان او نیز بخاطر آورم شاه طاهر گفت یک مذهب دیگر است که اثنی عشری
میگویند اگر حکم شود کیفیت این طایفه نیز بخاطر آوریم برهان شاه بدان اشارت کرد و یکی از
علمای آن طایفه را که شیخ احمد نجفی میگفتند بعد از تجسس بسیار پیدا کردند و با علمای
چهار مذهب معارض شد شاه طاهر در تقویت او می کوشید و ایشان چون دانستند
که شاه طاهر شیعه است همگی اتفاق نموده خصمانه پیش آمدند اما اکثر اوقات ملزم
گشته از مجلس بر می خواستند رفته رفته کار بجایی رسید که شاه طاهر صحیحین و بسیاری

از کتب اهل سنت در میان آورده مبحث خلافت ابوبکر و حکایت طلب سیدتین دوات
و قلم و قصه باغ فدک و امثال ذالک مذکور ساخت برهان شاه چون دید که جمیع علمای
شاه طاهر ملزم شدند حکایت بیماری عبدالقادر و در خواب دیدن پیغمبر علیه الصلوة
والسلام را و قصه کماف تبفصیل باز گفت پس اکثر علمای مجلس و مقربان و غلامان
هندی و ترک و حبشی و امیران و منصبداران و سلحداران و شاگرد پیشه حتی چارپاداران
و فیلبانان قریب سه هزار کس مذهب شیعه در آن روز اختیار کردند و نام اصحاب
ثلثه از خطبه انداخته با سامی سامی حضرات ایمه معصومین اکتفا نموده درین مذهب راسخ
شدند اما ملا پیر محمد استاد و بعضی علما از مشاهده آن اطوار آشفته از مجلس بیرون رفتند و غوغا
و شور عجیب در ساکنان احمدنگر افتاد و بسیاری از امرای کبار و منصبداران متعصب
وقت شب بمنزل ملا پیر محمد رفته گفتند مصرع ای باد صبا این همه آورده تست
این سید رافضی که بلای دل و دین است از کجا آوردی چونکه از علوم غریبه ماهر بود دربان
مردم معارض نیست و گفت اکنون درین باب مصلحت چیست بعضی گفتند هجوم آورده
شاه طاهر را باید کشت ملا پیر محمد گفت تا برهان شاه در قید حیات است این معنی صورت
نخواهد بست اولی آنکه اول برهان شاه را از سلطنت معزول ساخته شاهزاده
عبدالقادر را بپادشاهی برداریم آنگاه شاه طاهر را جهت عبرت به سیاست
غیر مکرر بقتل رسانیم القصه هجوم خلایق دکن بوقوع آمده ده هزار سوار و پیاده
همراه ملا پیر محمد محاذی دروازهٔ قلعه نزدیک کالاچوتره حاضر شد و بقصد محاصره
صفها آراستند و خانه شاه طاهر را با فرزندان بکوکلان سپرده فتنه عظیم قایم
ساختند برهان شاه بر آن حالت اواقف گشته بفرمود که دروازه قلعه مسدود
سازند و مردم بر برج و باره بر آمده به توپ و تفنگ دفع نمایند چون غوغا از حد
گذشت بشاه طاهر از روی اضطراب گفت عاقبت این امر چون خواهد شد

شاه طاهر که در علم رمل شاگرد ملا شمس الدین محمد جعفری بود قرعه انداخته حکم کرد که دروازه قبله گشاده سوار شوند که همین ساعت قرین فتح و ظفر گشته اعدا متفرق خواهند گشت برهان شاه بی توقف مسلح گشته با چهارصد سوار و یک هزار پیاده و پنج فیل معه چتر و علم همراه شاه طاهر از قلعه بیرون آمد و شاه طاهر آیه سیهزم الجمع بر مشتی خاک خوانده بجانب اعدا انداخت و جمعی از نسقچیان را فرستاد که نزدیک افواج مخالفان رفته باواز بلند بگویند که هرکه دولتخواه باشد در ظل چتر فلک آسا حاضر شود و هرکه حرام خوارست بملا پیر محمد گرویده منتظر قهر و سیاست پادشاهی باشد چون نسقچیان امتثال فرموده عمل نمودند در لحظه امرا و سران سپاه امان خواسته برکاب ظفر انتساب پیوستند و ملا پیر محمد با شش نفر از سپاه بجانب منزل خود شتافت و برهان شاه ملک احمد تبریزی را که از معتبران درگاه بود و خواجگی محمود را که از احفاد میرزا جهان شاه بود با بسیاری از مردم معتمد بر سر ملا پیر محمد نامزد کرد تا او را گرفته آوردند برهان شاه حکم بقتل او فرمود شاه طاهر حقوق قدیم را منظور داشته شفاعت کرد و برهان شاه اگرچه از سر خون او درگذشت اما در یکی از قلاع محبوس ساخت و بعد از چهار سال بالتماس شاه طاهر از آن بند نجات داده بمثل سابق بر مسند قرب و عزت متمکن ساخت و در جائیکه خواب دیده دست ارادت بشاه داده بود عمارتی عالی بنا کرد و در موضعیکه مدرس شاه طاهر بود حسین نظام شاه در عهد خود مسجدی از گچ و سنگ بنا نمود در اوایل پادشاهی مرتضی نظام شاه بسرکاری قاضی بیگ طهرانی باتمام رسید و جامع این حکایات محمد قاسم فرشته می گوید که خواب دیدن برهان شاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را شبیه است بخواب غازانخان و شاه ایران و شیعه شدن او و چه اتفاق مورخین ایران و توران است که غازانخان بعد از آنکه مسلمان شده دو مرتبه حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوة را بخواب دید و در هر دو مرتبه حضرت امیرالمومنین

یعسوب المسلمین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام همراه آن مسندنشین بارگاه
نبوت بود حضرت خاتم الانبیا تعریف عترت طاهره کرده گفت که نسبت با اهل بیت من
طریق اخلاص سلوک داری و پیروی ایشان کرده سادات را گرامی داری ازین
سبب غازان خان محبت اهل بیت پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام
در صفحه خاطر نقش فرموده نقبا و سادات کربلا و نجف را گرامی داشت و شیعه
مذهبان اقرب درگاه ساخته بخدمات و مناصب مناسب سرفراز فرمود
و در بعضی از تواریخ بنظر آمده که غازان خان اکثر اوقات بر زبان می آورد
که من منکر اصحاب نیستم و بزرگی ایشان اعتراف دارم اما چون رسالت پناه
صلی الله علیه و آله وسلم در تاسیس قواعد محبت و اخلاص نسبت بجناب ولایت انتساب
و یازده فرزندان او سفارش کرده است آنچه لوازم اخلاص و خدمتگاریست با ایشان
بیشتر بجا می آورم و غازان خان از کمال محبت که با اهل بیت داشت در حین فوت
برادر خود الجایتو سلطان را که بسلطان محمد خدابنده شهرت دارد بمحبت اهل
بیت وصیت فرمود آن پادشاه کارآزما برادر گذرانیده مذهب شیعه
اختیار کرد و نام دوازده امام در خطبه و سکه ثبت نموده نام باقی صحابه را
از خطبه ساقط ساخت بعد ذکر این رد یا محمد قاسم فرشته در دریای حیرت
غوطه خورده می گوید اگر مذهب امامیه حق است احوال دیگر مذاهب چون خواهد بود
و اگر مذهب دیگر حق است سفارش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
وسلم در ترویج آن مذهب چه معنی دارد اللهم افتح بیننا و بین قومنا
بالحق و انت خیر الفاتحین القصه در سنه ۹۴۴ اربع و اربعین و تسعمائه
برهان نظام شاه بدلالت شاه طاهر محبت اهل بیت اختیار نموده نام اصحاب
ثلاث از خطبه بینداخت و چون نشان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و

که وسلّم روز محشر سبز خواهد بود چنانکه شیخ سعدی شیرازی میفرماید بیت
هر که در سایهٔ آن سرو سهی قد باشد ٭ جاش زیر علم سبز محمد باشد ٭ بر همونی شاه طاهر
در روایات خود سبز گردانید چون در مقام ترویج مذهب جعفری بود وظایف اهل
همت موقوف نموده بشیعه مذهبان داد و چهار دیواری در مقابل احمدنگر از گچ و
سنگ مدرسه مانند ساخته آنرا لنگر دوازده امام نام کرد و قصبهٔ چوبره و سیوره
وابسته بود و چند قریهٔ دیگر وقف آن کرده هر روز دو وقت آش پخته بمؤمنان میداد
و شاه طاهر همگی همت بر رفعت خانهٔ نظام شاه گماشته در صدد آن شد که محبان خاندان
رسالت را از اطراف و اکناف در آن دولتخانه جمع آورد پس از خزانهٔ
پادشاهی زرها بعراق و خراسان و فارس و گجرات و اگره فرستاده
طالب قدوم مردم صاحب کمال شد و در عهد سلطنت ابوالمظفر مرتضی
نظام شاه ابن حسین نظام شاه ابن برهان نظام شاه رواج مذهب اثنی عشری بکمال
رسیده سادات و محبان اهل بیت بیش از پیش معزز و مکرم گشتند و
چندین قریه و قصبه اضافه وقف علما و سادات و مستحقین شد و صاحب
تاریخ قطب شاهی از کتاب مرغوب القلوب نقل میکند که صدر جهان از
زبان آن ملک مؤید حکایت می‌نماید که سلطان محمود شاه بهمنی را با ارباب
تهور و مردانگی محبت بسیار بود و در تربیت آن جماعت کوشش میفرمود و چون
در چند جا شجاعت ما را مشاهده نمود قامت قابلیت ما را بخلعت امارت آراسته
چندی که ما از ولایت تلنگانه بما داده رخصت انصراف ارزانی داشت
و ما جوانان بهادر و دلاور را هر کجا که دیده و یا شنیده بودیم قول داده آورده آن
قدر انعام و اکرام درباره آن جماعت مبذول داشتیم که اکثر جوانان چالاک
و متهوران ولایت که در خدمت امرای سلطان بودند از استماع آوازهٔ آن انعام از ایشان بخدمت

ما رجوع کردند و چون بهر مرتبه که امرای دکن بهر بهانه آهنگ جدال و قتال می‌نمودند
بتوفیق ملک علام بر حکم رعایت حقوق نمک و سوابق انعام سلطان عالی مقام مدام
و اعانت خدمتش بر ذمه همت لازم دانسته بر معاندان که در نهایت قدرت و
قوت بودند ظفر می‌یافتیم جناب سلطانی را نهایت محبت نسبت باینجانب دست
داده دقیقه از دقایق تعظیم و تکریم مهمل و معطل نمی‌گذاشت تا آنکه احوال سلطنت
آن پادشاه بواسطه اهمال و اغفال به پریشانی انجامید و ملک قاسم برید
خدمتش را بگوشه عزلت نشانید و امرای سلطانی ممالک را در میان یکدیگر
منقسم ساختند درین وقت مکرر از جانب نظام الملک سلطان احمد بحری و
اسمعیل عادل خان و علاء الدین عماد الملک مکاتیب بهجت اسالیب میرسید که از
ممالک سلطان آنچه بولایت ایشان سمت قربی داشته باشد آن برادر رام
فرمایند تا گماشتگان متصرف گردند و اگر احیاناً از جانب سلطان کسی بمقام
مزاحمت درآید ما خود بکمال امداد نموده نخواهیم گذاشت که بر خلاف مرضی اشرف
بوقوع پیوندد و من خود اندیشه میکردم که مملکت سلطان را بی رضای او قابض
و متصرف گشتن نهایت نمک بحرامی است عاقبت رای صواب نمای ما
بر آن قرار یافت که این ولایت که تو داری سرحد مملکت تلنگانه و ولایت کفار
است بهمین رکنات که سلطان برضا و رغبت بتو داده قانع شوی و شروع
در تسخیر ولایت کفار نمائی که اگر پادشاه حقیقی جل جلاله خواسته باشد که ترا مملکت
و سلطنت دهد در غزا و جهاد کافران مظفر و منصور خواهد ساخت بنا برین اصلا
چون امرای دیگر دخل در مملکت موروثی سلطان نکردم و شروع در جهاد کفار
نموده بتسخیر ممالک آنها پرداختم الحال قریب شصت سال باشد که شب و روز
با کافران غزا نموده بتوفیق و تائید سبحانه از سرحد ورنگل تا بندر مچهلی پتن

و رواج بندری قریب شصت هفتاد قلعه و حصار رفیع مستحکم مثل قلعه گویل کنده
و دیورکنده و بانکل و غیره بضرب شمشیر آبدار بتصرف اولیای دولت ابد
پیوند درآوردم و این فتوحات عظمی از یمن و برکت آنست که روزی که ابتدای تسخیر
ممالک کفار نمودم باخود نذر شرعی کردم که اگر حق جل علا مارا الخلعت توقی الملک
من تشا مخلع گرداند خطبه و الائمه دوازده امام علیهم الصلوة و السلام در تمام
قلمرو خود اجرا نموده مذهب حق وصی خیر البشر و ائمه اثنی عشر علیهم الصلوة والسلام
را درین مملکت که هرگز بوئی از گلشن اسلام بمشام مردم این ملک نرسیده رواج دهم
و وقوع این حال پیش از ترویج شاه اسمعیل صفوی است مذهب جعفری را در مملکت
ایران تا کسی را بخاطر نرسد که من تقلید آن شاه غفران پناه کرده ام بل در عهد
سلطنت سلطان یعقوب صفحه خاطر را بمهر ائمه اثنی عشر علیهم السلام مسکوک گردانیدم
و مذهب آبا و اجداد عظام ما مذهب سدید شیعه است و بعد ازین فرمود که
اینک عمر قریب بصد سال رسیده الحمد لله که اکثر اوقات بغزا و جهاد با کفار
مصروف گشته و اگر در عنفوان جوانی اقدام بر معاصی شده باشد بتوفیق او سبحانه
از جمیع ذنوب توبه نصوح واقع شده اکنون مکنون ضمیر آنست که بقیه عمر بطاعت و
عبادت و تلاوت قرآن مجید و صحبت سادات و علمای سعید مصروف گشته از
صواب شهد احمد فرم نمایم و چنانکه این شاه دین پناه جهت ایفای نذر شرعی
ترویج مذهب اثنی عشری در ملک تلنک نمود همچنین یوسف عادل شاه در ولایت
بیجاپور بحکم آنکه ایفای نذر خود کند رواج مذهب جعفری داد ذکر سبب
ترویج یوسف عادل شاه مذهب جعفری را شرح این قصه چنانکه
صاحب تاریخ فرشته بقید قلم و قایع رقم آورده آنکه یوسف عادل شاه در سنه ثمان
و تسعمائه مجلس عظیم ترتیب داده مرزا جهانگیر قم و حیدر بیک و غیره امرای شیعه مذهب

همچنین سید احمد هروی صدر و دیگر علمای این مذهب را طلبیده فرمود وقتیکه من اراده
کردم که بمرز اصلی خویش یعنی مملکت روم مراجعت نمایم ناگاه حضرت خضر علی نبینا و علیه السلام
مرا در عالم رویا مامور گردانید که بصوب هندوستان متوجه شوم و مژده سلطنت بمن
رسانید با خدا عهد کردم که اگر این رویا صادق باشد و دولت ریاست نصیب من گردد
در ترویج مذهب ائمه اثنا عشر کوشیده روی منابر را بالقاب همایون ایشان
مزین گردانم و همچنین وقتیکه تاراج و یغما در گیلانی آشوب و غوغا در مملکت
انداخته نزدیک بود که زمام پادشاهی از قبضه اقتدار من بیرون برند آنرا از
اثر عدم ایفا بعهد دانسته مجددا با واقف ضمایر و اسرار جل شانه عهد کردم که بعد
از فراغ خاطر از آن مهمات در ترویج مذهب شیعه بکوشم اکنون درینباب چه
مصلحت می بینید و چه میگوئید حضار مجلس زبان بدعا و ثنای دوام دولت ابدپیوند
گشاده بعضی تجویز کردند و برخی شرایط حزم و احتیاط مرعی داشته معروض داشتند که بنای
سلطنت تازگی وقوع یافته و سلطان محمود وارث ملک هنوز در میان است و
اکثر امرای آن حضرت مثل ملک احمد و عماد الملک و ملک برید و غیره مردم از عربیه
و ترک و حبشی و دکهنی سنی مذهب اند احتمال کلی دارد که فتنه عظیم رو نماید و از
حیطه اصلاح بیرون شود یوسف ملک و ملت [illegible] تامل و تفکر فرموده
گفت من درین باب با خدا عهد کردم و او سبحانه مرا باین دولت رسانیده هرگاه من
بعهد وفا کنم یقین که او نگهدار من خواهد بود و اتفاقا در همان آوان از ولایت خبر رسید
که شاه اسمعیل صفوی خطبه مذهب اثنا عشری خوانده آن مذهب را رواج تمام داد یوسف
عادل شاه که مرید آن خاندان بود از شنیدن این خبر بیشتر از پیشتر ساعی گشته روز جمعه ماه ذیحجه
سال مذکور در مسجد جامع قلعه ارک بیجاپور خود حاضر شده و نقیب خان که از سادات عظیم الشان بود
حسب الحکم بالای منبر شده نخست در اذان که شعار آن مذهب است در کلمه اشهد ان لا اله الا الله

اشهد ان علیا ولی الله افزود وانگاه خطبه بنام نامی ایمه اثنی عشر سلام الله علیهم الی یوم الحشر خواند نام باقی صحابه را از خطبه بفگند و نخستین پادشاهی است که در هندوستان خطبه اثنی عشر خواند و مذهب شیعه رواج داد با وجود این حال از غایت ضبط و هوشیاری جهال شیعه را یارای آن نبود که صراحته یا کنایة سخنی که موجب فتنه و فساد باشد بر زبان رانند از ین سبب تعصب از میان فریقین مرتفع شد و علماے فریقین با هم آمیخته هم چو شیر و شکر امیخته بساط منازعت در نوردیدند و در معابد هر یک بطریقه دین خود عبادت معبود حقیقی کرده زبان بمذمت نمی کشود و اکابر دین و مشایخ سجاده نشین از مشاهده این نظام و انتظام انگشت تعجب بدندان گرفته این معنی را حمل بر اعجاز خسرو عدالت پناه می نمودند و از اخلاف او ابراهیم عادل شاه ابن اسمعیل عادل شاه ابن یوسف عادل شاه بر خلاف کیش جد و پدر ترویج مذهب حنفی نمود و رواج پوشیدن تاج سرخ دوازده ترک که دران عصر از شعار سپاه شیعه بود و در عهد اسمعیل عادل شاه بتقلید و متابعت سپاه ایران جنود غریب بیجاپور بالتمام تاج پوش بودند موقوف کرد چنانکه دفتر فارسی را بر خلاف از منه سابق بر طرف کرده هندوی ساخت و برهما منه رجوع کرده ایشان را در مهمات دولت خانه صاحب دخل گردانید و از امرای غریب عنیه از اسدخان لاری و خوشکلای اقارومی و شجاعت خان کرد همه را از امارت معزول ساخت و با سدخان نیز فرمان داد که لشکر کهی نگاهداشته شعار شیعه دور گرداند اسدخان از جمله یک هزار غریب چهار صد مردم انتخابی نگاهداشته باقی شش صد نفر را بر طرف نمود اما تغیر شعار مذهب شیعه ناکرده همچنان در لشکر و اقطاع او در اذان کلمه علی ولی الله می گفتند و دست کشاده نماز می کردند ابراهیم عادل شاه بجز تغافل چاره نداشته

اغماضِ عین می نمود آورده اند که خلفِ صدق او سلطان علی عادل شاه که بجودت ذهن
وجودت فهم و شوخی طبع اتصاف داشت چون بسن رشد رسید روزی پدرش
ابراهیم عادل شاه شکر و سپاس بجا می آورد که معبود حقیقی مرا توفیق داده که از
مذهب جد و پدر بری گشته دین حق یعنی مذهب امام اعظم اختیار کردم و شعار روافض
برطرف ساخته از پی ایشان نگذاشتم شاهزاده علی که در آن مجلس حاضر بود بعرض
رسانید که چون ترک دین آبا شیوه پسندیده است می باید که هم فرزندان چنین
کنند ابراهیم عادل شاه در غضب شده پرسید که چه مذهب داری گفت حالا خود
دین پادشاه دارم بعد ازین را خدای سبحانه اعلم است ابراهیم عادل شاه
چون ازین جواب فهمید که شاهزاده علی شیعه است دا این را محمول بر تربیت خواجه
عنایت الله شیرازی نموده وی را معاتب گردانید بعد از چند روز بفتوای علمای
هند بقتلش مبادرت نمود و ملا فتح الله شیرازی را معلم شاهزاده باز داشت
قضارا او نیز شیعه مذهب بود و از ملاحظه روزگار خود را خفی مذهب
باز می نمود بنابران شاهزاده او را از جان عزیز داشته در تعظیم و تکریم
او از حد زیاده می کوشید اتفاقاً در آن ایام از امرا و مقربان برهان
نظام شاه بحبشیه همزبان گشته چنان قرار دادند که ابراهیم عادل شاه را
بدستیاری چاشنی گیر مسموم ساخته برادر او علی ابن اسمعیل را بپادشاهی
بردارند و خطبه بطرز شیعه خوانده نام اصحاب ثلاث را ندکور نسازند چاشنی گیر
که سنی متعصب بود در او اخر از موافقت ندامت کشیده کیفیت حال بحضور
عدالت پناه معروض داشت و چون معلوم آن عدالت پناه شد که ابتدا اخوان سالار
نیز دران امر شریک بوده همه را بسزا رسانید و هر چند بگناهی برادر او ظاهر بود لیک
بنابر استیلای وهم او را از خود جدا ساخت و در زمانیکه عدالت پناه تنف

میرفت علی ابن اسمعیل با مال خطیر گریخته متوجه بندر گوده شد بنا برین ابراهیم عادل شاه
از فرزند خود که با برهان نظام شاه در مذهب موافقت داشت و در عنفوان جوانی بود
بغایت متوهم گشته او را معه اخوندش بقلعه مرچ فرستاد و بسکندر خان تهانه دار آن حصار نوشت
که در محافظت شاهزاده تقصیر نکند و از اختلاط یار و اغیار مانع آمده نگذارد که در مجلس او
سخنی از مذهب شیعه کسی مذکور سازد و اتفاقاً تهانه دار و ملا داد و کامل خان دکهنی که
خواهرزاده اسمعیل عادل شاه بودند هردو مذهب شیعه داشتند بنا بران کمر خدمت
و عبودیت شاهزاده بر میان جان بسته در استرضای خاطرش کوشیدند و چون ابراهیم عادلشاه
صاحب فراش شد و خبر مرض موت او انتشار یافت شاهزاده گاهی در اوقات صلوة
خود بالای منبر برآمده بانگ نماز بطریق شیعه می گفت و گاه کامل خان را مامور میگردانید
که باین معنی قیام نماید ابراهیم عادل شاه از استماع این خبر وحشت اثر در حین بیماری
اراده نمود که فرزند کوچک خود طهماسب را ولیعهد سازد اما چون مفهوم گشت که او هم
بعهد چاشنی پدر و برادر بزرگ در مذهب تشیع بکمال تعصب داده بغایت اند و همین گشته
او را نیز مقید گردانید و در قلعه بلگوان محبوس ساخته مهمات سلطنت را بتقدیر قادر بیچون
تفویض فرمود چون بتقدیر او سبحانه نوبت سلطنت بعلی عادل شاه رسید فرامین بیع انفاذ
بنام خطبای ممالک محروسه شرف صدور یافت که خطبه بنام نامی ایمه اثنی عشر سلام الله
علیهم الی یوم المحشر بخوانند و موذنان در مساجد و معابد لفظ اشهد ان علیا ولی الله
داخل اذان سازند ازین واسطه صیت منقبت ایمه معصومین و دعای دوام دولت خسرو
عدالت آئین بر سر منابر بلند گشت و غنچه تمنای موالیان اهل بیت بر گلبن مراد باحسن وجهی
شگفت و مذهب جعفری در تمام مملکت بیجاپور شیوع یافت و شاه عدالت پناه جماعه تبرائیان
را وظایف مقرر کرده حکم فرمود چنانکه در مساجد بعد اذان تبرائیان باواز بلند بکار خود
مشغول می گشتند و هرگاه پادشاه سوار می شد یا بار عام میداد چهل تبرائی پیش او بکار خود

قیام می نمودند و با وجود این چون آن پادشاه اسم با مسمی و بنهایت عادل بود بمصداق
آنکه گفته اند که عدل حصاریست که بآتش سوخته نگردد و بمنجنیق حوادث خراب نشود از جانب
سلطانی نرسید بممالک محروسه معمور و آبادان گشته حاصل آن بیمنت تزاید پذیرفت مخفی
نماند که از سلاطین دکن ملک مؤید و برهان شاه و یوسف عادل شاه اگرچه در ترویج مذهب
اثنی عشری مساهم هستند اما ملک مؤید ابا عن جد شیعه مذهب و تمام اخلاف او نیز بر همین
مذهب مستقیم بودند بخلاف برهان نظام شاه که او برهنمونی شاه طاهر علیه الرحمه و یوسف
عادل شاه که وی بدلالت خواجه عماد الدین محمود اختیار مذهب تشیع نمودند و نیز از اخلاف
یوسف عادل شاه ابراهیم عادل شاه تخلف از طریق جد و پدر خود نمود و بالجمله چون یوسف
عادل شاه ترویج مذهب جعفری کرد امرای او دو فرقه شدند بعضی مثل دریا خان و
فخر الملک ترک و مقصود خان و جمشید خان کرد و جوهر خان و شهباز خان و بلال خان حبشی
و شجاعت خان و شرزه خان و انکس خان دکهنی بمقتضای الناس علی دین ملوکهم
مذهب آن شاه معدلت گستر برگزیدند و برخی مثل محمد عین الملک و اژدر خان گیلانی
و آقا محمد ترک و محمد سیستانی و دلاور خان حبشی خلاف ورزیدند و خواستند که ترک
رفاقت آن شاه نمایند شاه عادل بمضمون لکم دینکم ولی دین تسلی بخش خاطر شان شد
و نگذاشت که رفاقت بگذارند و امرای سلطان محمود بهمنی مثل امیر برید و غیره
که تعصب در مذهب تسنن داشتند ازین معامله نهایت رنجش بهم رسانیده در فتنه انگیزی بها ساعی
گشتند و آخر الامر سلطان محمود بهمنی را جهة تادیب او متوجه ساختند سلطان از قطب الملک و عماد الملک
و خداوند خان حبشی استعانت نمود قطب الملک اگرچه هم مذهب آن شاه عادل بود اما بنابر
اقتضای وقت باعانت سلطان رو آورد و عماد الملک و خداوند خان بمعذرت پیش آمدند و اعراض
از اعانت سلطان نمودند من بعد آنچه بمعرض وقوع آمد پیش ازین در قصه توجه سلطان محمود بهمنی
جهت تادیب یوسف عادل شاه منتظم سلک بیان گشت القصه عادل شاه جهة اطفای نایره فساد بنفس خود

خود اسمعیل نوشت که در بیجاپور خطبهٔ چهار یار بخواند و بعد رفع فساد چون اهل بیجاپور رشد
باز خطبهٔ اثنی عشری خواند و سید احمد هروی را با تحف و هدایای هند مع عریضه مشتمل بر تهنیت
و مبارکبادی و مبنی از اخلاص و خواندن خطبهٔ اثنی عشری روانهٔ درگاه شاه اسمعیل
صفوی کرد و بعدل و داد معموری ملک پرداخت **ذکر مجملی از احوال ملک**
**کامکار و تعمیر گولکنده و شهر آن** او پادشاه شجاع بود
و صاحب فهم و فراست در محاربات بمقتضای صلاح وقت عمل می‌نمود و گاهی گوی
فتح و نصرت بچوگان جلادت از میدان مبارزت می‌ربود و گاهی بخدعه بمصداق الحرب خدعة
عمل می‌فرمود و گاهی بمنطوق **الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین**
جادهٔ سلامت می‌پیمود و چادر فریب برروی دشمن کشیده پس اگر او را غافل می‌یافت
باز برسرش می‌تاخت و بکبر او بجز انکسار خود می‌پرداخت و الا حفظ خود مغتنم می‌انگاشت و
هزیمت دشمن محول بوقت دیگر می‌داشت القصه وی در ایام سلطنت خود جهت
اعلای اعلام اسلام بجهاد کفار پرداخت و بقول صاحب تاریخ قطب شاهی قریب
شصت یا هفتاد قلعهٔ مستحکم مثل گولکنده و دیورکنده و غیره که بیان تسخیر بعض از آن
در فصل سیوم بتفصیل زبان زد قلم وقایع رقم گردیده مسخر ساخت و دست جود
و کرم بانعام خاص و عام گشود و تالیف قلوب کافهٔ انام خاصه مردان دلاور بوفور
بخشش نمود ازین جهت مردم از اطراف خصوصاً مردان شجاعت پیشه رو بدرگاه
او آوردند و ولایتش آبادان گشت و چون پیشنهاد همت عالی او جهاد
اکفار بیجانگر بود و قصبهٔ محل اجلال آن شهریار مملکت آن کفار خالی از مسافتی بود
رای صواب نمایش مضمون آن شد که بتعمیر گولکنده شهری بنا کرده شود تا اهل لشکر
ظفر اثر پس از رجعت در آن شهر فرخنده آثار فارغ البال و آسوده حال باسایند
[illegible] شروع از تعمیر قلعه و حصار شهر و تا اطراف آن [illegible] حصار گولکنده و [illegible]

بناهای منیع ساختند و در یک ضلع دولتخانه مسجد جامع طرح انداختند و در جنب آن
حمامی ترتیب دادند و در آن حمام دلاکان مع لنگها متعین شدند تا مردم آسایش یابند و
بالجمله در اندک زمان شهری مطبوع خوش سواد و بتوجه آن شهریار صورت تعمیر یافت
و از جهت خوش سوادی ممتاز از سایر بلاد گشت لله الحمد علی هذه النعمة فصل
سیوم از باب اول در ذکر وقایعی که بعد از جلوس آن شهریار بر سریر فرمانروائی تا انتقال
او ازین جهان فانی بعالم جاودانی بموجب نوشته صاحب تاریخ قطب شاهی بوقوع
پیوست ذکر تسخیر قلعه راجکنده چون آن ملک نامدار بعد فراغ از تعمیر قلعه و حصار شهر
گولکنده عزم غزا با کفار راجکنده نمود و بصلاح دید امرا و اتفاق سرداران روی توجه بجانب
آن قلعه آورده بمحاصره اش پرداخت بعد جنگ و جدال و بشهادت رسیدن جمعی از غازیان
اسلام و کشته شدن بسیاری از کافران وخیم انجام بعنوه و قهر تسخیر آن قلعه نموده
و دنگچی نایک والی آن قلعه را با کفار دیگر که رفقای او بودند اسیر کرده با فتح نامه مصحوب
مستحفظان و رسولان روانه محمدنگر کرده و مردم قصبات و اطراف که قریب آن قلعه بودند
در سلک رعایا منسلک گردیدند و اظهار اطاعت نمودند ذکر تسخیر قلعه دیورکنده
بعد چندی از معاودت بمستقر سریر سلطنت باجتماع فشون پرداخته بتسخیر قلعه دیورکنده
که بر قله کوهی بود و بمزید استحکام از قلاع دیگر امتیاز تمام داشت متوجه شد و امر بمحاصره فرمود
بعد امتداد ایام محاصره و وقوع جدال و قتال فیما بین مجاهدان جلادت پیشه و کفار
نابکار ضلالت اندیشه حسب فرمان واجب الاذعان غازیان اسلام جبراً و قهراً
تسخیر آن قلعه نمودند و بمنازل و معابد عبده اوثان و اصنام آتش زدند و از
اموال و اسباب آنچه نگاهداشتنی بود نگاهداشتند و ما بقی را سوختند و بجای بتخانها
مساجد بنا کردند و موذنان تعیین نمودند و تمام رایان و چودهریان و گردنکشان
آن نواح با تحف و هدایا بآستان بوسی مشرف گشته باطاعت درآمدند و باج گذاری

قبول نمودند و تشهیر یار که فتح و نصرت یار او بود بدار السلطنت معاودت فرمود
**ذکر محاربه شاه معدلت گستر با راجه بیجانگر** چون منهیان اخبار خبر فتح قلعه دیورکنده
و استیصال گماشتگان کشن رای که حکومت تلنگانه و بیجانگر بل اکثر اقطار در دست
تصرف او بود و بکثرت حشمت و وفور سپاه از سایر رایان و راجه ها امتیاز
تمام داشت به رای مذکور رسانیدند عرق حمیت جاهلیتش بحرکت آمد با سی هزار سوار و
سه لک پیاده بعزم تسخیر و تخریب ولایات ملک نامدار از جای خود حرکت نمود و جمعی
از راجه ها را با جمعیت بسیار جهت غارت نمودن بعضی اماکن که واقع در سرحد بود پیشتر فرستاد
آنها با آن اماکن رسیده دست تعدی دراز کردند ملک نامدار از استماع این خبر وحشت اثر
با پنج هزار سوار و سی هزار پیاده بصوب قلعه پانگل توجه نمود و سپاه مقدمه لشکر کشن رای
از دبدبه نزدیک رسیدن لشکر اسلام گریز بر ستیز برگزیدند و مجاهدان لشکر اسلام از عقب
آن مخذولان شتافته هر کرا یافتند به بئس المهاد فرستادند آن کافر که بوفور لشکر و
خزانه مغرور بود بعزم تدارک پیشتر آمده بجنگ درپیوست و از طلوع آفتاب تا غروب
آتش جنگ و قتال مشتعل بود و بسبب تواتر حمله های کافران نزدیک بود که حامیان
اسلام مغلوب گردند ملک کامکار مسئلت فیروزی از بارگاه الهی بعد عجز و زاری
نموده با هزار و پانصد سوار که بجهت کمک مقرر کرده بود بر قلب سپاه کشن رای زده
جمع کثیر را از پا درآورد و آن مدبر بمشاهده این حال دست از اسباب شوکت و حشمت
برداشته راه فرار پیش گرفت و هر جوقی از هر طرفی بدر رفتند و اسیر بسیار و
غنیمت بی شمار بدست اسلامیان آمد **ذکر تسخیر قلعه پانگل** ملک کامکار بعد انهزام
کفار امرا و سپاه خود را بخلعت های فاخره نواخته به تسخیر قلعه پانگل که در پیرامونش کثرت
اشجار آن چنان بود که گذر باد در آنجا دشوار می نمود توجه فرموده بمحاصره آن
پرداخت کشن رای چون شنید که کار بر محصوران تنگ شده و عنقریب حصار

منهزم اولیای ملک کامکار خواهد شد سه صد سوار و هزار پیاده سپرده لذا از جهت چون
برار و پسرے آن ملک فرستاد کفار در شب تار خود را بر لشکر نصرت اثر زدند و از
جانب دیگر اهل قلعه بیرون آمده لشکر اسلام را در میان گرفتند مجاهدان دین دست
به تیر و کمان برده و رایت پیکار برافراخته در اندک زمان اکثر آن ملاعین را نابود
ساختند و بعضی را اسیر کردند و بقیة السیف خود را به کشن رای رسانیده کیفیت حال
تقریر نمودند بامداد آن ملک کامکار غنایم را بتسلیم امرا و سپاه کرده بعضی اسیران را
که سیاست کردنی بودند پامال فیلان گردانید و در تضییق محصوران قلعه بغایت
کوشید بقصه تا دو ماه فیما بین جنگ و جدال بود چون محصوران را کار بجان و کارد
باستخوان رسید حاکم آن حصار که یکی از اقوام کشن رای بود از روی تضرع کس فرستاده
بجان امان طلبید و مفاتیح حصار بکارکنان دولت تسلیم نمود ملک کامکار آن قلعه
را بتمامی مضافات یکی از معتمدان تفویض فرمود ذکر توجه ملک نامدار به تسخیر قلعه کهنبوره
شهریار کامکار بعد انفراغ خاطر از تسخیر قلعه پانگل روی توجه بتسخیر قلعه کهنبوره که مابین
پانگل و کوکنده واقع است آورده نخست کس نزد والی قلعه فرستاده پیغام
کرد که بجان خود رحم آورده و زن و فرزند اهل قلعه را باسیری نداده از قلعه
بیرون آمده قلعه را بتسلیم اولیای دولت نماید آن ابله بکیش که بضبط استحکام قلعه
مغرور بود چه آن قلعه بر جبل واقع شده و از دو جانب آن دو دره عظیم و
در میانه راهی بعرض یک گز به بود دروازه محاذی آن دو دره دو برج
بود که بغیر آن جای توپ یکی نداشت جواب بصدای توپ و تفنگ داد و از
شنیدن این جواب نایره غیظ و غضب ملک کامکار مشتعل شد و بجانب آن
قلعه حرکت نمود و چون بظاهر قلعه کهنبوره نزول موکب اجلال واقع شد و بجانب
آن قلعه امرا محاصره و جدال و قتال فرمود و تا دو ماه آتش قتال ملتهب بود و بعض

جمعی از دلیران جانبین کشته می شدند آخر الامر حسب فرمان واجب الاذعان توپچیان
توپهای صاعقه کردار را در برابر آن دو برج نصب کرده سر دادند و با خاک سیاه برابر کردند
و غازیان از اطراف حمله آوردند و درین بین جمعی از مجاهدان از جانبی که صعود از آنجانب
اصلا متصور نبود و بالا برآمده تکبیر گفتند اهالی قلعه بمشاهده این حال سراسیمه شده امان طلبیدند
بالجمله در آن روز بسیاری از مشرکان لعین بقتل رسیدند و زن و فرزند و مال و منال
کفار بدست غازیان نصرت شعار در آمد و بعد از آن بامر ملک کامکار مساجد بجای بتخانها
تعمیر یافت و قلعه بیکی از معتمدان دولت مفوض گشت ذکر تسخیر قلعه کوملکنڈه و
مراجعت بصوب دار السلطنت شهریار نامدار بعد فراغ از فتح قلعه کهنوره متوجه
تسخیر قلعه کوملکنڈه شده بمحاصره پرداخت و چون مدت محاصره امتداد کشید و خلق بسیار
از جانبین بقتل رسید روزی بفرموده ملک غازیان اسلام بر کفار حمله آوردند تا دروازه
رفته با کافران دست و گریبان شده از رخنه ها که در حصار افتاده بود خود را بدرون
قلعه رسانیدند مقدمان و نایک واڑیان کلید قلعه و خزاین بملازمان ملک سپرده طلب
امان کردند و غنایم موفور بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد ملک کامکار مقدمان
آن ولایت را بتشریفات خسروانه مخلع گردانیده عنان عزیمت بصوب مستقر سریر سلطنت
برتافت و تعمیر بعضی مواضع که از آسیب حوادث خراب شده بود پرداخت ذکر محاربه
ملک کامکار با قوام الملک ترک آورده اند که قوام الملک ترک یکی از امرای
سلطان محمود بهمنی بود بعد از رحلت سلطان قلعه ویلکندل و ملنکور و بعضی پرگنات
آن حدود را بتغلب متصرف شده پنج هزار سوار و ده هزار پیاده فراهم آورده در هنگام
توجه ملک کامکار بجنگ کفار و تسخیر قلاع فرصت وقت غنیمت شناخته بعضی تخریب
ممالک محروسه پرداخته بود ملک کامکار بعد مراجعت بمستقر سریر سلطنت که رسولان
دانا نزد او فرستاده اعلام داد که بموجب کریمه انما المؤمنون اخوة مناسب حال

مبانی محبت و وداد فیما بین مستحکم لایق بود که در غیبت روابط دوستی و اتحاد در استه
بممالک محروسه در آمده انواع خرابیها رسانند آنچه گذشت اکنون مرجو و ملتمس
از آن امارت پناه آنکه در تشیید مبانی دوستی کوشند تا من بعد تمهید عناد در میدان
فساد نتازد چون قوام الملک بوفور سپاه و لشکر و حصانت حصار و کثرت اسباب سلطنت
بغایت مغرور بود سخنان مصلحت آمیز نشنید و مستعد ستیز گردید ملک کامکار بنا بر
ضرورت دفع خصم همت بر استیصال او گماشته باجتماع عساکر نصرت مآثر پرداخته
بعزم رزم رو بصوب ولکنڈل آورد و قوام الملک یک منزل باستقبال شتافته در برابر
لشکر ظفر اثر فرود آمد روز دیگر فئتین بعد تسویه صفوف بجنگ در پیوستند و از صبح تا
نصف النهار آتش کارزار در التهاب آوردند آخر الامر ملک نامدار باده هزار سوار
خونخوار خود را بر سپاه مخالف زده بمساعدت بخت مظفر و منصور برگشت قوام الملک
برگشته بخت بسوی حصار خود برگشت ملک نامدار امر بمحاصره فرمود قوام الملک از
استماع این خبر هراسان شده و دل از ملک و مال برداشته از حصار فرار نموده
التجا بعماد الملک والی برار برد و سپاه نصرت پناه بقلعه در آمده بضبط اموال و خزاین
پرداختند و اکثر سپاه او از غریب و حبشی و دکهنی حلقه عبودیت در گوش کشیدند
و ملک نامدار حکومت قلعه ولکنڈل و ملنکور بمعتبه کاردان حواله نموده بمستقر
سریر سلطنت معاودت فرمود ذکر محاربه با عماد الملک چون قوام الملک
که التجا بعماد الملک والی برار برده بود تحف و هدایای شاهانه از در و گوهر پیشکش گذرانید
عجز و تذلل بغایت اظهار نموده و اعیان دولت بدرم و دینار فریفته درخواست
امداد و اعانت نمود و عماد الملک بهمت اعانت او ره نورد طریق مخالفت و منازعت
با ملک کامکار گردید شهریار از استماع این خبر رسولی نزد عماد الملک فرستاده

پیغام کرد که چون قوام الملک اعلام فتنه و فساد برافراشته همواره حوالی ممالک محروسه
تاخت نموده اذیت باهل اسلام میرسانید لهذا مکررات رسولان فرستاده او را ازان
افعال شنیعه منع نمودیم اما چون هیچگونه فایده بران مترتب گشت تنبیه و قمعش لازم
دانسته سزای اعمالش چنانکه مشهور آفاق است در کنارش گذاشتیم اکنون مسموع میشود
که پناه بآن سلطنت پناه برده طالب اعانت گشته است چشمداشت ازان سلطنت پناه
آنکه آن مخذول را در مملکت خود جا ندهند تا در مصادقت مفتوح و در فتنه و فساد
مسدود باشد دیگر مشهود ضمیر انور آنکه ولایت [illegible] را که خالصه سلطان محمود مغفور
بوده داخل ولایت برار بود درین ایام متصرف آن متسلط شده اند و بنابر قرب جوار و اثبات
بعضی حقوق بر ذمه سلطان مغفور ما بآن ولایت اولی و احق هستیم باید که بپاس اخلاص و
رعایت حقوق آن ولایت تسلیم گماشتگان ما شود عماد الملک در جواب سخنان ناصواب
بر زبان آورده در منازعت بر روی خود باز کرد القصه هر دو ملک تهیه اسباب
جنگ پرداخته باستقبال همدیگر شتافتند و در ظاهر قلعه رامگیر باهم مقابل شده صفوف
لشکر آراسته بجنگ در پیوستند اما چون سپاه عماد الملک بسیار بود بتخصیص بوقتیکه
شکسته می شد جوق دیگر میرسید و نایره محاربه از صبح تا قریب عصر مشتعل گردیده
بسبب وفور لشکر والی برار نزدیک بآن رسیده بود که هزیمت بلشکر ملک کامگار راه
یابد بمشاهده این حال ملک کامگار بنفس نفیس خود از یک طرف قلبگاه بر لشکر عماد الملک
حمله آورده و اکثر امرا و بهادران لشکر مخالف را علف تیغ بیدریغ ساخت امرای
آن شهریار که در میمنه و میسره بودند معاینه آثار فتح بر لشکر دشمن تاختند تا اینکه
عماد الملک و لشکریانش راه وادی فرار پیش گرفتند و بعضی از دلاوران لشکر منصور تعاقب
نموده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و بعضی از سپاه نصرت پناه دست بتاراج بر درده
اموال و اسباب لشکر دشمن غارت نمودند و ملک موید بعد فراغ ازین مهم ولایت

ـت شهر را متصرف شده بجانب مستقر سریر سلطنت معاودت فرمود و امرا و خوانین
ـلشکریان که در جنگ آثار تهور و مردانگی از ایشان بظهور پیوسته بود فراخور همگی
خلعتها و نوازشها نواخته رخصت انصراف بمحالات ارزانی نمود **ذکر تسخیر**

## قلعه و تلکنده و محاربه ملک کامکار با ستتاب خان راجه کهممته

چون شهریار معاودت نموده سپاه را رخصت فرمود امرائیکه در دار السلطنت
جهت مهمات ولایات توقف ورزیده بودند بعرض رسانیدند که ستتابخان راجه کهممته
کافر بی باک است و در ایام غیبت موکب همایون فرصت غنیمت دانسته حوالی
و اطراف سرحد ممالک محروسه را تاخت نموده خرابیها رسانیده است و بآن
اکتفا نکرده اکنون در مقام کارسازی جنگ است ملک کامکار چون برین کیفیت
آگهی یافت در ساعت باحضار امرا و سپاه حکم فرمود و در اندک زمان سپاه کینه خواه
فراهم آورده در ساعت سعد بعزم استیصال راجه مذکور که قوی پنجه بود و چند قلعه
مستحکم مثل کهممته و ورنگل و تلکنده در قبضه تصرف داشت و همیشه دوازده
هزار تفنگچی قدر انداز از طلازمانش بودند روی توجه آورد و نخست تسخیر قلعه تلکنده را
پیش نهاد همت عالی گردانیده ظاهر آن قلعه را مخیم سپاه نصرت پناه ساخته
امر محاصره فرمود و بعد وقوع جدال و قتال امتداد مدت محاصره رای قلعه
کشایش اقتضای آن نمود که سپاه کینه خواه بهیئت اجتماعی حمله آورده بهر که
که ممکن باشد بالای قلعه برآیند و برطبق این فرمان داده خود بدولت و اقبال این
مردانگی بمیان زده و سپر تائید ایزدی بر سر کشیده رو بقلعه نهاد امرا و سپاه
بمشاهده این حال از اطراف و جوانب خود را بپای حصار رسانیدند هرچند اهل
حصار در میدان ممانعت بپای جسارت پیش آمدند اما بجز خذلان اثری بر آن مترتب
نیافتند و شیران بیشه نبرد ببالای برج و باره برآمده کشندی القتل

رسانیدند و از قتل بقیة السیف بموجب فرمان ترحم نشان ملک مؤید دست
باز داشتند و غنایم موفور و اصل خزانهٔ عامره کردانیدند و شتابخان از استماع
خبر تسخیر قلعهٔ مذکور با لشکر فراوان بعزم رزم روی توجه بجانب لشکر ظفر اثر آورد
و شهریار عزم آن نابکار شنیده بدفع او متوجه شده قریب به لشکرش نزول
اجلال فرمود و بعد ترتیب آلات جنگ و تسویهٔ صفوف از جانبین دلیران
هر دو لشکر قدم در میدان مبارزت نهادند و از دست دوازده هزار
تفنگچی قدر انداز که باشارهٔ شتابخان در کمینگاه بودند بسیاری از لشکریان
اسلام شهید و مجروح گردیدند ملک نامدار مشاهدهٔ این حال جلادت را کار فرموده
با ده هزار سوار خونخوار بر قلب دشمن زد و بتائید کردگار آنچنان کارزار نمود
که تزلزل در بنای ثبات لشکر دشمن راه یافت و شتابخان مخذول بنا چاری
چارهٔ بقای خود در فرار دیده دست بردار از ملکت و مال و ننگ و ناموس
گشت و غازیان نصرت شعار تعاقب نموده بسیاری از آن بخت برگشتگان را
بقتل رسانیدند و سایر اموال و اسباب دولت و حشمت آن مدبر بلشکریانش
بحضور شهریار آوردند ملک کامکار بمراسم شکر آفریدگار پرداخته مجموع غنایم
بر غازیان لشکر اسلام قسمت نمود و فتحنامها در اطراف و اکناف روان فرمود

## ذکر توجه شهریار نوبت دوم بعزم رزم شتابخان ناهنجار

آورده اند که چون شتابخان از جنگاه گریخته خود را بالقلعهٔ کهم مث رسانید
براجهای ذو شوکت که لشکر بسیار داشتند و کثیری از قلاع و حصار در
قبضهٔ اختیار شان بود پیغام داد که این صاحب قوت و شوکت که بفرط شجاعت
و تائید رب العزت از سایر فرمانروایان این بلاد امتیاز تمام دارد اگر چندی
مهلت یابد و سلسلهٔ اتحاد و اتفاق در باب استیصال این صاحب اقبال از جوانب

استحکام نیابد عنقریب متصرف تمام قلاع و حصارهای این ملک خواهد شد آگاه بدیر
کسی پیش نخواهد رفت اکنون در ماده صلح و جنگ ورد و قبول سخنان صلاح اندیشان
اختیار دارند راجها را ازین پیغام عرق حمیت بحرکت آمد و بالشکر عظیم متوجه کهم مٹه و ورنکل
شدند و شتابخان شکست نصیب که گسسته عنان و شکسته رکیب از نبردگاه فرار نموده بود با مداد
راجها قوی دل گشته بالشکر بسیار و فیلان اژدها کردار و پیادگان تفنگچی و
و کمانداررو بمیدان جدال و قتال ملک کامکار آوردو چون منهیان اخبار بسمع
اجلال آن شهریار رسانیدند که کفار باستعداد تمام عازم جنگ شده اند آن ملک
نامدار رایت فتح و نصرت بجانب دیار کفار بقصد جهاد برافراخت و بعد طی مراحل
ساحت کهم مٹه را مضرب خیام ظفر انجام ساخت شتابخان بعد از آگهی برین حال
باریابان و راجها قوی پنجه و لشکر عظیم باستقبال شتافت چون تقارب عسکرین دست
داد از جانبین تسویه صفوف پرداخته باستعمال آلات حرب نایره جدال و قتال مشتعل
ساختند و دلیران هر دو سپاه داد مردانگی دادند انجام کار خسرو نامدار از
ازمین و یسار حمله کوه شکوه بر سپاه کفار آورده رایت غرور ایشان را نگونسار ساخت
و تفرقه در لشکر ایشان انداخت راجها و از معرکه ستیز تافته راه گریز پیش گرفتند
و مجاهدان در رکاب خسرو زمان تعاقب کافران نموده اکابر کفار را اسیر کردند
و اموال بسیار و اسباب بیحد و شمار بدست آوردند و شتابخان اعراض از مال
و عیال و قلاع نموده پناه براجمندر که از اعاظم راجهای مملکت تلکانه بود
برده و آنچه قلاع که در قبضه تصرف داشت با بعضی از قلاع دیگر مثل قلعه ایکیه
واند ورکنده و نیالاکنڈ پلی تحت تصرف اولیای دولت قاهره درآمد ملک نامدار
فتحنامها باطراف و جوانب فرستاد ذکر تسخیر قلعه کهم مٹه خسرو نامدار بعد حصول فتح
و ظفر بر شتابخان به تسخیر قلعه کهم مٹ که نهایت متین و مستحکم بود و تسخیرش خالی از صعوبت نبود

توجه فرمود هندوی قلعه دار آنجا در مخالفت گشاده و دروازه قلعه بسته مستعد جنگ شد

ملک کامکار بنا بر ترحم بر احوال بندگان خدا تا در جنگ شد ملک کامکار بنا بر ترحم بر احوال

بندگان خدا تا در جنگ ضایع نشوند بمردم قلعه پیغام داد که احوال سردار تمام ستنا بجان و

وراجهای دیگر معلوم همگنانست که بجه انجامید حالا بر جان و مال و زن و فرزند

خود بخشوده و برحمت خسروانه امید وار بوده خود را زیر سایه مرحمت خسروانه رسانند کفار

سخنان شفقت آثار را در دل خود جا نداده در جنگ و جدال زدند و شهریار نامدار از تمرد

آن جماعه زشت کردار را محاصره نمود و چند شبانروز بغیر از صدای توپ و تفنگ پیامی در میان

نبود و هر روز جمعی از دلیران جانبین ره نوردِ وادی فنا می شدند آخر کار رای صواب نمای

شهریار اقتضای آن نمود که بهادران دشمن شکار بهیئت اجتماعی از اطراف بجنگ در پیوسته

جبراً و قهراً تسخیر قلعه نمایند بنابرین ملک نامدار با غازیان و مجاهدان ملت سید ابرار

سپرها بر کشیده خود را بخندق انداخته از راه ستیز بخاکریز بر آمده و بهادران شیر صولت

پای برشتگان خود نهاده و نردبان و کمند بر آن حصار بلند عروج نمودند و به نیروی اقبال

آن شهریار اچنان قلعه مستحکم و حصار مسدود الابواب را مفتوح کردند بحکم ملک کامکار

ظفریار دست بقتل عام دراز کردند و بعد از آن دست به نهب و غارت گشاد دجمع

دفاین و خزاین و اموال و اسباب اندوخته سالها که در آن قلعه بود ضمیمه خزاین

ملک موید گردانیدند و اهل و عیال ستنا بجان اسیر گشتند و بفرمود آن شهریار مساجد بجای

معابد کفره بنا یافت و جمیع ولایات ستنا بجان وخیم انجام باورنگل و توابع بتصرف ملک

نامدار در آمد و برامر تقسیم یافت و مقدمان و رعایا مطیع و فرمان بردار شده به تشریفات سرفراز

گشتند ذکر جنگ و جدال شهریار با اکجارمچند مشهور به گجبتی و غیره راجها و تسخیر تمام مملکت

ملکانه و وقایع دیگر چون ستنا بجان انهزام یافته به اکجارام چند رسیر راجه گجبتی که فرمان روای

بحر و بر ملکانه بود ملک او دلیسه تا اقصای بنگاله در تصرف داشت وکونډپلی مستقر ش بود و در

بیدان نام آوری بکثرت لشکر و وفور خزاین و سایر اسباب سلطنت از جمیع رایان
کوی هیشی می ربود و پناه برده با جبرای خود بعجز و زاری تمام معروض نمود و از قوت و شوکت
ملک نامدار او را تخویف کرد که اگر در انتقال اهمال رود بعد از اندک زمان عیال و اطفال و مملکت
رای معظم و دیگر رایان پامال حوادث گشته بتصرف آن ملک صاحب اقبال خواهد در آمد اگرچه رام
چیندر را ازین سخنان ترحم بر احوال او و اندیشهٔ عظیم از ملک کامکار بدل راه یافت بنابرین
در مقام استعداد جنگ با ملک موید شده امر باحضار امرا و سپاه نمود و امرای کفار از اطراف
و جوانب رو بدرگاه هش نهاده فوج فوج و جوق جوق متعاقب یکدیگر میرسیدند تا قریب
سه لک پیاده و سی هزار سوار نیزه گذار فراهم شدند آنگاه رام چیندر روشتا بجان و دیاودهری
و هری چیندر و دیگر رایان و راجهای عمده بر قصد دفع ملک نامدار هم سوگند گشته علم شقاوت
برافراشتند ملک کامکار از استماع این خبر امرا و خوانین را از محال و پرگنه های خود
طلبیده در باب جهاد با آن کفار مشاوره فرمود همه بالاتفاق بعرض رسانیدند که انچه
رای خداوند اقتضا نماید عین صوابست و ما بندگان فرمانبرداریم و جان نثار ملک نامدار
از مراتفاق امرا مطمئن خاطر شد بمنطوق کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة
باذن الله با پنج هزار سوار تیغ زن بجانب لشکر رام چیندر متوجه گردید و بعد طی مراحل و
منازل تقارب موکب اقبال در کنار ندی ملنکهو ربا مخالفان رکشته حال دست داد و
آن روز و شب بپاس و حراست بسر آمد روز دیگر بعد طلوع آفتاب راجه رام چیندر با رایان
و راجهای دیگر به ترتیب صفوف پرداخته بدین وتیره که خود با ده هزار سوار
و صد هزار پیاده و سی صد زنجیر فیل در قلب قرار گرفت و جانب میمنه ویدادر
برادرزادهٔ خود را با ده هزار سوار و صد هزار پیاده و دویست زنجیر فیل در جانب میسره
هری چیندر روشتا بجان و راجهای دیگر را با ده هزار سوار و صد هزار پیاده و دویست زنجیر
فیل تعین کرد و بر پشت هر فیل تختی تعبیه نموده چند ناوک انداز بر آن نشانده و با نکاریان تفنگچیان

در پهلوی فیلان ایستاده کرده آهنگ میدان نمود و از جانب دیگر ملک کامگار [illegible] لشکر ظفر اثر را
بشاهزاده حیدر خان که در شجاعت رستم زمان بود با هزار و پانصد سوار زیب و زینت داد و میسره
بخان عالیشان فتح خان بهادر با پانصد سوار استحکام بخشید و خود بدولت با دو هزار سوار دشمن شکار در
قلبگاه رایت فتح آیت برافراشت بعد از آن بموجب عادت پسندیده خود روی نیاز بدرگاه الهی آورده
فتح و نصرت خواسته متوجه معرکه کارزار گردید و چون سپاه در آن جا بنیان بجنگ در پیوستند دلیران اسلام حمله
بر کافران آورده دمار از روزگار ایشان بر آوردند و دیپا او در را شاهزاده حیدر خان از پا در آورده
راجه چندر [illegible] اسیری گرفتار گشت و دیگران اکثر بر سبیل گریختند و اسباب سلطنت [illegible]
دیگر بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد چهار صد هزار هون نقد با جواهر [illegible] آلات [illegible]
واصل خزانه عامره گردید و غنیمت فراوان بسپاه [illegible]
مملکت او در قبضه اقتدار ملک نامدار در آمد و قریب یک هزار بتخانه منهدم گشته بجای آن مساجد
تعمیر یافت و ملک دریا نوال شاهزاده حیدر خان را مشمول عنایات نموده بپایه بلند رسانید و
فتح خان را اعطای طبل و علم سرفرازی بخشید بعد از آن متوجه قلعه کوندلی شده اسباب و ذخیره بتصرف
در آورده بخورشید خان سپرده جمعی از دلیران معتمد و نایک واڑیان و احشام را با او گذاشته
بعزم تنبیه زمره کفار بصوب راجبندری و ایلور متوجه شد و بعد وصول بآن حدود غازیان
اسلام بکوه و هامون و نشیب و فراز آن ولایت در آمده جمع کثیر را بقتل رسانیده
و تخریب بتخانها و مساکن نموده و در ولایت ایلور خلق بسیار را کشته و اسیر کرده
با غنیمت فراوان مظفر و منصور بمعسکر نصرت اثر پیوستند آورده اند که چون موکب
اجلال بکنار ندی گنگ متصل براجبندری رسید بمسامع اقبال رسانیدند که فوجی از
کفار در بیشه بکمین نشسته اراده شبخون دارد [illegible] بمجرد استماع این خبر فتح خان و رستم خان
با دو هزار سوار جهت دفع آن کفار فرستاد کفار خبر دار گشته مسلح و مکمل باستقبال
شتافتند مجاهدان اسلام از اطراف بر آن گمراهان تاخته قریب دو هزار کس را از پا در آوردند

و باقی ماندگان راه گریز پیش گرفتند مجاهدان منصور زن و فرزند و اهل و عیال کفار را
اسیر و دستگیر نموده با غنایم موفور و اموال نامحصور بدرگاه شهریار رسیدند

## ذکر مصالحت وسناودیو با ملک کامگار

چون وسناودیو مشهور بگجپتی که از اقصای بنگاله تا سرحد تلنگانه در تصرف داشت خبر
گرفتاری اچیندر و شکست لشکر کفار شنید در باب صلح و جنگ با ملک نامدار از ارکان دولت
خود مشورت نمود همه همداستان شده رهنمونی بصلح نمودند وسناودیو که مرد عاقل و فرزانه
بود سخنان دولتخواهان صواب اندیش را بسمع رضا اصغا نموده رسولان با تحف لایق ارسال
کرده پیغام داد که قبل ازین اگر تقصیری ازین بنده بمعرض ظهور رسیده باشد آنرا بذیل
عفو شاهانه پوشیده ولایت اینجانب آب گنگ را از تصرف بنده بیرون ننمایند و
ولایت آنجانب گنگ متعلق بشهریار باشد که بعد ازین ازین بنده سرپیچی بظهور نخواهد پیوست
رسولان بعد از وصول بدرگاه شهریار و استسعاد باستانبوسی تحف و هدایا گذرانیده
بتضرع و زاری پیغام وسناودیو بعرض رسانیدند شهریار نامدار فرمود تا قولنامه نوشتند
مشروط بآنکه ندی گنگ درمیان ولایت اودیسه و تلنگ سرحد باشد و من بعد غازیان
متعرض ولایت او نشوند و آن نوشته را بسکه همایون مزین ساخته رسولان را با قولنامه
و تشریفات خسروانه رخصت انصراف ارزانی فرمود و ایلور با مضافات تحت تصرف
کارکنان دولت روزافزون درآمد و شهریار نامدار ضبط و نسق آن بمعتمدان
تفویض نموده علم مراجعت بصوب مستقر سریر سلطنت برافراشت

## ذکر جهاد شهریار با کفار بیجانگر و تسخیر ملم کونده و کوندبیر و انچه که درین باب بوقوع پیوست

چون بعد معاودت شهریار منهیان اخبار بمسامع اجلال رسانیدند که کشن رای راجه بیجانگر
در هنگام غیبت موکب همایون بحدود ممالک محروسه درآمده بمردم آنجا مضرتها
رسانیده و بعضی سرحدها را تاخته و غارت نموده درینولا از استماع خبر مراجعت

شهریار بولایت خویش بازگشته بهت ملک نادار از استماع این خبر بهم برآمد فی الفور عزم
تنبیه آن مفسده نمود بموجب عرض دولتخواهان صلاح اندیش نخست علم اقتدار
بصوب قلعه کوندبیر برافراشت چون در حوالی قلعهٔ مذکور رسید و بتهیهٔ اسباب
قلعه گیری پرداخت درین حال بعرض رسانیدند که کفر ساکنان بلم کنده
و ویکنده که هریک ازین دو قلعه بفاصله دو کاواز کوندبیر واقع است هر
شب هنگام غفلت حوالی معسکر ظفر اثر درآمده هنگامه آرا می شوند و بقتل و غارت
متردوان مبادرت می نمایند بشنیدن این خبر رای قلعه کشای ملک موید مقتضی
آن شد که اول تسخیر این دو قلعه پرداخته من بعد عزم تسخیر کوندبیر نماید پس باقتضای این
رای بصوب قلعه بلم کنده متوجه شده ظاهر آنحصار را مخیم لشکر ظفر اثر گردانید و دلیران
اسلام از اطراف و جوانب حسب الحکم حمله آوردند هرچند اهل حصار در مقام مدافعت
اظهار شجاعت نمودند اما چون چهرهٔ مقصود در آئینه ظهور ندیدند پای ثبات شان از جا
در رفت و مجاهدان از اطراف بالای برج و باره برآمده آن حصار را مفتوح ساختند
و هر کرا یافتند پیکرش را از بار سر سبک نمودند چون نوبت قتل از حد گذشت
فریاد و زاری زن و مرد بفلک لاجورد رسید دریای ترحم شهریار بتموج درآمده بر
بقیة السیف بخشایش فرمود و غنیمتی که ازان قلعه بدست آمده بود بالتمام بدلیران
اسلام مرحمت نمود و حکومت آن قلعه به سهیل خان که بشجاعت معروف بود و بوفاداری
موصوف عنایت فرموده بجانب قلعه کوندپلی بسبب آنکه جمعی از نابکاریان راه مخالفت
شاهزاده حیدر خان والی آن قلعه پیش گرفته هنگامه آرا شده بودند متوجه شد تا
بدفع مفسدان خاطر از جانب آن قلعه جمع نموده عزم تسخیر قلعه کوندبیر فرماید درین اثنا
واقعهٔ دیگر رو نمود و بیانش آنکه چون خبر توجه شهریار بعزم تسخیر قلعه کوندبیر بگوش رای
والی بیجانگر رسید خواهرزادهٔ خود را با پنجاه هزار پیاده و پنجهزار سوار بامداد اهالی کوندبیر

فرستاد چون ان جماعت بولایت گوندبیر رسیدند و شنیدند که ملک کامگار بجانب گوندی
نهضت فرموده است غیبت آن شهریار را غنیمت دانسته بر سر قلعه یلم کنڈ آمده بجنگ درپیوستند
سهیل خان کس پیش سردار کفار فرستاده مهلت سه روزه نمود و همان ساعت کس دیگر بخدمت
ملک کامگار ارسال کرده شرح کیفیت حال معروض داشت کفره از سهیل خان فریب
خورده فارغ البال بعیش و عشرت پرداختند شهریار بمجرد اطلاع بر آن کیفیت بسیجو بلای ناگهان
بر سر سپاه بیجانگر در رسید و دمار از روزگار شان برآورد چون سردار لشکر بیجانگر تاب مقاومت
ندید کمیز بر ستیز برگزیده خیمه و خرگاه را گذشته تا سرحد توقف ننمود غنیمت بسیار از زر و
جواهر و اسپ و فیل با خزانه که گشن رای بر شصت زنجیر فیل بار نموده جهت اطمینان ساکنان
قلعه گوندبیر و یلم کونڈه فرستاده بود بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد و بعد ازین ملک
نامدار بصوب قلعه گوندبیر نهضت فرموده ظاهر آنحصار را مضرب خیام لشکر ظفر فرجام ساخت
و دلیران اامر بتسخیر آن قلعه فرمود و مدت چند شبانروز آتش پیکار و کین از بالا و پائین
فروزان بود آخر الامر شهریار خود متوجه تسخیر گشته رو بدیوار حصار آورد و دلیران و بهادران
بمشاهده این حال متوجه کارزار شده بیک حمله قلعه پائین را فتح کردند کفار بجانب قلعه بالا که بر قله
کوه بود شتافتند مجاهدان روی ستیز به تسخیر آن قلعه کردند شکوه آورده از اطراف آتش پیکار
برافروخته جمعی را که راه بر سپاه بسته بودند مغلوب و منهزم ساختند سردار کفار چون تاب
مقاومت با سپاه نصرت پناه در خود نیافت دست بدامن استغاثه زده کلید حصار بخدمت
شهریار آورده طالب امان گردید ملک نامدار از جرائم اهل حصار درگذشته فرمود که
عساکر نصرت مآثر متعرض نفوس ساکنان حصار نشوند و اموال ایشان را بالتمام بحوزه
تصرف درآوردند و چون خبر تسخیر قلعه گوندبیر با توابع و لواحق بگشن رای رسید اندیشه کرد
که اگر زودی در مقام تدارک درنیاید عنقریب سپاه نصرت دستگاه متوجه بیجانگر خواهند شد
و این مملکت نیز از دست تصرف او خواهد رفت بنا برین خویش خود رسیوراج را که کافر

مشهور بود با صد هزار پیاده و هشت هزار سوار با ستعداد تمام بطرف کوندپیر روان کرد
ملک نامدار از استماع این خبر با رکان دولت مشورت فرمود دولت خواهان مطابق رای
ملک صلاح در آن دیدند که قلعه را خالی نموده یک دو منزل بطرف کوندپلی توجه فرمایند بنابرین
آذوقه قلعه را بر لشکریان تقسیم نموده دروازها سوخته اکثر برج و عمارات تخریب کرده با لشکر و
سپاه از قلعه نهضت نموده در کنار ندی گنگ نزول اجلال فرمود کفار این حرکت را احتمال
بر ترس و بیم نموده احمال و اثقال خود را در قلعه کوندپیر گذاشته از روی نخوت و غرور بسرعت تمام
بعزم رزم لشکر اسلام متوجه گشتند شهریار از استماع خبر توجه کفار دلیران و سرداران سپاه را
بالطاف شاهانه امیدوار ساخته با پنجهزار سوار که در آن وقت ملازم رکاب ظفر انتساب بودند
رو بجانب کفار آورد و بعد تلاقی فئتین دلیران جانبین بجنگ در پیوستند و از اول روز
تا نصف النهار آتش کارزار در التهاب بود و بعد از آن شهریار ثبات کفار در میدان ستیز
مشاهده نمود با دو هزار سوار خونخوار بر سپاه کفار حمله آورده تفرقه در جمعیت اشرار انداخت
و مخالفان رو بوادی فرار نهادند و مجاهدان لشکر ظفر اثر از عقب تاخته جمعی را بقتل رسانیدند
و جمعی دیگر که خود را بقلعه کوندپیر رسانیده بودند از حسام خون آشام غازیان جانی بسلامت بدر بردند
دلیران اسلام قلعه را مرکزوار در میان گرفته کار بر ایشان تنگ ساختند سپاه کفره چون خود
را گرفتار بلا دیدند و استعداد مدافعت نداشتند لاعلاج دست در دامن عجز و استیمان
زده در پناه امان گریختند و باج گذاری قبول نمودند یعنی اگر شهریار قلعه را بما بازگذارد
هر سال سه لک هون بخزانه عامره واصل می نمائیم و دو لک هون نقد با تحف و هدایای وافر
فرستاده عوض یک لک هون که موجود نبود دو سه راجهای عمده را گرو گذاشته در مقام
فرمان برداری درآمدند چون این خبر فتح به نایکواری قلعه کوندپلی که از مدت دو سه ماه شاهزاده
رستم نشان ایشان را محاصره نموده بود رسید از ترس و بیم کس بخدمت شاهزاده
فرستاده امان طلبیدند شاهزاده قلم عفو بر جرایم ایشان کشیده به تشریفات شاهانه

سرفراز گردانیده رخصت انصراف ارزانی فرمود نایکواریان بعد حصول امان با پنج و لقن
رو بدرگاه آورده مفاتیح قلعه را تسلیم بندگان دولت نمودند شاهزاده عریضه مشتمل بر فتح قلعه
و استدعای عفو جرم نایکواریان بخدمت شهریار فرستاد و شهریار بنابر التماس شاهزاده
از گناه نایکواریان گذشته قلعه کوندلی را با توابع بشاهزاده مرحمت فرمود و چنان امر شد که
نایکواریان با خیلی متوجه قلعه کهنیوره شوند و حسب الحکم ایشان جمیع دیگر از نایکواریان معتمد
بمحافظت قلعه کوندلی مقرر کردند و هریک از امرا و بهادران که جان سپاری نموده بودند
بمزید التفات خسروانه سرفراز گردانیده بجمعیت خاطر عنان عزیمت بجانب دار السلطنت گلبرگه منعطف گردانید

## ذکر مجادلات شهریار با اسمعیل عادل شاه و انچه در اثنای این بمعرض وقوع آمد

چون بنیروی اقبال جمیع قلاع و بقاع ولایت کوندبیر مفتوح گشت بعضی از سپاه
بیجانگر که از معرکه رزم گریخته خود را بکشن رای رسانیده بودند او را از شوکت و صولت
ملک مؤید و انهزام مخالفان قوی پنجه ترسانیدند خیرخواهان او چه بعرض رسانیدند
که سپاه ما را نظر برین که دو مرتبه شکست یافته و خوف و رعب بر ایشان غالب
گشته است تاب مقاومت نیست صلاح دولت در آنست که تحف و هدایای
لایق بخدمت عادل شاه فرستاده باظهار اطاعت و فرمانبرداری نموده مبلغ
کلی برسم باج و خراج قبول کرده درخواست امداد نمائیم شاید بدین تدبیر
مابین پادشاهان اسلام نزاع قایم گردد و مملکت از استیلای لشکر ملک کاملا محفوظ
ماند کشن رای این سخن را موجب صلاح دیده دولتخواهان پیغام استعانت نمود بدین روش که
جناب سلطانی یعنی عادل شاه جهت ما بندگان در حدود تلنگانه نزول اجلال فرمود
انچنان کنند که دست تصرف سپاه ملک نامدار از ولایت کوندبیر کوتاه کرده
ما بندگان مبلغ ده لک هون نقل بها بخزانه عامره برسانیم چون بحدود تلنگانه نزول
فرمایند رسولان پنجاه هزار هون ادا نمایند عادل شاه که همواره مترصد

این نوع فتوحات بود قبول امداد نموده حقوق اسلام را بر طاق نسیان نهاده
بمعاونت ارباب شقاوت متوجه ولایت تلنگ گردید و چون بحوالی قلعه کوکنده
رسید جعفر بیگ که از بنی اعمام ملک خجسته فرجام بود و حکومت آن قلعه از جانب ملک
مؤید بود بتعلق داشت حقیقت حال بعرض خسرو همایون فال رسانیده در استحکام
برج و باره اهتمام تمام بجا آورد و ساکنان آنجا را بعنایات ملک کامکار
امیدوار ساخته بضبط و حراست چنانکه باید پرداخت و سپاه عادلشاه
که زیاده از بیست هزار سوار و پیاده بودند قلعه را مرکز وار در میان گرفتند و آ
طرفین داد مردی و مردانگی میدادند ملک نامدار از استماع این خبر وحشت اثر
خشمناک شده از اعیان و ارکان دولت در باب مبارزت با عادلشاه
استشاره نمود دولت خواهان صلاح اندیش صلاح در جنگ ندیده بعرض رسانیدند
که سپاه نصرت پناه از مدت دو سال تعبها کشیده و اسپ و فیل لاغر شده
مع هذا اکثر لشکریان جهت حراست باطراف ولایت متفرق گشته اند اکنون مصلحت
در آنست که با خصم قوی اظهار موافقت و دوستی باید نمود تا از کین و عناد
درگذرد آنگاه سپاه متفرق را فراهم آورده استعداد جنگ بهم رسانیده
قدم در معرکه مقاومت باید نهاد این مصلحت پسند خاطر ملک مؤید نیامد و
فرمود که ما در جمیع امور تکیه بر کرم کریم کارساز نموده ایم فتح و نصرت از دست
داد سبحانه در اکثر معارک مخوفه ما را فتح و نصرت کرامت فرموده درینولا
که عادلشاه بی سابقه عداوت نظر بر محبت حطام دنیوی امداد کفار مطمح نظر ساخته
اضرار اهل اسلام روا میدارد و بیشتر از یکماه شد که قلعه کوکنده را
محاصره نموده کار بر محصوران تنگ ساخته است غیرت و فتوت کی روا میدارد
که بملاحظه کثرت سپاه دشمن روی از معرکه رزم تافته خود را در ورطه عار و زبونی

امرای ارکان دولت بار بحضرت عرض نمودند که چون ... و احتیاط نظر بر قوت دشمن
مقتضی مصلحت است مبادا که چشم زخمی بحشمت و شوکت رسد و اساس سلطنت
و مملکت بدست دشمن در آید اولی و انسب آنکه یک چندی روی از محاربه تافت
چنانکه رای بیجانگر از عادل شاه استمداد جسته ما نیز بعالی حضرت برهان نظام الملک
طرح دوستی افکنده استعانت از پادشاه عالیجاه نمائیم و بعد ازان بکام عینی
از دشمن انتقام کشیم ملک نامدار درین نوبت سخنان دولتخواهان بگوش رضا شنید
و با جمعیت سه هزار کس بعزم جنگ از شهر بیرون خرامید و جهت تسلی خاطر محصوران
آگهی داد که عنقریب رایت نصرت آیت پرتو وصول بآن دیار خواهد انداخت باید
دل تنگ نشوند و نظر بر افضال الهی سر حد ثابت پائی باشند بعد از قطع مسافت چون
موکب اجلال بحوالی کهنپوره رسید ملک نامدار بعادل شاه نامه بدین مضمون نوشت
که در مذهب مروت و کیش فتوت روا نیست که سلاطین اسلام جهت امداد مشرکان
لعین ابواب کین بر روی یکدیگر گشایند اکنون از پادشاه عالیجاه استدعا است
که از جنگ و جدل که باغوای رای بیجانگر اختیار فرموده اند اعراض نموده دست از
محاصره قلعه گولکنده باز دارند و در مقام خونریزی اهل اسلام که از جانبین کشته میشوند
در نیایند تا موجب رضای خدا و خوشنودی رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدا باشد
مصحوب رسولان نزد عادل شاه فرستاد چون نامه بآن پادشاه عالیجاه رسید از
فرط غضب و رگه بو قولنگ داشت لب بجواب ناصواب گشوده رسولان را باز گردانید
و چندی از امرای خود را بمحاصره گولکنده گذاشته متعاقب رسولان باستقبال ملک نامدار
شتافت و چون قاصد بپایه سریر رسیده صورت جواب و کیفیت استقبال معروض داشت
ملک نمود بپاس بیداری فاضل و علما را طلبیده فرمود که علمای دین مبین چه فتوی
می دهند در باب هر کاه پادشاهی که خود را مسلمان داند جهت امداد کفار گمراه کین

بر سلاطین اسلام بسته در تخریب بلاد و قتل عباد سعی نماید آیا با او محاربه نمودن و در دفع او
کوشیدن بحکم شرع شریف جایز و مستحسن است یا نی علما و فضلا بعرض رسانیدند که مقابله با چنین
کس مانند غزا و جهاد است ملک مودود بعد از تحصیل این فتوی به ترتیب صفوف پرداخته میمنه را
بوجود عین الملک و جمعی از امرا و اعیان مضبوط نموده و میسره را بظفر فتح خان و بعضی از دلیران
استحکام بخشیده و شاهزاده سکندر و نواب حیدر خان را با فوجی از بهادران در قلبگاه مقرر
داشته خود با جمعی از دلاوران جهت کمک در یک جانب لشکر مقام ساخته متوجه جنگ شد و
از انجانب اسمعیل عادل شاه نیز به ترتیب سپاه پرداخته با استعداد تمام روبمعرکه رزم آورد
و چون دلاوران جانبین بجنگ در پیوستند نایره حرب از صبح تا شام مشتعل گشت و بعد غروب
آفتاب سپاه هر دو لشکر دست از جنگ باز داشته بمحافظت و حراست قیام نمودند و همچنین تا
تا سه روز از صبح تا شام آتش حرب ملتهب می شد و چون شب میرسید بمعالجه مجروحان و حراست
لشکر می پرداختند روز سیوم عادل شاه دست حیله در دامن تدبیر زده و سه هزار سوار
در شب تار از لشکر خود جدا نموده بدار السلطنت کولکنده فرستاد تا دست برد نمایند تا
بدین تدبیر تفرقه در جمعیت خاطر ملک نامدار راه یابد و شاهد مقصود در آغوش امید در آید روز چهارم
که آفتاب طلوع کرد سپاه هر دو پادشاه در برابر یکدیگر صف آرا گشتند اما چون در روز گذشته
بسیاری از امرا و سپاه عادل شاه مجروح و مقتول شده بودند درین روز بنا بر
ترس بدستور سابق دلیری و پیش دستی نمی نمودند در خلال این حال جاسوسان بمسامع اقبال
رسانیدند که عادل شاه دو سه هزار سوار بجانب دار السلطنت جهت قتل و غارت فرستاده
ملک کامکار از استماع این خبر نبیره و بنگاه را بقلعه کهنپور روانه ساخته خود با جمعی از
بهادران و دلاوران آزموده کار بتعاقب آن سپاه نمود و در شب دوم بر آن سپاه
شبیخون زده منهزم گردانید چون این خبر بعادل شاه رسید از دلاوری و مردانگی
ملک کامکار دست تحیر بدندان تفکر گزید و بعزم محاصره قلعه مذکور مراجعت نموده بمشتر

از بیشتر به تسخیر آن قلعه ساعی گشت و ملک موعود بعد از آنکه سپاه عادل شاه را که بجانب
کولکنده روان شده بودند هزیمت داده طریق قزاقی پیش گرفت و گاه و بیگاه هنگام
فرصت در میان شب آثار جلادت ظاهر می‌ساخت تا اینکه شبی بعزم شبیخون
بیلغار بر سر لشکر خصم رسید و بعد از آنکه دو پاس از شب گذشت بر آن غفلت زدگان
زد و تا قریب صبح هنگامه آرا گشت و چون آفتاب طلوع کرد دست از قتال باز داشته
متوجه کهنپوره شد چون عادل شاه اکثر سپاه را کشته و خسته دید امرا را طلبیده
مخاطب و معاتب نمود که آن ستیزنده با دو هزار سوار در مابین لشکر ما بر آورده
و بکرات و مرات ضرب دست خود ظاهر ساخته و بالفعل اکثر سپاه را خسته
و مجروح گردانیده بیرون رفته است شما با این لشکر بسیار و استعداد کارزار
چگونه نام مردی می‌برید و از جنگ اعراض می‌نمائید امرا معروض داشتند که من بعد
ما تا جان در بدن داریم با سپاه خصم جنگ نموده دقیقه از جان فشانی فرو گذاشت نخواهیم کرد
و مجموع متفق شده فی الفور متوجه رزم ملک کامکار شدند چون این خبر بملک موعود رسید عنان
یکران عزیمت را بجانب دشمنان برتافته کارزار رستمانه نمود و لشکر دشمن را پریشان
گردانیده بجانب کهنپوره روان شد باز دشمنان از اطراف حمله آوردند فی القصه
سپاه جانبین جنگ کنان تا بحوالی کهنپوره رسیدند ملک موعود چون مشاهده نمود که از لشکر
عادل شاه لحظه بلحظه مدد میرسد و توقف موجب ازدیاد قوت شان میگردد
دفع آن جماعت را اهم دانسته با بهادران نصرت شعار بر آن قوم یکبار حمله آورده
بسیاری از نامداران سپاه خصم را بر خاک هلاک انداخت و همدرین اثنا مردی مجهول
از عقب درختان زقوم بیرون آمده شمشیری از روی دستگی بر آن شمشیر یار انداخت
اتفاقا بر روی مبارکش آمده مجروح گردانید بعد از آنکه دانست که زخم [illegible] قهرا
نمود چون خبر بعادل شاه رسانیدند بمجرد شنیدن حکم بقتل او نمود آخر الامر شجاعت [illegible]

را خوانشی در گذشته دستش قطع کرد با وجود این حال امرای عادل شاه را تاب مقاومت
نمانده رو بوادی فرار آوردند و کیفیت حال بعرض عادل شاه رسانیدند عادل شاه
منفعل گشته زیاده برسابق در جنگ و جدال ساعی گردید و فرمود قصری که در قلعه کاگل
لشکر واقع شده از انجا کمانچیان و تفنگچیان گاه و بیگاه تیر و تفنگ می اندازند در
برابر آن توپ صاعقه آشوب نصب کرده آن قصر منهدم سازند جعفر بیگ را چون
این خبر رسید گفت توپی را در برابر دهن توپ عادل شاهی نهاده آتش دهند
توپچیان بموجب گفت وی عمل نموده توپ عادل شاهی را شکستند القصه مقتضا
قضا یازده ماه میان سپاه این دو پادشاه هر روز و شب نائره جدال و
قتال ملتهب بود ملک نامدار در عرصه دو سه ماه چهل و پنج جنگ با لشکر عادل شاه
کرده در جمیع آن محاربات بفتح و ظفر اختصاص یافت جعفر بیگ با معدودی
کارآزموده گاه و بیگاه از قلعه بیرون آمده خلقی را مجروح و مقتول گردانیده
مراجعت می نمود درین یازده ماه جمع کثیر از لشکر عادل شاه تلف گردید از
ضعف و انکسار در لشکر او پدید آمد چنان که عادل شاه مکرر می فرمود که اگر حق تعالی
مرا در ایمنی ملک نامدار را بر طرف نکند باری مرا مرگی دهد که پیش از بن نمی توانم
واز بن غم و غصه مزاج آن شاه عالیجاه از جادهٔ اعتدال منحرف شده مرض
صعب رو نمود از بن جهان بگذشت امرا و خوانین ملوخان پسر بزرگ آن مغفور را که
که در لشکر حاضر بود بپادشاهی برداشته بوساطت علما و سادات محاربه را بمصالحه
مبدل ساخته بجناح استعجال بجانب بیجاپور رستاخیز فتند و ملک نامدار رایت
مراجعت بمستقر سریر سلطنت بر افراشت و بهادران شیر صولت جعفر بیگ
نامکو از ان قلعه کوملکنده را بنوعی نوازش فرمود که محسود صغار و کبار گشتند
وامرا و سپاه که از مدتی بآسودگی آشنا نشده بودند به تشریفات فاخره نوازش یافتند

رخصت انصراف بمحالات ارزانی فرمود اینست آنچه که صاحب تاریخ قطبشاهی
درباب محاربهٔ این دو پادشاه بقید قلم آورده اما محمد قاسم فرشته در بیان
احوال اسمعیل عادلشاه چنان نوشته که چون شاه عدالت پناه سیوم برهان نظام شاه
فتح یافت جمعی از اکابر میان اسمعیل عادلشاه و برهان نظام شاه لوازم صلح بمیان
آوردند و این دو پادشاه در سرحد با یکدیگر ملاقات نموده چنان قرار دادند که شاه
عدالت پناه ممالک قطبشاه را متصرف شود و برهان نظام شاه مملکت برار متصرف خود در
آورد بنابرین اسمعیل عادلشاه در سنه اربعین و تسعمائه با حضار امرا فرمان داده امیر
بریدرا از خود ساخته باتفاق او با لشکر جلادت آئین متوجه تسخیر ولایت تلنگ گردید
و تخت قلعه کوکلکنده را مرکز وار در میان گرفت فرمانده آن دیار سلطان قلی قطبشاه
ملاحظات حزم کرده بمیدان مقابله و مقاتله نشتافت و از کوکلکنده که دار حکومت
او بود حرکت نموده اکثر لشکر خود را به پیاده های بسیار مدد اهالی قلعه نامزد نمود
و میان اسدخان که از امرای عادلشاهی بود و سپاه تلنگ چند دفعه جنگ صف
واقع شده در جمیع معارک فتح و نصرت نصیب اسدخان گردید و بسیاری از ولایت
تلنگ بضبط در آمده رعایا و زمینداران آن ولایت مطیع و منقاد گشتند و در قلعه
کوکلکنده نیز قحط و وبا شیوع یافته نزدیک بود که بامان پیش آمده حصار را
تسلیم نمایند که ناگاه بحکم قادر بیچون ذات خجسته صفات پادشاه جمجاه از آب و
هوای آن دیار سوء مزاج بهم رسانید و مواد فاسده حصن حصین بدن را احاطه نمود
و اعتدال چار عنصر بر هم خورده صاحب تاج و تخت سر بر بالین ضعف و ناتوانی نهاده
بسرعت تمام اسدخان و امیر بریدرا که بنهب و غارت ممالک تلنگ قیام
می نمودند طلبیده فرمودند که هوای این حدود با من موافقت ندارد و میخواهم
که شمایان را برای تسخیر قلاع و بلاد تلنگ نگهداشته خود بتعجیل بحسن آباد کلبرکه روم

و بعد حصول صحت از مراجعت نایم ایشان قبول این معنی نمودند و مقرر شد که روز دیگر علی الصباح
در پالکی نشسته روانه گردد فاما صبح آن روز که چهارشنبه شانزدهم ماه صفر سنه ۹۴۱ احدی و اربعین
و تسعمایه بود بعارضهٔ اسهال و تپ محرق بجوار رحمت ایزدی پیوست و اسدخان فوت آن حضرت را
مخفی داشته جسد شریف او را دو سه بار ده محفه گذاشته در پالکی نهاده و برقع بر آن انداخت بدان بهانه
که یکی از اهل حرم بیمار بود میبرد و هنگام شب روانه قصبه کوکی گردانیدند و در جوار پدر بزرگوارش مدفون
ساختند و چون دو روز برین گذشت اسدخان امیر برید و سایر مردم معتمد آن دولتخانه را
طلبیده از آن قضیه ناگزیر خبر داد و از آنجا که شاهزاده ابراهیم بسلطنت برادر بزرگ ملوخان راضی نبود
بسیاری از امرا نیز پنهانی با وزبان داشتند اسدخان در مملکت بیگانه صلاح دولت در عدم
تعین پادشاه دیده خفیه هریک از ایشان پیغام داد که چون جهت جلوس ساعت خوب نیست
بحسن آباد کلبرگه رفته و از روح مخدوم سید محمد گیسو دراز همت خواسته بر تخت موروث جلوس واقع
خواهد شد و ایشان چون قبول این معنی نمودند از پای قلعه گولکنده کوچ کرده هر دو شاهزاده را
به تدبیر و حکمت بحسن آباد رسانید و با آنکه بپادشاهی شاهزاده ابراهیم راغبتر و مایلتر بود لیکن
چون ملوخان پسر بزرگ ولیعهد عدالت پناه بود در شهر حسن آباد آن شاهزاده خجسته مسند را
بر چار بالش سلطنت متمکن ساخته شاهزاده ابراهیم را در قلعه مرج محبوس گردانیدند تا اینجا تاریخ
فرشته است والله اعلم بحقیقة الحال

## بیان ولادت با سعادت شاهزاده ابراهیم قطبشاه

صاحب تاریخ قطبشاهی نوشته که ملک کامگار در ماه شوال سنه ست و ثلاثین و تسعمایه در قصر
سریر سلطنت فرزند بلند اقبال متولد شد که ملک موعود او را بتجویز اهل نجوم موسوم به ابراهیم گردد
جشن عظیم ترتیب نموده کافه خلایق و عامه رعایا را فراخور رتبه خلعتها و انعامات سرفراز و مسرور گردانیدند

## ذکر محاربهٔ شهریار با ملک قاسم برید

آورده اند که در ایامیکه شهریار را با عادلشاه نزاع افتاد ملک قاسم برید فرصت غنیمت دانسته
بکرات لشکر فرستاده ولایت و پرگنات مملکت تلنگانه را قتل و غارت نمود و شهریار در آن

هنگام فرصت تنبیه او نیافت و بعد فراغ خاطر از منازعت عادلشاه امرا و سپاه را رخصت انصراف بمحالات خود ها ارزانی فرموده چند گاهی در دار السلطنت با معدودی از مقربان درگاه بجشن که بابند (؟) انگاه باراده باز خواست جرات ملک قاسم بریدفرمان قضا توامان با مرا و خواتین مشتمل بر طلب با لشکر و استعداد خبرد نوشت بعد اجتماع عساکر رایت نصرت آیت بعزم رزم و کشورستانی برافراخته متوجه شهر بیدر گردید ملک قاسم برید از استماع این خبر سپاه متفرق را فراهم آورده بعزم پیکار از دار السلطنت بیدر بیرون آمده باستقبال ملک نامدار شتافت و در ظاهر بلده بیدر تلاقی عسکرین دست داد آواز و توقف ورزیده شب بحراست بسر بردند روز دیگر بعد تسویه صفوف از جانبین رو بیکدیگر آورده دلاوران هر دو جانب بجنگ در پیوستند و درین روز شاهزاده حیدرخان از جانب میمنه با فوجی از بهادران بر لشکر خصم تاخته زین خان را که از امرای معتبر ملک قاسم برید بود از پا در آورده و بهادران لشکر فیروزی جمع کثیر از مخالفان را مجروح و مقتول ساختند بعد از ان سپاه هر دو لشکر دست از رزم باز داشته بآرامگاه خویش شتافتند و شب را بحراست بسر بردند روز دیگر سپاه هر دو پادشاه رو بمیدان مبارزت نهاده داد جنگ و جدال میدادند و از هیچ جانب آثار فتح و ظفر بظهور نمیرسید درین اثنا خان شجاعت نشان فتحی خان از جانب میسره با فوجی از سپاه کینه خواه بر لشکر مخالف زد و بسیاری از آن بخت برگشتگان را بر خاک هلاک انداخت و از جانب میمنه شاهزاده حیدرخان با بهادران نامدار بر سپاه خصم تاخته از نائره تیغ و سنان آتش در خرمن حیات آن قوم زد و از جانبین حمله های متواتر نموده یکدیگر را بعقب می نشانیدند آخر الامر شاهزاده آنچنان حمله بر دشمنان آورده که آثار عجز و انکسار در لشکر خصم ظاهر شد و سپاه لشکر شکار حسب فرمان واجب الاذعان یکبار حمله آورده لشکر خصم را متفرق و پریشان ساختند ملک قاسم برید بمشاهده این حال پشت بهزیمت داده رو بگریز نهادند سپاه لشکر نصرت اثر تعاقب نموده خلق بسیار را بقتل رسانیدند و اسباب سلطنت ملک برید را بدست در آورده از نظر ملک نامدار گذرانیدند شهریار از آن غنایم کثیر

یک صد و پنجاه زنجیر فیل که تعلق بپادشاهان میدارد گرفته مابقی را بر سپاه نصرت پناه تقسیم فرموده امر بقتل و تاراج دیهه و پرگنات نمود چون قوت و شوکت ملک نامدار و ضعف و عجز ملک برید بر همگنان ظاهر شد چودهریان و مقدمان ولایت گجویل و ایلور وغیره رجوع بپارگاه شهریار آوردند شهریار قول و دلداری داده گماشتگان را بضبط نظم و نسق پرگنات تعیین کرد

## ذکر محاصرهٔ قلعهٔ کوهیر

چون شهریار ملک برید ظفر یافت بتسخیر قلعهٔ کوهیر متوجه شد بمحاصرهٔ آن پرداخت و بر ساکنان قلعه کار دشوار ساخت ملک برید از استماع این خبر متردد و متفکر شده با ارکان دولت در باب صلح و جنگ با ملک کامگار مشاوره نمود به صوابدید عین الملک کنعانی باب خزانه کشوده هشت هزار سوار خنجرگذار آهن پوش فراهم آورده با فیلان کوه پیکر و استعداد لشکر بقصد ممانعت ملک کشورگیر بصوب قلعهٔ کوهیر شتافت و از انجانب ملک نامدار نصفی از سپاه را جهت محاصره گذاشته و نصف دیگر را همراه رکاب گرفته باستصواب ملک برید متوجه گشت بعد تلاقی عسکرین بهادران طرفین بر یکدیگر حمله آورده بجنگ در پیوستند بیت چنین بود احوال شان تا سه ماه بجنگ و جدل مشتغل هر دو شاه چون ایام جدال و قتال ممتد شد و آثار ضعف در لشکر ملک برید ظاهر گشت ملک برید ملازمان و مقربان شهریار را بزر و سیم فراوان مستمال گردانید تا همگنان همداستان شده بعرض رسانیدند که مدت محاربه و محاصره بطول انجامید و مردم لشکر مشقت و محنت بسیار کشیده اند و موسم برشکال که نزول و ارتحال دران دشوار می شود نزدیک رسید ملک برید بتفویض پرگنات و محال قلعهٔ کوهیر راضی شده عذرخواه عفو جرایم سابقه است صلاح وقت در آنست که بالفعل ترک محاربه نموده ازین محال معاودت فرمایند و بعد انقضای ایام برشکال و آسودگی لشکر عطف عنان عزیمت بتسخیر ممالک او نمایند شهریار سخن صلاح اندیشان پسندید و امرا ازین بشارت ملک برید را آگاه گردانیده پیغام دادند که بالفعل بلطایف الحیل مرضی حضرت شهریار را بمراجعت آورده ایم

اولی وانسب آنکه بیشتر علم مراجعت برافرازند آن شهریار نیز بدار السلطنت معاودت فرماید برید مما لک از این خبر مسرور گشته کلید قلعه کوهیر را تسلیم نمائندگان ملک کشورگیر نموده بجانب بیدر مراجعت فرمود آنگاه شهریار علم معاودت بجانب مستقر سریر سلطنت برافراشت و امرا و بهادران را بتشریفات سرفراز ساخته رخصت انصراف بمحالات ارزانی داشت و خود در دار السلطنت ورود مسعود نمود

## ذکر تسخیر قلعه نلکنده بطرز غریب

آورده اند که ملک کامکار بعد معاودت بمستقر سریر سلطنت چندی بعیش و کامرانی بسر برده بعزم جهاد کفار باحضار سپاه فرمان داد بعد اجتماع لشکر ظفر اثر برای تنبیه راجه هری چند والی قلعه نلکنده که در هنگام منازعت شهریار با اسمعیل عادل شاه هنگامه آرا شده خرابی بسیار بممالک محروسه رسانیده بود روی توجه آورد و چون بحوالی نلکنده رسید کس پیش آن کافر شقاوت شعار فرستاده او را تخویف و تحذیر فرمود آن شقی بنابر اد بار که پیرامون حالش بود آماده پیکار گشت ملک نامدار اطراف برج و باره آن حصار را مرا تقسیم نمود و ایشان النک و شبیه پیش بردند روز دوم مقدم حصار با سوار و پیاده بسیار از قلعه بیرون آمده بجنگ بهادران در پیوست و محاربه عظیم صورت وقوع یافت ملک نامدار شمشیر جهاد از نیام انتقام کشیده بحمله صف شکاف فوج کفار را مستاصل [ساخته] نهایت جلادت و دلاوری بظهور رسانید و مجاهدان بمشاهده این حال بیکبار بر آن مدبران تاخته بضرب تیغ دمار از روزگارشان برآوردند برادر راجه هری چند گرفتار گردید و پیاده بسیار از جانب کفار کشته شدند آخر الامر راجه ندا رخت نهزیمت ببالای قلعه کشیده متحصن گشت و آن قلعه چون بر کوه بلند از یک پاره سنگ بود و هر طرف که صعود از آن متعذر می شد پیچ و سنگ استوار ساخته یک طرف باره کشیده دروازه نصب نموده بودند کفار نظر بر استحکام آن حصار آماده رزم و پیکار

گشتند و لیدران اسلام از جوانب سپاها پیش برده اسباب قلعه‌کشائی از توپ و منجنیق وغیره
مهیا ساخته بکارزار مشغول گردیدند و راجه هری چند هر روز از قلعه بیرون آمده تاخت جمعی را
بکشتن داده باز می‌گشت و غازیان هر روز بپای قلعه شتافته کوششهای مردانه می‌نمودند و
جمعی از جا بهین بهشت و دوزخ می‌شتافتند چون تسخیر آن حصار بنابر استحکام در حیز تأخیر افتاد
و محاصره بطول انجامید و هر روز چشم زخم بغازیان میرسید رای عقده‌کشای ملک‌مدار از اقتضای
آن معرکه سوی سخنی از نزد کفار فرستاده مضمون الحرب خدعة عمل نماید لهذا پیغام داد که چون
سابق برین از شما همواره تقصیرات بظهور پیوسته و خرابیها بممالک محروسه رسیده بنابرین بر
ذمت همت واجب ساخته‌ایم که بدون تسخیر حصار دست از محاصره و محاربه باز نداشته
آتش تاراج و غارت در حوالی و حواشی زده نگذاریم که غله و ذخیره و سایر مایحتاج
قلعه بشمار رسد و انشاءالله تعالی بعد فتح صغیر و کبیر را بقتل در آورده آتش در منازل خواهیم زد
اگر مقدم شما از کناهان سابق پشیمان گشته شرط و عهد نماید که من بعد تعرض بممالک
محروسه نرساند و هر سال مبلغی برسم باج گذاری بخزانه عامره برساند سپاه نصرت
پناه را از مجادله و محاصره باز داشته روانه مستقر سریر سلطنت می‌شویم کفار نظر براینکه
آذوقه و دارو و سایر مایحتاج قلعه داری رو بکمی نهاده بود طوعاً و رغبةً قبول نمودند
چون فرستادگان تحف و هدایا گذرانیده بعز بساط بوسی مشرف شدند شهریار
آنها را به تشریفات شاهانه سرفراز ساخته اظهار بشاشت و ابتهاج فرمود و برای
راجه هری چند تشریفات فاخره فرستاده فرمانی بدین مضمون نوشت که چون باب
نزاع و جدال مسدود گشته است و در صلاح و صلح مفتوح گردیده اگر شما اظهار
یگانگی و موافقت می‌نمائید و در مقام اطاعت هستید اراده ما آنست که با یک دو
نفر بالای قلعه که بکمال متانت و استحکام از سایر قلاع امتیاز دارد آمده و نظاره
صنع کردگار نمائیم و چون بنفس همایون بتماشای قلعه برآئیم لشکر منصور از میان قصبه

این پیغام شهریار بکفار رسانیدند راجه هری چند اراده فاسد نموده جمیع دلاوران کفار را مسلح و مکمل ساخته بآن گمراهان قرار داد که هرگاه شهریار با یک دو خواص بدرون قلعه درآید از اطراف و جوانب پیش رفته اظهار جانفشانی نمایند چون بآن حضرت نزدیک رسند دست بتیغ و خنجر برده کار آن شهریار بسازند پس کس بخدمت ملک کامکار فرستاده عرضه داشت نمود که چون بندگان مشمول عواطف شهریاریم و بدل و جان مطیع فرمان بردار اگر با دو سه نفر جهت تماشای قلعه تشریف ارزانی فرمایند از بنجانب هیچ مانعی نیست بل باعث سرفرازی و موجب اطمینان خاطر است شهریار از استماع این بشارت بغایت خوشنود گشته مجاهدان را طلبیده با ایشان مقرر فرمود که چون بنفس نفیس بدروازه قلعه برسم تیغ آتش بار بر بنیرو ی حیدر کرار از نیام انتقام برآورده با سه چهار بهادر غازی که همراه خواهند بود آتش حرب و قتال مشتعل ساخته تا رسیدن سپاه دروازه قلعه را نگاه خواهیم داشت باید که شما بملاحظه فلان علامت جلوریز خود را بما رسانید شاید که تقدیر موافق تدبیر افتد و صفت مردی و تهور تا روز قیام بر صفحه روزگار باقی ماند انگاه ملک مومن از سپاه رزم جو چهار جوان بهادر صفدر برگزیده ایشان را بر دستش محل داران مسلح و مکمل ساخته با خود همراه گرفت و چون در آن تنگنای جای سوار نبود دست از اسپ باز داشته بآن بهادران قدم در دروازه قلعه گذاشته پای مردی افشرده با همراهیان چون شیر غران و ببر دمان در میان هر ان افتاده تا از خود خبردار شوند جمعی از نگهبانان دروازه را در خاک و خون غلطانید و کفار نظر براینکه با ملک زیاده بیش از چهار نفر نیستند بیکبار حمله آوردند چنانکه بیک مرتبه قریب دو سه هزار تیر و تفنگ و سنگ بجانب آن حضرت روانه می شد و حقه های آتشبازی حواله میگشت ملک مومن با آن چهار جوان بمقام مدافعه درآمده جمیع آنها را از خویش دفع مینمود الحاصل در آن روز ملک مؤید

نقش نفیس کوششی نمود که جلادت سپهر پیمای ظفر را انگشت تحیر و تعجب در دندان ماند و چرخ سرگردان را پای حیرت بگل فرو رفت و قریب بدو سه ساعت نجومی باتفاق بهادران همراهی با ده هزار کافر خونخوار کارزار نموده داد مردانگی میداد اما در اثنای محاربه علامت ظفر ظاهر ساخت عساکر برویت آن علامت فوج فوج و جوق جوق متعاقب هم ممد و ظهیر او رسیده بضرب شمشیر آبدار کفار را از پیش دروازه میان حصار برده بحرب و قتال پرداختند تا اینکه فریاد الامان از نهاد کافران برخاست ملک مؤید راجه هری چند را در قفس آهن محبوس ساخته بقتل عام اشاره فرمود غازیان شروع در قتل نموده احدی را از صغیر و کبیر نگذاشتند که جان بسلامت برد و غنایم موفور بتصرف اولیای دولت در آمد و چون نوای فتح افزای و ینصرک الله نصرا عزیزا بگوش همایون رسید علم مراجعت بجانب دار السلطنت برافراشت و صیت این فتح در بسیط زمین رفت

## ذکر جهاد با کفار ولایت گوندبیر و تسخیر آن حصار

بعد چندی که لشکر ظفر اثر از مشقت سفر آسودگی یافت عزم جهاد کفار ولایت گوندبیر و تسخیر آن حصار مصمم نموده باحضار عساکر نصرت مآثر فرمان داد و چون سپاه و سران سپاه بدرگاه حاضر شدند نقاره بیرون زده بکوچ متواتر حوالی قلعه گوندبیر را مرکز اعلام نصرت فرجام گردانید غازیان حسب الامر آن حصار را حلقه کرده در میان گرفتند و آتش جنگ برافروختند و بعضی از امرا به نهب و غارت قصبات سر حد بیجانگر نامزد شدند و غنایم بسیار بدست آورده مراجعت بحضور نمودند و چون ایام محاصره امتداد یافت و ضعف بر کفار مستولی گشت والی قلعه بخفیه چند کس نزد معتبران درگاه فرستاده بزر و جواهر تطمیع نموده پیغام داد که بهیچ تدبیر و حیله که دانند خسرو نامدار را از سر تسخیر قلعه باز دارند اکثر امرا و ارکان دولت همداستان شده بعرض رسانیدند که تمام محالات و برکات مملکت کفار تاراج گشته و والی قلعه نادم شده متقبل باج و خراج میگردد

اگر قلم عفو بر جرایم آن مجرمان کشیده شود از مراحم خسروانه بعید نخواهد بود و شهریار
بمشاهده اتفاق امرا در باب شفاعت ارباب خذلان زهر خند نموده کلمات غضب
سلطانی در حق آن مخذولان بر زبان آورده فرمود تا توپچیان توپها را در برابر
حصار منصوب ساختند بضرب آن توپها در اساس قلعه رخنه انداختند و شهریار
سوار شده بهادران فرمود تا جبراً و قهراً قلعه را مفتوح سازند دلیران از هر سو
رو بقلعه آورده و بر بالای کشتگان پا نهاده خود را بدروازه و برج و باره حصار
رسانیدند و کفار از قلعه بیرون آمده امان طلبیدند و بعواطف شاهی امان یافتند
و بعد تسخیر در محلی مرتفع برجی رفیع برسم یادگار بحکم شهریار تعمیر یافت و آن حصار
بیکی از معتمدان مفوض گشت و ملک کامکار رجوع هریان آن ولایت را قول داده
استمالت نموده بدار السلطنت مراجعت فرمود

## ذکر توجه ملک کشورکیر بعزم تسخیر اتکیر و قدوم شاه طاهر علیه الرحمه برای مصالحه با مفاتیح قلعه میدک و روانگی لشکر ظفراثر جهت امداد برهان نظام شاه

چون ابراهیم عادل شاه بعد از انکه در چشم برادر بزرگ خود میل کشیده بسعی اسد خان بر سریر سلطنت
متمکن گشت هنگام اشتغال ملک موید بمحاصره و تسخیر قلعه کوندبیر فرصت غنیمت
دانسته باتفاق ملک برید لشکر فرستاده سرحد ممالک محروسه را تاخت و تاراج
نموده بود و تدارک در آن وقت مناسب نبود لهذا شهریار بعد حصول فراغت
از تعب سفر و مهمات دیگر جهت مکافات رایت عزیمت بصوب اتکیر که
در تصرف گماشتگان عادل شاه بود برافراشت و چون بحوالی آن دیار رسید
سپاه منصور بر سر ولایت کاکی و پرکنه مادکی و کورولی که سابقاً تعلق
بآن خسرو کامکار داشت و در هنگام محاربه شهریار با رامچندر و شتابخان اسمعیل عادل شاه به تغلب

متصرف گشته بود نامزد فرمود و بعد انتزاع آن اماکن از دست تصرف امرای عادلشاهی
قلعهٔ اتکیر را محاصره فرمود و در ایام محاصره رسولی پیش برید ممالک فرستاده پیغام داد
که ان شاء الله تعالی بعد تسخیر قلعهٔ اتکیر نزول اجلال در مملکت بیدر خواهد شد آماده جنگ
و جدال باشند و الا قلعه بیدر و کولاس را بهواداران دولت ما بازگذارند ملک قاسم
از راه خردمندی و دانائی رسولان با تحف و هدایا بخدمت برهان نظام شاه فرستاده
التماس نمود که بهر تدبیر که مناسب دانند ملک مؤید را از سر منازعت باز آرند و چون در آن
میان برهان نظام شاه و ابراهیم عادل شاه جهت قلعه سولاپور منازعت بود و نظام شاه
می خواست که ملک مؤید را با خود متفق سازد لهذا شاه طاهر علیه الرحمه را روانه کرد تا اول
به بیدر رفته خاطرنشین برید ممالک نماید که احق تعلقه بیدر که ملک مؤید است چه اکه در وسط
مملکت ملک مؤید واقع است و در زمان سلطان محمود بهمنی تعلق بآن ملک داشت باید که آن قلعه
مع مضافات بگماشتگان ملک مؤید تسلیم باید کرد تا کدورت بصفا مبدل گردد و بعد از آن
نزد ملک مؤید رفته اساس اتحاد و وداد را مستحکم ساخته ملک مؤید را بر سر امداد ما
آورد شاه طاهر علیه الرحمه همچنان کرد یعنی نخست به بیدر آمده ملک قاسم برید را راضی
بتسلیم قلاع مذکور مع مضافات نموده کلید قلعه مذکور را با تحف و هدایا و نامه اتحاد
مشتمل معاذیر گرفته از آنجا جانب دار السلطنت گولکنده روان شد چون در آن وقت
ملک مؤید مشغول محاصرهٔ اتکیر بود گماشتگان شهریار شاه طاهر را در منزل
لائق فرود آورده خدمات پسندیده بتقدیم رسانیدند و حقیقت حال بخدمت
شاه معروض داشتند شهریار بنابر صلاح وقت در رسیدن هنگام برشکال
ترک محاصرهٔ اتکیر نموده مراجعت بدار السلطنت نمود شاه طاهر بملازمت معزز گشته
و بتعظیم و تکریم و الطاف شاهانه اختصاص یافته تحف و هدایای قاسم برید را مع
اتحادنامه و کلید قلعه بیدر بنظر انور گذرانیده پیغام برهان نظام شاه بعرض رسانید

شهریار بعضی از سرداران نامدار را با پنج هزار سوار مسلح و مکمل جهت امداد و اعانت همراه شاه طاهر
نمود و هنگام رخصت شاه طاهر را مبلغ پنج هزار هون نقد با تحایف دیگر کرامت نموده
رخصت انصراف ارزانی داشت محمد قاسم فرشته در احوال سلطان قلی قطبشاه چنان نوشته
که او در ایام پادشاهی خود با سلاطین دکن سلوک برادرانه می نمود و کرر در آن ایام که سلطان بهادر
گجراتی حسب الالتماس عماد الملک براری داخل مملکت دکن شد و خرابی بسیار بولایت
نظام شاه رسانید خلاف مروت کرده ایلچی نزد او فرستاد و اظهار یکجهتی کرده میخواست که
که با او دم از اتحاد زند بنا بر آن چون معامله سلطان بهادر صفر وغ شد سمعیل عادل شاه بتجویز
برهان نظام شاه وعده نمود که برخی از ممالک او را مسخر سازد و قطبشاه هرچند سعی نمود که با
برهان نظام شاه ساخته آتش آن فتنه را آب تدبیر فرو نشاند مؤثر نشد تا آنکه اسمعیل عادل شاه
در سنه ۹۴۰ اربعین و تسعمائه بر قلعه کلیان که در سرحد واقع است لشکر برده محاصره کرد و
قطبشاه چون طاقت مقاومت او نداشت از مرکز خود حرکت ننموده برخی از سوار و پیاده
بدان حدود فرستاد که گاه بیگاه بردم اردوی عادل شاه مزاحمت رسانیده ایشان را
تنگ آورند قضارا دران ایام سمعیل عادل شاه باختتام رسید و از دار پر ملال برحمت
ذو الجلال پیوست و قطب شاه بی میانجی عمرو زید از ان خرخشه خلاص شده جمعی از
اعیان درگاه را نزد نظام شاه فرستاد و بمساعی جمیله شاه طاهر میان آن دو پادشاه
کدورت بصفا مبدل گشته لوازم اتحاد و وداد مسلوک گردید ذکر واقعهٔ شهادت
آن شهریار و بیان سنین عمر شریف و مدت سلطنت
و عدد اولاد او آن شاه غفران پناه باتفاق مورخان باشاره پسر بزرگ او
جمشید قطب الملک ثواب اندوز درجهٔ شهادت شد و بیان این واقعه بموجب نوشته صاحب
تاریخ فرشته آنکه چون سلطان قلی قطبشاه با جل طبیعی از دار دنیا زود تر بجوار رحمت حق
نمی شتافت پسر بزرگ او جمشید که در ارزوی پادشاهی ریش سفید کرده بود تنگ آمده یکی از

از غلامان ترک را بوعدهٔ بسیار فریفته از خود ساخته اشاره نمود که عین فرصت او را بقتل آورد
و قضارا سلطان قلی قطبشاه روزی از روزهای شهور سنه ۹۵۰ خمسین و تسعمائه در کنار آب نشسته بود و
جواهر از صندوقها برآورده تفرج می‌نمود که ناگاه آن غلام ترک لکهرام نام همچو بلای ناگهان از
عقب درآمده بضرب خنجر آن پادشاه را شهید ساخت و از بیم جان خویش نزد جمشید که از حضار آن
مجلس بود گریخت جمشید از آنکه سرفاش نگردد قاتل را فرصت حرف زدن نداده بقتل رسانید
و صاحب تاریخ قطبشاهی کیفیت این واقعه بدین آئین ترقیم نموده که در روز پنجشنبه اواخر جمادی الاول
سنه ۹۵۰ خمسین و تسعمائه بمسجد صفا یعنی مسجد جامع محمدنگر که بنا کرده آن شهریار بود رفت و بخاطر
مبارکش خطور کرد که یک طاق مسجد را مشبک نموده دروازه آنرا از بیرون مسجد قرار دهد تا
از آن راه بمسجد درآمده باداء نماز قیام می‌نموده باشد و این اراده بجهت حفظ نفس و رعایت
حزم و دوربینی بود چه از بسیاری از سلاطین را در حین ادای نماز شهید و زخمدار نموده‌اند و نیز
بواسطهٔ زخمی که بر روی مبارک رسیده بود نمی‌خواست که بیگانه را نظر بر آن افتد بنابر آن
شهریار نامدار در آن روز در مسجد نشسته معماران را طلبیده امر فرمود که بنهج خوب ترتیب دهند
و آن جماعت در ساعت اسباب و ادوات عمارت بمسجد درآوردند و در آن حین آن حضرت
باراده اینکه از مسجد بیرون آید برخاست اتفاقاً قار و مالی که سکه موشح باسامی حضرات ائمه
اثنی عشر در آن بود و همواره متبرکاً با خود می‌داشت بی‌سببی از دست مبارک آن شهریار
بر زمین افتاد این معنی را تفأل نیکو ندانسته معماران را فرمود که آن روز دست بکار نکرده
چند روز دیگر تاخیر بگذارند و خاطر مبارک آن ملک نامدار آزرده گشته از مسجد بیرون آمد و
بنوعی کلفت ناک بود که اکثر امرا و مقربان که همراه بودند بر آشفتگی خاطر مبارک اطلاع
یافتند و در روز جمعه خود بمسجد تشریف نیاورده جمشید خان را که محبوس بود با شاهزاده
قطب الدین به نیابت خود بمسجد فرستاد تا آنکه در روز دوشنبه دوم جمادی الثانی سنه ۹۵۰
خمسین و تسعمائه بوقت عصر که جمیع مقربان و مخصوصان در منازل خود بودند آن

حضرت مشغول نماز بود و هیچیک از خدمتکاران حاضر نبود و میر محمود همدانی که سفاک بی باک بود و بچه خانه داری قلک شده و نیابت در زمان غیبت از جانب ملک موید تعلق باو داشت باغوای جمشید خان از خدا و خداوند منحرف گشته وحقوق نمکخواری را بر طاق نسیان گذاشته بیست و سه زخم بر تن شهریار زده بدرجه شهادت رسانید و فی الفور بخدمت شاهزاده جمشید قطب الملک که در قلعه بحکم ملک مغفور محبوس بود شتافته بند از پای آن شاهزاده برداشته باتفاق جمعی از اهل فتنه بمنزل ملک زاده قطب الدین که باسم ولی عهدی موسوم بود رفته میل در چشم آن شاهزاده مظلوم کشید و ملک مغفور را علما و سادات و مشایخ و لشکر فیض اثر که از جمله محدثات آن شهریار بود مدفون ساختند سنین عمر شهریار قریب بصد بود در رسیده بود و ایام حکمرانی شصت سال منجمله آن شانزده سال به نیابت سلطان محمود شاه بهمنی علم جاه و جلال بر افراشت و بعد از وفات سلطان مذکور چهل و چهار سال بدارائی و فرمان فرمائی بلاد تلنگانه اشتغال داشت و در اواخر ایام سلطنت در دار السلطنت استقرار گرفته و بساط معدلت گسترده پرتو التفات بر تعمیر عمارات روح افزا و طرح باغات دلکشا و آبادی ولایات و استمالت رعیت و سپاه افکنده بود و اکثر اوقات می فرمود الحمد لله که عمر عزیز در غزای کفار و دفع اشرار مصروف گشت اکنون مرکوز ضمیر آنست که بقیه عمر در طاعت و عبادت بسر شود و در انجام کار بدرجه شهادت فایز گردیم و آن شهریار را بقول صاحب تاریخ قطبشاهی شش پسر و چهار دختر بود و اول از اولاد ذکور حیدر خان است که در زمان حیات آن پادشاه عالم فانی را وداع نموده بسرای جاودانی شتافت دوم شاهزاده ملک قطب الدین که منظور نظر الطاف آن خسرو نامدار بود و چنانچه رقم ولی عهدی بر او کشیده میخواست که سریر خلافت را بوجود با جود خویش زینت داده کافه رعیت و سپاه را محکوم حکم او گرداند چون نوبت سلطنت بجمشید قطب الملک رسید هر دو چشم آن شاهزاده را میل کشیده

بعد از چند روز باجل طبیعی درگذشت سوم یار قلی جمشید خان که بغایت قهار و سفاک و تندخو
بود و چهارم عبدالکریم که در زمان حیات آن شهریار گریخته پیش سکندر بیجاپور رفته فساد بسیار میکرد
تا آنکه کشته شد پنجم دولت خان که معروف بدیوانه ملک زاده بود در زمان دولت حضرت
ابراهیم قطبشاه باجل طبیعی درگذشت ششم شاهزاده عالمیان ابراهیم قطبشاه انار الله
برهانه و چون جمشید خان توجه شهریار را نسبت بملک قطب الدین بیشتر از خود بلکه از سایر اولاد
امجادش می دید از راه حسد بمکر و غدر در صدد استیصال آن نهال سلطنت شد شهریار بر
این معنی آگهی یافته از جمشید خان آزرده گشته بنابر حزم و احتیاط بند بر پای او نهاده در قلعه
گولکنده محبوس ساخت ازین رهگذر عداوت منجر بآن شد که رقم پذیر خامه بیان گردید

## باب دویم در احوال شاه جمجاه جمشید قطبشاه و شاهزاده سبحان قلی

## مشتمل بر فصل فصل اول در جلوس آن شاه جمجاه بر سریر سلطنت و ذکر وقائعی که در عهد سلطنت آن فرمانفرما بمعرض ظهور رسید

چون آن شاه جمجاه اکبر اولاد ملک غفران پناه بود بعد رحلت آن شهریار کامکار بر سریر جهانبانی
نشست امرا و خوانین طوعاً و کرهاً مطیع و فرمان بردار شدند و سلاطین دکن نامها مشتمل بر
تهنیت و تعزیت بخدمتش فرستادند و آن بادشاه در مقام پرورش و استمالت سپاه
درآمده همگنان را مطمئن خاطر گردانید و در ترویج مذهب اثنی عشری باقصی الغایت کوشید
و صاحب تاریخ فرشته می نویسد که برهان نظام شاه جهت تعزیت و تهنیت جلوس شاه طاهر
علیه الرحمه را فرستاد و چون بشانزده کروهی دار السلطنت گولکنده ورود شاه طاهر
دست داد شاه جمجاه بتقریب شکار ماهی باستقبال شتافته و باعزاز و اکرام تمام
ملاقات نموده در سنگاسن خاصه سوار ساخته باحترام تمام بشهر درآورد و شاه طاهر
بعد از تقدیم مراسم پرسش و ادای رسوم عرفی کلماتیکه بکار اهل دنیا آید بمیان آورده
از شاه جمجاه در باب موافقت و یکجهتی برهان نظام شاه عهد و سوگند گرفته رخصت انصراف

حاصل کرده باحمدنگر مراجعت نمود ذکر رفتن شاهزاده ابوالمظفر ابراهیم قطبشاه بجانب بیدر و توجه ملک برید بعزم تسخیر قلعه محمدنگر

چون شاه جمجاه از مقصد دفع ملک زاده قطب الدین فارغ البال گردید دفع برادر کهتر ابوالمظفر ابراهیم قطبشاه مطمح نظر همت خود ساخت و فرامین مضمون طلب مصحوب رسولان نزد آن شاهزاده که در قلعه دیورکنده بود فرستاد شاهزاده بعد رسیدن رسولان با جمعی از مخلصان دولتخواه طریق مشاوره مسلوک داشته بصوابدید جمشید خان و سید جی دلاور خان با معدودی از خدمتگاران قدیمی از قلعه دیورکنده بیرون آمده بجانب بیدر توجه فرمود و بعد نزول اجلال در حوالی بیدر برید ممالک فرزندان و امرا را باستقبال فرستاده بشهر درآورد و منزل لایق جهت نزول تعیین فرمود و ملک برید بعد چندی از ورود مسعود شاهزاده ارادهٔ تسخیر ممالک تلنگانه نموده متوجه دارالسلطنت محمدنگر گردید و شاه جمجاه بنابر مفارقت اکثر امرا و سپاه ملک عفران پناه بعلت درشت گوئی و تندخوئی در قلعه گولکنده متحصن شد و سپاه ملک برید مرکز وار آن حصار را درمیان گرفته نائرهٔ جدال و قتال مشتعل ساخت و هر روز از جانبین آتش قتال ملتهب می شد چون این خبر باطراف منتشر گشت شاه طاهر علیه الرحمه بعرض برهان نظام شاه رسانید که برید ممالک در پردهٔ داعیه سلطنت مملکت دکن بانفراده دارد و در نیولا بهانهٔ ابداً شاهزاده ابراهیم قطبشاه بمحاصره گولکنده پرداخته است و اراده آن دارد که بعد از تسخیر مملکت تلنگانه بدفع دیگران پردازد اگر در دفع او مساهله رود لامحال شوکت و اقتدارش مضاعف گشته قدم در عرصه عناد و فساد خواهد نهاد مصرع علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد و برهان نظام شاه سخنان شاه طاهر را پسندید و بعد از اجتماع عساکر بقصد امداد و اعانت شاه جمجاه متوجه دارالسلطنت گولکنده گشت و چون

در حوالی قلعه کوهیر نزول اجلال فرمود تسخیر آن قلعه پیش نهاد همت عالی خود گردانیده
مفتوح ساخت از استماع این خبر برید ممالک و برادرش خان جهان فی الفور ترک محاصره
نموده بجانب بیجاپور گریختند و در اثنای راه قصد شاهزاده و طمع در اسپ و
فیل که همراه شاهزاده بود نمودند شاهزاده چون برین حال آگهی یافت با جمعی از خدمتکاران
قدیم متوجه بیجانگر که در آن ایام در قبضه تصرف رام راج بود گشت و سیدچی سلحدار که در شیوه
شجاعت نظیری نداشت دریجان حمید خان حبشی و کاناجی بهمن و چند اشخاص دیگر
از خواص همراه رکاب شدند و چون از رود دیگه میان بلاد اسلام و کفر فاصل بود
عبور نمودند نایین ماما که سرگرده جمعی از دزدان بود با جوقی از سوار
و پیاده راه بر آن شاهزاده گرفته مانع رفتن شد و در ساعت
کس بخدمت شاه جمجاه فرستاده از کیفیت حال آگهی داد شاه جمجاه نهایت خوشحال
شده فی الفور دو سر اسپ نامی و یک سلسله فیل مست با پنج هزار هون و تشریفات فاخره
مصحوب بعضی از اعیان دولت نزد نایین ماما فرستاده او را بوعده و وعید تحریص و تخویف
نمود سیدچی و حمید خان از استماع این خبر وحشت اثر متردد گشته دست بدامن تدبیر زده
کس پیش رام راج فرستاده اعلام احوال نمودند رام راج بمجرد دریافت کیفیت حال
فرمانی بنام نایین ماما نوشت که اگر شاهزاده را روانه اینجانب نمودی فبها والا سر
از تن جدا خواهم کرد و آمدن لشکر را آماده باش چون نایین ماما تاب مقاومت با راجه بیجانگر
نداشت فی الحال شاهزاده را مع متابعان رخصت نموده بطرف بیجانگر روان ساخت
بعد نزول اجلال شاهزاده در حوالی بیجانگر رام راج که در زمان سابق منسلک در سلک
ملازمان شاه غفران و مرهون احسان او بود از مقدم شریف شاهزاده خبر یافته جمیع
اکابر و معتبران و خویشان و فرزندان خود را باستقبال فرستاد تا اینکه شاهزاده
را بتعظیم تمام بشهر در آوردند بعد ملاقات شاهزاده را با خود بر تخت نشانید و عنایت

صاحب‌زادگی بواجبی نمود آورده‌اند که شاه غفران پناه در عهد سلطنت خود رامراج
که از راجه‌زادهای معظم بیجانگر بود و مرد دلاور مشمول عواطف خسروانه گردانیده میث سندی
را باو تفویض نموده تا آنکه بعد از سه سال سپاهی از عادل‌شاه بعزم دست‌برد بآن نواح
درآمدند رامراج بعلت قلت سپاه و کثرت لشکر عادل‌شاه تاب مقاومت نیاورده
میث را گذاشته و بخدمت شاه غفران پناه شتافته کیفیت حال عرض نمود شاه غفران پناه
فرار بی‌اختیار او را حمل بر جبن نموده حکم به اخراج او فرمود رامراج متوجه بیجانگر گشته
بخدمت کشن رای پیوست رای مذکور چون می‌دانست که او از خاندان اصیل است آثار
رشد و قابلیت از سیمای او ظاهر در مقام تربیتش درآمده دختر خود باو منسوب کرد
بعد مدتی که کشن رای رخت حیات ازین جهان بربست و بجز یک پسر کوچک او را از اولاد
ذکور کسی دیگر نبود بنابرین رامراج امور سلطنت را از پیش خود تمشیت نموده جمیع سرداران
و سپاه را به بذل درهم و دینار مسرور گردانیده مطیع و فرمان‌بردار خود ساخت
و بعد چندی آن پسر را نیز از میان برداشته اسم و رسم سلطنت بر خود نهاده و روز
بروز علم اقبالش ارتفاع یافت تا اینکه جمیع گردنکشان حلقهٔ اطاعت در گوش
جان کشیده با و رجوع نمودند **ذکر واقعهٔ غریبه** که در بلدهٔ بیجانگر شاهزاده
ابراهیم را دست داد آورده‌اند که عین‌الملک کنعانی که از امرای عاظم عادل‌شاهی
بود بسببی از اسباب ازین دولتخانه روگردان شده با چهار هزار سوار و سایر
اسباب شوکت و حشمت نزد رای بیجانگر آمد رای مذکور نظر بر شجاعت و حشمت او
تعظیمش بغایت مرعی داشت و او را برادر میخواند روزی حسب اتفاق عین‌الملک
از مجلس راجه برخاسته با شوکت و حشمت تمام بمنزل خود میرفت که شاهزاده
با سیدجی و تهمیه خان و جمعی از خدمتگاران سوار و از مقابل می‌آمد چون راه
تنگ بود نزد اهل دکن برگشتن و روگردانیدن نهایت عیب و عار است لهذا

شاهزاده با دو سه دلاور همراهی خود را فرقه بر فوج عین الملک زد و همچو برق صف را شکافته بیرون رفت و خود را پیش رام راج رسانید عین الملک بمشاهده این حال بیحد آشفته گشته بقصد انتقام در همان مقام بایستاد که چون شاهزاده از پیش راجه برگردد بتقدیم حرب و قتال استقبال نماید و در تلافی کوشد منهیان این خبر بسمع راجه رام راج رسانیدند راجه بر شجاعت و غیرت آن شهریار آفرین گفته کس نزد عین الملک فرستاده پیغام داد که بمقتضای آدمیت لازم چنان بود که عزت و احترام شاهزاده مرعی داشته راه دهند شد آنچه شد اکنون مناسب چنین است که دست از معارضه باز داشته بمنزل خود مراجعت نماید عین الملک سخن رام راج را بسمع قبول نشنیده همانجا ایستاده انتظار مراجعت شاهزاده می کشید درین اثنا سید حاجی این معنی را بخدمت شاهزاده معروض داشت از استماع آن شعلهٔ غضب شاهزاده افروخته شد و بعزم دفع عین الملک از مجلس برخاست و بی توقف بجانب او روان گردید رام راج و اعیان دولت بمشاهده این حال از غایت تهور و دلیری شاهزاده استعجاب نمودند و بمبالغت و الحاح تمام شاهزاده را از رفتن مانع آمدند آنگاه رام راج یکی از مقربان خود را پیش عین الملک فرستاده پیغام داد که ترا چه بخاطر رسیده است این شاهزاده ولی نعمت زادهٔ من است و من مدتی بخدمتگاری والد ماجدش قیام نموده ام کاری مکن که دریای غضب من بتلاطم در آید و بفرمایم تا اهل بازار بضرب چوب و سنگ ترا از معسکر بیرون کنند چون این پیغام عتاب آمیز بعین الملک رسید از قصد فاسد خود باز آمده بمنزل خود بازگشت **ذکر واقعه دیگر** صاحب تاریخ فرشته آورده که چون آن شاهزاده از ترس سیاست برادر به بیجانگر رفت رام راج در تعظیم او کوشیده اقطاع یکی از امرای حبشی را که عنبرخان نام داشت انتزاع نموده بوی داد و چنانکه رسم دکن است که بر سر چنین مقدمات نزاع می شود و همراه گشته عنبرخان مستعد جنگ شده روزی که ابراهیم قطبشاه بدیوانخانه رام راج میرفت سر راه او

گرفت و گفت با و جنگ میکنم هرکه غالب آید جاگیر از و باشد ابراهیم قطبشاه گفت دنیا را اختیار ملک خود وا رنداز هر که می خواهند می ستانند و بهر که می خواهند می دهند بر سر آن نزاع جستن معنی ندارد عنبر خان که معقول فهم نبود گوش بآن نکرده سخنان رکیک بر زبان راند بجهة بی که ابراهیم قطبشاه از اسپ فرود آمده بنوعیکه شایع در دکن است یکلکی نموده شمشیری بر شکم عنبر خان زده او را بقتل رسانید برادر عنبر خان جهت انتقام برادر خواست که باز بقطب شاهی جنگی نماید یکی از غریبان کرد که ملازم قدیم قطبشاه بود و در فن شمشیر بازی وقوفی تمام داشت مقابله اختیار کرد او نیز غالب آمده آن حبشی را کشت قطبشاه بیرق عنبر خان را که باصطلاح دکن نشان میگویند کبود رنگ بود متصرف شده بمنزل خود شتافت و آن شاهزاده مدت هفت سال در آن شهر بسر برد

## ذکر ملاقات شاه جمجاه با برهان نظام شاه

چون شاه جمجاه بعد توجه ملک برید به بیجاپور و شاهزاده ابراهیم قطب شاه به بیجانگر از تنگنای محاصره برآمد بر سبیل استقبال با تحف و هدایای خسروانه جهت ملاقات برهان روآورد برهان نظام شاه از استماع این خبر جمیع شاهزادها و امرا و خوانین را باستقبال فرستاد و بعد اقتران سعدین سپهر سلطنت برهان نظام شاه شرایط التعظیم و تکریم بجا آورده او از مطلوی و جشن تقدیم رسانیده خواست که چتر و آفتاب گیر که مخصوص پادشاهانست جهت آن خسرو جمجاه آورده بخطاب مستطاب قطب شاهی مخاطب گرداند شاه جمجاه بنابر علو همت و جوهر مردانگی و شجاعت قبول نفرموده جواب داد نظم مرا نیست با چتر شاهی نیاز ∴ خطابی نخواهم بعمر دراز ∴ که شاهان ملک دکن با لتمام ∴ گرفتند از آن چتر شاهی نام که آرزوی مردی و مردانگی ∴ همان ور شمشیر و فرزانگی ∴ ربودند گوی از سپهر دو رنگ ز میدان مردی بچوگان جنگ ∴ چو من ضرب دست شجاعت نشان ∴ نمایم بگیرم خطاب و کلاه من آنکه کنم چتر شاهی قبول ∴ که گیرم ز دشمن بعون رسول - برهان نظام شاه را که پادشاه

شجاع وغیور مزاج بود مثال این سخنان غیرت وشجاعت شاه جهجاه پسند طبع همایون افتاد نهایت عطوفت ومهربانی ومراسم تکریم وتعظیم بجا آورد

## ذکر محاربهٔ شاه جهجاه و برهان نظام شاه و عماد الملک باتفاق هم با عادل شاه و برید ممالک

چون در آن ایام میان برهان نظام شاه وابراهیم عادل شاه غبار نزاع مرتفع بود وبر تسخیر قلعهٔ سولاپور از جانبین جنگهای عظیم بوقوع می آمد برهان نظام شاه عماد الملک والی برار را بامداد خویش طلبیده بود ومقارن وصول موکب شاه جهجاه ملک عماد الملک نیز رسید این هر سه پادشاه باتفاق هم جانب سولاپور توجه نموده ساحت آن قلعه را محل نزول جلال فرمودند وعساکر حسب الامر بمحاصرهٔ آن پرداخته از اطراف وجوانب بجنگ درپیوستند ابراهیم عادل شاه باستصواب امرا باتفاق برید ممالک عنان از صوب مقابله تافته بالشکر بسیار بجانب پرینڈه که در تصرف گماشتگان نظام شاه بود متوجه شد بعد وصول آن موضع سپاه حسب فرمان واجب الاذعان محاصره نموده نائرهٔ جدال وقتال برافروختند برهان نظام شاه بشنیدن این خبر دست از محاصرهٔ قلعهٔ سولاپور بازداشته باتفاق شاه جهجاه وعماد الملک بجانب پرینڈه علم اقتدار برافراشت وازآن جانب ابراهیم عادل شاه نیز از سر محاصرهٔ پرینڈه درگذشته باتفاق برید ممالک باستقبال شتافت وبعد تلاقی فئتین در موضع خاصپوری آتش جدال وقتال ملتهب شده از طلوع آفتاب تا غروب بازار محاربه گرم بود وغالب از مغلوب متمیز نمی شد آخر الامر بضرب دست شجاعت شاه جهجاه که خود را درمیان انداخته ونگاه خصم انداخت و وازو وجانب بهادران نیز نصرمودهٔ آن شهریار بر سپاه خصم تاخته جمیع صفوف را متفرق ساختند شکست در لشکر مخالف افتاد عادل شاه اسباب سلطنت را گذاشته رو بوادی فرار نهاد وبرید ممالک از عادل شاه جدا شده بجانب بیدر راهی گشت وشاه جهجاه با جمعی از دلیران از دروازهٔ قلعهٔ بیدر تعاقب کرده بضرب تیغ آبدار جمعی کثیر را کشته

گولکنده معطوف ساخت اینست آنچه که صاحب تاریخ قطبشاهی منتظم سلک بیان نموده
اما محمد قاسم فرشته قصه توجه شاه جمجاه بتسخیر ممالک ابراهیم عادل شاه که از وقایع سنه
خمسین و تسعمائة است چنان نوشته که برهان نظام شاه انار الله برهانه چون پادشاهی بود غیور
از ممر استرداد و استخلاص پرگنات سولاپور استراحت و آرام خود حرام ساخت و بنابر
ارتفاع غبار کلفت و آزردگی دران سنوات میان عماد شاه و عادل شاه فرصت
مغتنم انگاشته شاه جمجاه و رامراج را بلطایف الحیل بموافقت خود راغب گردانیده
باتفاق علی برید و خواجه جهان با سپاه مستعد رزم و پیکار متوجه سرحد عادل شاه شده در
استخلاص پرگنات سولاپور ساعی گشت و بسیاری از ولایت را خراب و ویران گردانید
چند دفعه لشکر عدالت پناه را که بمدافعه قیام نموده بود شکست شاه جمجاه نیز بتحریک و
اشاره نظام شاه لشکر بر ولایت ابراهیم عادل شاه کشید و در پرگنه کاکنی قلعه در نهایت
استحکام بنا نموده تا ولایت کلبرگه متصرف شده بمحاصره قلعه اتکیر که در حوالی
بلده ساغر واقعست پرداخت و همچنین رامراج بتحریک نظام شاه برادر خود ونکٹادری
را با لشکر گران سنگ جهت تسخیر قلعه رایچور نامزد کرد ابراهیم عادل شاه از حدوث فتنهای
عظیم سر بجیب تفکر برده اسد خان لاری را از بلگوان طلبیده کنکاج خواست و بدلالت او پنج پرگنه
و نیم را که مایه النزاع بود به برهان نظام شاه باز گذاشته بساط منازعت در نوردید و با
رامراج بتواضع پیش آمده تحف و هدایای نفیسه مصحوب ایلچیان سخندان فرستاده استدعای
مصالحت نمود و رامراج نظر بر آنکه مملکت کرناتک بتصفیه از وجود مفسدان نیافته بود و رایان اطراف
با او در مقام منازعت بودند ره نورد طریق مصالحت شد ابراهیم عادل شاه بعد اطمینان
خاطر از جانب نظام شاه و رامراج بمدافعه جمشید قطب شاه پرداخت و اسد خان لاری
با خلاصه سپاه خود بمقابله لشکر قطب شاه نامزد کرد و قطب شاه مضطرب گشته ایلچی نزد

نزد برهان نظام شاه فرستاده پیغام کرد که من بر قول شما اعتماد کرده مرتکب این سفر شدم
تعجب از اخلاق آن سلطنت پناه است که با این مخلص کنکاش نا کرده با حمد نگر تشریف
می برند برهان نظام شاه جواب داد که بنابر اقتضای وقت مصالحت با عادل شاه بعمل آمد
باید که در محافظت قلعه کاکنی بکوشند که بعد از موسم برشکال باز با آن حدود رسیده تسخیر
بلاد حسب دلخواه بعمل خواهد آمد و کلبرکه و اکینه ساغر از آن طرف تا کنار آب بهیونره تعلق
بشما خواهد داشت و شولاپور و نلدرک از این طرف تا کنار آن آب در تصرف ما خواهد بود شاه
جمجاه بالکنده گمان داشت که برهان نظام شاه پادشاه محیل است بسخن او از راه رفته در حفظ قلعه کاکنی
و تسخیر قلعه اکینه رانیچ دجا جازم گردید و اسد خان نخست قلعه کاکنی را محاصره کرد در مدت شش ماه
بجبر و قهر مسخر ساخته مردم درون آنرا قتل عام نمود و آن قلعه را از بیخ و بنیاد کنده اثری از آن نگذاشت
آنگاه حسب فرمان عادل شاه تعجیل تمام متوجه اکینه شد قطبشاه صلاح در مقابله ندانسته از کرد اکینه
برخاسته راه ولایت خویش پیش گرفت اسد خان تعاقب نموده دو مرتبه افواج قطبشاهی
را که در مقام معارضه شده بودند منهزم گردانید و نوبت سیوم در حوالی کولکنده حربی در
غایت شدت بمیان آمد و حسب اتفاق قطبشاه و اسد خان تقابل هم شده بی آنکه
یکدیگر را بشناسند باستعمال آلات حرب پرداختند و یازده ضرب شمشیر فیما بین دو بدل
شد قضا را زخمی منکر بر چهره مبارک قطبشاه آمد و سر بینی و یک طرف رو تا یکگوشه لب
بنوعی مقطوع گشت که مدت العمر در خوردن و آشامیدن محنت و مشقت بسیار می کشید و
هرگز بحضور مردم تناول طعام نمی نمود گویند هنگامی که قطب شاه عازم این سفر شد ملا محمود گیلانی
رمال را که یکی از ملازمان بود طلبیده از انجام سفر رسیدا و قرعه انداخته گفت سواری سلطان
خوب نمی نماید صلاح در آنست که موقوف دارند چون از تفصیل نیکی و بدی بمبالغه و اصرار استفسار
فرمود بنا چاری عرض نمود که درین سفر اگرچه در ابتدا کارهای شاه موافق آرزوی
بندگان خواهد بود ولیکن در آخر غلبه خصم را بوده اموال و اسباب تباراج خواهد رفت

[illegible] حبشی تصرف خواهد رسید [illegible] از این [illegible]

از قلعه اخراج کنند و در جنبیدن دید که سخن راست شده از کرده خود ندامت کشیده یکی از معتمدان خود را به انجیر فرستاده او را طلبید و جواب داد که هنوز حبشی دیگر هم نرسانیده ام ان شاء الله تعالی وقتیکه بهم رسید رسیده ام ساخته بملازمت مشرف خواهم شد و شاه جهجاه بعد از این واقعه با عادل شاه صلح کرده بسیاری از ولایت کجتی مفتوح گردانید و قصبه پنج ٹپه و نیم که مابه النزاع میان برهان نظام شاه و ابراهیم عادل شاه بود چنان است که در هنگام خروج امرا دکن بر سلطان بیدر و تصرف نمودن هر کدام ولایتی را مخدوم خواجه جهان دکنی یازده ٹپه را که عبارت از یازده پرگنه باشد به تصرف خود درآورد و برادر او زین خان ٹهانه دار قلعه سولاپور بدار السلطنت بیدر چندان تگ و دو و تدبیر کرد که فرمان از جانب سلطان محمود بدست آورد که قلعه سولاپور و همه مملکت خواجه اقطاع او باشد احمد نظام شاه حمایت کرده نوعی نمود که خواجه جهان پنج ٹپه و نیم را خود بگیرد و پنج ٹپه و نیم به برادر خود دهد وقتیکه کمال خان خود را در سلک امرا عادل شاه منسلک گردانید سولاپور را مسخر کرده پنج ٹپه و نیم را متصرف شد لیکن آن قلعه و پرگنات مذکوره سه لک هون حاصل داشت ماده نزاع گشت چنانکه میان عادل شاه و نظام شاه اکثر اوقات بخشونت و منازعه گذشت

## ذکر محاربه دوم شاه جهجاه با برید ممالک و بیان بعضی از سوانح که مقارن آنحال روداد

صاحب تاریخ قطب شاهی چنان بمعرض بیان آورده که چون برید ممالک برای العین مشاهده کرد که شاه جهجاه با دو هزار سوار چنین ضرب دستی نمود بخود اندیشید اگر قوت و شوکت بیشتر شود لا محاله انتزاع ملک از دست خصم برآورده آسان خواهد بود بنابرین باراده محاربه هشت هزار سوار خونخوار و پیاده و تفنگچی بیحد و شمار بهم رسانیده متوجه کولکنده گشته بحلکوره که یک کروهی از دار السلطنت است رسید و منهیان این خبر بمسامع اقبال شاه رسانیدند شاه جهجاه نظر بر آنکه جمیع امرا و خوانین بمحال و پرگنات خود با مرخص گشته بودند دار السلطنت را به جمعی از معتمدان سپرده با سعید سلحدار حاضر الوقت از راه دیگر بجانب بیدر نهضت فرمود

دبه یلغار تا حوض لُهانه که نزدیک قلعه بیدر واقع است عنان گیران باز گشت آنگاه سپاه
کینه‌خواه را بتاراج و غارت ولایت خصم فرمود و علم اقتدار بخونخواری برافراشت که از بیم
شمشیر خون‌فشان تشتت احوال اهل بیدر دروازه‌ها بسته کیفیت حال به برید ممالک اعلام نمودند
ملک برید بغایت متعجب گشته صلاح در معاودت دیده بجانب بیدر مراجعت نمود و حسب
اتفاق تلاقی عسکرین ما بین بیلچو و کلیو دست داد پادشاه جمجاه از کثرت سپاه مخالف هیچ
اندیشه بخود راه نداده بصوابدید عین الملک که رستم زمان بود عازم جنگ شده با سیصد سوار
بر لشکر مخالف زد درین اثنا یک کفش از پای گیتی‌کشای او بیفتاد خود نفس همایون از باره
کوه پیکر پائین آمده کفش در پا کرده سوار گشت آنگاه بر سپاه بدخواه که از اطراف و
جوانب دایر شده بودند حمله آورده صفوف لشکر مخالف را شکافته جمعی کثیر را بر خاک
هلاک انداخت و بسیاری را مجروح ساخت ملک برید بمشاهده آن ضرب دست دست
از محاربه باز داشت و هر دو پادشاه بجانب مستقر سریر سلطنت خود باز گشتند

## ذکر محاربه‌های شاه جمجاه با برید ممالک و تعمیر قلعه گردون اساس کولاس

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون دولت جمشیدی فی الجمله استحکام یافت و خاطر
همایون از مهم حصر ابیها و انتقام ملک برید فارغ گردید فراخ مبارک بیک جمشیدی بعیش و
طرب گرائید روزی از ایام نشاط بر تخت شاهی نشسته با امرا از هر دری سخن می‌فرمود
تا اینکه بر زبان مبارک آورد که الحمد لله بعون تائید سبحانی از ضرب تیغ خون‌ریز ما گرد غم
و خال عار بر رخسار ناموس ملک برید و سپاهش ظاهر گردید و چتر آفتاب‌گیر پادشاهان
بهمنی را بضرب شمشیر از و گرفتیم اکنون از منهیان بمسامع اقبال میرسد که جهت تلافی درصدد
فراهم آوردن سپاه و اسباب محاربه است و نیز در هنگام واقعه هایله شاه
غفران پناه از برادرم میرزا ابراهیم تقریب قلعه میدک با چهل زنجیر فیل و شصت هزار
هون گرفته است همت کشورکشائی مقتضی آنست که پیش‌دستی نموده رو بجانب دارالسلطنت

بیدر آورده شرایط بندگی بتقدیم رسانیده عرض نمودند که این رای جهان آرای عالی عین صلاح است
و محض صواب اکنون بهر طرف که موکب همایون توجه فرماید ما بندگان در جان سپاری
مستعد و سرگرم ایم شاه جها از همراهی امرا مطمئن و خوشنود گشته در ساعت نیک با لشکر ظفر
اثر متوجه شهر بیدر شد و بعد وصول موکب اجلال بکولاس سپاه ظفر پناه را بولایت و
پرگنات مملکت ملک برید روان فرمود لشکریان دست تاراج دراز کرده با غنیمت فراوان
بلشکر ظفر اثر پیوستند ملک برید از استماع این خبر وحشت اثر با هشت هزار سوار
و پیاده بیشمار رو بمحاربه آورد و چون بموضع نارائن کهیره و حسن آباد رسید و شاه جها
این خبر شنید در باب صلح و جنگ با مقربان مشورت فرمود جگدیو راو نایکواری که
صاحب رای بود مسبقت کرده بعرض رسانید که اگر امر شاهی شرف صدور یابد این
بندهٔ دولتخواه در اندک فرصت بالای این کوه با شکوه که متصل بقصبهٔ کولاس است قلعه
کولاس ست قلعهٔ مستحکم بنیاد نهاده از جانب شهریار ذخیره و اسباب قلعداری
و دو سردار جهت ضبط قلعه تقرر یابد بعد ازان تنبیه ملک برید چنانکه باید بعمل آید شاه
جها برای او آفرین فرمود و جمیع اعیان دولت و مقربان حضرت نیز تحسین نمودند
و شاه جها او را به تشریفات خسروانه نواخته و دو سه امیر نامدار را با سپاه بسیار
جهت تعمیر قلعه نزد او گذاشته خود با جمعی بعزم رزم با برید ممالک متوجه گشت و در
حوالی قصبهٔ نارائن کهیره قریب بشام تلاقی عسکرین رو داد و تمام آن شب تهیهٔ اسباب
جنگ و حراست لشکر بسر شد بامدادان بعد ترتیب صفوف دلاوران جانبین بجنگ
در پیوستند چون روز قریب بعصر رسید و آتش جنگ رو باطفا نمی آورد شاه جها
با جمعی از دلاوران جان نثار اولا خود را بر میمنه لشکر خصم زد و ثانیا بر میسره و ثالثاً بر
قلبگاه تاخت و در هر نوبت اگرچه بسیاری از سپاه بدخواه را کشت و زخمی گردانید
اما چون خصم نهایت کوشش و اهتمام در مدافعه بظهور رسانید ازین جهت مهم قتل

قتل فضیل نشده بعد غروب آفتاب سپاه هر دو جانب روا از محاربه تافته بمقام خویش
قرار گرفته بلوازم طلایه و پاسبانی پرداختند تا اینکه مدت توقف هر دو لشکر در مقابل هم بطول
کشید و سپاه هر دو لشکر از امتداد منازعت ملول گشتند درین اثنا بشیر عین الملک از
سرداران معتبر ملک برید که بوفور دلاوری از سایر امرا ممتاز بود بسببی از اسباب
خایف و هراسان شده با سپاه خود به لشکر ظفر اثر پیوست و فتور عظیم در لشکر ملک برید
راه یافت بنابرین چند روز دست از جنگ و جدال باز داشت درخلال این حال عریضه
جکدیو را متضمن اینکه قلعه کولاس با برج و باره و خندق خاطرخواه پادشاه جمجاه صورت تعمیر
یافت رسید خسرو جمشید فر جهت تماشای قلعه مذکور با جمعی از خواص رایت عزیمت
برافراشت و بشیر عین الملک را با جمعی از سرداران در لشکر ظفر اثر گذاشت و درباب محافظت
و هشیاری تاکید بلیغ فرمود بعد ملاحظه آن قلعه جکدیو را و بنابر حسن خدمت مورد عنایات
شاهانه گشت و ملک برید چون معلوم کرد که شاه جمجاه متوجه تماشای قلعه است فرصت غنیمت
دانسته بعزم کارزار رو بلشکر ظفر اثر آورد و در آن وقت بشیر عین الملک که سردار لشکر
بعهده اهتمامش بود بر بالای پشته مرتفع با جمعی از مقربان خود نشسته بشرب اشتغال داشت
هر چند دولتخواهان عرض نمودند که توقف درینجا صلاح نیست اما چون پیمانه حیاتش پرگشته بود دست
از پیمانه شراب باز نداشته چندان توقف نمود که سپاه مخالف از اطراف و جوانب گرد
او را در میان گرفته بقتل رسانیدند و بقیه سپاه دست از اسباب و اموال باز داشته
بجانب کولاس فرار نمودند شاه جمجاه بعد اطلاع برین کیفیت بعزم انتقام لشکر پراکنده
جمع نموده متوجه میدان رزم شد و چون برید ممالک پیش از وقوع این معنی را بفراست
دانسته بود بعد فتح بلاتوقف شباشب کوچ بر کوچ خود را بدار السلطنت بیدر رسانید
شاه جمجاه ولایت کولاس و ناراین کهیره و حسن آباد از تصرف ملک برید بیرون
آورده بگماشتگان دولت سپرد و قلعه را مشحون بذخایر و آلات قلعداری نموده

... ولایت را ... و ... نموده و جمعی از امرا و سپاه را جهت
محافظت ولایت وسه جد گذاشته روانه دار السلطنت گولکنده گردید.

## ذکر توجه پادشاه جمجاه بعزم ملاقات برهان نظام شاه و تسخیر قلعه میدک واوسه وبعضی از ولایات ملک برید

چون شاه جمجاه بنابر اتحاد و یکجهتی حقیقت این واقعه را بخدمت برهان نظام شاه نوشته
استدعای قدوم نمود تا باتفاق هم ولایت برید ممالک از دست تصرف او انتزاع
نموده شود برهان نظام شاه چون همیشه مترقب این چنین واقعات بود در ساعت جهت تسخیر
اوسه واودگیر با سپاه فراوان توجه فرمود شاه جمجاه را اعلام نمود که باتفاق
عماد الملک همت عزیمت بتسخیر ولایت ملک برید معطوف گردانیده ایم از لوازم
اتحاد آنکه آن شاه دشمن شکار با ساز و سپاه قلعه گیری و کشورکشائی متوجه این
صوب شوند و پرگناتیکه متصل بولایت آن سلطنت پناه است از تصرف ملک برید
بیرون آورند شاه جمجاه ازین پیغام قوی دل گشته با ساز تمام بملاقات برهان نظام شاه
در وقتیکه برهان نظام شاه و عماد الملک قلعه اوسه را محاصره کرده بودند شتافت
وبعد ملاقات درباب تسخیر ولایت ملک برید باهم مشورت فرموده چنان
قرار دادند که پادشاه جمجاه خود انتزاع قلعه میدک از دست ملک برید نماید و
قلعه اوسه را برهان نظام شاه تسخیر فرماید بنابرین پادشاه جمجاه متوجه قلعه میدک شده
بعد محاصره و وقوع جنگهای عظیم جبراً و قهراً مفتوح ساخت و از اموال و غنایم
که بدست اولیای دولت درآمد آنچه لیاقت خزانه عامره داشت تحویل
مستحفظان گشت و مابقی بر سپاه تقسیم یافت و ازان طرف برهان نظام شاه
و عماد الملک قلعه اوسه واودگیر را مسخر ساختند ذکر محاربه پادشاه
جمجاه با ملک برید و اخلاص خان و دیگر امرای عادلشاه

چون ملک برید خبر فتح این سه قلعه شنید و در خود قوت مقاومت ندید لا علاج التجا
بابراهیم عادل شاه برده و تحف و هدایای بیکران مصحوب رسولان سخندان ارسال
داشته استمداد نمود عادل شاه اخلاص خان حبشی را با پنج هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار
بمدد او فرستاد ملک برید بعد وصول لشکر مددگار کار سازی کارزار نموده متوجه
قلعه کولاس گردید پادشاه جمجاه از استماع این خبر بعزم رزم از دار السلطنة
بیرون آمده کوچ بر کوچ بنا بر این کهنه نزول اجلال فرمود و تلاقی فئتین در منزل
دست داد شاه جمجاه میمنه را به سیف خان عین الملک و میسره را بجگدیو را وسپرده و خود
در قلبگاه علم شجاعت برافراشت و از جانب ملک برید میمنه را باخلاص خان حبشی و میسره
را ببرادر خود خان جهان حواله نموده خود در قلبگاه قرار گرفت انگاه هردو لشکر بجنگ در
پیوستند و بازار کارزار گرم ساختند شهریار دشمن شکار از خیره گی سپاه عادل شاه
و ملک برید بهم برآمده بمقتضای شیوه مردی و لشکر شکنی با فوجی از دلیران بر صف لشکر
دشمن زد و به نیروی ظفر اقبال پادشاه جمجاه و قوت بازوی دلیران لشکر ملک برید و اخلاص خان
درهم شکسته اعلام استکبار و غرور شان نگونسار گشت مشاهده این حال عین الملک
و جگدیو را با فوجی از دلاوران حمله آورده صفوف لشکر خصم را درهم شکستند ملک
برید و اخلاص خان چون حال برین منوال دیدند شکسته رکیب و گسسته عنان قدم بوادی
فرار نهادند و تمام اموال و اسباب دولت اعدا بدست دولتخواهان درآمد و
پادشاه جمجاه عنان فتح و ظفر بصوب مستقر سریر سلطنت توجه فرمود و بعد وصول
بدار السلطنه امرا و سپاه را به تقسیم غنایم و انعامات نواخته بمحالات و تمکنات رخصت انصراف ارزانی فرمود

## ذکر توجه پادشاه جمجاه بقصد امداد برهان نظام شاه و ابراهیم عادل شاه و مستخلص ساختن ملک قاسم برید از قید عادل شاه

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که ملک برید چون دید که عماد الملک و امرای نظام یکجهتی و دوستی با برهان نظام شاه

مینماید بنا بر عهد و پیمانیکه با برهان نظام شاه داشت خواست که استظهار بموافقت عادل شاه کند بنابر آن تحف و هدایا
فرستاده چندان در یکجهتی مبالغه کرد که بعسکر عادل شاه ملحق شده بملاقات فایز گردید گویا اولی عادل شاه
در اعزاز و اکرام مبالغه فرمود تا آنکه به استحکام استمداد و امداد داد و بفرستادن اخلاص خان چنانچه پیش ازین قلمی
شد بعمل آورد و پادشاه جمجاه و برهان نظام شاه از کیفیت موافقت نمودن او با عادل شاه اعلام نمود و مکتوبی
بدین مضمون نوشت که چون برید ممالک پیوسته در تحریک سلسله فساد و ساعی گشته غبار شر و فتنه می انگیزد درین
وقت میان آن سلطنت پناه و عادل شاه مبانی دوستی و یکانگی استحکام دارد باید که مکتوبی بعادل شاه
نوشته نوعی نماید که رفع اختلال و افساد آن سر دفتر اهل بغی و عناد بعمل آید برهان نظام شاه بعادل شاه
کتابتی مشتمل بر اثبات خطایای ملک برید و اظهار اینکه رفع آن مادهٔ فساد موجب امنیت بلاد و بهبودی عباد
است نوشت عادل شاه بصوابدید دولتخواهان چنان قرار داد که برهان نظام شاه ولایت قندهار را از
دست تصرف ملک برید انتزاع نموده متصرف شود و عادل شاه از ولایت بیجانگر هر قدر که تواند بحیطه
تسخیر در آورد بنابرین برهان نظام شاه متوجه قندهار گشته بمحاصرهٔ آن پرداخته در اندک مدت مفتوح گردانید
و برید ممالک قلعه بیدر را از ذخایر و ادوات قلعداری مملو ساخته و بمستحفظان کاردان سپرده
بخدمت عادل شاه شتافت عادل شاه او را مقید کرده و سپاه خویش فراهم آورده موافق قرارداد علم اقتدار
بصوب بیجانگر بر افراشت و بعون ایزدی بسیاری از محالات ولایت کفار و قلاع مستحکم آن دیار مفتوح
ساخت نظام شاه از استماع خبر استعلای علم دولت و اقبال عادل شاه اندیشیده در مقام قتال در آمد
و در سنه ۹۵۴ اربع و خمسین و تسعمائه با لشکران متوجه تسخیر قلعه سولاپور شده بمحاصرهٔ آن پرداخت عادل شاه
از استماع این خبر عنان عزیمت از تسخیر ولایت کفار تافته متوجه رزم نظام شاه شد و چون در آن وقت که صیت شجاعت پادشاه
جمجاه در میان سلاطین دکن بلند گشته بود هر دو پادشاه بارسال تحف و هدایا استعانت از پادشاه جمجاه نمودند
پادشاه جمجاه با سپاه نصرت پناه بصوب قلعه سولاپور رو آورده در منزلی که مابین لشکر آن دو پادشاه
بود نزول اجلال فرمود و هیچ یک را از اصول موکب همایون اعلام ننمود اما هر یک از آن دو پادشاه از استماع
خبر وصول المظفر لوا خود و بخفیه رسولان فرستاده مستدعی امداد و معاونت گشتند و مکاتب بدین اظهار عجز و اخلاص و یکجهتی

بعذرِ تقصیرات خود نموده پیغام داد که ملتمس از مکارمِ اخلاقِ شهریار فریادرس آنکه بتخلیص
بتوجهِ عالی از قید و حبس رهائی یابد که من بعد ره نوردِ طریقِ اطاعت و فرمانبرداری خواهد شد
شاهِ جمجاه را بر زاری و گرفتاریِ او رحم آمده رسولِ عادلشاه را طلبیده فرمود که جناب
ابراهیم شاه دم از اتحاد و یگانگیِ ما میزند و در هنگامِ محاربه با اعدا چشم داشتِ امداد
دارد و حال آنکه بر عهود و پیمانِ آنشاه اصلا وثوق و اعتماد نیست چه ملک برید که همیشه
دم از موافقت و دوستیِ آن عدالت پناه زده در معرکهٔ مصافی که ایشانرا با برهان نظام
شاه دست داده بود شعارِ اخلاص و جان سپاری مرعی داشته با سپاه خویش بنوعی
در جنگ و جدال سعی و کوشش بجا آورد که برهان نظام شاه بمقامِ عناد در آمده اکثر
محالات و پرگناتِ او را انتزاع نموده اراده داشت که شجرهٔ دولتش را بواسطهٔ
دوستی و یگانگی که بآن سلطنت پناه دارد بر کند بنابرین آن بیچاره پناه بدرگاهِ آن
عدالت پناه آورده امیدواریِ تمام بامداد داشت و چون او از شرفِ ملاقات
نمود بر خلافِ توقع بمعرضِ ظهور رسید که محبوس گردید و لشکر و بنگاهِ او تاراج گشت نظر برین
چگونه بر قول و عهدِ ایشان اعتماد توان نمود اگر چنانچه آن سلطنت پناه را میل بامداد
اعانتِ ماهست باید که ملک برید را از حبس نجات داده و بتشریفات نواخته نزدیکِ ما
روانه سازند و دیگر آنکه اسپ موسوم بصباح الخیر و دو زنجیر فیلِ نامی را نیز ارسال داشته عهود
را بایمان موکد سازند تا بخاطرِ جمع و عزمِ درست در دفعِ اعادی کمر بر میانِ جان بسته
و جان کمر وار بر میان بسته جد و جهدِ بلیغ بجا آوریم رسولِ عادلشاه چون استماعِ
این سخنان نمود بخدمتِ عادلشاه شتافته مشروحاً بعرض رسانید و از جانبِ دیگر
برهان نظام شاه تحف و هدایا مصحوبِ رسولانِ سخندان فرستاده مکتوبی
بمضمونِ بیانِ مراتبِ دوستی و اتحادِ قدیم و درخواستِ تجدیدِ عهد
و تشییدِ مبانیِ وداد و طلبِ امداد نوشت چون رسولان تحف و هدایا و مکتوب از نظرِ انور گذرانیدند

که اعانت اولیای فتح و نصرت است مبادا که رعایت جانب نظام شاه نماید صلاح در
قبول پیغام دانسته ملک برید را از حبس بیرون آورده و در تلافی مافات کوشید و اسپ
صباح الخیر و فیل سنجیر و فیل مطلوب را مصحوب رسولان فرستاده بزبان محبت پیغام داد که چون
خاطر آن برادر مایل باستخلاص ملک برید بود بپاس خاطر او را از حبس برآورده با تحف
مطلوب بخدمت شریف ارسال داشته شد اکنون بفحوای **الکریم اذا وعد**
**وفا** در مادهٔ امداد خود را معاف نخواهند داشت شاه جمجاه بعد استخلاص
ملک برید از قید و رسیدن تحف و هدایا که منظور نظر الوزرا بود بنابر صلاح
وقت عنان از امداد هر دو پادشاه تافته و بهیچکدام از آن دو پادشاه ملاقات
ناکرده پای در رکاب دولت در آورده ملک برید را موکب همایون قرین گردانید
بصوب دار السلطنت گولکنده راهی شد و چون حوالی شهر بیدر مرکز اعلام ظفر
انجام گردید ملک برید را از کرده های سابق یاد آمده خاطر به دغدغه گشت بل اکثر برا
مظنهٔ غضب و سخط شد اما آن پادشاه جمجاه بمقتضای اینکه از بدان نیک نیاید
[illegible] از نیکان بد بر خلاف مظنهٔ ارباب مظنه اصناف مراحم خسروانه نسبت به ملک برید
و متعلقان او بظهور آورده اسباب و لوازم پادشاهی و جمیع مایحتاج خسروی با
تشریفات شاهانه و تاج و کمر مرصع بملک برید مکرمت نموده و مقربان او را بخلعت ها
[illegible] مشرف و سرفراز گردانیده رخصت انصراف بدار السلطنت شهر بیدر ارزانی
[illegible] ملک برید ضیافت شاهانه ترتیب داده خدمات شایسته بتقدیم رسانید و از جواهر
[illegible] اقمشهٔ غریبه و اسپ و فیل و آنچه دست مکنتش بدان میرسید از نظر اشرف
گذرانید و شاه جمجاه بنابر علو همت بر سپاه و لشکریان خود تقسیم نموده سالماً و غانماً
بدار السلطنت گولکنده مراجعت فرمود. **قصهٔ غریب در باب گرفتاری**

وثلاثین و تسعمایه که میانِ اسمعیل عادلشاه و امیر برید منازعت بمیان آمده بود و فرزندان
امیر برید در شهر بیدر محصور گشته بودند امیر برید که در قلعهٔ اودگیر از استماع این خبر
وحشت اثر سراسیمه گشته با جمعیتِ خویش از آن قلعه بیرون آمده و راهِ دو سه روزه در
یکروز طی کرده بمنزلِ عماد الملک رفت و گفت چون من دستِ توسل بدامنِ تو
زده ام وظیفهٔ حمایت آنکه بهر عنوان که باشد میانِ بنده و عدالت پناه ابوابِ محبت
مفتوح داری و حرفِ صلح درمیان آورده فرزندانِ مرا از ضیقِ محاصره برآری
عماد الملک گفت این امر بی آنکه حصارِ بیدر تسلیم نمائی صورت پذیر نخواهد شد امیر برید
را قبولِ این معنی دشوار نموده بمعسکرِ خود که در یک فرسخیِ اردویِ عماد الملک بود رفته
بعیش و عشرت مشغول شد و مردمِ او از سوار و پیاده و وضیع و شریف چون از
تعبِ راه و یلغار مانده و کوفته بودند هرکدام باستراحت و آسایش مشغول شده بغیر از
معدودی چند بپاسبانی قیام ننمودند و آنها نیز بمقتضایِ الناس علی دینِ
ملوکهم بفراغت و عشرت پرداختند قضا را در آنروز چون وصولِ امیر برید
بسمعِ اقدسِ عدالت پناه رسید در همان شبِ ظلمت سرشت که زنگیِ سیاه چرده
تیرگی از و استعارت نمودی و آوازِ تند و شدید از وحشت راهِ سامعه گم کردی
اسد خان را با دو هزار سوارِ غریب تاج پوش بغیر از امرایِ نامدار مانند خوش کلدی آقایِ
رومی و خورشید خانِ سیستانی و بهادر خانِ اذبک حکم فرمود که شبیخون بر دایرهٔ
امیر برید برند و بقدرِ امکان در کشتن و بستن و تاراج کردن سعی و کوشش نمایند اسد خان
زمینِ خدمت بوسیده به بهانهٔ چسپانیدنِ مورچل مستعد گشته سوار شد و چون از اردو بیرون
رفت بیک ناگاه راهِ مضربِ خیامِ امیر برید پیش گرفته بیشتر از بادِ سریع رفتار بجوالیِ
لشکرگاه رسید و احدی بلوازمِ تیقظ و هشیاری قیام نمی نمودند و آوازِ متنفسی بگوش

بخاطر آورند جاسوسان خبر رسانیدند که تا بدربارِ امیر برید رسیدیم و جماعتی قلیل که در آ
حاضر بودند همه را مست و لایعقل و بیهوش یافتیم اینک چند دستار و شمشیر بصدقِ
قولِ خود آورده ایم اسدخان افواج را در کنارِ لشکرگاهِ خصم ایستاده کرده گفت اصلا نفیر و
برغو نکشند و دمامه ننوازند و خود با بیست و پنج سوار یکدل و یکرو و پنجاه پیادهٔ جرار متوجهِ
دربارِ امیر برید شده دید که سبوهای شراب هر طرف افتاده حریفان پاسدار حقِ هوشیاری
و پاسبانی بجا آورده هر یک بوضع غیر مکرر بیخبر افتاده اند و نفرانِ ایشان نیز به سنتِ صاحبان
عمل کرده بنگ و بوزه را اضافهٔ شراب کرده از نشهٔ آن بخوابِ مرگ رفته اند اسدخان
کشتنِ آن جماعت در حالِ بیخبری بعید از فتوت دانسته جمعی از پیاده ها بر سرِ ایشان گماشته
که هر که در مقامِ معارضه آید تنش از بارِ سر سبک سازند و خود با جمعی دیگر بدرونِ سراپردهٔ
امیر برید رفت دید که در شیشه خانه بالای چارپائی که بزبان و اصطلاحِ مردمِ دکن پلنگ گویند
مست و مدهوش بخواب رفته و مطربان و لولیان بعضی قی کرده و بعضی سر از پا نشناخته هر یک
بوضعِ دیگر افتاده اند اسدخان فرمود تا پلنگِ امیر برید را برداشته متوجه بیرون شدند و
بدونِ آنکه شبخون بر لشکرِ او زنند بسرعتِ تمام راهی شدند و چون در نیمهٔ راه امیر برید از
خوابِ مستی هوشیار شده خود را بحالِ بوالعجب دید خیالِ لشکرِ جن کرده طرفه فریادی برداشت
اسدخان پیش رفته تسلی داد که این لشکرِ جن نیست من اسدخان ام و قصه را بالتمام مشروحاً
گفته سرزنش کرد که در حوالیِ لشکرِ دشمنِ قوی بودن و در چنین سن و سال مرتکبِ شرب شدن
از لوازمِ عقل و شرائطِ حزم بغایت بعید است امیر برید منفعل گشته سکوت ورزید اسد
خان او را العفو و لطفِ خداوندگار امیدوار ساخته وقتِ سحر بخدمتِ شهریار رسانید و آن
تحفهٔ نفیس از نظرِ اقدس گذرانید شهریار شگفتگیها فرموده از چگونگیِ گرفتاری پرسید گفت
مپرس از قضا و قدر است دیگر هیچ نه گفت شاه عدالت پناه او را به اسدخان سپرده

فرمود که فردا وقتِ بارِ عام حاضر سازند اسد خان روزِ دیگر حسب الحکم هنگام بارِ عام دستها
بر پشت بسته بنظرِ همایونش درآورد و بموجب فرمان دو ساعت نجومی سر و پا برهنه روی
آنحضرت در آفتابِ گرم که از آتشِ دوزخ خبر میداد ایستاده کردند و بنا بر آنکه زیاده از حد
اعمالِ قبیحه و افعالِ ناپسندیده در بیعت ازوی بظهور رسیده بود همان قهرِ شهریار
او اشارت فرمود چون جلادِ غضب از کمین گاهِ سیاست با شمشیر برهنه برآمد و مرگ
ناگهان روبروی او آورد مضطرب گشته زبان بتضرع و زاری گشاده گفت از زمانِ
نوابِ غفران پناه تا آوانِ خسروِ گیتی ستان که از من بی ادبی و جسارت بسیار واقع
شده بموجبِ قتلِ خود گواهی میدهم اما بحکمِ تفضلِ سلطانی امیدوارم که بجان
امان یابم تا قلعه [illegible] را بصرافت و دلخواه تسلیم ملازمان درگاه نمایم شهریار بترحم بر
بیچارگی او فرموده بحکم العفو زکوة الظفر جان بخشی روا داشت آن پیر تیره [illegible]
جهاندیده یکی از مقربانِ خود را نزدِ فرزندان فرستاده از کیفیتِ حال آگهی داد
فرزندان در جواب گفتند تو پیر شده نزدیک بمرگ رسیده برای حیاتِ چند روزِ
معدود چنین قلعه را از دست دادن دور از جوانمردی و عاقبت اندیشی است و [illegible]
شان درین سخن دفع الوقت بود بنا برین متعاقبِ آن شخص یکی از معتمدانِ خود را
جهت دریافتِ اوضاع نزدِ پدر فرستاده گفتند که اگر بدونِ تسلیم قلعه رهائی ممکن
نباشد باید که متکفلِ تسلیم قلعه شده بگذاری که گذشتی بار رسیدن آن فرد [illegible]
رفته از آنچه فرزندان گفته بودند بتخفیه اشعار نمود میر برید باحضار مضمون [illegible] شده
حسبِ ظاهر از فرزندان شکایت نمود بار دیگر بحکم بقتلِ او شدند [illegible] قتل
حاضر ساختند که زیرِ دست و پای او انداختند و خاطر [illegible]
بجبر و قهر قلعه را مفتوح سازند امیر برید العجز [illegible] درآمده [illegible] نمود
که مرا بچنین حال مقابلِ فلان برج که نشیمنِ فرزندان است برده [illegible]

تا من خود با ایشان سخن گفته سهم سازی نمایم چون چنین کردند و فرزندان دست پدر را
بر کتف بسته دیدند گفتند بیک شرط قلعه را تسلیم میکنیم که اسدخان آمده بیرون فلان
دروازه بایستد و عهد کند که هیچکس متعرض زنان و فرزندان ما نشود و زنان و خواجه
سرایان بمقام تفتیش در نیایند و ازین پوشش که در بر او معاف باشد شهریار این
ملتمس را قرین اجابت گردانید امیر علی برید آلات و اسباب دولت بهمنیه و جواهر
نقود و احمر آنقدر که برداشتن آن ممکن بود بمستورات سپرد تا اندرون برقع گرفته بهیئت
مجموعی از حصار بیرون آمدند و باتفاق اعوان و انصار او قلعه او دگیر پیش گرفتند و
احدی از مردم عادلشاهی متعرض احوال ایشان نشد و اسدخان تحت حصار در آمده
بضبط اموال و اسباب پرداخت و شهریار نیز در همان روز بجانب قلعه خرامید و شاه
زاده ها با جمیع ارکان دولت از دروازه قلعه تا دار الامارت پیاده در جلو رفتند و آنحضرت
قدم بر مسند سلاطین بهمنیه گذاشته چند کرت ایشان را بخوبی یاد کرده شکر الهی بجا آورد
شاهزاده ملوخان و ابراهیم خان را با اسدخان نزد عمادشاه فرستاده التماس حضور موفور السرور
نمود بعد از ساعتی از عقب آنها شاهزاده عبدالله و علی را نیز برای طلب عمادشاه مرسول
داشت عمادشاه ملتمس را مبذول داشته همراه شاهزاده ها چون بحوالی آن مقام سپهر احتشام
رسید صاحبقران کشورستان تا دروازه استقبال فرموده مجلس انس را از وجود فائض
الجودش زیب و زینت دیگر داد و سایر ذخایر و کنوز قلعه از انواع لالی و جواهر و ظروف طلا
و نقره و عنبرینها و انگشترینهای مرصع و چینیهای فغفوری و دوازده لک هون نقد و دیگر
چیزها از اقمشه و امتعه که بعیه علی برید او از روی اتحاد و یکجهتی بنظر اشرف عمادشاه در
آورده آنمقدار را از آنها که لایق بحال باشند پیشکش وی فرموده و باقی جواهر را از
ملاحظه بدنامی که جواهر سلاطین بهمنیه بالتمام بخزانه عادلشاه منتقل شده است هر آینه
در همان مجلس در حضور عمادالملک آنها را بیک لک و پنجاه هزار هون قیمت کرده بعض از آن

بعد فتح رایچور برای برهان نظام شاه فرستاد و بعضی دیگر بشاهزاده ها و اسدخان قسمت
نموده خود غیر از یک عنبرچه بر نداشت آنگاه نقود را بنظر آورده بتخت نسبت سنیهٔ پدر خود
یوسف عادل کرده پنجاه هزار هون به سید علی عقیل که بزیور فضل و صلاح آراستگی داشت و در
اردوی همایون بود تحویل کرده مقرر فرمود که به نجف اشرف و کربلای معلی و مشهد حضرت امام
علی ابن موسی رضا علیه التحیة و الثنا برده بمستحقین آنجا رساند و پنجاه هزار هون بتوساطت
سید احمد هروی صدر به ضعفا و مساکین ممالک محروسه و اهل علم و استحقاق که ملازم اردوی
ظفر قرین بودند مکرمت نمود آنگاه مولانا شهیدی شاعر قمی را که از جهت شعر سخن بکمال تقرب
بهم رسانیده بود فرمود که بخزانه رفته آن قدر زر سرخ که تواند بردارد و چون مولانا از رنج سفر
فی الجمله ضعف و ناتوانی داشت بعرض رسانید وقتیکه از خطهٔ گجرات متوجه این درگاه شدم
دو چندان این قوت داشتم چه باشد بعد چندی که آن توانائی عود نماید بخدمت روح
پرور سرفراز گردم سلطان لب به تبسم شیرین کرده فرمود نشنیده مصرع آفت است
در تاخیر و طالب را زیان دارد باید که دو دفعه بخزانه رفته در آنچه که از دست تو
برآید تقصیر نکنی و فرصت غنیمت دانی مولانا حسب الحکم که عین مقصود بود سر
عبودیت بر زمین نهاده شگفته و خندان از مجلس برخاست و دو کرت بخزانه
شتافته همیانهای بیست و چهار هزار هون طلا بیرون آورد چون خازن این خبر را بسمع
همایون رسانید فرمود مولانا راست میگفت که من قوت ندارم نزاکت این کلام
بر ارباب ادراک واضح و روشن است چه هم جانب خوش طبعی منظور داشت
و هم جانب همت من بعد بحضار مجلس گفت داعیه دارم که از مجلس برخیزم تا جمیع
نقود صرف نکنم پس اسدخان را فرمود که برای هر یک از شاهزاده ها یک لک
هون جدا کرده تتمه را بر لشکریان بنوعی تقسیم نماید که احدی از صغیر و کبیر محروم
نماند و در آن مجلس که دریای بخشش سلطانی موج آمده بود حسب التماس عماد شاه گناه

امیر برید بخشید در سلک امرای خویش منتظم گردانید و اسدخان ضامن شد و ولایت کلیان

واوده گیر و جمیع پرگنات قدیم خارج از دار السلطنت بیدر را قطاع یافت مشروط با

آنکه با سه هزار سوار ملازم رکاب گشته در سفر رایچور خدمات پسندیده تقدیم رساند

و بعد یکهفته ضبط و حراست بیدر به مصطفی خان شیرازی تفویض نموده رایات عالیات

بجانب قلعهٔ رایچور و مدگل برافراشت و بعد تسخیر مجلس جشن وطوی ترتیب نموده درین جشن

اکثری از اسیران کفار را بسفارش اسدخان رهائی بخشید روزی در انمجلس اسدخان را

رخصت جلوس نزدیک خویش داده در پیالهٔ خاصه سه کرت می خوشگوار عنایت فرمود

و همان پیاله را بدست وی داده گفت چون ما ساقی تو شدیم تو نیز ساقی ما شده درهمین پیاله

شراب بماده اسدخان ساقی گشته بتقریبات نوعی نمود که امیر برید نیز داخل مجلس شده هم پیاله

گردید آنحضرت بزبان مبارک آورد که مضمون رالنعم کلیهم ظهور انجا سید عماد الملک که

طالب علم بود آنرا فهمید و همه بحث نشین شگفتگی و خندهٔ بسیار کردند امیر برید اگرچه معنیش

نفهمید لیک از خندهٔ ایشان منفعل گردید آنحضرت در مقام رفع انفعال او شده بمکالمه

شریف نوازش فرموده نوید داد که انشا الله تعالی به بیجاپور رفته دار السلطنت بیدر بتو ارزانی

خواهیم داشت امیر برید شگفته و خندان گشته آداب تسلیمات بجا آورد و این بیت بخواند

بیت بدین مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست

آنحضرت باستماع این بیت ازو استعجاب نموده فرمود ما را باین گیاه ضعیف این گمان

نبود القصه بعد ورود مسعود بدار الخلافت بیجاپور بانفای وعده قیام فرمود باین شرط که

قلعهٔ کلیان و قندهار پیشکش نماید و بعد از شش ماه بیدر را بوی عطا کرده رخصت انصراف

بدان صوب ارزانی داشت **فصل دوم از باب دوم در بیان واقعهٔ**

**پادشاه جمجاه و ذکر مدت سلطنت و شمهٔ از فضایل و کمالات**

**آنشاه عالی بارگاه** آورده اند که خاطر همایون بعد از فراغ معظمات امور سلطنت

مایل بعیش و طرب گشت و بعد از چندی بعلت آنکه پیاله آخر شراب عشرت دنیا دُرد و درد و
الم دارد عارضهٔ بیماری پیرامون حال گردید و قریب دو سال امتداد کشید روز بروز بدن
مبارک میکاست و قوی بتحلیل میرفت و از صعوبت بیماری کج خلق شده باندک گناه امر
بقتل یا حبس مردم میکرد بنا بر آن جمعی متفق شده خواستند که یکی از برادران او را که شاهزاده
حیدر خان و ابراهیم شاه باشد بر سریر سلطنت نشانند لیکن این اراده در ایام حیات
آنشاه از حیز قوه بفعل نیامد و حیدر خان بزودی رخت سفر ازین رباط دو در بست
و ابراهیم شاه بیجانگر راهی شد آخر الامر آن بیماری منجر به تپ دق گشت و بقول صاحب
تاریخ قطب شاهی بیماری آنشاه جمجاه قرحه بود بر پشت که اعراض از ذکر نامش اولاست
بهر صورت معالجهٔ احدی سودمند نشد تا آنکه در سنهٔ سبع و خمسین و تسعمایه برحمت الهی
پیوست و در جوار پدر بزرگوار خود مدفون گشت و مدت سلطنت او هفت سال و
کسری گفته اند و آن پادشاه جمجاه بفضایل و کمالات موصوف بود و از پادشاهان زمان
ممتاز و گاهی اشعار آبدار در سلک نظم میکشید این اشعار از طبع زاد آن شاه است
من القصاید ای تو ختم ملک زیبائی کار عشق از تو یافت بالائی کاکل و چین
زلف و خال لبت هر یکی در کمال رعنائی در ره عشق هر که پا بنهاد آخر او هم
کشد برسوائی شده شرمنده از رخت خورشید میرود زین سپهر مینائی چشم شوخ
تو دل ربود از من عقل و هوش و دگر شکیبائی جمله شاهان نشسته در کویت منتظر تا تو
رخ برآرائی آفتاب از رخ تو شرمنده ابر کرده است پرده آرائی من بدلوائی
شدم مشهور تو بخوبی و عالم آرائی تو همان آفتاب بی همتا من همان
عاشق تماشائی چند گردم بگرد کویت من نظری کن بسرو پائی چند باشم ز
دست تو خانان شهره بودن چنین بشیدائی نظری کن بحال من ورنه داد خواهم ز
زدن بدانائی پیش شاهی که در جهان هرگز کس بود خود نکرده همتائی شاه هیچ ...

علی ولی بندهٔ اوست چرخ خضراست من غلام توام شهها از جان کار من زان گرفته
بالائی آن شهی تو که خضر از دل و جان میکند بر در تو سقائی خاکپای ترا من
مسکین سرمه سازم بعین بینائی **من الغزلیات** بی لب لعل بتان
باده حرامست مرا لب میگون بتا چو سر جام است مرا با سر زلف تو سودای سیاهی دارم
اینچه سوداست که با زلف چو شام است مرا بر سر کاکل تو مرغ دلم بند شده است خال تو دانهٔ
آن زلف چو دامست مرا هر زمان از پی دیدار تو آیم بدرت بر سر کوی بلای تو مقام
است مرا ترک این کار نخواهم من بیدل کردن من که جمشیدم و این کار تمام است مرا
کوکب بخت نحست اینکه برون میآید این نه اشکست که از دیده روانست مرا **و له** اشکم از دیده
ببینید که چون میآید قاصدی هست که از شهر جنون میآید چند در عشق بتان شهره شوی
ای جمشید گر کند غیر تو اینکار زبون میآید **له نور مرقده** آن پریروی ببینید
چسان میآید دل زمن برده کنون از پی جان میآید جان بسودای تو دادیم که سودی
ببریم اینچه سوداست که دایم بزبان میآید زان سبب آرزوی سوختن
شمعم شد که چو من شعلهٔ آتش بزبان میآید چو ببینند بتان از سر نازم گویند
عاشق دلشده جمشید جهان میآید **و له** ای برخ نور ده دیدهٔ صاحب نظران خونشد از
محنت هجرت دل خونین جگران عمرها رفت که رفتی و براه تو هنوز همچنان چشم ترم مانده بهجرت نگران
زندگی بی تو حرامست نخواهم عمر گر چنین میگذرد باقی عمر گذران همچنان مهر تو در سینهٔ ما هست که بود
ما بر آنیم که بودیم تو هم باش بر آن خبر از درد ندارند بتان ای جمشید آه ازین بیخبران آه ازین بیخبران
**و له** سر بلندی من از بالای رعنای تو شد این پریشانیم از زلف سمنسای تو شد **و له**
سرو روان خویش را کردم درون دیده جا تا پرورش یابد دگر آن سرو ز آب چشم ما **و له**
**نور مرقده** بار جفای جز تو نگاری نمیکشم غیر از جفا و جور تو باری نمیکشم
**فصل سیوم از باب دوم** در ذکر جلوس شاهزاده سبحان قلی بر سریر سلطنت

و بعضی از سوانح که دران اوان روداد چون امرا و وزرا بعد از وفات شاه جهاه رضوان پناه از ادای مراسم
تعزیت و شرایط مصیبت فارغ شدند شاهزاده سبحان قلی خلف الصدق رضوان پناه را بر سریر سلطنت
نشانیدند و جدهٔ او ملقبس زمان بصوابدید بعضی از امرا جهت تمشیت امور سلطنت سیف خان عین الملک
را که پیشتر بسببی از اسباب از پادشاه جهاه رنجیده بجانب احمدنگر رفته بود طلبیده منصب وکالت و پیشوائی
باو تفویض نمود که تا رسیدن شاهزاده بسن رشد و تمیز او بسر انجام مهام سلطنت پردازد و چون
این رای خلاف رای جگدیو راو بود چه او اراده داشت که شاهزاده دولت قلی را که ولد صلبی ملک
غفران پناه است و بسن رشد و تمیز رسیده به سلطنت بردارد تا مهام سلطنت کماینبغی تمشیت
پذیرد و بحریخان و جگیت راو که رکن السلطنت جمشیدی بودند با او درین باب همداستان نشده
بمقام عناد و خلاف درآمدند جگدیو راو خایف گشته با خیل و سپاه خویش از دار السلطنت بجانب
قلعهٔ بهونگیر که شاهزاده دولت قلی درآنجا محبوس بود شتافته ضابط قلعه و نایکواڑیان و سایر
حشم را از آن خود ساخته شاهزاده را از قید خلاص گردانید و سیفخان بعد استقلال در خدمت
وکالت و پیشوائی عازم مدافعهٔ شاهزاده دولت قلی و جگدیو راو گشت شاهزاده دولت قلی و جگدیو راو
چون برین حال اطلاع یافتند رسولان با تحف و هدایا بخدمت تفال خان که رکن رکین سلطنت
عماد الملک بود فرستاده استعانت نمودند تفال خان با لشکر فراوان بقصد اعانت حرکت نمود و
در ظاهر قریهٔ سنکرم تلاقی عسکرین دست داده محاربهٔ عظیم میان آمد آخر الامر سیفخان عین الملک
با جمعی از بهادران خود را بر قلب سپاه عماد الملک زده اکثری از دلیران و سرداران لشکر خصم را
بقتل آورده هزیمت داد و شاهزاده دولت قلی و تفالخان و جگدیو راو چون تمام لشکر را گریزان دیدند
رو به انهزام آورده پشت بمعرکهٔ کارزار دادند عین الملک تعاقب تفالخان کرده و جمیع اسباب
حشمت و شوکت بدست آورده تعاقب شاهزاده و جگدیو راو نمود چون ایشان بقلعه رسیده متحصن
گشتند بمحاصره پرداخته و از اطراف سیاهپیش برده بجنگ درپیوست و مدت یکماه بازار کارزار
گرم بود و هر روز جگدیو راو با جمعی از دلیران بیرون قلعه آمده ضرب دست خود می نمود اکثر

بهادران لشکرِ خصم را مقتول و مجروح میساخت بنابرین عین الملک صلاح در مصالحت دانسته
استمالت نامه بجگدیوراو فرستاد چون او بصلح راضی نشد در تضییق اهلِ حصار کوشیده از اطراف
و جوانب کار بر ایشان تنگ ساخت نایکواریان و سایر احشام قلعه از امتدادِ محاصره و قلتِ
آذوقه تنگ آمده بجان طالبِ امان گشتند شاهزاده و جگدیوراو بمشاهدهٔ اینحال لاعلاج
گشته تسلیمِ کلیدِ قلعه نموده مصالحه و درخواستِ امان از قلعه بیرون آمدند عین الملک
بعد انتزاعِ قلعه و تصرف در اسبابِ سلطنت شان شاهزاده را در همان قلعه مقید کرد
و جگدیوراو را همراهِ خویش بگلکنده آورده محبوس ساخت و موکلان بروی گماشت -
**نظم** نهادند بندِ گرانش بپای ✤ بر او تنگ کردند از کینه جای ✤ همی بود در بند یکچند زار
همی جست یاری ز پروردگار ✤ چو زین حال بگذشت یکچند گاه ✤ خداوند دادش ز دشمن پناه
یعنی شاهزادهٔ خلایق پناه ابراهیم قطبشاه را بر سریرِ سلطنت نشاند و جگدیوراو را از قید
نجات بخشیده بپایهٔ ترقی رساند چنانکه عنقریب در بابِ سیوم مذکور خواهد شد انشا الله تعالی

## بابِ سیوم در احوالِ پادشاه خلایق پناه ابراهیم قطب شاه مشتمل بر سه فصل **فصلِ اوّل** در بیان اسبِ توجه آنحضرت ازبیجانگر بصوب گولکنده مشتمل بر سلطنت

تا جلوس بر سریر شاهی و در ذیل آن ذکر بعضی وقایع دیگر ذکرِ سبب توجه صاحب تاریخ قطبشاهی
آورده که چون سیفخان عین الملک بر تفالخان ظفر یافت و شاهزاده دولت قلی و جگدیوراو را
مقید ساخت دودِ غرور و پندار بکاخِ دماغش راه یافته از راه رفت و تمشیتِ جمیع امورِ
سلطنت از پیشِ خویش گرفته تمامِ اعیان و ارکانِ دولت را بیدخل و ساقط الاعتبار
گردانید بنابرین همه دولتخواهان رنجیده خاطر شدند و اکثری همداستان گشته عرایض بخدمتِ
آن شهریار معدلت شعار که در بیجانگر بمگرانی صهری برادر خود جمشید قطبشاه تشریف برده اقامت
ورزیده بود بسبیلِ تواتر فرستادند مضمونِ عرایض اینکه سیف خانِ عین الملک جگدیوراو
را مقید و امرا را بیدخلِ مطلق ساخته تمشیتِ مهامِ سلطنت از پیشِ خود میکند و تمامِ ارکان

دولت از تحکمات او بتنگ آمده والتزام السلطنت شاهزاده سبحان قلی که بسبب صغر سن بسر انجام مهمات سلطنت نمیتوانند پرداخت راضی نیستند وچشم امید شان بر شاهزاده فرزند اعلام دولت ودین است وچون عرایض دولتخواهان از نظر انور گذشت شیر بیشه شجاعت سید جی وخان اعظم حمید خان که هیچ بخت ودولت ملازم رکاب ظفر انتساب بودند نیز درباب عزیمت ملگانه سخنان دولت خواهی معروض داشتند شهریار معروضات فدویان صلاح اندیش بسمع رضا اصغا نموده بتهیه اسباب سفر پرداخته رامراج را از تصمیم عزیمت ولایت خویش آگهی فرمود رامراج بنا بر خلوص محبت سخت ازین عزیمت که خالی از خطر نبود منع نمود چون اقبال شهریار مانع از پذیرائی ملتمس او شد بناچاری رخصت داده خواست که برادر خود ونکتادری را با ده هزار سوار وهشت هزار پیاده جهت مدد همراه رکاب سعادت روانه سازد اما شهریار جوان بخت بصواب دید دولتخواهان مثل سید جی وحمید خان استعانت از خدای عزوجل نموده بمدد کفار راضی نگشته در ساعت نیک بعزم تسخیر مملکت موروثی نهضت فرمود وبعد از آنکه موکب اجلال بسرحد رسید وصیت انجهر بهجت اثر باطراف مشتهر گردید هر روز جمعی از امراو اعیان دولت قطبشاهی بشرف آستان بوسی معزز میگشتند چنانچه در اندک فرصت سه هزار سوار خونخوار وپنجهزار پیاده جرار در موکب اجلال مجتمع شدند درین اثنا ضابط قلعه گولکنده ونایکواریان عرایض مضمون استدعای توجه موکب اقبال واداء شرایط عبودیت خودها باقصی الغایت وتسلیم کلید قلعه بدست اولیای دولت بعد وصول رایات ظفر آیات بدرگاه آن پادشاه شیر صولت فرستادند شهریار ملتمس فدویان دولت خواه را باجابت رسانیده متوجه قلعه مذکور شد وچون آن سرزمین بضیاء طلعت مهر سپهر کشور گشائی روشنی پذیرفت هر روز جوق جوق مردم از لشکر قطبشاهی بشرف آستان بوسی رسیده بتشریفات بادشاهانه سرفراز میگشتند و بمناصب فراخور حال فایز میگردیدند ولواً فیوماً جمعیت لشکر ظفر اثر متزاید میشد سیف خان

عین الملک را از استماع این خبر دود تکبر که بکاخ دماغ راه یافته بود متبدل بخبط شده
برهنمونیِ ادبار دار السلطنت را بجمعی از دولتخواهان مثلِ بحرنجان و جکتیراو و حاجی خان
سرنوبت و اخلاص خان سپرده خود با بعضی سرداران که با او متفق بودند مثل خداوند خان
حبشی و علم خان و سنجر خان و قتولخان و تاجخان بعزم رزم پادشاه دشمن شکن بموضع
گهنپوره رسیده و جگدیو راو که بحکم عین الملک در قلعهٔ گولکنده محبوس بود خالی بودن
دار السلطنت از وجودِ سردارِ با اقتدار مغتنم انگاشته اکثر نایکواڑیان و احشام
قلعهٔ مبارک را ببذل درم و دینار از خود ساخته با ایشان مقرر فرمود که هنگامِ فرصت
باظهار دولتخواهی شهریار جوان بخت دستبردی بامادی نمایند در اثنای استعجال پادشاهِ
بلند اقبال بصوابدید دولتخواهان پیاده از پیاده‌های گولکنده بجانب دار السلطنت فرستاده
قولنامه باسمِ جماعتِ نایکواڑیان و احشام ارسال داشت و در آن درج فرمود که بر آوردنِ جگدیو راو
از قید موجبِ نوازشِ پادشاهی و باعثِ رفاه و ترقیِ خودها دانند چون فرمانِ واجب الاذعان
بنایکواڑیان رسید یکی از آنمیان که خویشی بنایکواڑیانِ قلعهٔ گولکنده داشت بامیدواریِ
عنایات شاهانه فی الفور اکثر نایکواڑیان و احشامِ قلعه را یکدل و همزبان گردانید آنگاه همگنان
مسلح و مکمل گشته نخست بمحبسِ جگدیو راو شتافته او را از قید بر آوردند بعد از آن بمنزلِ
جکتیراو که دولتخواهِ شاهزاده سبحان قلی و عین الملک بود رفته و او را گرفته بجای جگدیو راو محبوس
کردند من بعد بمنزلِ بحرنجان و اخلاص خان و حاجی خان شتافته همه را بقتل رسانیدند
و سرهای ایشان را بر سرِ نیزه‌ها کرده گردِ شهر گردانیدند آنگاه شاهزاده سبحان قلی را مقید نموده
تمامِ خزانه و اسبابِ سلطنت را بضبط در آورده در ساعت عرضه داشت متضمنِ کیفیتِ حال
با سرهای سردارانِ مقتول مصحوبِ امین خانِ دبیر بدرگاهِ پادشاهِ کشورگیر فرستاده استدعای
تقدمِ همایون بدار السلطنت نمودند امین خان بعد احراز شرفِ بساط بوسی و عرضِ کیفیتِ حال
مشمولِ عواطفِ خسروانه گشت و پادشاهِ کشورگشا در ساعتِ فرخنده با موکبِ اقبال بجانب دار السلطنت

نهضت فرمود و جمعیت عین الملک از اشتهار این خبر بتفرقه آورده هر روز گروه گروه از لشکر
فائز بسعادت آستان بوسی میشدند بنابرین عین الملک مضطر گشته عرضداشتی بپایه سریر ملک
کشورگیر فرستاده استدعای قولنامه نمود تا باستیلام عتبه علیه شرف اندوز شود و چون در جواب
چنان فتح سیر صدور یافت که ان شاء الله تعالی بعد نزول موکب اجلال در مستقر سلطنت
طلب حضور نموده خواهد شد خایف و هراسان شده با پنجهزار سوار و چند سردار اکثر
اثاثه سلطنت قطب شاهی برداشته از راه کولاس از سرحد ممالک محروسه بدر رفت
و شاه کشورکشا با حشمت و شوکت عظیم نزدیک دار السلطنت یک منزل رسیده رایات
ظفر آیات برافراشت و اعیان و اشراف دار السلطنت برسم استقبال بیرون شتافته
و جگدیو راو و ناگواریان کلید قلعه همراه گرفته بسعادت تقبیل رکاب ظفر انتساب فائز
گردید و هر یک بانواع عنایات و تشریفات خسروانه فراخور حال سرفراز گشتند و قدر جگدیو راو
از جهت نیکوخدمتی و دولتخواهی بپایه اعتلا رسید صاحب تاریخ فرشته قصه توجه شهریار
معدلت شعار از شهر بیجانگر بدین آئین ترقیم نموده که مصطفی خان اردستانی و
صلابتخان و اکثری از ارکان دولت باتفاق هم قرار دادند که ابراهیم قطبشاه را از بیجانگر طلبیده
پادشاه سازند رکنیان واقف شده در استحکام خویش و هشیاری کوشیدند مصطفی خان
و صلابتخان که بر اراده خود راسخ و جازم بودند بر امراء عرابیه نوشته استدعای روانگی
ابراهیم قطبشاه بجانب گولکنده نمودند امراء ملتمس ایشان قبول نموده شهریار را
رخصت ساخت و بعد وصول موکب اقبال بسرحد تلنگ مصطفی خان پیشتر از همه کس
بملازمت شتافته خلعت میرجملگی یافت و از سوداگران هند دو لک هون قرض گرفته
بسامان امور سلطنت پرداخت و چون خبر میرجملگی مصطفی خان بگولکنده رسید همه
کس خوشحال گشته راغب پادشاهی ابراهیم قطبشاه شدند و صلابت خان با
دو سه هزار سوار که اکثر غریب بودند در روز بدلاوری و ضرب دست از گولکنده

برآمده متوجه سرحد گشت و از دنبال او مردم دیگر نیز ترک رفاقت جمشید قطبشاه کرده
آستان بوس او پیوستند تا آنکه شش هفت هزار سوار مجتمع گشتند آنگاه متوجه دار السلطنت
شده بحوالی آن نزول اجلال فرموده همه مردم نیز بجان و مال امان خواسته باستیلام عتبهٔ
علیه شرف اندوز گشتند ذکر جلوس شاه خلایق پناه ابراهیم قطبشاه
بر سریر سلطنت و منسلک گشتن عفیفهٔ زمان مستورهٔ آن
شهریار در سلک ازدواج مصطفی خان و تقریب ملاقات با
حسین نظام شاه پادشاه کشورگشا چون بدولت و اقبال داخل قلعه مبارک
گولکنده در روز دوشنبهٔ دوازدهم شهر رجب سنهٔ خمس و ستین و تسعمایه بر سریر
سلطنت جلوس فرموده امرا و خواتین و فقرا و شعرا را بمناصب و انعامات خسروانه
سرفراز و مسرور القلب گردانید و بقول محمد قاسم فرشته در همانروز دوازده هزار هون
طلا بفقرا و ارباب استحقاق داد و آن شاه گیتی ستان نشان کمر را بابت عنبر خانی
را که در هنگامیکه بنیروی بازوی شجاعت گرفته بود بر خود مبارک دانسته خاصهٔ پادشاهی
ساخت و همشیرهٔ عفیفهٔ خود را بحبالهٔ نکاح مصطفی خان درآورده او را صاحب اختیار سلطنت نمود
و امرا و سپاه را بالطاف خسروانه متمال ساخته آنچنان بسیاست و حراست پرداخت
که در ولایت تلنگ که پر از دزد و حرامی بود تجار و غیره پیقافله و رفیق روز و شب آمد و شد
میکردند و از دغدغهٔ دزد و قطاع الطریق ایمن بودند و با حسین نظام شاه بجهت دو دل
گشته تقرر فرمود که باتفاق قلعهٔ گلبرگه و احتگیر در حوزهٔ تصرف آورد گلبرگه متعلق
بحسین نظام شاه باشد و احتگیر متعلق باولیای دولت او و تفصیل قصهٔ تقریب ملاقات
بموجب نوشتهٔ صاحب تاریخ قطب شاهی آنکه چون خبر جلوس فرخنده اثر شاه سعدت گستر
بسلاطین دکن رسید همه سلاطین رسولان با تحف و هدایا بموقف سلطنت ارسال داشته
تهنیت جلوس ادا نمودند و حسین نظام شاه که خلوص محبت باین خاندان عالیشان دا

سبقت نموده یکی از اکابر مقربان را برسم رسالت با تحف و هدایای شاهانه جهت تهنیت
جلوس و تمهید قواعد اتحاد فرستاده از راه یکجهتی استدعا نمود که از ملازمان درگاه
خردمندی امین کاردانی برای تشیید مبانی مصادقت و مخالصت روانه فرمایند چون رسول
نظام شاه بشرف بساط بوسی رسید مشمول عنایات شاهی گشته ملتمس نظام شاه بعرض
رسانید شاه معدلت گستر قبول نموده خان اعظم رکن السلطنت مصطفی خان را با تحف
و هدایای موفور مصحوب رسول بخابت حسین نظام شاه روان فرمود و بحسن تقریر آن رکن السلطنة
صاحب تدبیر قواعد محبت میان آن دو پادشاه عالیجاه بعهد و پیمان استحکام یافته چنان مقرر
شد که ملاقات در ظاهر گلبرگه صورت ظهور گیرد من بعد باتفاق به تسخیر قلعه گلبرگه و بیدر متوجه
شوند بعد مفتوح شدن این دو قلعه حصار بیدر با توابع متعلق بگماشتگان دولت قطبشاهی
و گلبرگه با مضافات در تصرف اولیای دولت نظام شاهی باشد بعد این قرارداد حسین
نظام شاه وزیر باتدبیر قاسم بیگ شیرازی را با تحف و هدایای کثیر بجانب دار السلطنت
گولکنده ارسال فرمود مشار الیه بعد احراز سعادت ملازمت تحف و هدایا و مکاتیب
گذرانیده پیغام و کیفیت حال زبانی نیز معروض گردانید القصه از جانبین قواعد مخالصت
و مصادقت بایمان مشید گشته چنان تقرر یافت که هنگام ملاقات آن دو صاحب افسر کلماتیکه
در انتظام مهمات امور مملکت و استحکام اساس دولت مفید باشد با مشافهه نیز مذکور
گردد

## ذکر ملاقات نمودن آن هر دو پادشاه عالیجاه در ظاهر حصار گلبرگه و محاصره کردن آن قلعه و رسیدن رامراج با لشکر فراوان جهت اعانت عادلشاه حسب استمداد او و بیان بعضی وقایع دیگر

آورده اند که آن دو شهریار حسب القرار در سنه خمس و ستین و تسعمایه
بظاهر گلبرگه نزول اجلال فرموده بملاقات همدیگر مبتهج و مسرور گشتند و تجدید استحکام
اتحاد نموده بمحاصره آن قلعه پرداختند و تا دو ماه از صبح تا شام آتش پیکار

کارزار افروختند و افراختند انجامِ کار چون اهلِ حصار از امتدادِ ایامِ محاصره وقلتِ آذوقه تبتنگ آمدند از احوالِ عجز و زبونی و اضطرارِ خویش ابراهیم عادلشاه را اعلام نمودند عادلشاه مستغرقِ بحرِ تحیر و تفکر گشته التجا برامراج بردو به تحف و هدایای موفور او را فریفته بر سرِ امدادِ خود آورد آن کافر بیداد گر بطمعِ مالِ بسیار با سپاهِ بیشمار و فیلانِ کوه پیکر بعزمِ مدد از مستقرِ خود حرکت نموده نزدیکِ گلبرگه رسیده بنا بر رابطهٔ محبت که با شاه معدلت گستر ابراهیم قطب شاه داشت کتابتی بخدمتِ آنحضرت فرستاد مضمونش آنکه بر ضمیرِ منیرِ آنشاه کشورگیر روشن است که میانِ نظام شاه و عادلشاه جهت تسخیرِ بعضی ممالک و قلاع از سالهای دراز جنگ و جدل است که بانقطاع نمی انجامد اکنون که نظام شاه بامداد و اعانتِ آنحضرت میخواهد که تسخیرِ قلعه گلبرگه نموده خود متصرف شود و فیمابین آن سلطنت پناه و عادل شاه خصومت انداخته انواعِ خلل و فساد معرض وقوع آرد امدادِ او که منجر بفساد است بعید از صلاح و از رایِ صواب نمای آنجناب بس بدیع و عجیب مینماید الحال نظر بر اتحاد و یکجهتی فیمابین مترقب چنانست که بسخنانِ اربابِ عرض که شایانِ شانِ آن سلطنت پناه نیست التفات نفرمایند و طریقِ یگانگی سلوک داشته بسعادت و اقبال بدینجانب توجه فرمایند که اخلاص منزل بعزمِ ملاقاتِ آن سلطنت پناه طیِ مسافتِ بسیار نموده خود را تا اینجا رسانیده است تا بعدِ ملاقات آنچه که صلاحِ جانبین در آن باشد بظهور رسد و بهمین مضمون مکاتیبِ محبت اسالیب از جانبِ عادلشاه نیز رسید شهریارِ صلاح اندیش از وزرا و امرایِ دولتخواه درخواستِ کنکاج نموده بصوابدیدِ فدویانِ دولتخواه در صددِ موافقتِ با عادلشاه و رامراج گشته رسولان را طلبیده و بالنعاماتِ خسروانه نواخته جوابِ دلخواه داد درین اثنا بمسامعِ اقبال رسید که یلتمراج برادرِ رامراج و دو سردارِ عادل شاه با لشکرِ بسیار باتفاقِ هم متوجه بتخریبِ ممالکِ محروسه شده دستِ تطاول دراز کرده اند شهریار از استماعِ این خبرِ وحشت اثر یکی از مقربان

خود را بخدمت نظام شاه فرستاده پیغام داد که خلوص اینجانب چنانکه هست معلوم آنجناب بن آ
وشاید هنگامه آرائی مخالفان بسمع اشرف رسیده باشد اگر در ملاقات ظاهری باخلافان
تساهل رود محتمل که حادثه روی دهد که تدارک آن متعذر گردد و در پرده ملاقات ظاهری تاد شمنان
امداد دوستان نیز منظور در ینباب چه صلاح میفرمایند حسین نظام شاه با دولتخواهان درخواست
گنگاش نموده تجویز ملاقات که مشتمل بر صلاح جانبین بود فرمود بنابرین شاه خلایق پناه بعزم
ملاقات متوجه رودخانه کشنا گشته و از آنجانب عادلشاه و رامراج باستقبال شتافته در کنار
کشنا و بهیم اتفاق ملاقات هر سه فرمانروا شد و از هر دری سخن در پیوستند تا اینکه نوبت
حدیث فتنه نظام شاه رسید شاه خلایق پناه بزلال نصایح و کلمات صلاح آتش فتنه را
انطفا نموده نوعی نمود که هر یک از آن فرمانفرمایان بمستقر ایالت خویش روان شدند و صاحب
تاریخ فرشته بقید قلم آورده که هنگام محاصره قلعه گلبرگه که چون ابراهیم قطبشاه
دید که کار بر محصوران تنگ گشته نزدیک بآن رسیده که قلعه مفتوح گردد از قوت و شوکت
برهان نظام شاه اندیشید که مبادا قوت او زیاده شود و غرور او بیفزاید خیمه و خوابگاه
و دیگر اسباب سنگین را گذاشته نیم شب کوچ کرده کوچ بر کوچ خود را بگولکنده رسانید
حسین نظام شاه چون تنها از عهده ملک گیری نتوانست بیرون آمد او نیز ترک محاصره
نموده باحمدنگر شتافت **فصل دویم از باب سوم** در بیان وقایعی که در عهد
سلطنت آن شاه خلایق پناه صورت وقوع یافت **ذکر استمداد رامراج**
**از آن صاحب تخت و تاج هنگام فتنه انگیزی برادران او**
**و اطفا یافتن آن بتائید آن شهریار** هنگامی که رامراج جهت اعانت
عادلشاه بجانب گلبرگه آمد برادران او ملتمراج و گوبندراج که در قلعه ادونی اقامت
داشتند غیبت او را مغتنم انگاشته باتفاق جمعی از فتنه انگیزان خودسر هنگامه آرا
شده چند قلعه و بعضی از ولایت بیجانگر بتغلب در قبضه تصرف آوردند رامراج بعد فراغ

ازمهم امداد چون به بیجانگر رسید بمشاهدهٔ فتنهٔ خانگی متفکر گشته نخست باستمالت برادران
بنصایح و مواعظ و سخنانِ خاطرداری و دلجوئی پرداخت بعد از آنکه برادرانِ
او بغرورِ لشکرِ موفور و استحکامِ اماکنِ خود هاگوش بسخنِ آن برادرِ مشفق نکردند و
بیشتر از پیشتر ره نوردِ طریقِ مخالفت گشتند بصوابدیدِ ارکانِ دولت التجا بشهریارِ
دشمن شکار برده رسل و رسایل باتحف و هدایا فرستاده التماسِ امداد کرد شهریار
نظر بر تلافیِ خدماتِ پسندیده که در ایامِ سابق از و بظهور رسیده بود قبولخانِ سه‌نوبت
وظهیرالملک وحمید خان و دیگر امرا را با شش هزار سوار و ده هزار پیاده باستعدادِ
تمام جهتِ امداد بصوب بیجانگر نامزد فرمود چون سردارانِ اسلام به بیجانگر رسیدند
رامراج بعدِ ملاقات هر یک را بخلعتهایِ فاخره خوشنود ساخته و سدراج تیماو نورخان
و یحیی خان را با لشکرِ گران با سازِ جنگ بجانب قلعهٔ ادونی جهتِ رفعِ فتنهٔ فساد انگیزان
فرستاد چون برادرانِ رامراج تابِ مقابله درخود ندیدند قلعه را ملجاء و ماوایِ خود ساخته و آذوقه
و اسبابِ قلعه داری معمور نموده عازمِ پیکار گشتند مجاهدانِ اسلام چون بدان قلعه
رسیدند از اطراف مرکز وار درمیان گرفته بجنگ درپیوستند و تا شش ماه آتش
جدال و قتال ملتهب بود و روز بروز ضعف و زبونی بحالِ محصوران راه میافت چون بنهایت
تنگ آمدند و دیدند که عنقریب قلعه مفتوح میگردد کس پیشِ رامراج فرستاده و عذر تقصیر
خواسته اظهارِ اطاعت نمودند رامراج از راهِ شفقت از سرِ تقصیرات درگذشته سردارانِ
اسلام را بپیغامِ ترکِ محاصره داد سرداران با سپاهِ نصرت پناه از آنجا برخاسته پیشِ
رامراج آمده بانواعِ تشریفات و اعزاز و اکرام خرسند گشته و ایلچی راجه
همراه گرفته باتحف و پیشکشِ بسیار بسعادتِ عتبه بوسیِ شهریار احرازِ شرف
نمودند و بعواطفِ خسروانه و مناصبِ ارجمند عز امتیاز یافتند **ذکرِ قصهٔ
مخالفت و تمردِ جگدیو راو** جگدیو راو که بواسطهٔ دولت خواهی که هنگام

شهریار بمستقر سریر سلطنت ازاد بعرض ظهور رسیده بود مورد عنایات شاهی گشت
در نام اختیار مملکت و سپاه و رعیت در قبضهٔ اقتدار ش درآمد دست تطاول دراز
کرده کافهٔ خلق را از جور و ستم خود نالان گردانید و از غایت شقاوت ارادهٔ فاسد
در حق شهریار بخاطر خود راه داده میخواست که شاهزاده دولت قلی را که در قلعهٔ بهونگیر
محبوس بود بر سریر سلطنت نشاند و رای راو بهنی را که محیل و مکار و فتنه انگیز بود
مشارالیه و معتمد علیه خود گردانید و امرای شهریار را در امور کلی و جزئی بیدخل مطلق
ساخت و درمقام استیصال امرای نامدار مثل مصطفی خان و حمید خان درآمد بنابرین جمیع
اعیان و ارکان همداستان شده از راه دولتخواهی بخدمت شهریار بعرض رسانیدند
که جگدیو راو بفرط رعونت از جا در رفته بدون اطلاع حضرت تمشیت مهمات ملکی
و مالی از پیش خود میکند و رای راو را آنچنان مختار و صاحب اختیار گردانیده
است که جمیع ممالک محروسه را بر فتنه ساخته انتظام امور مملکت مطابق هوای خود
میکند و تحکمات بموقع مینماید و معهذا ارادهٔ فاسد دارد و میخواهد که شاهزاده دولت قلی
را بر سریر سلطنت متمکن گرداند اگر از جانب شهریار در دفع او مساهله رود هرآینه آتش فتنه
مشتعل خواهد شد آنچنانکه اطفاء آن نهایت دشوار خواهد گشت چراکه جگدیو راو بسبب
عنایات خسروی بر جمیع قلاع و قری تسلط تمام دارد و با نایکواڑیان اکثر قلاع بتقریب
خویشی و ملتهب در دوستی عقد موافقت بسته منتظر فرصت وقت است چون این
معروضات بسمع شهریار رسید نظر بر مراتب دولتخواهی که سابقا ازو بظهور رسیده
آتش غضب را بزلال اغماض اطفا نموده بذیل مرحمت قبایح افعال او و تبارع او پوشیده اغماض
مقارن این آنکه برادر جگدیو راو بتحریک او بیرخصت حضور لوایات وجاگیر خود رفت
ازینجهت دریای غضب شهریار بتموج آمده رای راو و بعضی از انصار جگدیو را
را غریق ورطهٔ هلاک گردانید از استماع اینخبر جگدیو راو خایف و هراسان گشته جا

با دو ست هزار سوار و فیلان کوه پیکر و سایر اسباب حشمت و شوکت از عقب برادر خویش بجانب ویلکندل فرار نموده و از آنجا دست بتاراج اطراف ممالک محروسه دراز کرده راه ولایت برار پیش گرفت عماد الملک والی آنجا نظر بر دلاوری و کثرت جمعیت و اثاثه شوکتش بمقام تعظیم و تکریم در آمده او را پیش خود نگاهداشت و اقطاع لایق در وجه اخراجاتش مقرر نموده ده هزار سوار مسلح و مکمل بسپه سالاری جگدیو راو بجانب برهانپور که در آن وان با والی آنجا نزاع داشت نامزد کرد جگدیو راو با لشکر عماد شاهی بسرحد ولایت برهانپور رسیده تمام آن ملک را تاخت و تاراج نموده والی برهانپور را که کرات و مرات با لشکر عظیم مقابله شده بود منهزم ساخته غنایم موفور و اثاثه سلطنت او بقبضه تصرف در آورده اکثر رایها و گردن کشان آنحدود را گوشمال داده مطیع و منقاد خود گردانیده اعلام حشمت و شوکت برافراشت و موازی پنجهزار سوار جرار از عرب و حبشی و دکنی و افغان در ظل رایت خود فراهم آورد و از غایت غرور و نخوت هیچیک از والیان برهانپور و برار را بنظر در نمی آورد و یوماً فیوماً از اقتدارش میافزود تا بحدیکه والی برار را اندیشه آن شد که مبادا مملکت برار از دست تصرف خود انتزاع نماید بنابرین باو پیغام داد که اقتدارات بامداد ما بجائی رسیده که بودنت درین مملکت موجب تخلل در ارکان دولت ما گشته صلاح درآنست که ازین مملکت بیرون شوی جگدیو راو نظر برآنکه حصنی نداشت که پناه تجملات خویش نموده از عهده مجادله با عماد الملک برآید بناچاری ازان مملکت بیرون آمده بعزم بیجانگر خود را بسرحد ویلکندل رسانید و بر سر ولایت که در اثنای راه گذر میکرد آتش تاراج برآن میزد

**ذکر فرستادن شهریار مصطفی خان و غیره امرا و سپاه نصرت پناه را جهت دفع فتنه و فساد جگدیو راو**

چون منهیان بمسامع اجلال رسانیدند که جگدیو راو با جمعیت پنجهزار سوار و سیصد زنجیر فیل با استعداد تمام از راه ویلکندل عازم بیجانگر است شهریار بنابر حزم و احتیاط مصطفی خان

و مجاهد خان عین الملک و دیگر سرداران را با پنجهزار سوار بمدافعهٔ او نامزد فرمود بعد تلاقی فئتین در حوالی کهسمت مصطفی خان بنابر مصلحت بجگدیو راو پیغام داد که پاس حقوق نمک را بر طاق نسیان گذاشتن وجادهٔ گمراهی پیمودن بس قبیح و مذموم است باید که بعذر تقصیرات پیش آئی تا جاگیر بدستور قدیم بر تو تقرر یابد جگدیو راو از فرط نخوت و غرور این پیغام را بحکم لم یسمع انگاشته رو بمحاربه آورد بنابرین مصطفی خان وغیره سرداران اسلام بدفع او برخاسته از یکطرف حمید خان و از جانب دیگر مجاهدان عین الملک بر لشکر او تاختند و مجاهدان برادر جگدیو راو آنکس را او را که سرکردهٔ سپاه مخالف بود بضرب تیغ آبدار از پا در آورده سرش از تن جدا ساخته بر سر نیزه کرده بفرمود تا غازیان اسلام ندای فتح باداء کلمهٔ طیبه داده کوس بشارت کوفته از اطراف بیکدفعه بر لشکر جگدیو راو ریختند و تزلزل در بنای ثبات شان انداختند و اکثری از اعیان آن لشکر را مثل شیخ فاضل عرب و شیخ علی حلوانی و شیخ عبدالرحمن و شیخ ابراهیم و مقدم خان [illegible] العالم جاودان روان ساختند و جمعی کثیر را اسیر و زخمی گردانیدند آخر الامر لشکر جگدیو راو پشت بمعرکه داده رو بفرار آورد هرچند خواست که لشکر خود را برگرداند میسر نشد و غنیمت بسیار با دویست زنجیر فیل و یک فیل نامی که باعتبار ضخامت جثه و خوبی رفتار در تمام مملکت دکن معروف بود بدست غازیان اسلام در آمد و جگدیو راو با معدودی چند گریخته بجانب بیجانگر رفت و سرداران اسلام بسعادت بساط بوسی استسعاد یافته اموال و افیال از نظر انور گذرانیدند بجز افیال همه غنایم بحکم شهریار بر غازیان تقسیم یافت و امراء نامدار ارجمند و الطاف خسروی سرفراز گشتند و مصطفی خان به تشریفات شاهانه و کمر مرصع و اسپ تازی اختصاص یافته علم اعتلا برافراخت ذکر موافقت شهریار معدلت گستر با علی عادلشاه و رام راج هنگام توجه شان

باحمدنگر چون ابراهیم عادلشاه در سنگم بهنورا و کشنا یعنی موضع التقاء دو رود که
سنگم بزبان هندی موضع التقای دو رود را گویند با پادشاه خلایق پناه ملاقات نموده
و عهد و میثاق مستحکم ساخته به بیجاپور معاودت فرمود بعد بخشتماه بعلت شرب مدام
و اختلاط با زهره جبینان کل اندام نظام مزاج عناصر او از هم گسیخته امراض متعدد
متضاد هیچو ناصور مقعد و بواسیر و زلق امعا و تب مطبقه و دوران سر عارض ذات انجناب
گشت و معالجه حکمای هند که معتمد علیه بودند سودمند نشد از ین جهت بهم بر آمده بعضی را گردن زد
و برخی را زیر دست و پای فیل انداخت و کار بجای رسید که حکمای قلمرو او جلاء وطن کردند
و ادویه فروشان ترک پیشه خود نموده دروازهای دکاکین بستند و زمان ابتلاء او بامراض
قریب دو سال امتداد کشید و در سنه خمسین وستین و تسعمایه از ساغر دور شربت کل نفس
ذائقة الموت نوشید بعد از آنکه خلف صدق او علیعادلشاه بر سریر شاهی نشست
و غبار نزاع فیمابین او و حسین نظام مرتفع گشت بصوابدید دولتخواهان بارسال تحف
و بقول صاحب تاریخ قطبشاهی خود با معدودی از مخصوصان متوجه بیجانگر شده رابطه
یار امراج مستحکم ساخته باتفاق او عازم احمدنگر شد و رامراج باظهار یکجهتی شهریار
را بموافقت خود خواند شهریار رعایت جانب قوی ملحوظ داشته برامراج و علی عادلشاه
ملحق گشت و هر سه فرمانروا باتفاق هم بصوب احمدنگر نهضت فرمودند و ولایت نظام شاه
بعبور این لشکر از پرینده تا جنیر و از احمدنگر تا دولت آباد ویران مطلق گشت و کفار بیجانگر
ناموس و عرض بسیاری از مسلمانان برده خاک در کاسه عیش متوطنان بیختند
و مساجد را ویران کرده بتعظیم مصحف شریف بجا نیاوردند و حسین نظام شاه چون
تاب مقاومت در خود نیافت تختگاه خود قلعه احمدنگر را بذخیره و آذوقه و مردان کار
آزموده استحکام داده و مادر خود بی بی آمنه خاتون را در آنجا گذاشته خود با لشکر
و سپاه متوجه قلعه دولت آباد یا جنیر علی اختلاف قولین شد و هر سه فرمانروا بمحاصره

رسانیدند و در مساجد فرود آمده و اسپان بسته سقفها را هر چه چوبین بود کنده و
سوختند شهریار بخفیه بحسین نظام شاه و بی بی آمنه خاتون پیغام داد که از حصار شورش
نشوید و موافقت اینجانب بحسب ظاهر با عادلشاه و رامراج بنابر صلاح دولت جانبین است
و انشاء الله تعالی بزلال حسن تدبیر انطفاء آتش این فتنه بعمل خواهد آمد و بقول صاحب
تاریخ قطبشاهی مقربان و مخصوصان رامراج را بانعام و اکرام فریفته بر سر آن آورد که
رامراج را بهر نوع بمعاودت راضی گردانند چنانکه مقربان او بعرض رسانیدند که ایام محاصره
ممتد گشته موسم برشکال نزدیک رسیده است و درین موسم معاودت بسبب طغیان
رودهای بزرگ که فیمابین حایل است مشکل و توقف از جهت نارسیدن غله و آذوقه و جمیع
ما یحتاج در ایام برشکال از آن مشکلتر غرض امثال این سخنان چندان بمعرض بیان آوردند
که رامراج بمراجعت راضی شد علی عادلشاه از استماع این خبر فی الفور ملاقات با رامراج کرده
خاطرنشین نمود که الحال کار بر اهل قلعه تنگ شده نزدیک بآن رسیده که مفتوح گردد
اگر رای اعظم یکماه دیگر استقامت را کار فرموده کوچ نفرمایند قلعه اندکی را با توابعش پیشکش
خواهم نمود و رسانیدن آذوقه و جمیع ما یحتاج بذمهٔ اینجانب است که از ولایت خود طلب
خواهم کرد و نخواهم گذاشت که در لشکر تنگی واقع شود رامراج بیشتر از پیشتر در باب جنگ و
پیکار و تضییق اهل حصار ساعی گردید و شهریار مخفی غله و جمیع ما یحتاج قلعه داری بقلعگیان
میرسانید و خاطرداری میکرد که محصورین شکسته خاطر نشوند با وصف این اهل قلعه مضطرب
گشته ملکهٔ جهان بی بی آمنه خاتون از روی عجز و بیچارگی کس بخدمت شهریار
فرستاده التماس نجات مسلمانان از شر محاصران بدکردار نمود ازین پیغام عرق
غیرت اسلام بحرکت آمده دریای ترحم بجوش بنابرین مصطفی خان را نزد رامراج
فرستاده پیغام داد که هنگام برشکال بر سر رسیده و از ولایت رسد و خزا

ترسیده و تمام سپاه ما پریشان حال گشته و همواره خونهای ناحق ریخته میشود و درینولا چنان
مسموع میگردد که نظام شاه از بادشاه برهانپور و گجرات استمداد نموده است و آن هر دو
بجهت امدادِ او از جای خود حرکت نموده اند و اگر زیاده ازین توقف شود باعث پریشانی
شاه و سپاه خواهد شد دیگر آنکه مبادا که قلعه و ولایتیکه عادلشاه قبول نموده قلعه مصطفی نگر معروف
بکوندپلی با مضافات تسلیم گماشتگانِ رای اعظم مینمایم رامراج بعد استماع این پیغام از نوید
قلعه کوندپلی و نیز بپاس خاطر شهریار عزم مراجعت مصمم نمود و چون عادلشاه حال برینمنوال دید
لاعلاج با رامراج در مراجعت متفق گردید و محمد قاسم فرشته در بیانِ این واقعه نوشته که چون
قلعه احمدنگر مشرف فتح شد ابراهیم قطبشاه بسنت سنیه خویش عمل کرده خیمه و خوابگاه وغیره اسباب
سنگین را گذاشته نیم شب از پای قلعه احمدنگر برخاست و بسرعت برق و باد روانه گولکنده
گردیده خلل در اندیشه عادلشاه و رامراج انداخت و علی عادلشاه بدلایل و براهین بدی محاصره
احمدنگر و خوبی محاصره قلعه سولاپور خاطرنشین رامراج گردانید و بهر عنوان محاصره از آنجا
برخاسته کوچ کردند و محصوران همین توجه شهریار حیات تازه یافتند و چون علی عادلشاه و
رامراج بخشش منزل باراده محاصره قلعه سولاپور رفتند کشورخان قوت بازوی کفار
بیجانگر مشاهده کرده بعدالت پناه عرض نمود که محاصره قلعه مذکور درینوقت مناسب نیست چه اگر مفتوح
گردد بالیقین رامراج در آن طمع کرده ما را دخل نخواهد داد بلکه طمع در ممالک دیگر خواهد کرد و فتنه
عظیم برپا خواهد شد صلاح درینست که فسخ این عزیمت نمائیم و بامداد او در نلدرک قلعه بغایت
استحکام بنا کنیم تا باستظهار آن بمرور و تدریج قلعه سولاپور را مسخر سازیم علیعادلشاه
این رای را مستصوب شمرده بهر نوع رامراج را بجانب نلدرک برد و در جائیکه قدیم الایام
فرمانروایان پیشین قلعه ساخته بودند و فی الجمله آثار و علامات آن ظاهر بود بتجویز رامراج
طرح قلعه افگندند و در موسم برشکال دیوار از گچ و سنگ بلند ساخته و آنرا موسوم بشاه درک
گردانیده هرسه فرمانروا یکدیگر را وداع کردند بنابر فرمودن شهریار چند نفر از دلیران

کارزار بعزم محاربه به تفال خان و نصرت یافتن سپاه آن خسرو نامدار بر لشکر ابرار در مجلسی که آن سه فرمان روا وداع یکدیگر نموده هر یک بمقام خود مراجعت میفرمودند منهیان بسمع رامراج رسانیدند که از جانب عمادشاه تفال خان که سردار شجاع نامدار است مملکت تلنگانه را از وجود شهریار خالی یافته با چهار هزار سوار از ولایت برار باندیار شتافته آتش بیداد برافروخته است رامراج شهریار را ازین حادثه آگهی داده گفت که اگر حضرت را احتیاج باعانت و مدد باشد لشکر جلادت اثر حاضر است بهر جانب که اشاره شود فرستاده آید شهریار بر زبان آورد که صد نفر از بهادران جنگجو جهت گوشمال مغرور بتائید ایزدی کافیست خاطر رای اعظم ازین امر مطمئن باشد رامراج ازین سخن دلاوری استعجاب نمود شهریار چون بفراست دریافت که این سخن در خاطر او بنوعی دیگر خطور کرده در همان مجلس دستور خان ترکمان را که در بهادری معروف و ممتاز بود بحضور طلبیده فرمود تا صد جوان از دلیران کارآزموده انتخاب نموده بجناح استعجال متوجه تنبیه تفال خان در حدود پهکل بالشکر برار مقابل شد بجنگ درپیوست و اکثر اعیان و سران لشکر مخالف را کشته و خسته کرده علمدار را از پا درآورد تفالخان چون دید که بهادران فیل مست را از پیش ربوده بقلب درآمده شیرازه جمعیت فوج را پریشان ساختند و لشکرش رو بفرار آورد و خود نیز زخمی شده بود زاه هزیمت پیش گرفت دستور خان و سایر بهادران تعاقب نموده جمعی کثیر را قتل و اسیر کردند و یازده تن از امرا و خوانین نامدار و دیگر اکابرین و اعیان را بربقهٔ اسیری درآورده مجموع فیل خانه و بارگاه و خیمهٔ عمادشاهی و نشان ماهی مراتب عمادشاهی الغرض سایر اثاثهٔ سلطنت عمادشاهی را متصرف شده بآستان بوسی رسیدند شهریار آن غنایم را بر بهادران تقسیم نموده و هر یک را فراخور حال بعنایت خسروانه نواخته رامراج را ازین فتح آگهی داد و او را التعجب پیش از پیش روداد ذکر تقرر قرابت فیمابین شهریار

وحسین نظام شاه وبیان بعضی وقایع دیگر چون حسین نظام شاه دید که اتفاق علی عادلشاه با رام راج موجب خلل عظیم در مبانی سلطنت او گشته چنانکه در سنهٔ ۹۶۶ سته وستین وتسعمایه باتفاق هم قلعهٔ کلیان را از دست تصرف گماشتگان او بتغلب انتزاع نمودند وبعد از آن تخریب مملکت کردند بنوعیکه اگر تائید باطنی شهریار او نمیبود زمام سلطنت از دست او میرفت چنانکه پیش در قصهٔ محاصرهٔ احمدنگر مشروحاً بقید قلم آمد خواست که اساس سلطنت بذریعهٔ مودت با شهریار مستحکم سازد بنابرین بصوابدید دولتخواهان مثل قاسم بیگ حکیم وشاه جعفر برادر شاه طاهر علیه الرحمه مولانا عنایت الله را که مرد فاضل وکامل و در آنوقت رکن السلطنة و وکیل مطلق بود با تحف خسروانه بخدمت شهریار فرستاده مکتوبی نوشت بدین مضمون آنچه که از امداد واعانت آن برادر یکجان برابر معلوم خاص وعام گشته حاجت بتکرار وتذکار ندارد چون از جانب عادلشاه کمال جور وستم به سکان این ولایت رسیده وتمام مملکت اسلام پایمال ظلم کفار گردیده است مجدداً قلعهٔ کلیان را انتزاع نموده انواع قبایح بظهور رسانیده ومیرساند ملتمس آنکه محبت ومصادقت را بمصاهرت ومواصلت اینجانب موکد سازند تا سال آینده در ظاهر قلعهٔ کلیان انشاالله تعالی باهم ملاقات نموده بعد از انقضای ایام جشن وطوی متوجه تسخیر قلعهٔ کلیان گشته بشرایط مکافات وانتقام خصم بپردازیم چون مولانا احراز شرف ملازمت نموده بحصول جواب باصواب کامیاب گشت رسول دانا با مکتوبی بمضمون رضا واجابت همراه گرفته روانهٔ احمدنگر شد بعد از آن هردو پادشاه باجتماع عساکر وترتیب مایحتاج میزبانی وتهیهٔ اسباب کشورستانی پرداخته وحسب القرار در ساعت نیک متوجه ظاهر قلعهٔ کلیان گشته به ملاقات همدیگر مسرت اندوز شدند ومدت یکماه در اردوی آن دو پادشاه بساط مجلس سور و سرور گسترده محفل انبساط گرم بود وبعد از آن سادات وعلما از هردو جانب در ساعت سعد

بمعیت عهدِ عصمت یعنی بی بی جمال بنتِ حسین نظام شاه را در عقدِ ازدواج سلیمانِ سریر
سلطنت یعنی ابراهیم قطبشاه در آوردند و جمیع امراء و خواتین مراسم تهنیت و مبارکباد بتقدیم
رسانیدند آنگاه حسین نظام شاه مهدِ علیا را با اسباب تجمل و حشمت با جمعی از امراء و اعیان
دولت بجانب اردوی شهریار روان فرموده از آنجانب شهریار نیز امراء و ارکان
دولت را باستقبال فرستاد و چون مخفهٔ ناهید اوج سلطنت بدولتخانهٔ همایون رسید مجدداً
اسبابِ جشن ترتیب یافت و لوازم تهنیت و مبارکباد بمیان آمد و بامدادان پادشاه
سلیمان جاه بر مسندِ سروری نشسته دستِ دریا نوالِ امراء و خواتین را خلعتهای فاخره
مرحمت نمود و مقربان بارگاهِ نظام شاه را که مصحوبِ مهدِ زرنگار آمده بودند بمزید لطف و
احسان بنواخت چنانچه قریب سه لک هون از نقد و جنس بایشان مرحمت شد و محمد قاسم
فرشته در بیانِ این وصلت چنان بقلم آورده که چون رامراج و عادلشاه از احمدنگر برگشتند
ابراهیم قطبشاه بارِ دیگر با حسین نظام شاه ابوابِ خصوصیت مفتوح ساخته دخترِ او مسماة
بی بی جمال را خواستگاری نمود حسین نظام شاه باین شرط که با وی همراه گشته قلعهٔ کلیان
را از تصرفِ عادلشاه بیرون آورد قبول کرد پس در ۹۷۱ سنهٔ احدی و سبعین و تسعه مائه
حسین نظام شاه از احمدنگر و ابراهیم قطبشاه از گلکنده روان شده در ظاهر قلعهٔ کلیان
ملاقات نمودند و اول مراسم جشن و طوی بجا آورده عقدِ مواصلت بستند آنگاه ابوابِ
مصادقت مفتوح ساخته متوجه تسخیرِ قلعهٔ کلیان پرداختند و هر دو پادشاهِ عالیجاه قلعهٔ
مذکور را مرکزوار درمیان گرفتند و بعدِ تمادیِ ایام کار بر محصوران تنگ ساختند
اهلِ قلعه خبرِ مواصلت مذکور و محاصرهٔ قلعه بسمعِ علی عادلشاه رسانیدند عدالت پناه
باستصوابِ خیراندیشان با رامراج و والیِ برار و امیر برید عقدِ موافقت بسته ایشان
را بر سرِ امدادِ خود آورد و باتفاقِ هم متوجه دفعِ مزاحمت شدند و ونکٹ بتی برادر
رامراج و جگدیو راو و عین الملکِ کنعانی و غیرهم با پانزده هزار سوار متوجه ولایت

تلنگ گشتند شهریار و نظام شاه از استماع [illegible] اصلاح دولت جانبین در مراجعت

بصوب مستقر سریر سلطنت خود دانسته معاودت [illegible] دند **ذکر وقایعیکه بعد مراجعت**

**رو داد** چون لشکر بیجاپور و بیجانگر وقت مراجعت شهریار در رگاه لشکر منصور بود

مرتضی خان نظام شاهی با دو سه هزار سوار در رکاب ظفر انتساب شهریار شدند و شهریار

بعضی از سردا[illegible] مثل شیرخان حسن و عرب خان و دو تیخان را با دیگر سرداران در

عقب لشکر ظفر اثر جهت مدافعهٔ دشمن نگاهداشت امرای نامدار بممانعت و محاربت می پرداختند

و آثار اقتدار بظهور میرسانیدند درین اثنا دو سه روز بیایی باران انچنان بارید که آثار

طوفان بر سطح زمین عیان گردید و کسی را مجال حرکت نماند بعد تسکین باران چون لشکر

ظفر اثر کوچ کرد مخالفان در دنبال شدند و مجاهدان قطبشاهی بدفع ایشان میپرداختند و بعضی

از ان از لشکر فیروزی فر عرب خان سرنوبت و شیخ محمد بدست سپاه خصم گرفتار گشتند

القصه شهریار جنگ کنان بمستقر سریر سلطنت نزول اجلال فرمود علی عادلشاه و رامراج

در تاڑپلی که شانزده کروه از دار السلطنت است فرود آمده جگدیو راو و عین الملک کنعانی

را با لشکر بسیار جهت تاخت و تاراج ولایت تلنگانه نامزد کردند شهریار از استماع

اینخبر جهت دفع چند امیر را تعین فرموده بعد تلاقی عسکرین در نزدیکی ولایت تیرکل آتش

جدال و قتال برافروختند و چند شبانروز فیما بین جنگ بود آخر الامر جگدیو راو و ونکٹ راج کس

پیش رامراج فرستاده از حقیقت حال آگهی دادند رامراج سدی تیما راجهٔ مرتضی نگر را

با پنجهزار سوار و پیاده بولایت مصطفی نگر و بندر و چو تیماراج خواهرزادهٔ خود را با بیست

هزار سوار و پیاده بولایت اندرکنڈه جهت مشتعل ساختن آتش نهب و غارت فرستاد

و مجاهدان لشکر ظفر اثر را بیشتر اوقات در چواڑه و باغ ابراهیم شاهی با سپاه خصم محاربات

دست میداد و رامراج و عادلشاه و ملک برید در تاڑپلی با لشکر بسیار مقام نموده جمیع

ولایت تلنگانه را پر آشوب ساخته درصدد استیصال این بیزوال شدند و مدت

چهار ماه علی الاتصال نائرهٔ جدال [illegible] با جگدیو راو که پیش ازین احوالش مرقوم گردید
درینوقت بواسطهٔ دولتخواهی رام [illegible] بسعای حرام خواری گشته نایکواریان قلعهٔ
کویلکنده و کهنپوره و پانگل و دیگر قلاع را بتطمیع زر و عنایات [illegible] امراج بفریفت
و همگنان طریق عصیان پیش گرفته تمام قلاع را بمتعلقان رام راج [illegible] و کیسو راو
نایکواری قلعهٔ اندرکنده نیز سالک مسلک ضلالت و کفران نعم [illegible] سدی تیماد ر
مصطفی نگر و شتابخان و ویدیادر از راجمندری بولایت ویلور درآمده قلعه را محاصره نمود
آتش بیداد و خرابی در آن هر دو مملکت افروختند چون تعدی کفره از حد گذشت
و خلل عظیم در مملکت راه یافت شهریار را عرق غیرت شاهی بحرکت آمده خواست
که بعزم محاربه از دار السلطنت بیرون آمده بمدافعهٔ دشمنان پردازد اما دولتخواهان
مجوز این امر نشده معروضداشتند که جناب سلطانی یکی از مقربان درگاه را جهت اصلاح
رخصت فرمایند که با دشمنان ملاقی شده بآب باشی حسن تدبیر غبار فتنه فرونشاند
از حسن اتفاقات در اثنای اینحال از جانب ملک برید رسولی بدرگاه رسیده بعرض رسانید
که از استیلای کفار عادلشاه و اینجانب بغایت مکدر گشته عزم مراجعت نموده ام
و رامراج را نیز بمصالحت راضی گردانیده ام اگر مصطفی خان را که رکن رکین آن دولت
است بدینجانب برسم رسالت فرستاده شود که بزلال گفتار گرد کدورت از خاطر
شسته دشمنی را بدوستی مبتدل سازد هر آینه بصواب اقرب خواهد بود رای صواب نمای
ملک برید پسند خاطر انور آمده مصطفی خان را با تحف لایق روانه ساخته فرمود که
با جگدیو راو که باعث فتنه و فساد است ملاقات نموده متوجه لشکر رامراج گردد
خان مشار الیه حسب الامر نخست نزد جگدیو راو رفته به بیان معقول خاطر نشین آنکافر
نمود که هر مهمیکه عاقبتش پشیمانی و بدنامی باشد اجتناب از آن نزد خردمندان واجب
و متحتم و ظاهر است که مخالفت با ولی نعمت در دنیا موجب داغداری به بدنامی و در

آخرت باعث گرفتاری بعقوبت و از ین جهت که ایشان گفت که جنگ بوی وا از کرداد زشت خویش ندامت کشیده بمقام عذرخواهی وتلافی درآمد و هر دو بواسطه مصلحت وقت اول نزد عادلشاه رفته معاذیر دلپذیر شاهراه محبت را از خس و خاشاک کلفت پاک ساخته عرض نمودند که منافقت میان پادشاهان اسلام از طریق دینداری بس بعید و بدیع است اکنون ملتمس آنکه سبیل تلافی را امراء را بر سر مصالحت آورده بزودی مراجعت فرمایند علی عادلشاه قواعد عهد و پیمان را بالغلاظ ایمان موکد ساخته در همان روز بار امراء ملاقات نمود مصطفی خان را در آن مجلس طلب فرمود مصالحت بر آن قرار داد که قلعه کهنپوره و بانگل که از قدیم الایام داخل ولایت بیجانگر بود همچنان در تصرف گماشتگان رای اعظم باشد و دیگر قلاع تلنگانه را متعرض نشده بدستور قدیم رابطه محبت فیمابین برقرار داشته در سوانح امور ممد و معاون یکدیگر باشند بعد از تقرر مصالحت رامراج لشکرها را که باطراف فرستاده بود طلبیده متوجه بیجانگر گشت و علی عادلشاه و ملک برید بمستقر دولت خود مراجعت نمودند اینست آنچه که صاحب تاریخ قطبشاهی در وقایعیکه بعد از مراجعت از محاصره قلعه کلیان روداده بقید قلم آورده و صاحب تاریخ فرشته چنان منتظم سلک بیان نموده که چون هر دو پادشاه عالیجاه از استماع خبر توجه عادلشاه باتفاق فرمانروایان دیگر دست از محاصره قلعه کلیان باز داشتند شهریار بگولکنده مراجعت نموده و نظام شاه باحمدنگر شتافت و عادلشاه و رامراج تا احمدنگر تعاقب او از دست ندادند و بار دیگر تخریب ولایت نظام شاه کرده چون برگشتند قریب شنشاه در سرحد مملکت قطبشاه در قصبه اٹکی نزول نموده بملک تلنگ مزاحمت و تشویش بسیار رسانیدند و انجام کار بحسن تدبیر شهریار اعنی ابراهیم قطبشاه مصالحت بمیان آمد و تفصیل قصه تعاقب آنکه چون هر دو پادشاه باتفاق هم بمحاصره قلعه کلیان مشغول گشتند و نزدیک شد که قلعه مفتوح گردد ناگاه

عادل شاه و رام راج و پسران عماد الملک که جانشین پدر شده بود از کشتن جهانگیر خان
از نظام شاه رنجش داشت و علی برید با لشکر فراوان متوجه آن حدود شدند حسین نظام
شاه ترک محاصره کرده احمال و اثقال و اهل و عیال را با شاهزاده مرتضی خان و داماد
خود جمال الدین انجو بجانب قلعه اوسه روانه ساخت و خود با هفتصد ارابه توپ و ضربزن
که عبارت از توپ میانه باشد و پانصد زنجیر فیل برفاقت قطبشاه استقبال ایشان کرده
بفاصله شش کروه فرود آمده روز دیگر بهمراهی قطبشاه مستعد قتال گشته متوجه اردوی
رامراج گردید قضا را در آن روز با آنکه موسم برشکال نبود بیک ناگاه ابری بهم رسیده
چنان باران بارید که صحرا پر از آب گشت چنانکه مردم و دواب زبون حال شدند و لشکریان
اسلحه افگندند و ارابه ها بگل فرو رفت حسین نظام شاه آن روز صلاح در جنگ ندیده با
لشکر خود و چهل توپ بزرگ معاودت فرمود مرتضی خان برادر شاه ابو القاسم انجو
که از نوکران عادلشاه بود بهمراهی امرای برگی بدانجا رسیده تمام ارابه را که در گل افتاده بود
متصرف شد و بی توقف تا دایره قطبشاه رفته حمله نمود قطبشاه با جمعی از مخصوص گریخته عقب لشکرگاه
نظام شاه بایستاد و مصطفی خان اردستانی که میر جمله او بود با جمعیت خویش دمامه نواخته
چندان پا برجای داشت که نظام شاه مدد رسید و اردوی قطبشاه بسلامت ماند حسین نظام شاه
ارکان دولت خود را حاضر ساخته گفت که من باستظهار توپخانه میخواستم که مواجهت رامراج
نمایم و قطبشاه را بمحاذات عادلشاه مامور گردانم قطبشاه از مرتضی خان که یکی از امرای عادلشاه
است جنگ ناکرده گریخت و توپخانه بدست غنیم افتاد قتال چگونه صورت خواهد بست ایشان عرض
نمودند که جنگ درین وقت صلاح نیست الحال بمستقر دولت باید شتافت و وقت دیگر تلافی باید نمود
چون بطریق روز سابق مرتضی خان انجو و امرای برگی و بسیاری از سران سپاه مخالفان بحوالی اردو
رسیدند نظام شاه و قطبشاه ببهانه جنگ سوار شده ناگاه بجانب سریر سلطنت روان گشتند و دشمنان
بعد از غارت اردو تعاقب نمودند بحدیکه لشکر پریشان گشته زیاده از هزار سوار با نظام شاه نماند

لیک ادہم خان با خیر و علم بکمال ثابتی و وقار میرفت و پنج شش ہزار سوار خصم که از چهار جهت آن میرفتند
یارای آن نداشتند که حمله آورند گویند آنحضرت بنماز بسیار مقید بود و در آنروز چون وقت نماز
ظهر شد اراده نمود که فرود آمده نماز گذارد ارکان دولت گفتند درینوقت با یماو اشاره نماز باید گذارد
آنشهریار از فرط تهور قبول ننمود و گفت خدا نکناد که من باین وضع فریضه ادا نمایم فرود آمده
درغایت اطمینان و وقار بنماز مشغول گشت و افواج خصمان که اضعاف مضاعف بودند دور
ایستاده پیش نیامدند و نظام شاه از نماز فارغ شده چون کمر خود را از رکار دید گفت در مذهب
شیعه با چنین لباس نماز درست نیست اعاده باید کرد پس کمر کشوده باز باعادهٔ نماز
پرداخت و چون فارغ شد کمر بسته سوار گشت اہل تعاقب گفتند ہر گاه در چنین وقت نساختیم
بعد ازین نیز کاری نخواهیم ساخت پس ہمگی عنان کشیدند و کس نزد ایشان فرستاده عرض
نمودند که شجاعت و مردانگی آن پادشاه مسلم است ما از تعاقب برای آن ایستادیم که گزندی
بذات اشرف نرسد حسین نظام شاه باو سه رسیده شهزاده مرتضی را ہمراه گرفته قطبشاه را
وداع نموده باحمدنگر شتافت چون شنید که عادلشاه و رامراج و عمادالملک و برید کوچ
بکوچ متوجه آنصوب اند قلعه بذخیره و مردم جنگی و آلات آتشبازی مضبوط کرده بجانب جُنیر
روان شد و خصمان کلهم اجمعین باحمدنگر رسیده کفار بیجانگر و اوباش لشکر منازل و مساجد
ویران ساختند و نسبت بمستورات و فرزندان مسلمانان بی ناموسیها کرده آنچه از دست
برآمد تقصیر نکردند عادلشاه از شنیدن اینخبر اندوهگین گشته چون قدرت بر منع نداشت برامراج
گفت محاصرهٔ این قلعه که مستحکم از اول شده مصلحت نیست بهتر آنست که کوچ کرده از دنبال
نظامشاه بشتابیم امراج راضی گشته عمادالملک و علی برید را رخصت معاودت داده باتفاق عادلشاه
کوچ کرده بجانب جُنیر روانشد حسین نظام شاه بر توجه ایشان واقف گشته دوازده امرا
مانند حسین رستخان دکنی و ادہم خان حبشی و ساباجی کولی و غیره نامزد فرموده که پیش و پس لشکر
مخالف تاخته و غارت کرده نگذارند که غله و رسد و دیگر اسباب معیشت بایشان برسد

خود با احمال و اثقال از خیبر بجانب تل مدے که در کوهستان واقع شده روانه گردید رستم خان در نواح
قصبهٔ کالور بمخالفان رسید و برحسب فرمودهٔ مانع وصول غله و آذوقه شد درین اثنا روزی
از روزهای کوچ که علی عادلشاه بشکار مشغول بود و خالوی او همراه افواج بیجاپوری طی
مسافت می نمود رستم خان نیز جلدی نموده خلاف قرارداد به افواج عادلشاه که اضعاف
مضاعف بودند حمله کرده خالوی عادلشاه را بقتل رسانید و خود نیز با دو هزار کس کشته شدند
و چون موسم برشکال هم نزدیک رسیده بود بقیة السیف سپاه نظام شاه پریشان و
بدحال رو بوادی انهزام نهادند لیکن رامراج درکنار دریای سین و اطراف آن
فرود آمد و رامراج و عادلشاه در رفتن بجانب مملکت خویش متردد و متفکر گشتند۔
درین اثنا در شمال احمدنگر باران بارید و وقت شب سیل عظیم آمده سه صد اسپ
و فیل و گاو بیشمار و بیست امرا و قریب بیست و پنج هزار سوار غریق بحر فنا گردیدند
ازینمعنی لشکون خوب نگرفته مراجعت نموده در مملکت قطب شاه هنگامه آرا شدند
چنانچه پیش ازین مرقوم شد و رامراج طمع در مملکت عادلشاه و قطب شاه نموده مهما
غله و اسباب رحل اقامت انداخته و چند پرگنه از دو گرفته به بیجانگر رفت ذکر مستحکم
ساختن بنای قلعهٔ دارالسلطنت گولکنده چون جناب سلطانی از منازعت
امراج فارغ البال گردید خان عظیم الشان مصطفی خان بعرض رسانید که در اطراف و جوانب
اعدای ذیشوکت بسیارند و هر سال جهت مصالح مملکت از مستقر سریر سلطنت نهضت
واقع میشود و بنای دارالسلطنت چنانکه باید استحکام ندارد صلاح در آنست که حصار مستحکم
از سنگ و گچ ساخته شود شهریار این عرضه داشت را بعز پذیرائی رسانیده فرمود تا مهندسان
صاحب هنر و معماران دانشور و عملهٔ چابکدست در اندک فرصت حصار متین و استوار
و اندرونش اسواق و دکاکین و منازل و مساکن و اطرافش بساتین بسیار تیار ساختند
و امرا و خوانین هریک فراخور حال منازل و قصرها ترتیب دادند و درمیان شهر و حصار کوهی

بغایت حصانت واقع شده است و استحکامی آن حصار موجب استحکامی سلطنت آن شهریار شد

و سپاه عام شد **ذکر توجه مصطفی خان بحکم شهریار به قلعهٔ اندرکنده** چون بسمع جلال

رسید که هنگام هنگامه آرائی راماراج در ولایت تلنگانه کیسیراو نایکواری قلعهٔ اندرکنده

ره نورد طریق ضلالت گشته فضایل مآب مولانا محمد مومن استاد را که از جانب شهریار

ضابط قلعهٔ مذکور و مضافات آن بود مقید ساخته متصرف آن قلعه معه مضافات شده

است غضب سلطانی بحرکت آمد و فرمود که منجنیقهٔ همایون بدالصوب بیرون زنند

مصطفی خان در آنوقت معروضداشت که لایق جناب العالی نیست که خود جهت این مهم بنفس اقدس

توجه فرمایند اگر فرمان واجب الاذعان شرف صدور یابد بندهٔ درگاه بدین خدمت قیام نموده

بعون الهی و اقبال شاهی تسخیر قلعه نموده بلاد را از لوث وجود کفار بدکردار پاک بسازد۔

شهریار نظر به شجاعت و اصابت رای خان مشار الیه را بخلعت خاص اختصاص بخشیده

با جمعی از سرداران و جمعیت ده هزار سوار و بیست هزار پیاده جهت تسخیر قلعهٔ مذکور

و تنبیه متمردان نامزد فرمود چون خان عالیشان پای قلعه رسید بمحاصره پرداخته حکم بقطع اشجار

اطراف نموده و النک و سیبه پیش برده در عرصهٔ دو ماه بجبر و قهر آن قلعه را مفتوح ساخت

و مشرکان را قتل عام نمود و زن و فرزند آن مدبران را اسیر گردانید و کیسیراو بدست

یکی از لشکریان گرفتار بند اسیری گشته بحکم خان رفیع المکان بقتل رسید و غنایم بسیار بدست

غازیان اسلام در آمد و خان موصوف مولانا محمد مؤمن استاد را از بند رهائی داده با فتحنامهٔ

قلعه و تحف و غنایم که لایق ارسال بود روانهٔ حضور گردانید و یکی از معتمدان را بحفاظت

و مرمت آن حصار که اکثر جا بضرب توپهای صاعقه کردار درهم شکسته بود مقرر نموده بتسخیر

بعضی قلاع و بقاع دیگر که در دست متغلبان بود و تصفیهٔ محالات و پرگنات تلنگانه از

وجود مفسدان متوجه گشت بعد تسخیر جمیع اماکن که قابل تسخیر بود هرجا که متمردی و دزد

و حرامی دید او را بسیاست رسانید و رعایا را به تشریف و قول و دلداری مسرور القلب

و بعواطف شاهی امیدوار گردانید و فتح و نصرت با غنایم موفور باتفاق امرا و سپاه منصور بفرق‌سا
بوسی مشرف و بعواطف خسروی معزز گشته بمنصب پیشوائی و وکالت مطلق بلند پایه گردید **ذکر**
**فتنه و فساد سارو راو نایکواری دار السلطنهٔ گولکنده** چون خان
مصطفوی نشان بعد تمکن بر مسند وکالت و تسدید راه دخل ارباب ضلالت بر ارادهٔ فاسد
سارو نایکواری قلعهٔ دار السلطنت و سایر نایکواریان قلاع مملکت تلنگانه فی الجمله آگهی یافت
که در خفیه بفریب جگدیو راو چنان مقرر کرده اند که هنگام فرصت سر از حلقهٔ اطاعت پیچیده
قلاع را بتصرف رامراج داده از تسلط پادشاه اسلام و استیلای اسلامیان فارغ البال گردند
همت بر دفع سارو و اتباعش گماشته میخواست که بهر گونه بهانه دفع نماید تا فسادی بظهور نرسید
سارو این قصد مصطفی خان را از بی اتفاقی او دریافت مجموع نایکواریان قلاع تلنگانه را با خود ساخته
مقرر نمود که هنگام بیرون رفتن شهریار از دار السلطنت بعزم صید و شکار تمام خزانه و اثاث
سلطنت را متصرف گشته دروازهٔ قلعه بسته سر از اطاعت خواهیم پیچید باید که شما در قلاع و بقاع خود
هشیار و خبردار باشید و بمجرد استماع خبر مخالفت نایب و عمال را مقید و مقتول گردانید
قلاع را استحکام تمام داده محافظت نمایند تا آنگاه که از جانب رامراج مددی برسد قلاع تسلیم
کرده شود بنابرین قرار داد وقت سه پهر شب که حسب فرمان واجب الاذعان دروازهٔ
دار السلطنت گشاده امرا و خوانین و سایر لشکر و حشم و نقاره‌چی در بیرون شهر مجتمع
گردیده بودند و نامهٔ شاهی نواخته منتظر موکب همایون بودند که در رکاب ظفر انتساب متوجه شکار
شوند سارو راو و احشام قلعه بگمان آنکه شهریار از شهر خارج است بمقام حرام خوری در آمده
شعار نفاق و خلاف ظاهر ساختند و محافظان قلعه و خزانه و دولتخانه که ازین حال آگهی یافتند
فی الفور دو نفر از ایشان بالای برج قلعه بر آمده فریاد و فغان بر کشیدند که نایکواریان حرام خوار
گشته در مقام مخالفت پادشاه در آمده اند و از بیم جان خود را بزیر انداختند شهریار که آن
وقت جهت عزم سواری صبح بخت خود بیدار بود از استماع این خبر اصلا تغیر بخود راه نداده فرمود

تا لشکر نامدار که در حصار در آمدند و مصطفی خان بر خداع کفار وقوف یافته با دو سه هزار مرد دلاور و غلامان خاصه مسلح و مکمل بدربار حاضر گشته آهنگ تسخیر قلعه نمود سارو راو و جماعت نایکواریان چون معلوم کردند که شهریار در مستقر دولت است و دلیران اسلام از اطراف هجوم آورده تسخیر قلعه خواهند کرد از کرده خود نادم گشته صغار و کبار بر بالای برجی که مشرف بر دولتخانه بود انگشت زنهار برداشته مضمون ربنا ظلمنا انفسنا بر زبان آوردند و از روی عجز معروض داشتند که موجب این تقصیر ستم مصطفی خان است که بر نایکواریان نموده هر چند خواستیم که بعرض رسانیم اما بسبب ممانعت او بمسامع اقبال نرسید و چون کار در استخوان آمد این جرم از ما صادر گردید اگر دفع شر خان بشارالیه نموده او را با بندگان سپارند بدل و جان مطیع و منقادیم و الا بداغ کفران نعمت و حرامنمکی داغدار خواهیم شد شهریار از استماع معروضات مخالفان سرکش مصطفی خان را طلبیده کیفیت معروضات مفسدان تقریر نموده پرسید که درینباب رای صواب نمای چیست خان مصطفوی نشان بعرض رسانید که اگر وجود بنده موجب اشتعال آتش فتنه است بنده را که بصدق و اخلاص جان نثار و خیرخواه دولت است فی الحال مقید ساخته بدست مشرکان باید داد تا آتش فتنه اطفا یابد و خللی در ارکان دولت راه نیابد شهریار را چون بر خلوص و وفاداری آن زبده خاندان مصطفوی اعتماد کلی بود فرمود که اهانت ذریت رسول اکرم موجب سخط الهی است بعونه سبحانه مشرکان را سزا در شکنجه سیاست خواهیم کشید آنچنانکه موجب عبرت عالمیان گردد آنگاه محلداری را پیش سارو راو و دیگر نایکواریان فرستاده پیغام داد که اگر مقصود شما قید یا قتل مصطفی خان است ممکن و میسر است و محلدار گفت که تو از پیش خود با ن مفسدان بگو که فرزند پیغمبر را بی تقصیر باتهام جرم بقتل آوردن قهر خدا را بحرکت آوردن است و من تعذیبا مشیتا روی روبروی پادشاه خواهید آمد و پادشاهان اسلام را چه اعتمادی بر جماعت نایکواریان خواهد

و باین کردارِ زشت جمله نایکواریان بی اعتبار خواهند شد صلاح در نیست که از سرکشی باز آیند چه فی الحال بیست هزار کس از بهادرانِ اسلام بر درگاه مجتمع اند و دفعِ شما بسیار سهل و آسان باشد ذاتباعش ازین پیغام عنان از سرکشی تافته متوجهِ خدمتِ شهریار گشتند و از سیاستِ سلطانی راهِ دارالبوار پیش گرفتند

## ذکرِ نامزد فرمودنِ شهریار ملک نایب و بعضی از سردارانِ دیگر را جهتِ تسخیرِ قلاع و بلادِ راجمندری و ایلور و بیانِ وقوعِ محاربات و مظفر شدنِ سپاهِ اسلام

چون دیدیادر و شتابخان چنانچه قبل ازین مرقوم گردید بر سرِ قلعهٔ ویلور آمده آتشِ غارت در آن ولایت زده قلعهٔ مذکور را محاصره نمودند انجاخان تهانه دارِ ویلور بکمالِ مردمی آن قلعه را از شرِ اعدا نگهداشته از کیفیتِ محاصره و استیلای کفار شهریار را اعلام نمود شهریار دو هزار پیاده از تفنگچی و بانکاری بدان صوب روانه فرمود تا بصلاحِ دلاور خان بر سمتِ آمد کفار قلعهٔ نردول را که تا راجمندری چهار کروه راه است باستحکامِ تمام بسازند که مانعِ آمدنِ کفار بدیارِ اسلام باشد دلاور خان بنردول رفته بنای قلعه از سنگ و گچ باستحکامِ تمام نموده بعرض رسانید که اگر از حضور دو سه امرا جهتِ امدادِ این بندهٔ درگاه روانه شوند قلعهٔ راجمندری را باقبالِ شهریاری از دستِ کفار انتزاع نموده آن ولایت را در حیزِ تسخیر خواهم آورد شهریار بعدِ استماعِ این عرضداشت رفعت خانِ لاری را بخطابِ ملک نایب مشرف ساخته و آدم خان و ملک شیرین و تاجخان و عزیز الملک که سردارانِ باشوکت بودند با ده هزار سوار روانهٔ آن صوب نمود سردارانِ اسلام چون بحوالیِ قلعهٔ نردول رسیدند ویدیادر و شتابخان و راجها و زمینداران ولایتِ قاسم کوٹ که جهتِ امدادِ آن دو سرکردهٔ کفار آمده بودند با جمعیتِ دو هزار سوار و یک لک پیاده و دو هزار تفنگچی و بانکاری مستعدِ جدال گشته باستقبال شتافتند و بعدِ تلاقیِ عسکرین در موضعِ باراپلی کارِ جدال و قتال انجامید و راجه اورکنڈه که کافرِ مشهور بود با فوجی از دلیران بر میسرهٔ لشکرِ اسلام تاخته آثارِ اقتدار ظاهر ساخت ملک نایب چیره دستیِ کفار مشاهده

نموده بر قلبِ کفار حمله آورده جمعی کثیر را بر خاکِ هلاک انداخت و راجه اورگنده بضربِ شمشیر
اسلامیان بدار البوار رسید و کفار منهزم گشته ویدیا دروشتانجان افغان و خیزان خود را
به راجمندری رسانیدند و غنیمتِ بسیار بدستِ مجاهدان درآمد و سرداران اسلام خبرِ فتح
بدرگاهِ والا فرستاده متعاقبِ کفار بر سر قلعه ویلی سر که تا راجمندری دو کروه راه است
رفته برضای ملک نایب متوجه تسخیرِ آن حصار گشته آتشِ قتال برافروختند و قهراً و جبراً
علمِ اقتدار را بر بروج آن حصار برافراختند و بسیاری از کفره را بقتل رسانیده غنایم
بسیار بدست آورده خبرِ این فتح نیز بحضور نوشتند آنگاه بنه و بنگاه در قلعه ویلی سر گذاشته بعزم
تسخیرِ قلعه تایناک که نرسنگ راو با سوار و پیاده بسیار در آن قلعه بود توجه فرموده آن حصار را مرکزوار
درمیان گرفتند و نابر عمقِ خندق تا یکماه تسخیرش میسر نشده سپاهِ منصور را بجز افروختنِ آتش
پیکار کارِ دیگر نبود روزی نرسنگه راو با دو سه هزار سوار و ده هزار پیاده در وقتیکه لشکر منصور
متفرق گشته در اطراف و جوانب بجنگ مشغول بود از حصار بیرون آمده جنگِ عظیم نمود آخر الامر
خود اسیر گشت و اکثر کفار طعمهٔ نهنگ شمشیر گردیدند و بقیة السیف بصد محنت خود را بآن حصار
رسانیدند سردارانِ اسلام مشروحاً حقیقتِ حال عرضداشت نموده اسیران را روانهٔ درگاه
عالی گردانیدند شهریار فرمود تا آنها را بر درازگوشها سوار نموده پابندهای گران بدار السلطنة
درآوردند و بجهتِ امرای اسلام فراخورِ حال تشریفاتِ خسروانه با اسپ و زین ارسال
نمودند و حکمِ جهان مطاع بآن امرا چنان شرفِ صدور یافت که چون هنگامِ برشکال نزدیک
رسیده ولایاتِ کفار را بآتشِ قهر سوخته و ترکِ محاصره نموده با سپاهِ نصرت پناه در
دیلی سر مقام سازند تا بعدِ برشکال بدانچه امرِ همایون شود عمل نمایند سرداران اسلام
امتثالِ امر نموده بعد از برشکال بارِ دیگر متوجه حصارِ تایناک گشته بزورِ بازوی
شجاعتِ آنچنان حصارِ استوار را جبراً و قهراً مفتوح ساختند و اکثر ولایات و
پرگناتِ راجمندری بقبضهٔ تصرف درآورده و بتخانه ها را کنده بجای آن تعمیرِ مساجد

[illegible] چون شهریار را کیفیت این فتح از عریضهٔ ملک نایب معلوم گردید شکر الهی بجا آورده زر نقد
و نفیس [illegible] و غنایم بسیار بفقرا و اهل استحقاق مرحمت فرمود و چون در آن ایام همگی همت صاحب
تخت و تاج [illegible] استیصال سردفتر ارباب ضلال رامراج مصروف بود تسخیر راجمندری
و قاسم کوته در [illegible] انداخته فرمان همایون باسم ملک نایب شرف نفاذ یافت که قلاع
و ولایاتیکه مسخر شده [illegible] سرداران و نایکواریان معتمد سپرده باتفاق امرا و خوانین متوجه درگاه باید
شد ملک نایب و دیگر سرداران حسب الحکم قلاع را بمردان کاردان تفویض نموده احراز شرف
حضور نموده بنوازش بیکران سرفراز گشتند **ذکر موافقت شهریار معدلت
گستر با سلاطین دیگر جهت استیصال سردفتر ارباب ضلال
رامراج راجهٔ بیجانگر** چون رامراج بنابر کثرت اسباب حشمت و شوکت و وفور خزانه و
دولت و وسعت مملکت که تا اقصای سراندیپ بود و دوازده کرور هون سالیانه ارتفاع داشت
دود نخوت و غرور بدماغ پیچیده خیال سلطنت تمام مملکت دکن بخاطرش راه یافت
سلاطین دکن از حرکات ناپسندیدهٔ او رنجیدند و باهم عقد موافقت بسته
در صدد استیصال او گشتند تفصیل این اجمال موجب ترقیم محمد قاسم فرشته آنکه دفعه
اول که علی عادلشاه بنابر راه یافتن فتور بارکان دولت [illegible] حسین نظامشاه
برای قلعهٔ گلبرگه و شولاپور و کلیان تنگ آمده بناچاری رامراج را بمدد طلبیده [illegible]
آنکه کفار بیجانگر بسبب عداوت دینی ضرر جانی باهل اسلام رسانند و اسیر کردند و تخریب
مساجد کنند و متعرض عرض و ناموس مسلمانان شوند و حال آنکه در بلدهٔ احمدنگر [illegible]
عمل نمودند و در تعذیب اهل اسلام و هتک حرمت شان دقیقه فروگذاشت نکردند و [illegible]
عادلشاه بنابر عدم قدرت بر منع تغافل مینمود و دیگر آنکه بعد مراجعت از آن سفر
سلاطین اسلام را عاجز و زبون دانسته ایلچیان ایشان را بار نمیداد و گاهی [illegible]
بنیابت آمده بار میداد برخلاف عادت رخصت جلوس نمیداد و چون سوار میشد [illegible]

خود خیلی از راه پیاده میبرد و بعد انتظار بسیار حکم سوار شدن میکرد و دیگر آنکه در کرت اخیر که از احمدنگر کوچ کرده متوجه تدارک بودند خاص و عام اردوی رامراج نسبت به مسلمانان استهزا و مسخریت کرده بنظر حقارت میدیدند و چون بحوالی آب تنگبهدرا رسیده توقف کرد چشم طمع به تسخیر ممالک عادلشاه و قطب شاه گشاده وینکٹادری را با لشکر عظیم بجانب سرحد آن دو پادشاه روان ساخت و آن هردو پادشاه بنابر زبونی حال نظام شاه تاخیر در تدارک مصلحت دانسته بتواضع و مصالحت پیش آمدند علی عادلشاه ولایت اوسکری و ناکری کوٹ لوی داده صلح کرد و شاه خلایق پناه ابراهیم عادلشاه قلعه گوپلکنڈه و پانگل تسلیم نموده بقیه مملکت خود نگهداشت القصه بعد تباری قلعه شاه درک بکمال استحکام درباب جهاد کفار بیجانگر از دانشوران دین و تنخواه مثل کشورخان لاری و شاه ابوتراب شیرازی درخواست گنگاش فرمود ایشان دلالت بر موافق ساختن سلاطین دیگر نمودند علی عادلشاه زبان تحسین برای گشوده کشورخان را در آن امر مختار گردانید و او نخست رسول از جانب عادلشاه نزد شهریار خلایق پناه فرستاده باظهار مافی الضمیر پرداخت و آن قطب سلطنت که از تعدی رامراج زیاده از حد آزرده و دلگیر بود جمیع مطالب را بحسن قبول تلقی نموده متعهد گشت که من واسطه شده میان عادلشاه و نظام شاه رابطه اتحاد و یکجهتی بهم میرسانم و قلعه سولاپور که مادهٔ نزاع بحسن تدبیر جهت عدالت پناه میگیرم پس مصطفی خان اردستانی را که رکن اعظم سلطنت قطبشاه و سید صحیح النسب بود به بیجاپور فرستاد که اگر شاه عدالت پناه در آنچه پیغام نموده بجد باشد از همانجا باحمدنگر رفته به ترتیب مقدمات دوستی پردازد مصطفی خان چون در مجلس عدالت پناه باریاب شده دریافت که آنحضرت درباب جهاد و غزا با کفار و ایقاع دوستی با نظامشاه راسخ و جازم است رخصت گرفته باحمدنگر شتافت و بتمهید بساط صحبت پرداخته در خلوت آنچه مکنون ضمیر بود به بیان

واقعی معروض داشت و بدلایل معقول مدلل گردانید حسین نظام شاه از معقول گوئی او بغایت
خوشدل شده تحسین کرد و بتعظیم و تکریم خسروانه بنواخت سید مغری الیه چون راه سخن
یافت بعد چند روز باتفاق قاسم بیگ حکیم تبریزی و ملا عنایت الله قاسمی که از اعیان
دولت نظام شاهی بودند حرف وصلت و خویشی بمیان آورده چنان مقرر ساخت که
حسین نظام شاه دختر خود چاند بی بی سلطان را بعقد ازدواج علی عادلشاه در آورده
قلعهٔ شولاپور در جهیز بدهند و خواهر علی عادلشاه هدیه سلطان را با شهزاده مرتضی که پسر
بزرگ حسین نظام شاه بود عقد بسته بساط یکجهتی گسترد آنگاه هر سه پادشاه باتفاق هم
بر سر رامراج لشکر کشیده بتائید ایزدی دمار از روزگار کفار بر آوردند پس ملا عنایت الله
همراه مصطفی خان از جانب نظام شاه برسم رسالت به بیجاپور آمد لوازم عهد و پیمان بایمان
موکد و مشید ساخت و یک تاریخ برای بسط بساط جشن و طوی از جانبین مقرر گشت و شهر
بیجاپور و احمدنگر را در آن تاریخ بانواع تکلفات غریب و اقسام تجملات عجیب آئین بستند
و بعد از آنکه مجلس جشن باتمام رسید هر یک از آن دو اختر سپهر عفت و
عصمت یعنی چاند بی بی سلطان و بی بی هدیه سلطان به بیت الشرف خود که کنایه از بیجاپور
و احمدنگر باشد حرکت نمودند و در ساعت سعد وصول شان به بیت الشرف بحصول پیوست
و اقتران سعدین در آئینهٔ ظهور جلوه گر شد و بقول صاحب تاریخ قطبشاهی بدایت عقد موافقت
بستن سلاطین از جانب حسین نظام بوقوع پیوسته چه آن شاه عالیجاه نخست
عمدة الفضلا مولانا عنایت الله را با مکتوب محبت اسلوب جهت تمهید مقدمات امداد
و اعانت و موافقت در قلع و قمع شجر دولت رامراج نزد شهریار ذوالاقتدار فرستاد
بعد از آن شهریار جواب باصواب بقید قلم آورده و نیز مکتوبی مشتمل مدعیات حسین نظام شاه
که عین مقصود او بود بپادشاه عدالت پناه عادلشاه نوشته مصحوب خان عظیم الشان
مصطفی خان به بیجاپور و احمدنگر ارسال فرمود و خان موصوف اول به بیجاپور و از بیجا

به احمدنگر رفت و حکمت پناه قاسم بیگ که رکن اعظم سلطنت نظام شاه بود همراه گرفته انتظام جمیع مقدمات بطریقیکه رقم پذیر خامه تحریر شد نمود بسر تقدیر خواه بدایت در تمهید مقدمه موافقت از جانب عادلشاه باشد و خواه از جانب حسین نظام شاه مقصد واحد است که تاسیس مبانی اتفاق پادشاهان در استیصال نهال دولت رامراج پیشوای ارباب شرک و ضلال بیمن توجه شهریار مهر سپهر عز و جلال حسن سعی سید بزرگوار مصطفی خان صاحب جمال صورت ظهور گرفت **ذکر ملاقات پادشاهان اسلام و توجه شان بمحاربه رامراج وخیم انجام و بفتح و نصرت معاودت فرمودن هر کدام بمستقر سریر سلطنت** صاحب تاریخ فرشته آورده که علی عادلشاه چون از جهت یکجهتی آن دو پادشاه ذوی الاقتدار مطمئن خاطر گشت در صدد استرداد پرگنه اودنکور و باکری و استخلاص قلعه رایچور و مدکل شده ایلچی نزد رامراج فرستاده محال مذکور را طلب نمود رامراج با ایلچی درشتی کرده از بیجانگر بدر کرد عادلشاه جهت استیصال آن کافر مغرور باتفاق نظام شاه و قطبشاه و علی برید رایت عزیمت برافراشت و سلاطین اربعه در سنه ۹۷۲ اثنی و سبعین و تسعمایه در حوالی قلعه بیجاپور بموجب قرارداد باهم ملاقات نمودند و در بیستم ماه جمادی الاولی از سال مذکور باتفاق از آن موضع نهضت فرمودند و بعد از طی منازل و مراحل بالنکوته که در حوالی آب کشنا واقع است محل نزول اجلال موکب پادشاهان منصور گشت چون آن حدود متعلق بعلی عادلشاه بود آنحضرت میزبان سر دو پادشاه گشته مهمانیهای شاهانه نمود و رامراج بیجانگر چون از اتفاق سلاطین نامور و توجه لشکر نصرت اثر خبردار شد از رهنمونی ادبار بصلح و آشتی نگرائیده حرف تواضع و فروتنی بر زبان نیاورد اگرچه سلاطین اسلام راضی بودند که آنچه از ولایت عادلشاه و قطبشاه گرفته است واپس دهد و عهد کند که من بعد مزاحمت و تشویش نرساند اما آن کافر مغرور در التیام را در مقابل صولت و سطوت خود دلان لم یکن انگاشته بعزم محاربه با جمعیت صد هزار

هفتاد و چهار سوار و نه لک پیاده جنگی بر روآورد و بخت برادر کوچک خود ایلتمراج را که بتهور و مردانگی معروف بود با بیست هزار سوار خونخوار و پانصد فیل عفریت کردار و صد هزار پیاده جرار مقدمهٔ سپاه خود گردانیده به تعجیل هرچه تمامتر روانه نمود که بکنار آب کشنا رفته معابر مسدود سازد و نگذارد که لشکر اسلام عبور نماید و متعاقب او برادر میانش و بنکتادر را بحشمت و شوکت و تجمل بسیار روان کرد و بعد از آنکه ایشان گذرها مسدود کرده اهل اسلام را از عبور باز داشتند رامراج خود نیز با لشکر گران و سپاه بیکران چون سیل دمان و دریای جوشان از عقب برادران روان گشته در کنار ندی بکری فرود آمد و چون معبر را بکشیدن دیوار استوار بر کنارش و نصب کردن ارابها آنچنان مسدود ساخته بودند که عبور از آن بغایت متعسر بود پادشاهان اسلام جمعی از ارباب وقوف را جهت تفحص و تعیین معبر دیگر مامور گردانیدند آنجماعت بعد تفتیش بعرض رسانیدند که گذر ازین آب منحصر در سه موضع است و بهتر ازین معبر دیگر که پایابی آب باشد نیست بنابرین سلاطین اسلام بعد مشاوره چنان قرار دادند که فردا علی الصباح لشکر اسلام از معبر که اهل ظلام گرفته اند کوچ نموده بهانهٔ عبور از گذرهای دیگر بحرکت آید و چون کفار نیز فریب خورده جهت مقابله از آن معبر کوچ کنند سلاطین اسلام بتعجیل تمام معاودت کرده از آن معبر عبور و بمیدان جنگ شتابند القصه حسب القرار روز دیگر از آنجا کوچ کرده بعد طی قدری از مسافت نزول نمودند و روز دویم و سیوم نیز بهمین دستور عمل کردند برادران رامراج باندیشهٔ اینکه مبادا سپاه اسلام از معبر دیگر گذر کنند از آن مقام برخاسته بر سبیل استعجال در آنطرف آب مقابل موکب اقبال روان شدند و چون اراده ازلی بزوال دولت رامراج تعلق گرفته بود شرایط حزم و لوازم احتیاط از دست داده احدی را بضبط آن معبر نگذاشتند و سلاطین اسلام تیر تدبیر بر هدف مراد دیده عنان معاودت

بصوب معبر اول منعطف ساخته بسرعت تمام مسافت سه روزه در یک روز طی کرده پیش
از وصول لشکر رامراج بدان معبر رسیده بامیدواری حضرت باری با جماعت قلیل
عبور نمودند و چون لشکر پس مانده نیز کوچ کرده و در شب از گذرگاه گذشته ملحق گشت
رایات ظفر آیات برافراشته علی الصباح بجانب لشکر رامراج که بمکروهی بود روان
شده نزول اجلال نمودند ازین تدبیر هراس بیقیاس بر کفار مستولی شده همان روز
برامراج پیوستند و در آن شب از شبخون مسلمانان خایف گشته سرداران ایشان
با فوجهای آراسته مقابل لشکر اسلام بایستادند بامدادان سلاطین اسلام بقصد غزا
و جهاد کفار کمر همت میان جان استوار ساخته بتسویه صفوف پرداختند میمنه بعلی عادلشاه و میسره بعلی برید
و ابراهیم قطبشاه و قلب بحسین نظام شاه انتظام گرفت و ارابهای آتشبازی بزنجیرها
مضبوط ساخته پیش صفوف باز داشتند و فیلان جنگی را بدستور در مواضع مناسب ایستاده
کرده و هر یک از سلاطین پاک اعتقاد دوازده علم بنام دوازده امام مرتفع ساخته و نقاره
جنگ نواخته متوکلاً علی الله الاکبر و متوسلاً بالنبی خیر البشر و الائمة الاثنی عشر جهیتی و هیبتی که
زهرهٔ فلک از دیدن آن آب شدی و بهرام خون آشام از بیم آن در اضطراب افتادی
بجانب سپاه اعدا روان گشتند و از جانب دیگر رامراج بیجانگر نیز سران سپاه را خوانده
و بانواع شفقت و مرحمت مستمال گردانیده و قورخانه را گشاده و اسلحه بر خیل و حشم
قسمت کرده بآراستن لشکر پرداخت در میمنه التمراج را با بیست هزار سوار و دو لک
پیاده و پانصد زنجیر فیل در مقابل قطب شاه و علی برید مقرر نموده در میسره وینکتادری را
با بیست و پنجهزار سوار و دو لک پیاده و پانصد زنجیر فیل بمواجه عادلشاه تعیین کرده خود
با سی و پنجهزار سوار خاصه و ده هزار سوار کمکی راجهای اطراف که در روز جنگ باو پیوسته
بودند و شش لک پیاده جنگی و تیر و تفنگی و دو هزار فیل نامی و یک هزار ارابه توپخانه به
ترتیب و قاعده دکنیان گذاشته قلب را مستقر خویش گردانیده بمواجه نظام شاه اختیار کرد و از غایت

تکبر و تجبر خدا را درمیان نادیده و از بازی روزگار غافل گشته به برادران خود حکم فرمود که عادلشاه
و قطب شاه را زنده دستگیر سازند تا مدت الحیات در قید آهنی کرده محبوس گردانم و به هراول
و امرای یمین و یسار خود امر کرد که نظام شاه را سرش از تن جدا کرده پیش من آورند پس در
هنگامی که شهسوار مضمار فلک قدم در نصف النهار نهاد در [illegible] نشسته بعزم جنگ بمیدانیکه
کنار ندی ماکری واقعست شتافت هرچند مقربان التماس نمودند [illegible] سوار گردد از غایت
غرور و تکبر قبول ننموده گفت در بازیچه اطفال احتیاج سواری نیست همین ساعت سران این
جماعه خواهند گریخت القصه دلیران هر دو لشکر بتقدیر ملک دادگری یکی از اهل خیر و یکی از اهل شر
بازوی جلادت برگشادند و درمیدان مبارزت آثار تهور و شجاعت بظهور رسانیدند پیادگان
بیجانگر صفها ایستاده قریب بیجاپور ارابان و تفنگ و توپ و ضرب زن هر دفعه سر میدادند و بهادران
ایشان که اکثر راج بیدره بودند تیغ هندی از غلاف کشیده و سپر جرأت پیش رو کرده حملهای مردانه
نمودند و کار بجائی رسانیدند که چشم زخمی بسپاه نصرت پناه اسلام رسد و از رایات ظلام فتور
بارکان دولت سلاطین اسلام راه یابد که ناگاه رامراج بمیامن حسن سعی حسین نظام شاه و
برکت ثبات قدم او گرفتار یکی از مردم نظام شاه گردید تفصیل این اجمال آنکه حسین نظام شاه
ششصد ارابه توپ و ضرب زن و زنبورک بدین ترتیب که دویست ارابه توپهای بزرگ را
پیش از همه ارابها و عقب آن دویست ارابه ضرب زن که عبارت از توپهای میانه باشد
و پس از آن دویست ارابه زنبورک از تفنگ بزرگتر و ضرب زن کوچکتر پیش افواج خود نگاهداشت
و چلبی رومی خان را که در فنون آتشبازی بی نظیر بود سرکرده مردم توپخانه گردانید در این اثنا دو هزار
غریب تیرانداز از فوج نظام شاه پیش قدمی نموده افواج رامراج را آهسته آهسته بر دوش و قاعده
سپاه گری بر سر توپخانه آوردند درمیان ارابها راه به ترتیب سر داد و جمعی کثیر از سوار و پیاده رامراج
کشته شدند چون رامراج جنگ مسلمانان را خلاف آنچه تعقل کرده بود مشاهده نمود در حساب شده
در اثنای حرب از سنگاسن فرود آمده بر کرسی مرصع زیر شامیانه مخمل سرخ زردوزی

که چهار طرف آن چهالرو علاقه‌های مروارید بود مرصع نشست و از دو طرف او از نقود احمر و ابیض
و مرصع آلات و مروارید خرمنها ساختند چون وقت تنگ بود از سپر و دامن بر امرا و رؤسای
سپاه قسمت کرده بجنگ ارباب اسلام ترغیب نمود و وعده داد که هر که مظفر نزد من آید او را
به طبقهای طلا و درجهای پر از جواهر نفیس خواهیم نواخت امرای کفار خوشدل گشته بار دیگر یکبار حمله
آورده مقدمه و میمنه و میسرهٔ سلاطین اسلام را پریشان گردانیده آثار قیامت پدید آوردند و
سلاطین از فتح مایوس گشته مشوش و متزلزل گردیدند اما نظام شاه ثبات قدم ورزیده از
جای خود نجنبید و چلبی رومی خان بجرأت و سرعت تمام ارابهٔ توپهای کلان و ضربزن را بجای
گلوله خوردهٔ مس بار کرده بدستیاری رومیان و ملیواریان مجرا درست نموده بر لشکر رامراج
سر داد که بیکدفعه پنج شش هزار آدمی و چندین فیل و اسب بیجان گشتند و در آنوقت نظام شاه
با افواج خود از عقب ارابها بر آمده باتفاق کشور خان لاری که اعلام نظام شاه را بر جای خود
دیده بقصد کمک با فرهاد خان حبشی و هشت یا هفت هزار سوار عادلشاهی بسرعت برق و باد
خود را آنجا رسانیده بود مجدداً بر فوج خاصهٔ رامراج که اطراف شامیانهٔ او بودند حمله ور گشته
خلل در جمعیتش انداخت رامراج اجل گرفته که عمرش بهفتاد رسیده بود سراسیمه گشته باز
بر سکاسن سوار شد و در همین یکی از فیلان مست نظام شاهی که غلام علی نام داشت قریب
سکاسن رسیده جمعی را پایمال و هلاک ساخت و حمالان سکاسن که باصطلاح دکن ایشان را
بهوئی میگویند سکاسن را معه رامراج بزمین انداخته فرار نمودند و چون جنگ مغلوبه بود
هیچکس باحوالش نپرداخت درین اثنا جمعی از مردم نظام شاهی آنجا رسیده او را نشناخته
برداشته بچلبی رومیخان که سرکردهٔ توپخانهٔ نظام شاه بود رسانیدند و بروایتی فیلبان
غلام علی او را گرفته پیش رومیخان برد بهر تقدیر رومیخان بی توقف رامراج را نزد نظام شاه
برده بموجب فرمان سرش را از تن جدا ساخته بر سر نیزه کرده پیش افواج باز داشت
و بقول صاحب تاریخ قطب شاهی چون کفار بار دیگر بتطمیع رامراج حملهٔ قیامت آشوب

بر لشکر اسلام آوردند و میمنهٔ سپاه ظفر اثر شعار حضرت شهریار یعنی ابراهیم قطبشاه متفرق گشت
و وینکٹادری فرصت غنیمت دانسته با لشکر خویش بر قلبگاه آن شهریار حمله آورد و شهریار رستم
کردار بمشاهدهٔ جرأت کفار بر آن گروه شقاوت آثار مانند شیری که بر گلهٔ آهو حمله آورد
حمله آورده اکثری را طعمهٔ نهنگ شمشیر ساخته تزلزل در ارکان جمعیت و شکیب کفار
انداخت و وینکٹادری که استظهار سپاه کفره بود در اثنای گرمی کارزار به تیغ مجاهدان
نصرت شعار از پا درآمد و از جانب میمنه دلیران لشکر عادلشاهی به ملیتمراج تاخته جمعی کثیر
را بر خاک هلاک انداختند و از خواص حسین نظام شاه شهسواری خود را برامراج
رسانیده کشان کشان او را بخدمت حسین نظام شاه آورد و حسب الحکم سرش از تن
جدا ساخته بر سر نیزه بست چون کفار را نظر بر آن سر افتاد دست از جنگ باز داشته
گریان و نالان راه فرار پیش گرفتند و اسلامیان تا آناگندی که ده کروهی بیجانگر است
تعاقب نمودند بروایت اصح قریب صد هزار کافر از پیاده و سوار از روز جنگ تا رسیدن
باناگندی بقتل رسیدند و از نقد و جنس آنقدر نصیب خاص و عام گردید که از حیطهٔ تحریر
و تقریر بیرون است و سلاطین غیر از فیل طمع در هیچ چیز ناکرده هرچه بدست هرکس افتاد
ارزانی داشتند و حسین نظام شاه پوست رامراج پر کاه کرده و این بیت نوشته
**بیت** چو بیشه تهی گردد از نره شیر ٭ درآیند شغالان در آنجا دلیر ٭ مصحوب روندگان
سریع السیر نزد مخالفان که شریک اسلامیان نگشته تحریک رامراج تا حوالی احمدنگر مراجعت
رسانیده بودند فرستاد و منشیان بلاغت نشان فتحنامه های این فتح عظیم که روز جمعه
بتاریخ بیستم شهر جمادی الثانی سنه ۹۷۲ اثنی و سبعین و تسعمائه بوقوع پیوسته بود نوشته
مصحوب قاصدان قمر سیر باطراف روان ساختند و سلاطین کامگار بقول صاحب تاریخ
قطبشاهی بعد از آن فتح قریب ده روز در آن مقام ظفر فرجام توقف فرمودند تا سپاه اسلام
از غارت و تاراج اردوی کفار فارغ گشتند من بعد بفیروزی و اقبال متوجه شهر بیجانگر

گردیده دست بتاراج گشاده بنیاد آن شهر و بتخانها را که رشک افزای نگارخانهٔ چین بود
با زمین برابر ساختند و بتلافی خرابی که سپاه رامراج در احمدنگر نموده بود لشکریان نظام شاهی
آتش در اکثر عمارات و اسواق و دکاکین بیجانگر و جمیع قریات اطراف انداخته ویران مطلق ساختند
و ونکتادری که از معرکه گریخته و در جایهای دور دست قرین حیرت نشسته بود بناچاری
جمعی را نزد پادشاهان اسلام فرستاده بزبان تضرع و زاری ابواب سلامتی بر روی روزگار
خود گشوده قلاع و پرگنات سلاطین اسلام را مثل قلعهٔ رایچور و مدگل و پرگنهٔ اودنگری و تاکری
که رامراج بعنف گرفته بود واپس داد و نظام شاه را نیز بهر عنوان راضی ساخت و از جانب
شهریار مصطفی خان و از جانب حسین نظام شاه مولانا عنایت الله و از جانب علی عادلشاه
کشور خان با سپاه گران بجانب قلعهٔ مدگل و رایچور روان شده قلاع را مع مضافات
از تصرف کفار بیرون آوردند و مصطفی خان بی اطلاع ابراهیم قطبشاه و حسین نظام شاه
کلید قلاع را با ولایات بکشور خان سپرده متوجه خدمت پادشاهان گردیده هر دو پادشاهان
چون برین کیفیت آگهی یافتند بهم بر آمدند و حسین نظام شاه بخدمت شهریار پیغام داد
که اگر مصطفی خان نوکر و دولتخواه شماست بغیر رضای جانبین چرا کلید قلعه را بکشور خان
داد و اگر دولتخواه عادلشاه است بچه رو او را مقرب و معتمد درگاه باید دانست صلاح دولت
در آنست که او را بقهر سلطانی از پا در آورید شهریار نظر بر سیادت و خدمات شایستهٔ
او که از و بظهور رسیده بود از سر قتلش درگذشته او را رخصت رفتن بمکهٔ معظمه ارزانی
فرمود مصطفی خان عرض نمود که امروز آنچه از زر و جواهر و اسب و فیل که در تصرف بندهٔ
درگاه از خوان انعام شهریار است بهر که فرمان شود تسلیم نماید فرمان شهریار بنام
عمال دار السلطنت شرف صدور یافت که تمام اسباب و اموال او را همراه مردم معتبر
روانهٔ بندر گردانند گویند هفتصد ارابه باربردار و پنجهزار مردم سربار جهت حمل اسباب
او از سرکار اشرف امداد شد خان عظیم الشان فی الفور کوچ کرده بلشکر عادل شاه

ملحق گشت و منصب وکالت و پیشوائی سرفراز گردید و چند سال بخدمت علی عادلشاه بسر برد و بعد از انتقال علی عادلشاه بتحریک جمعی از مفسدان آن سید عزیز در سنه ۹۸۸ ثمان و ثمانین و تسعمائه در ولایت ملیوار بدرجهٔ شهادت رسید الغرض سلاطین کامگار مدت ششماه در ولایت کفار پرتو نزول افگنده نهایت اقتدار بظهور رسانیدند بعد از آن از آنجا نهضت فرموده چون بحوالی رایچور رسیدند یکدیگر را ضیافت کرده وداع نموده بعنان فتح و ظفر بدیار سلطنت معاودت فرمودند

## ذکر تولد شاهزادهٔ بلند اقبال ابو المظفر محمد قلی قطب شاه [illegible]

که در سنه ۹۷۳ ثلاث و سبعین و تسعمائه چهاردهم رمضان المبارک روز جمعه در صدر نهار بطلوع آن مهر سپهر اقبال از افق ولادت ساحت گیتی منور گردید و فلک پیر از کمال خرمی بسر حد جوانی رسید و شهریار را روشنائی دیدهٔ امید افزود و شکر الهی بتقدیم رسانیده چند روز بلوازم جشن و طوی اشتغال فرمود و سادات و علما و مساکین و فقرا و اهل تنجیم و شعرا از وفور انعام شهریار فیض بخش عالمیان همچو بحر و کان توانگر گشتند و منجمان از زایچهٔ طالع همایونش استخراج نمودند که وجود فایض الجود او باعث ازدیاد رفاه خلق و امنیت رعایاست و موجب شادابی ریاض ملک و ملت و شاعری در تاریخ ولادت آن شاهزادهٔ جوان بخت چه خوش گفته **قطعه**

شاه را داد خدا فرزندی ؛ که شد از دیدن او دل خرم ؛ پی شکرانه شه دریا دل ؛ کرد با خلق بسی لطف و کرم ؛ سال مولودش را یافت فلک ؛ باعث روزی اهل عالم ؛

## ذکر قصهٔ امداد شهریار مرتضی نظام شاه ابن حسین نظام شاه را هنگام ارتفاع غبار مخالفت میان آنشاه عالیجاه و علی عادلشاه

چون حسین نظام شاه بعد استیصال رامراج بمستقر سریر سلطنت خود معاودت فرمود بقول محمد قاسم فرشته پس از یازده روز بعلت افراط شرب و کثرت مباشرت باجل طبیعی این جهان فانی را وداع نمود و این مصرع تاریخ فوت اوست **مصرع**
آفتاب دکن شد پنهان ؛ یعنی سنه ۹۷۲ اثنی و سبعین و تسعمائه و روز وفات بقول صاحب
۹۷۲

تاریخ قطبشاهی چهارشنبه منتصف ذی قعده است از سنهٔ مذکور و بعد از آن ارشد اولاد آن
شاه غفران پناه مرتضی نظام شاه مشهور بدیوانه بر سریر شاهی نشست و چون بنابر حداثت سن
بامور جهانبانی نمی پرداخت والدهٔ ماجدهٔ او بی بی خونزه همایون بنت میانجی ابن خواجگی
که پسرزادهٔ جهانشاه قراقوینلو پادشاه آذربایجان است تا شش سال متصدی مهمات پادشاهی
گشت بنابرین فی الجمله فتوری بارکان دولت نظام شاهی راه یافت و علی عادلشاه باغوای
کشور خان که پیشوای آندولت بود بعزم تسخیر احمدنگر متوجه ولایت نظامشاه گردید مرتضی نظام
شاه باستماع این خبر از خواب غفلت بیدار گردیده از ارکان دولت در باب رفع اینحادثه
درخواست کنگاج نمود و بصوابدید دولتخواهان مکتوبی مشتمل بر استدعای امداد مصحوب رسولان
سخندان نزد شهریار ارسال فرمود و متعاقب ارسال رسولان منهیان خبر رسانیدند که
علی عادلشاه بسرحد احمدنگر رسیده است بنابر ضعف حال با والدهٔ خود و امرای دیگر در برار
نزد تفالخان که در آن ایام سلطنت آندیار بقبضهٔ تصرف درآورده فرزندان عمادشاه را
محبوس ساخته بود رفت و باتفاق متوجه حدود کولاس گشت و ازین جانب چون فرستادهٔ
نظام شاه بدرگاه شهریار رسید بعد دریافت احوال خاطر همایون از بی مروتی عادلشاه بتجدید
اعانت نظام شاه پیش نهاد همت ساخت و امر باحضار امرا و عساکر فرمود درین اثنا رسول
دیگر از جانب نظام شاه رسیده بعرض رسانید که بامید امداد آن سلطنت پناه از دارالسلطنت
خود حرکت نموده باتفاق خان اعظم تفالخان بسرحد کولاس رسیده ایم مترصد از الطاف آنکه خود
را از توجه بدینصوب معاف نخواهند داشت شهریار باستماع این پیغام از مستقر سریر سلطنت
نهضت فرمود و مابین قندهار و کولاس ملاقات دست داد و باتفاق هم متوجه تسخیر بیجاپور گشتند
عادلشاه از استماع این خبر صلاح در جنگ ندیده عنان بصوب کوکن تافته جمعی از امرا و لشکریان
خود را بمحافظت بیجاپور مامور ساخت و سپاه آن پادشاهان بولایت بیجاپور درآمد و لشکریان
مرتضی نظام شاه دست بتاراج برآورده تمام پرگنات و قریات آنولایت را ویران ساختند

عادلشاه از بیم لشکر ظفر اثر چون گردباد در هیچ جا آرام نگرفته هر روز بمکانی و هر شب در جائی بسر میبرد
و از ینجانب شهریاران شهر بیجاپور را محاصره کردند و بعد از آنکه ایام محاصره امتداد یافت
و خرابی بسیار بولایت بیجاپور رسید عادلشاه باظهار مراتب یکجهتی بخدمت شهریار پیغام
داد که عجب است از آن سلطنت پناه که در خرابی ولایت همداستان گشته مانع نمیشوند و طریقه
محبت آنکه نوعی نمایند که رفع مواد عناد شده فرمانروایان بممالک خود مراجعت فرمایند
شهریار باقتضای مروت شاهانه جهت ابقای دولت عادلشاهی مرتضی نظام شاه را بر سر
رضا آورده بتجدید مبانی مصادقت را استحکام داد و رفع فساد نمودن بعد آن پادشاهان
بمستقر سریر سلطنت خویش مراجعت فرمودند اینست آنچه صاحب تاریخ قطبشاهی بقلم آورده
اما محمد قاسم فرشته استمداد نظام شاه از شهریار بعد مقید ساختن مادر خود خونزه همایون
در ایامیکه رایات نصرت آیات نظام شاهی بصوب قلعه دهارور جهت استیصال کشور
خان بحرکت آمده بود نوشته که درین ایام حسین نظام شاه کس نزد شهریار فرستاده
استمداد نمود اما پیش از وصول او کشور خان کشته شد و قلعه دهارور بطرز غریب مفتوح
گشت چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد و بعد ازین واقعه عین الملک و نورخان که از
نظام شاه باغی گشته با عادلشاه ملحق شده بودند با ده دوازده هزار سوار جهت تخریب ولایت
نظام شاه بجانب ولایت احمدنگر روان شدند امرای نظام شاه مثل خواجه میرک و فرهاد
خان و اخلاص خان با پنجشش هزار سوار متوجه دفع ایشان شدند و هزیمت داده نورخان را دستگیر
کرده مظفر و منصور در حوالی دهارور بعز آستان بوسی رسیدند و چون شهریار در آن
اوان بنظام شاه پیوسته اظهار یکجهتی نموده هر دو پادشاه متوجه ولایت عادلشاه شده
بظاهر شهر بیجاپور رسیدند شاه ابوالحسن میر جمله عادلشاه سید مرتضی سبزواری را نزد نظام
شاه فرستاده پیغام نمود که اخلاص و عقیدت این دولتخواه نسبت بآن دودمان موروثی
است و محتاج به تنبیه و گواه نیست اگر حکم شود این مخلص از وفور خیر اندیشی بشرف بساط بوسی

مشرف گردیده آنچه صلاح دولت باشد معروض دارد از ذره پروری عجیب و غریب
نخواهد بود نظام شاه جواب داد که شاه ابوالحسن میرزادهٔ ماست و یکجهتی تمام دارد اگر
اینجا تشریف آرد از صلاح او تجاوز نخواهیم نمود شاه ابوالحسن امیدوار گشته روانه
گردید و بوساطت خانخانان تبریزی از احراز شرف ملازمت مشرف گشته در وقت
فرصت بعرض رسانید که دوستی با عادلشاه منتج قواعد کلیت و فیمابین نسبت قرابت
نیز متحقق و چند گاه که غبار نزاع در میان بواسطهٔ نفران کوتاه بین مرتفع گشته بود
آنهم الحمدلله بآب شمشیر حضرت فرونشست اکنون بموافقت ظاهری قطبشاه اعتماد
کردن و با عادلشاه در مقام خشونت بودن از حزم و دوراندیشی بعید مینماید اگرچه
بحسب ظاهر با حضرت است اما بخفیه با دیگران زبانها دارد پس کتابتی نفاق آمیز
که در آن اثنا قطب شاه بعادلشاه نوشته بود و آنرا شاه ابوالحسن همراه داشت
بنظام شاه نموده بر دعوی خود شاهد عادل گذرانید و خانخانان بتصدیق کلام او
پرداخته بسخنان وحشت انگیز آتش قهر نظام شاه نوعی برافروخت که در همان روز
امرا و سرداران سپاه را جهت محاربه با قطبشاه نامزد فرمود قطبشاه ازین مقدمه خبر
یافته فی الحال سوار شده جریده بجانب گولکنده راهی شد نظام شاهیان اردوی
او را تاراج نموده تا سرحد تلنگ تعاقب کردند و هنگام تعاقب پسر بزرگ ابراهیم
قطبشاه موسوم بعبدالقادر که بشجاعت و علم و حسن خط آراسته بود در خدمت
پدر معروض داشت که نظام شاهیان اعلام جرأت افراشته دلیر و بیباک دنباله
دارند و خرابی بسیار بمردم ما میرسانند اگر حکم شود این کمینه فرزند با برخی از
امرا بکمین رفته و از عقب ایشان درآمده بشمشیر قهر نوعی نماید که موجب تنبیه دیگران
شود عین سرفرازی این فرزند خواهد بود قطبشاه پسر را صاحب داعیه قیاس فرموده
و این اراده را از تحریک امرای کبار و اتفاق ایشان بادی دانسته متوهم گردید

و در اثنای راه اصلا ملتفت جواب نشده چون بگولکنده رسید او را در یکی از قلاع محبوس ساخته بعد از چندگاه بشربت مسموم هلاک ساخت القصه مردم نظام شاهی فیلان بسیار گرفته برگشتند آنگاه نظام شاه باحمدنگر مراجعت فرمود و از اینکه نظام شاه همراهی کرده اردوی قطب شاه را تاراج نمود خاص و عام از نظام شاه متنفر گشتند و مقارن این قطب شاه نیز بمرتضی نظام شاه نوشت که ما را از آن برادر کامگار این توقع نبود که بگفته مفسدان طمع باسپان و فیلان نمایند از مردم اصیل بزرگ بعید مینماید اما اینکه خوب فهمیده میشود از وکیل آنسلطنت است که درین ایام درد و تنخواهی میکوشد و این حرکت بنگاشت او سرزده نظام شاه باندیشه آنکه مبادا قطب شاه بعادلشاه ساخته دعوی فیلان نماید خانخانان را از منصب وکالت عزل نموده شاه جمال الدین حسین انجو را به خلعت منصب وکالت اختصاص بخشیدند امافی تاریخ فرشته والله اعلم بحقیقة الحال

## ذکر توجه علی عادلشاه بمعاونت نظام شاه و محاصره نمودن قلعهٔ کاویل و بعضی از وقایع که در آن آوان رو نمود -

صاحب تاریخ قطب شاهی آورده که چون شهریاران آفاق معاودت نمودند علی عادلشاه بارسال تحف و هدایا و زر نقد نظام شاه و مقربان دولت او را نخود ساخته استدعای ملاقات نمود و حسین نظام شاه بصوابدید مقربان قبول همعنی کرد پس هر دو پادشاه در حوالی قلعهٔ اوسه بملاقات هم خوشنود گشته بعد تشیید مبانی عهد و پیمان مقرر نمودند که اول تسخیر برار نمایند و بعد از آن تسخیر تلنگانه حسب این قرار اول متوجه ولایت برار گشته دقیقهٔ از تخریب آنولایت فرو نگذاشتند و تفال خان چون تاب مقابله نداشت در قلعهٔ کاویل متحصن گشت سپاه هر دو پادشاه محاصره آن قلعه پرداخته بجنگ درپیوستند و بعد چندی که نوبت تا آن رسید که قلعه مفتوح کردد تفال خان کس بخدمت عادلشاه فرستاده دو لک هون و پنجاه سفید فیل

ودیگر تحف و هدایا پیشکش نموده استدعای نجات از آن مهلکه نمود عادلشاه ملتمسات او پذیرا
حسین نظام شاه را الفرنیفت پس هر دو پادشاه دست از محاصره باز داشته بجانب تلنگانه
متوجه شدند و پیشتر از جانب نظام شاه اخلاص خان و عزیز الملک با دو سه هزار دیگر بجانب
مولاس روان گشتند اتفاقاً روزیکه آن دو پادشاه از کاویل کوچ نمودند پنجهزار برگی عادلشاهی
که در کمینگاه نشسته بودند دست بتاراج و غارت بنگاه نظام شاه برآوردند و منصور خان
نظام شاهی بمدافعه پیش آمد و خلق بسیار از جانبین کشته شد و منصور خان نیز کشته گردید و کار
بآن انجامید که آن هر دو پادشاه صف آرای جدال و قتال گردید آخر الامر جمعی از دولتخواهان
جانبین بمیان آمده قرار دادند که اول عادلشاه کوچ نموده متوجه ولایت خویش گردد
بعد از آن نظام شاه روانه احمدنگر شود پس بدین دستور عمل نمودند و این امر باعث
فراغ سپهر یار شد و محمد قاسم فرشته نقل آورده که چون خواجه میرک مخاطب بچنگیز خان
بمنصب وکالت از جانب نظام شاه سربلندی یافت علی عادلشاه ازو ملاحظه
نموده داعیه نمود که با ابراهیم قطبشاه ملاقات کرده او را از خود سازد چنگیز خان
بحسن تدبیر انعقاد را برهم زده مانع ملاقات شد و علی عادلشاه و نظام شاه را با یکدیگر
در سرحد ملاقات داده چنان مقرر ساخت که علی عادلشاه از ممالک کرناتک آنمقدار که در محصول
برابری بمملکت برار و بیدر کند متصرف گردد و مرتضی نظام شاه ولایت برار و بیدر را از قبضه
اقتدار تفالخان و علی برید بیرون آورد و قطبشاه بجای خود بوده بهیچ جا کاری نداشته باشد پس هر دو پادشاه
یکدیگر را وداع کرده بمستقر کامرانی خویش معاودت نمودند چنگیز خان در ترتیب خیل و حشم کوشیده در سنه
ثمانین و تسعمایه روانه تسخیر برار شد و بعد وقوع محاربات فیما بین آخر الامر تفالخان فرار نموده بقلعه نرناله که بر فراز
کوه رفیع واقع است متحصن شد و پسرش شمیر الملک در قلعه کاویل قرار گرفت و در شهور سنه اثنی و ثمانین و تسعمایه قلعه نرناله را
مفتوح ساخت و تفالخان با جمعی از مخصوصان دروازه قلعه کشوده راه فرار پیش گرفت چنگیز خان سید حسن تبریزی را با جمعی از عقب
تعاقب او نامزد کرده خود در عمارت پادشاه بدرون قلعه رفت و نقود و جواهر نفیس را رقم

رقم اختصاص کشید فاتح ملک برار تاریخ فتح یافت و بعد از انکه سید حسین تفال خان را گرفته بدرگاه آورد و چنگیز خان آن سید را بقلعه کاویل که آن نیز در محاصره بود فرستاد تا شمشیر الملک را با امان برآورده قلعه را متصرف شد نظام شاه برهان عماد الملک را در قلعه نرناله گرفتار شده بود مع تفال خان و فرزندانش و جمیع وارثان مملکت برار در یک حصار محبوس گردانید و بعد از اندک زمان همه آنها باجل طبیعی یا بطور دیگر ازین عالم رفتند و از آنها نام و نشان نماند

## ذکر تمهید مصالحت میان شهریار و مرتضی نظام شاه و ملاقات نمودن آن دو صاحب افسر و ملیمراج رای بیجانگر و بیان بعضی سوانح دیگر

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون علی عادل شاه و مرتضی نظام شاه بنابر وجهی که مذکور شد بمقام خویش مراجعت نمودند شهریار انتقام عادل شاه را مکنون خاطر اشرف ساخته بواسطه رسل و رسایل یکجهتی و وفاداری خود و بیوفائی و سست عهدی عادل شاه ذهن نشین حسین نظام شاه نموده استدعای ملاقات نمود تا بتجدید مبانی اتحاد مستحکم ساخته در دفع عادل شاه باتفاق سعی بعمل آید و پیغام داد که هر چند زودتر بمقام دفع دشمن در آیند بصلاح اقرب و وظیفه کشورستانی انکه از مستقر سریر سلطنت نهضت فرموده متوجه کنار آب کشنا گردند و رای ملیمراج والی بیجانگر که باینجانب متفق و متحد است از استماع خبر توجه شاهان با سپاه بیحد بعزم ملاقات جانبین توجه خواهد نمود پیش ازانکه رسول شهریار باحمدنگر رسد مرتضی نظام شاه را نیز این تمنا داعیه در سر افتاده رسولی بدرگاه گیتی پناه فرستاده استدعای ملاقات نموده بود تا مبانی اتفاق مستحکم ساخته در دفع ارباب نفاق کوشند و چون رسولان جانبین بشرف ملازمت پادشاهان فایز شدند و مدعیات بعرض رسانیدند مقرر شد که در کنار آب کشنا ملاقات نمود بنابرین هر دو پادشاه باحضار امرا و سپاه امر فرمود و از مستقر سریر سلطنت حرکت نموده در کنار کشنا بملاقات همدیگر مسرت اندوز گشتند و شهریار بصوابدید مرتضی نظام شاه ملیمراج را نیز بموافقت خواند ملیمراج با سپاه و حشم خود متوجه گشته بشرف ملازمت [illegible] پادشاه

مشرف گردیدند و بعد از تهذیب قواعد عهد و مقرر شد که باتفاق بجانب بیجاپور توجه فرموده تسخیرش
پیش نهاد همت سازند در اثنای این حال مقدمه بظهور رسید که موجب نفاق و باعث رجوع
هر یک بولایت خویش گردید شرحش آنکه چون مرتضی نظام شاه بسبب احداثت سن پروای امور مملکت
نداشت و والدهٔ او خونزه همایون که تمشیت مهمات سلطنت از پیش خود میکرد بنابر فساد انگیزی
مفسدان کس پیش ملتماج فرستاده دو لک هون نقل بها طلبید چون ملتماج قضیه بر عکس تمنای خود دید چه او را
تمنای آن بود که بمدد این دو پادشاه ولایت خود را که علی عادل شاه هنگام قتل براماج بتصرف
آورده بود انتزاع نماید فی الفور کس بخدمت شهریار فرستاده عرض کیفیت حال نمود شهریار استعجا
نموده کس بخدمت مرتضی نظام شاه و والده اش فرستاده پیغام داد که نقض عهد و پیمان شایان
پادشاهان نیست حالا چون مصلحت در پیش است و باتخصم قوی پنجه سر و کار و ملتماج با ده هزار
سوار و پیاده اعتماد بر قول ما نموده آمده است صلاح در آنست که دست از طلب باز داشته و
بمقام خاطر جوئی در آمده نوعی نمایند که رفع کدورت خاطر وی شود نظام شاه و والده او را
طمع نگذاشت که نصیحت شهریار را اصغا نمایند تا کار بجای رسید که ملتماج مستعد جدال و قتال
گردید شهریار جهت اطفای نایرهٔ فساد بملتماج ایما کرد که چون خلاف عهد از جانب نظام شاه
بظهور رسید باید که با سپاه شبا شب متوجه ولایت خویش شوی که اینجانب نیز متوجه سریر
سلطنت میگردد و چون چنان کردند و مهیان خبر کوچ شهریار و ملتماج رسانیدند از کردار خویش
ندامت کشیده غریق بحر تفکر و تحیر گردیدند چه سپاه بیکران علی عادل شاه از یک طرف
سر راه گرفته بود که عبور از آن طرف محل صعوبت و خطر بود و لاعلاج متعاقب شهریار کوچ نموده
بولایت کولکنده و کهنپور متوجه گردیده دست غارت دراز کردند شهریار از استماع
این خبر صلابت خان و مقرب خان و عالم خان را با دو سه هزار سوار جهت ممانعت
نامزد فرموده و جنوداران و حوالداران فرمانی در ان باب شرف صدور یافت جنوداران
و حوالداران از اطراف گرد آمده بنوعی کار بر سپاه نظام شاه دشوار ساختند که شبها از

بیم حوالی اردوی خود خندق کنده پیادهای تفنگچی و کماندار جهت محافظت خود نگاه می داشتند
و صلابت خان و غیره سرداران نیز در صدد دفع در آمدند نظام شاه کامل خان و
معتمد خان و میان منجو را جهت کمک لشکریان خود نامزد فرمود آخر الامر آتش کارزار التهاب
گردید و معتمد خان سر نوبت نظام شاهی بقتل رسید و کامل خان زخمی گردید و مقرب خان نیز
شربت مرگ چشید و جمعی کثیر از سپاه نظام شاه مقتول گشتند و چون شب رسید سپاه نظام شاه
بصد خوف و هراس آن شب را بروز آورده صبح روز آن از آن مقام کوچ نمودند و در هیچ جا
توقف نانموده بسرحد بیدر رسیدند **ذکر نامزد فرمودن شهریار ملک**
**نائب را با سپاه منصور بتسخیر کفار ولایت راجمندری و غیره و بیان فتوحاتیکه در آن اوان رو نمود**

چون شهریار از غزای کفار بیجانگر بدار السلطنت مراجعت نمود بعد از گذشتن یک سال که
سپاه آسوده حال گردید ملک نائب را بتسخیر کفار راجمندری و تسخیر آن ولایت با ده هزار
سوار و چند سردار نامی مثل عین الملک و صلابت خان و ملک مشیر و غیرهم نامزد فرمود
آنها اول بقلعه تلی سر رسیده و تهیهٔ اسباب جنگ کرده صلاح وقت در آن دیدند
که اول بدفع ستنابخان که پیتاپور و راجمندری در تصرف او بود و با جمعیت ده هزار
مرد در آنجا اقامت داشت و هنگام دشواری کار بر اهل قلعهٔ راجمندری امداد
بفرستادن آذوقه و کمک میکرد بپردازند بنابرین متوجه تسخیر پیتاپور شدند ستنابخان
از استماع این خبر با سپاه خویش باستقبال شتافته بجنگ در پیوست و بعد کشته شدن
بسیاری از مشرکان پشت بمعرکه داده راه انهزام پیش گرفت غازیان غنایم بسیار
بدست آورده رو به تسخیر قلعه پیتاپور که ستنابخان در آنجا متحصن شده بود آورده کمند
وطنابها بالا رفته جبراً و قهراً آن حصار را مفتوح ساختند ستنابخان با اهل و عیال
از ممر مخفی از آنجا فرار نموده خود را بقلعه راج بوندری که بر قله کوهی واقع است
رسانید سرداران اسلام پیتاپور را بجمعی از معتمدان سپرده با سپاه منصور از عقب

ستنابجان بسرعت برق و باد روان گردیدند و چون نزاه اطراف آن قلعه دشوار پر از اشجار بود و پیاده های تفنگچی و کماندار از جانب کفار سرراه گرفته بودند ملک نایب وغیره امرایان به پیشه در آمده هر روز دو کروه را بقطع اشجار و افروختن آتش تصفیه نموده طی مسافت میکردند تا انیکه نزدیک قلعه رسیده صد پیاده را طعمهٔ نهنگ تفنگ گردانیده کار بر اهل بیشه و قلعه تنگ ساختند و ستنابجان بنابر خستگی کشته کفار در خود تاب مقابله ندیده با فرزندان از جانبی که متصل بجنگل بود به قلعه راجمندری رفته بدیو یا در ملجی گردید و قلعه راج بوندی مفتوح شد ملک نایب اموال و اسباب ستنابجان را ضبط نموده انچه لایق ارسال بود مصحوب فتح نامه ارسال حضور نمود یکی از بهادران را بمحافظت آن قلعه متعین کرد و ستنابجان براجمندری رفت و دیو یا در و غیره کفار از اطراف و جوانب و راجه های قاسم کوته را ابمدد خواند تا اینکه سه هزار سوار و سی هزار پیاده نیزه گذار و تفنگچی بسیار مجتمع شدند انگاه در مقابله اسلامیان آمده بجنگ در پیوستند و حملهای کوه شکوه بر سپاه منصور آورده امرای میمنه لشکر اسلام را متزلزل گردانیدند زسید محمود و سید مبارک بمشاهده جرأت کفار با بقیه سپاه حمله در گشته صفوف دیو یا در و ستنابجان را از پیش برداشته رایت فتح و نصرت برافراشتند و کفار راه گریز پیش گرفتند و دیو یا در و ستنابجان در قلعه راجمندری متحصن شده غازیان اسلام متعاقب رسیده بمحاصره پرداختند و سه چهار ماه علی الاتصال شب و روز جنگ و جدال بود آخر الامر توپ ابراهیم شاهی را محاذی قلعه مجرا کرده بضرب آن توپ رعد آشوب پنجاه گز دیوار حصار منهدم ساخته کفار هراسان گشته کس بخدمت ملک نایب و مولانا خیالی که معتمد و مقرب درگاه بود فرستاده التماس نمودند که بنویسند تا بقلعه فرستند که باید کان بعد عرض معروضات خود تسلیم کلید قلعه نمایم ملک

صلاح در فرستادنش دیده پنڈت مذکور بجانب قلعه روان نمود و ویدیادر و وشتانجان بصد عجز و زاری باو گفتند بهر حیله و تدبیر که ممکن باشد ما را با فرزندان ازین گرداب بلا بر ساحل نجات باید رسانید بلو پنڈت بسبب محبتی که کفره را باهم می باشد ویدیادر و وشتانجان را اطمینان خاطر گردانیده مقرر نمود که با فرزندان بهر طرف که خواهند بروند و کلید قلعه تسلیم بندگان درگاه نمایند بدین دستور قول و عهد کرده به لشکر منصور بازگشته کیفیت حال بدینگونه مذکور ساخت که کفار دل بر جنگ و جدل نهاده اند و بزودی تسخیر قلعه میسر نخواهد شد صلاح در آنست که سرداران کفار را با فرزندان و متعلقان قول باید داد و تا کلید قلعه تفویض نموده بهر طرف که خواهند بروند و درین باب چندان مبالغه نمود که ملا خیالی راضی گشته ملک نائب را راضی گردانید قولنامه جهت کفار فرستاد سرداران کفار با فرزندان و متعلقان بیرون آمده ویدیادر بطرف قاسم کوته رفت و وشتانجان بطرف بیجانگر شتافت ملک نائب و امرا عرایض مشتمل بر کیفیت حال بحضور فرستادند شهریار بسبب گذاشتن ویدیادر و وشتانجان بلو پنڈت و ملا خیالی را معتوب و مواخذه گردانید و ملک نائب و غیره امرا را به تشریفات شاهانه سرفرازی بخشید و فتح قلعه راجمندری در سنه ۹۷۹ تسعه و سبعین و تسعمائه روداد

مصرع

معبد کافران بدست آمد تاریخ فتح قلعه مذکور است

## ذکر توجه ملک نائب حسب الامر شهریار بعزم تسخیر ولایت قاسم کوته

چون خبر فتح قلعه راجمندری بسمع اجلال رسید فرمان همایون بنام امرا شرف نفاذ یافت که با سپاه منصور متوجه ولایت قاسم کوته گردیده جمیع آن مملکت را مسخر سازند سرداران حسب الامر متوجه آن ولایت گشته بتصفیه جنگلی که پر از اشجار و پناه کفار بود پرداختند و کفار از آمدن لشکر اسلام خبردار گردیده بسان مور و ملخ فراهم شده با ونکٹ راج که جمعیت بیست هزار پیاده همراه او بود عقد موافقت بسته آتش جدال و قتال در اطراف بیشه برافروختند و سپاه

منصور بضرب تیر و لد وز و تفنگ آتش بار و تزلزل در بنای ثبات کفار انداخته و اکثر سرداران
و دلیران را اسیر و قتیل نموده رایت نصرت برافراختند و تلنگ راج با بقیة السیف راه
فرار پیش گرفت و قلعه کوپال وارکوتم مسخر اولیای دولت قاهره گردید بعد از آن سرداران
اسلام عنان یکران عزیمت بجانب قلعه قاسم کوٹه بر تافتند سردار راج و برادرش با بهلیندر
که عمده کفار آن کشور بودند از استماع خبر توجه ملک نایب و کیفیت تسخیر قلعه راجمندری و
دیگر قلاع عاقبت اندیشی نموده کس بخدمت ملک نایب فرستاده طالب امان گردیدند
ملک نایب قول امان داده سردار راج را بدرگاه عالی نمود و برادر او را که بدل و جان مطیع
و منقاد شده بود سرکرده جمعی از سپاه گردانیده متوجه کوپال و برای که راه قدیم بود گردید
آن کفار از استماع صولت و سطوت سپاه اسلام هراسان گشته بطرف بنگاله فرار نمود
و تمام قلاع و ولایت او مسخر سپاه منصور شد ملک نایب مردم معتبر کاردان او در آن دیار
متعین نموده بی توقف بصوب ولایت دیداوی متوجه شد دلب راج حاکم ولایت مذکور چون این
خبر بشنید و در خود تاب مقابله ندید بقلعه دیوربورال که در قله کوهی واقع بود پناه برده
سپاه اسلام متوجه آن قلعه گشته بجای رسیدند که کوهها پیش سر بفلک کشیده و پیرامون آن جنگل بود
که از قیاس باریک اشجار گذار باد در آن دشوار می نمود یک طرفش بدریا خضر پیوسته در آنجا جمعیت هزار
پیاده تفنگچی مستعد رزم و پیکار گشته رو بمقابله آوردند دلیران اسلام بضرب تیغ آتش بار و
خدنگ خاراگذار خرمن حیات دلیران آنها را سوختند و باقی ماندگان راه گریز پیش گرفته
بالای آن کوه آسمان شکوه بر آمده تا چهار ماه با سپاه اسلام جنگ و جدل می نمودند آخر الامر
دلب راج باستیلای رعب و هراس بر سپاه خود خایف و هراسان گشته نزد ملک نایب
فرستاده تسلیم دیداوی نموده مطیع و مالگذار گردید ملک نایب آن ولایت را بنایبان کاردان
سپرده بجانب ولایت جنتر باری روی توجه آورد و مالکان آن ولایت زرسنگ و سورسنگ که
دو برادر بودند از استماع این خبر با جمعیت دو هزار پیاده باستقبال شتافته در راهیکه میان دو کوه

واقع بود دیواری کشیده و خندقی کنده به توپ و تفنگ استحکام داده آماده رزم و پیکار گردیدند
مجاهدان اسلام چون به این محل صعب رسیدند بضرب توپ و تفنگ کار بر آن مخذولان تنگ ساختند و
از انجانب رسنگه و سورسنگه در صدد مدافعه درآمده حرب عظیم نمود و خلق بسیار را کشتن داده
اسیر گشتند و آن ولایت بحوزه تسخیر درآمده بمردم معتمد مفوض گردید

**ذکر توجه ملک نائب بعزم تسخیر ولایت وسناد دیو و بیان محاربات و فتوحاتی که مجاهدان اسلام را دست داد**

چون ملک نائب باقبال تسخیر اکثر قلاع و ولایت قاسم کوته را در مدت دو سال جبراً و قهراً
از دست تصرف کفار انتزاع نمود استیصال وسناد دیو را که میان راجه‌ها بوفور خزاین و بسیاری پیاده
و فیلان کوه شکوه و صعوبت راه مملکت ممتاز بود پیش نهاد همت ساخته متوجه آن ولایت گردید و
قلعه تونور را که در تصرف برادر وسناد دیو بود محاصره نموده بجبر و قهر مفتوح ساخت و برادر وسناد دیو را
و زن و فرزند کفار را اسیر گردانیده و معابد آنها را از بیخ و بنیاد برانداخته غنایم بسیار بدست آورد
و بعد از ان قلعه کنده دویلی را که استظهار وسناد دیو و سپاهش بود مسخر گردانید من بعد متوجه تسخیر قلعه
که مستقر وسناد دیو بود گردید وسناد دیو با پنجاه هزار پیاده تفنگچی و کماندار و پنج هزار سوار
و پانصد زنجیر فیل جنگی بعزم محاربه روآورد و ازینجانب مجاهدان اسلام نیز صف آرا گشتند
بعد محاربه عظیم کفار هزیمت یافته راه فرار پیش گرفتند و سپاه منصور تعاقب نموده دست قتل
و غارت دراز کردند و بمحاصره قلعه که وسناد دیو دران متحصن شده بود پرداختند وسناد دیو
کس بخدمت ملک نائب با تحف و هدایا فرستاده باعتذار پیش آمد و پیغام داد که اگر ملک
موروثی بر من مسلم دارند هر سال مبلغ سی هزار هون و چهل زنجیر فیل روانه درگاه خواهم نمود
ملک نائب که در باب صلح و جنگ از جانب شهریار مختار بود بنابر صلاح وقت ملتمسات او
را مقرون باجابت ساخته فرستاده‌ها را به تشریفات لایق نواخت الحاصل در اندک مدت
جمیع قلاع و بلاد ولایت قاسم کوته و اڈیسه تاکنار دریای اخضر مسخر سپاه ظفر پناه
گشت و ملک نائب در هر مکان امینی مقرر نمود و عرضه اشتی مشتمل بر کیفیت فتح بحضور فرستاد

مشغول عواطف خسروی گردید

## ذکر مخالفت عادل شاه با نظام شاه و کشته شدن کشور خان و فتح قلعهٔ دهارور و ظهور غریب و موافقت نمودن مرتضی نظام شاه با شهریار و مبدل شدن دوستی بدشمنی بسخن سازی بعضی مردم و بیان بی مروتی نظام

چون والده ماجده مرتضی نظام شاه بی بی خونزه همایون که تمشیت مهمات مملکت از پیش خود میکرد اکثر ارکان دولت را ساقط الاعتبار نموده برادران و متوسلان خود را بر روی کار آورده بود ازین جهت اکثر دولتخواهان متفق گشته مرتضی نظام شاه را بر آن داشتند که والده خود را مقید ساخته بقلعهٔ دولت آباد فرستاد و عین الملک و تاج خان برادران آن عصمت پناهی که از سرآمد سرداران بودند و جمعیت ده هزار سوار شایسته داشتند از بیم جان راه فرار پیش گرفتند و تمام لشکر و بنگاه آن دو سردار بغارت رفته وهنی عظیم بسلطنت نظام شاهی راه یافت علی عادل شاه از استماع این خبر فرصت غنیمت دانسته در اوایل شهور سنهٔ خمس و سبعین و تسعمائة کشور خان لاری را با بیست هزار سوار و چندی از امرا جهت تسخیر ولایت نظام شاه بجانب احمدنگر نامزد نمود کشور خان اکثر پرگنات که بر ممر لشکر بیجاپور بود تاخت و تاراج نموده و برخی از پرگنات سرحد را بقبضهٔ تسخیر درآورده امرای نظام شاهی که بمدافعه او اعلام جدال برافراشته بودند در حوالی قصبهٔ کچ جنگ کرده شکست داده و در همان موضع جهت ضبط پرگنات قلعهٔ در نهایت استحکام بنا نموده مسمی به دهارور گردانید و در اندک زمانی تیار ساخته و مملو از آتشبازی و اسباب قلعه داری نموده و محصول از آن ممالک برداشته ارادهٔ تسخیر قلاع و بقاع دیگر نمود و بقول صاحب تاریخ قطبشاهی کتابتی از روی تکبر بنظام شاه نوشت بدین مضمون که دولت آباد را دیده و دانسته بشما باز گذاشتیم اولی و انسب آنکه متوجه آن حدود گردند و باستقی را باز گذارند والا مصرع

انچه بیند ز خویشتن خواهد دید

نظام شاه بدریافت این مضمون بهم برآمده در باب

و در باب صلح و جنگ با امرا و مقربان درخواست کنکاج نمود و بصوابدید خواجه میرک دبیر
اصفهانی که در آن اوان بچنگیز خان مخاطب شده بود ده هزار سوار و اسپ از سپاه انتخاب
نموده در ششصد و هفتاد و هفت متوجه دفع وی شد کشور خان اقسام ذخیره بدرون
قلعه کشیده بمردم جنگی و آلات آتشبازی استحکام آن قلعه نموده باتفاق عین الملک و
انکس خان و نورخان وغیره امرای عادل شاهی عازم جنگ شد لیکن آن امرا از استماع خبر توجه
نظام شاه بیکبارگی بعلت نفاق با کشور خان بی ارتکاب جنگ گریخته متفرق گشتند
و به کشور خان پیغام دادند که چون ما را تاب مقابله نظام شاه نیست باحمدنگر رفته تاخت
و تاراج مینمائیم تا نظام شاه مضطر گشته دست از تسخیر قلعه بازدارد و از جهت محافظت
ولایت احمدنگر دنبال ما شتابد و نظام شاه را که استیصال کشور خان و تسخیر قلعه
اهم بود کس نزد ابراهیم قطبشاه جهت استمداد فرستاده خود با جمعیت انتخابی
بسرعت برق و باد بجانب قلعه دهارور روان شد و کشور خان با جمعیت قلیل در
قلعه متحصن شده علم مدافعه برافراشت و بقول صاحب تاریخ فرشته چون مرتضی
نظام شاه نزدیک دهارور بیک منزل رسیده در کنار آبی نزول اجلال
فرموده در آنجا قاصدی از پیش کشور خان کاغذی سربمهر آورد و نظام شاه
آن را وا کرده بخواند و از عبارت بی ادبانه آن مکتوب برآشفته فی الحال
سوار شده قسم یاد کرده فرمود که پای از رکاب برنیارم تا قلعه را سر نسازم چون
نزدیک قلعه رسیده بدروازه آورد خانخانان و مرتضی خان و سایر مقربان دولت
متوجه شده معروض داشتند که طریق قلعه کشائی این چنین نیست که بمجرد دیدن و اراده
نمودن فی الفور این چنین قلعه مستحکم مفتوح گردد نظام شاه که بفتح ملهم شده بود قبول این معنی
بوجه من الوجوه ننموده گفت که دروازه را به تیغ و تبر درهم شکسته داخل میشوم هر که را اجل
نرسیده آسیبی نخواهد رسید و اگر رسیده کنار گرفتن فائده ندارد و بازو دلیران [illegible]

سلاح پوشیدن نمودند نخست اباء فرمود چون عرض کردند که سلاح پوشیدن سنت نبوی
است جوشن در بر کرده و تیر و کمان بر سر دست گرفته روانه شد درین اثنا توپچیان و تفنگچیان
و بان کاربان شروع بسر دادن توپ و تفنگ و بان نمودند و بیک دفعه دو سه هزار توپ
و تفنگ و بان سر می دادند اگرچه ذی روح بسیار ضایع شد و آثار هول قیامت پدید آمد اما اصلا
آسیبی بذات پادشاه مرتضوی خصال نرسید عنان را ده نکشیده بجایی رسید که
از دیوار حصار پنجاه گز تخمیناً فاصله ماند هیچکس را یارای آن نبود که در باب مراجعت
سخنی بر زبان آورد و درین اثنا بهادران نظام شاهیه به تیراندازی مشغول شدند و
جنگ عظیم در پیوستند که یکبار شور و غوغا و انداختن توپ و تفنگ بالکلیه برطرف شد
مردم متحیر و متعجب گشتند جمعی دریچه کوچک را شکسته بقلعه درآمدند دیدند به تیری از شصت
قضا کشور خان رسیده جان بحق تسلیم نموده افتاده است و در قلعه احدی نمانده سرش
از تن جدا کرده بر کنگره آویختند و نظام شاه از مشاهده آن حال خوشوقت گشته سجده
شکر بدرگاه مفتح الابواب بجا آورده شادمان نشست و بعد ازینچه روداد بموجب
نوشته محمد قاسم فرشته پیش ازین بقید قلم آمد الحال آنچه صاحب تاریخ قطبشاهی
بمعرض بیان آورده منتظم سلک تحریر میگردد چون خبر کشته شدن کشور خان بعادل شاه
رسید بمقام انتقام درآمد و نورخان و عین الملک و ظریف الملک را با سپاه فراوان
جهت تخریب ولایت احمدنگر فرستاده خود با پنجاه هزار سوار بعزم استیصال نظام شاه متوجه شد از
استماع این خبر نظام شاه متردد گشته بصوابدید دولتخواهان خطی مشتمل بر تمهید معذرت و طلب اعانت
با تحف بسیار مصحوب رسولان سخندان بخدمت شهریار فرستاد شهریار بعد دریافت کیفیت حال
کمر اعانت بر میان بسته پس از اجتماع سپاه رایت نصرت آیت بجانب معسکر نظام شاه
برافراخته چون موکب اقبال بحوالی حوض کمتا نزول اجلال نمود ملک برید بخدمت اشرف
شهریار شتافته و باتفاق کوچ کرده چون به موضع واکدری که موعد ملاقات بود رسیدند مرتضی

نظام شاه بعزم استقبال متوجه کالاچبوتره که بجهت ملاقات طرح انداخته بودند گردیده از
این جانب نیز شهریار با جمعی از مخصوصان توجه نموده در آنجا اقتران نیرین و اجتماع سعدین
دست داد و بعد شستن غبار کدورتی که فیمابین بود آب داد و مرتضی نظام شاه مصحفی که مشهور
بدستخط حضرت شاه ولایت مآب بود بمیان آورده مبانی اتحاد و یکجهتی را که در جمیع سوانح
ممد و معاون یکدیگر باشند بایمان غلاظ موکد ساخته بعد عهد و پیمان چنان مقرر گشت که
که باتفاق یکدیگر در دفع فتنه عادل شاه کوشند و در تسخیر بلده بیجاپور و سایر آن مملکت
سعی موفور بظهور رسانند عادل شاه از استماع این خبر مضطرب گشته و اتفاق این دو پادشاه
محمول بر تحریک شاه ابوالحسن ولد شاه طاهر علیه الرحمه نموده مشارالیه را از منصب پیشوائی
و وکالت معزول ساخته بحبس و قیدش فرمان داد و سید مرتضی که در آن اوان بسببی از
اسباب از نزد نظام شاه گریخته پناه بعادل شاه برده بود و بشاه ابوالحسن نهایت محبت
داشت آزرده گشته بخدمت عادل شاه رفته تعهد نمود که باردوی نظام شاه شتافته بهر طریق
که تواند در تمهید مصالحت سعی فرماید بشرطیکه شاه ابوالحسن را از قید رهائی بخشند پس در شب
از بیجاپور بجانب اردوی نظام شاه روان گشت و چون نزدیک آن لشکر رسید مرکب و
یراق خود را در گوشه گذاشته تحف و هدایای بسیار از جواهر و نفایس اجناس با خود برداشته
بسراچه ملا حسین که در آن ایام بخطاب خانخانان سرفراز گشته پیشوائی نظام شاه می نمود در آمد
تحف و هدایا گذرانید خاموش نشست هرچند خانخانان پرسید که موجب آمدن چیست هیچ
نگفت بجز آنکه مرا در حضور نظام شاه برده باید زیرا که روی کار بر دارم خانخانان بطمع تحایف که
که گذرانیده بود در ساعت بخدمت نظام شاه رفته نوعی نمود که او را در حضور طلب فرمودند
چون بشرف بساط بوسی سید سر بر زمین نهاد هرچند مقربان مبالغه می نمودند که سر بردارد امتناع
می نمودند تا اینکه نظام شاه انجاح مدعیات او را متقبل گشت آنگاه سر برداشته عرض نمود که حقوق
خدمت شاه طاهر علیه الرحمه بر این دولت خانه بسیار است و اکنون پسر او شاه ابوالحسن را

بدولت خواهی این درگاه متهم ساخته مقید کرده اند اگر شهریار از رزم عادل شاه بازنیاید
آن سید بکنجاه بقتل خواهد رسید و اگر نوید مرحمت از جانب حضرت شود بنده متعهدم که آن
سید را از قید برآورده در همین منزل بموکب اقبال برسانم مرتضی نظام شاه مآل اندیشی نکرده
فرمود که هرگاه شاه ابوالحسن متوجه درگاه گردد مراحم شاهانه شامل حال او گشته مجموع ملتمسات او
باجابت مقرون خواهد گردید سید مرتضی بعجله دل جواب بر وفق مراد فی الفور بسرعت تمام
به بیجاپور رسیده کیفیتی که گذشته بود بشاه ابوالحسن اعلام داد من بعد بخدمت عادل شاه رفته
حقیقت حال عرض نموده متعهد گردید که هرگاه شاه ابوالحسن را از قید نجات داده با تحف لایق بخدمت
نظام شاه روانه فرمایند بالیقین مراقبت دوستی آن دو پادشاه بعداوت و دشمنی مبدل
خواهد گردید عادل شاه که خواهان این مراد بود می دانست بجز مصالحت با نظام شاه رهائی
ازین مهلکه غیر ممکن شاه ابوالحسن را از قید نجات داده با تحف و نفایس بسیار بخدمت نظام شاه
روانه گردانید و مشارالیه بنوعی که احدی بر آمدنش اطلاع نیافت در شب داخل اردوی
نظام شاه گشته بوساطت خانخانان در همان شب احراز شرف ملاقات نموده ملتمسات
خویش بعرض رسانید و از جانب عادل شاه در مقام عذرخواهی و تلافی مافات درآمده با
نظام شاه قرار داد که بهر حیله و تدبیر که ممکن باشد شهریار یعنی قطبشاه را با ملک برید
دستگیر نموده مملکت تلنگانه را با شهر بیدر اولیای دولت بی منازعی و مشارکی تصرف نمایند
و خانخانان و سایر اعیان با او همداستان گشته نوعی نمودند که مرتضی نظام شاه عهد و پیمان را که موکد
بسوگند کلام مجید کرده بود بر طاق نسیان گذاشته ره نورد طریق بی مروتی و بدعهدی گشت و شهریار
ازین معنی آگاه گشته با جمعیت قلیل موازی پانصد سوار راه ولایت خویش پیش گرفت و سپاه دکن
بر لشکر او تاخت و حادثه عظیم روداد و شهریار چون بشهر بیدر رسید ملک برید پیشکشهای
لایق گذرانید و بعد از آنکه بازماندگان لشکر از عقب رسیدند متوجه دارالسلطنت
گردید تا تدارک مافات متوجه احوال امرا و سپاه گشته

در اندک فرصت بعون ایزد متعال لشکر ظفر اثر را با انتظام آورد

## ذکر مردانگیهای سیف خان عین الملک خلف صدق فتحی خان عم زاده ملک غفران پناه و کشته شدن او بتقریب حسن کفایت

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که سیف خان عین الملک بعد از ارتحال پادشاه مغفرت پناه جمشید قطبشاه مدت یک سال جمیع مهمات سلطنت را در قبض و تصرف خویش در آورده تمام ارکان دولت را بی اختیار و ساقط الاعتبار کرده بود و هنگام توجه شهریار بدار السلطنت بنابر عدم تاب مقاومت با جمعیت خویش بمملکت برار رفت و عماد شاه والی برار نظر بر شجاعت و دلاوری جاگیر چهار هزار سوار بدو مرحمت نمود و در چند معرکه آثار شجاعت و مردانگی از و بظهور رسید و روز بروز حشمت و شوکت او متزاید گردید تا آنکه عماد شاه متوهم گشته با امرای خویش قرار داد که چون علی الصباح بقصد سلام آید او را گرفته مقید سازند و صبح زود کس نزد او بطلب فرستاده پیغام داد که جریده با معدودی چند بسلام آید او غافل از تزویر عماد شاه با هفده جوان متوجه سلام گشت مردم عماد شاهی حسب القرار او را در میان گرفته خواستند که دستگیر کنند او بزور بازوی شجاعت آن هفده جوان مخالفان را از حوالی خویش متفرق گردانیده بمعسکر خویش پیوست بعد از آن هر چند در عماد شاه در مقام اعتذار آمد مفید نیفتاد و پس از آن عین الملک با جمعیت خویش متوجه احمدنگر گردید و در هنگامی که ابراهیم عادل شاه و رامراج و عماد شاه و ملک برید باتفاق هم کمر بکین نظام شاه بسته لشکر نظام شاه را احاطه نموده بودند رامراج کس بخدمت نظام شاه فرستاده پیغام داده بود که توپخانه بده نظام شاه متردد گشته عین الملک را طلبیده در باب رهائی خود درخواست کنکاج نمود عین الملک معروض داشت که هیچ اندیشه بخاطر اشرف راه نداده متوجه احمدنگر باید شد این بنده سر راه مخالفان گرفته توپخانه را بسلامت باحمدنگر میرساند فی الفور بیرون آمده مقرر فرمود که توپخانه را پیش اندازند نظام شاه کوچ نموده متوجه دار السلطنت گردید عین الملک همه جا همت کرده از عقب سر راه بر دشمنان گرفته به تیغ آبدار جواب داده

توپخانه باحمدنگر رسانید و بعد از آنکه نظام شاه استقرار یافته و رامراج را در مخالفت
با عادل شاه با خود متفق ساخته قرار داده که مملکت او را با یکدیگر بالمناصفه تقسیم سازند
و باتفاق بجانب بیجاپور متوجه گشته عادل شاه را محصور نمودند و کفره در معابد و مساجد
اهل اسلام آتش زده علم فساد برافراشتند عین الملک بپاس اسلام در بار عام بخدمت نظام شاه
آمده عرض نمود که در عهد سلطنت شما کار بجایی رسید که بتخانها بجای مساجد تعمیر یافت اکنون بپایه
خویش کمر غزا و جهاد بر میان جان بسته اطاعت شما که مستلزم اطاعت کفار است و موجب
تذلیل دین مبین نخواهم نمود هر چند نظام شاه کلمات نصیحت آمیز ادا نموده مفید نیفتاد و خشمناک
از مجلس شاهی برخاسته فی الفور بعزم امداد عادل شاه کوچ نموده برامراج پیغام داد که اکنون
من بعون الهی کمر حمایت دین اسلام بر میان بسته ام پیش از آنکه همه از قیل و قال
بقتال و جدال انجامد ترک محاصره بیجاپور نموده بصوب مملکت خویش مراجعت نمایی و
الا مستعد مقابله باشی که اینک رسیدم رامراج از غایت جلادت و دلاوری او اندیشناک
گشته بصوب بیجانگر مراجعت نمود و برهان نظام شاه قرین یاس و حرمان بجانب احمدنگر
بازگردید و چون عین الملک تربیت یافته این دودمان عالیشان بود شهریار از
استماع مردانگیهای او و قولنامه مشتمل بر اظهار مراحم و عنایات شاهانه با تشریفات و
القابات خسروانه فرستاده طلب فرمود و بعد از آنکه بسعادت پابوسی مشرف گردید
شهریار مهد علیا همشیره خود تانی بی بی را در سلک ازدواجش کشید و بلکندل را با توابع
در وجه جاگیرش مقرر فرمود و بعد انقضای دو سال از جهت سرکشی و سبک سری
که در جبلت او بود گرد ملال بر خاطر انور نشسته مشار الیه را مرخص ساخت که از ولایت
بلکندل بهر طرف که خواهد برود و عین الملک بجانب بیجاپور متوجه گشت عادل شاه
که بر توجه او اطلاع یافت ده لک هون جهت او ارسال داشته به بیجاپور طلبید و
چند پرگنات معمور در وجه اقطاعش مقرر فرمود و صاحب تاریخ فرشته آورده که بعد

از وفات برهان نظام شاه بسعی ارکان دولت میان ابراهیم عادل شاه و حسین نظام شاه ابواب مصادقت مفتوح گشته در سرحد ملاقات کردند و لوازم عهد و پیمان در باب اتحاد و دوستی بجا آورده بمستقر حکومت مراجعت نمودند لیکن در همان زودی بار محبت بعداوت مبدل گشت و به سلسله جنبانی خواجه جهان دکنی که دران ایام از ترس حسین نظام شاه گریخته به بیجاپور آمده بود عدالت پناه در فکر استخلاص سولاپور افتاده براه طرح مصادقت دوستی افگنده و سیف خان عین الملک سپه سالار برهان شاه که از حسین نظام شاه متوهم گشته نزد برهان عماد الملک بولایت برار رفته بود بحسن تدبیر و عدهای دلفریب نزد خویش آورد و جای اسد خان بوی تفویض نموده بخطاب و القاب سیف الدوله القاهره عضد السلطنت الباهره امیر الامرا سیف عین الملک سرفراز گردانیده و ولایت مان و مابین و دیگر پرگنات و بیست و پنج هزار هون نقد عنایت فرموده و در همان زودی باستصواب او و خواجه جهان دکنی چتر سلطنت بر سر شاه علی ابن نظام شاه که پناه باو آورده بود مرتفع ساخته اراده نمود که او را بر تخت احمدنگر متمکن سازد و بعده قلعه سولاپور و کلیان را بحوزه تصرف درآورده چشم شکستهای سابق نماید پس با سپاه رزم خواه از بیجاپور نهضت نموده شاه علی را با ده سه هزار سوار نظام شاهی که در آن مدت از سطوت و غضب حسین نظام شاه گریخته به بیجاپور آمده بودند پیشتر از خود بجانب سرحد روانه ساخت و نامهای مشتمل بر مواعید خسروانه نزد اکابر و اشراف احمدنگر ارسال داشته ایشان را بقبول سلطنت شاه علی تحریص و ترغیب نمود و چون احدی از مردم نظام شاهی بجانب شاه علی میل نکرد نظام شاه از استماع آن خبر با لشکر گران برهان نظام شاه متوجه سرحد گردید عدالت پناه بخلاف عادت سرکنج گشاده ترتیب سپاه شش لک هون بر سپاه قسمت نموده باستظهار سیف عین الملک در افروختن آتش جنگ عازم و جازم گردیده کوچ بکوچ متوجه سرحد گشت و عین الملک را هراول ساخت

وحسین نظام شاه نیز به ترتیب صفوف پرداخته خانزمان و بحری خان و اخلاص خان
را معداد ای عماد شاهی هراول کردانیده ارابه های آتشبازی پیش لشکر باز داشت
سیف عین الملک بواسطه اظهار شجاعت و مجرای خدمت بتعجیل بجانب خصم روان
شده از فوج قلب دور افتاد عادل شاه نزد او کس فرستاده پیغام داد که قاعده
هراول نیست که از قول بسیار دور گردد سیف عین الملک جواب داد درست است
لیکن پیش آمدن و باز پس گردیدن مناسب نیست که موجب جرات خصم می گردد و دیگر
آنکه افواج خصم را اینقدر یارا نیست که مثل من هراول اینجا ساخته پیش قدمی کنند و
عنان ریز بجنگ در پیوست و بجماله نخستین توپخانه را بدست آورده و میخهای آهنی در آتش زن
و ضرب زن کوفته دل خاطر از آتشبازی نظام شاه جمع کرده پیشتر شده هراول او را که
عمده دولت بود درهم شکست و زده زده بفوج قلب رسانید نظام شاه با لشکر خاصه
خیل و فیلان مست شاهی که جهت مقابله قول عادل شاهی مستعد و مهیا داشت بر سیف
عین الملک حمله آورده جنگ صعب نمود و جمعی کثیر از طرفین کشته شده نزدیک بود
که افواج نظام شاهی متزلزل گشته گزندی بایشان رسد که ناگاه بعضی از امرا مانند
رستم خان دکنی و جهان گیر خان جشی و غضنفر خان شیرازی که با میسره عادل شاهی
جنگ کرده منهزم شده بودند سپاه خود را گرد آوری نموده بمدد حسین نظام شاه رسیدند
سیف عین الملک بمشاهده قوت نظام شاهیه مشرف بر فرار بود که ناگاه چتر و علم دولت
عادل شاه نمودار گشت و سیف عین الملک بنابر عادت خود که در هنگام سختی معرکه میکرد از
اسپ بزیر آمد تا بهادران در ترکش بندان بدانند که سردار داعیه گریز ندارد و کشته باید شد
یا فتح باید کرد و کوتاه بینان نا عاقبت اندیش بعرض عدالت پناه رسانیدند که سیف عین الملک
چون پرورده خاندان نظام شاهیه است درین وقت دولت خواهان حسین نظام شاه
کرده مطیع و منقاد شد و اینک از اسپ فرود آمده براه سلام کرد ابراهیم عادل شاه

که از پیش رفتن او بدگمان شده بود این حرکت را بر حرام خوری سیف عین الملک حمل نموده بجانب بیجاپور عطف عنان نمود و چون سیف عین الملک افواج قول و چتر و علم را بجای خود ندید دست از جنگ باز داشته و خواهرزادۀ خود را صلابت خان نام که زخم‌های منکر برداشته از اسپ جدا شده بود در پارچه کرباسی پیچیده از معرکه بیرون آمده متوجه بیجاپور شد و بعد وصول بمقصد در ظاهر آن بلده فرود آمده یکی از معتمدان خود را بخدمت عدالت پناه فرستاده معروض داشت که اسباب و اموال باخته با اسپ و قبچی آمده ام خیمه و خوابگاه ندارم که در سایه آن بنشینم اگر چیزی نقد از خزانه مرحمت فرمایند سامان خود کرده در خدمت خواهم بود عدالت پناه چون از و ناخوش شده بود جواب داد که ما را احتیاج نوکر سخن ناشنو در کار نیست هر جا که خواهی برو سیف عین الملک که با اعتقاد خود تقصیری نکرده بود ازین جواب بدریای حیرت غوطه خورده باز پیغام نمود که من از روی صدق و اخلاص کمر جان سپاری بر میان بسته ام و پانصد شش صد خویش و قرابت خود را درین معرکه فدای پادشاه کردانیده ام روی آن ندارم که باچنین پریشانی جای دیگر بروم اگر عدالت پناه خواهند یا نخواهند ما جا کرد و غلامیم و بجای دیگر نمی رویم چون ازین سخن خلوص او بوی از سرکشی بمشام خرد می رسید عدالت پناه بعضی مود که گذارنده پیغام را بطپانچه تادیب نوازند سیف عین الملک مایوس گشته با اصحاب حل و عقد خود مشورت نموده باتفاق مرتضی خان انجو و مرزا بیگ خان سیستانی و میان فتح الله و علیخان از ظاهر بیجاپور کوچ کرده بولایت ماه رفته بقدر امکان دست اندازی نموده مال فراوان گرد آورد و بر مردم خود تقسیم کرده ایشان را صاحب سامان گردانید عدالت پناه بعد اطلاع برینحال یکی از امرای خود را با پنج هزار سوار بدفع و اخراج او مامور کرد و بکشش زدی مابین جدال و قتال بمیان آمد و لشکر عادل شاهی منهزم گردید عین الملک دندان طمع تیز کرده محصول ربیع آن ولایت و خارج آن از سایر پرگنات دیگر مثل میچ و غیره نیز متصرف گشت عدالت پناه

بار دیگر جهت قلع و قمع دلاور خان حبشی را که در اواخر وکیل السلطنت شده بود با جمعیت
ده هزار کس نامزد فرمود درین دفعه نیز سیف عین الملک باتفاق صلابت خان بمقابله
شتافته دلاور خان را شکست داد و افواج عین الملک تعاقب نموده هرکرا یافتند کشتند و
اموال و اسپ و فیل بدست آورده خبر شکستگی خود شنوده پنج هزار سوار خوب
دو اسپه سه اسپه نزد عین الملک فراهم شد عدالت پناه کرت سیوم با بیست و پنج هزار
سوار و فیل و توپخانه بسیار متوجه ولایت مان شد و سیف عین الملک سپاه خود را فراهم
آورده در قصبه مان مقام نمود عدالت پناه بنابر توقف او در مان چند روز در
کنار ندی مان رحل اقامت انداخت و سیف عین الملک که لشکر خود را فراهم آورده
مستعد گریختن شده بود از اقامت عدالت پناه خود را صاحب وجود دانسته فسخ
عزیمت نموده قرار داد که بدون جنگ دست ازان ولایت باز ندارد و پس سه روز
پی درپی فوجها ترتیب داده آوازه می انداخت که امروز صف جنگ خواهم کرد و
سه کرت بجانب لشکرگاه عدالت پناه آمده باز می گشت بنابران تمام لشکر عادلشاهی
درین سه روز از صبح و شام مسلح بر پشت اسپان می ایستادند چون خبر مراجعت او
می شنیدند مانده و کوفته وقت شب بخیمه و خوابگاه خود میرفتند روز چهارم سیف
عین الملک چون صفها آراسته متوجه اردوی عدالت پناه شد امرای عادل آنرا روز مثل
روزهای دیگر دانسته هرچند می گفتند که اینک سیف عین الملک آمد ایشان باور نکرده متوجه
کارزار نمی شدند و از خیمه و خرگاه بیرون نمی آمدند تا آنکه آثار و علامات لشکر سیف
عین الملک مشاهده گشت عدالت پناه ناچار خود سوار شده بی آنکه تهیه اسباب
حرب کما ینبغی پردازد بجانب ابلغی متوجه گردید سیف عین الملک اندیشید و با اعیان و
اشراف مردم خود مشورت نموده همگی گفتند با فوجی که همراه بادشاه در آن باشد جنگ نمی توان کرد
اما مرتضی خان که سید معمر بود و عین الملک مریدانه بادی سلوک می نمود گفت چرا جنگ نمیکند

ملاحظه برای جمعیت عین الملک این افعال شنیع کرده بعزم قتال اسپ را جلو داد و پنج هزار
سوار که همراه بودند بیک دفعه اسپهای خود جهانیده متوجه افواج خاصهٔ عادل شاهی شدند
و مردم قول تاب آن حمله نیاورده بی اختیار عنان گردانیده به بیجاپور رسیده بقلعه در آمدند
و آن روز چتر و فیل و توپخانه و اکثر اثاثهٔ سلطنت نصیب عین الملک گردیده خلل فاحش
در آن دولت خانه پدید آمد سیف عین الملک اکثر ممالک محروسه را متصرف شده در موضع
تورواکه دو کروهی بیجاپور است نزول کرد و عادل شاه صلاح در جنگ ندیده متحصن گردید
و اهل بغی کافر نعمت هر روز تاخت بر شهر آورده انواع مزاحمت میرسانیدند و نمیگذاشتند
که غله و آذوقه بفراغت برسد بنابرین عادل شاه برای دفع شر آن جماعت استمزاج از
رام راج نموده هفت لک هون نقد مرسول داشت رامراج برادر خود وینکتادری را
با بیست هزار سوار و پنجاه هزار پیاده جهت دفع عین الملک روانه گردانیده
عین الملک خواست که بر لشکر بیجانگر شبخون زند وینکتادری این معنی را دریافته
حکم کرد که صغیر و کبیر لوازم هوشیاری پرداخته هر یک پارچه چوبی که بطول دو گز و نیم و
کمتر باشد بهم رسانیده بر سر آنها پارچها بروغن چرب کرده ببندند و وقت شب چون غوغا
بلند شود همه را افروخته شب را چون روز روشن سازند سیف عین الملک غافل ازین معنی
دو هزار کس از لشکر خود انتخاب کرده باتفاق صلابت خان در سه کروهی بیجاپور بر ایشان
شبخون زد و چون زد و خورده بمیان اردوی ایشان در آمد خاص و عام بر نهج مذکور
چراغان افروخته شب را مانند روز گردانیدند و پیادهای بیجانگری بضرب سنگ و
چوب و تفنگ بیک طرفة العین پانصد کس معتبر او را هلاک ساختند عین الملک و صلابت خان
راه فرار پیش گرفته و از کمال اضطراب راه لشکر خود غلط کرده بجانب دیگر افتادند و چون خیلی
از وقت گذشت و عین الملک پیدا نشد آوازهٔ کشته شدن او منتشر گشت لشکرش متفرق
شده هر یک بجائی رفت و عین الملک و صلابت خان با دویست کس قریب دمیدن صبح

نزدیک بود آمده و چون آثار نکبت مشاهده کردند و از لشکر خود اثری ندیدند پای در بادیهٔ گریز
نهاده از راه مان بجانب ولایت نظام شاه گریختند حسین نظام شاه که از و دل پر خون
داشت بحسب ظاهر قولنامه در رومال خاصه بسته مصحوب قاسم بیک حکیم فرستاده
بعد ملاقات آنچه شرط گفت و شنفت بود حکمت پناه بجا آورد عین الملک بدو شرط
قبول این معنی نمود یکی آنکه نظام شاه باستقبال او از قلعهٔ احمدنگر بیرون آید دوم آنکه در روز
ملازمت قاسم بیک در اردوی او بطریق رهن باشد قاسم بیک هر دو امر را متعهد شد و عین الملک
با دو هزار سوار متوجه احمدنگر گشت و در دو کروهی احمدنگر فرود آمد و قاسم بیک جهت تقرر
وضع ملاقات رخصت گرفته باحمدنگر رفت و چون در آنجا رنگ مجلس حضور دگرگون دید بمنزل
خود رفته روغن طلا در سر و رو مالیده بهانهٔ آماس بر بالین بیماری تکیه نمود حسین نظام شاه
جمعی از اعیان با اطعمه و اشربهٔ فراوان نزد عین الملک فرستاده اعلام نمود که فلان ساعت
جهت ملاقات برگزیده ایم و چون قاسم بیک بیمار است انتظار او بعمل نیاید باید که زود
روانه شوند که اینک ما نیز باستقبال شما سوار می شویم عین الملک کسان معتبر و معتمد نزد قاسم بیک
برای دریافت حال فرستاد ایشان حال او را چنانکه بحسب ظاهر دیده بودند بعرض بیان
آوردند عین الملک لاعلاج گشته همراه صلابت خان با شرذمهٔ قلیل روانه شد و مقبول خان که غلام او
بود هر چند از رفتن منع نمود و گفت بیماری قاسم بیک حیله مینماید اصلا سود نکرد و مفید نیفتاد مقبول خان
اندوهگین گشته از او جدا شده بلشکر عین الملک رفته گفت که خداوند من جان فدا نمود که تمام
لشکر کوچ کرده بشهر بیاید پیش آسیبان ازین گروه مستورات را لباس مردانه پوشانیده با خیل
و حشم متعهد سواری گشت و چون عین الملک نزدیک قصبهٔ بنکار رسید دید که نظام شاه
در صحرای مسطح بدین وضع ایستاده که بر اسپ سوار و در خود فیلان را ایستاده نموده
کوچه کوچه ساخته اند حسین نظام شاه جمعی از مجلسیان خود را پیش فرستاده فرمود تا او را
و صلابت خان را سواره باندرون آورند و از عقب جمعی دیگر رسیده تکلیف نمودند که

که پیاده باید شد لاچار پیاده گشته بیشتر شدند و در اثنای استلام کردن هر دو را گرفته
بالای فیل سوار ساختند نظام شاه صید را بدام آورده برگشت و چون بدرون
قصبهٔ [illegible] رسید فیلبانان چنانکه کسی واقف نشود هر دو را بموجب اشاره خفه کرده
کشتند و اجساد شان بزیر انداختند حسین نظام شاه گفت که بیچاره‌ها از ترس مردند
پس جمعی را امر فرمود تا عورات و اموال ایشان را بحضور آوردند و قبول ثان
که گوش بر آواز بود اهل و عیال عین الملک و صلابت خان را سوار ساخته
و قریب پانصد سوار که من المبدا الی العهد در ملازمت عین الملک بودند همراه
گرفته و با اسپ و شتر متوجه ولایت شهریار گشته و چند جا با مردم نظام شاه
که دنبال کرده بودند جنگ گریزانه کرده در قلعه دار السلطنت گولکنده بسلامت
رسانید و بقول تاریخ قطب شاهی بجلدوی آن نیکو خدمتی بمنصب وزارت رسید

ذکر موافقت شهریار با عادل شاه و تفال خان و ملک برید
بجهت دفع مرتضی نظام شاه و ظهور رسیدن خلاف از جانب
عادل شاه و اتفاق کردن با نظام شاه و آمدن تا شهر بیدر و بیان وقایعی که بعد از آن روداد

صاحب تاریخ قطب شاهی آورده که چون مرتضی نظام شاه نقض عهد و پیمان نموده
و طریق بی مروتی مسلوک داشته کرد آنچنانکه پیش ازین بقید قلم آمد از آن روز شهریار
تدارک و تلافی آن مرکوز خاطر انور می داشت و چون تفال خان مستظهر او بود
بنابرین تفال خان را بارسال رسل و رسایل بموافقت خود خواند تفال خان شمشیر الملک
پسر خود را با دو هزار سوار جهت تاسیس مبانی دوستی و اتحاد نزد شهریار فرستاد
شهریار بنابر مصلحت وقت بهانه شکار با جمعی از مقربان از دار السلطنت برآمده [illegible]
کولاس و بیدر ملاقات شمشیر الملک نمود و خاطر از موافقت تفال خان جمع ساخت
ملک برید نیز از استماع این خبر بملاقات شتافت و بعد تشیید مبانی عهد و پیمان

در باب دفع مخالفان با میان موکد باتفاق کس پیش عادل شاه فرستاده استدعای ملاقات
نمودند عادل شاه این معنی را فوز عظیم دانسته قبول نمود و امر باحضار افواج متفرقه فرمود
مرتضی نظام شاه از استماع این خبر اندیشناک گشته بصوابدید چنگیز خان بقصد آنکه درمیان
حایل شود بر سبیل استعجال با لشکر بسیار بجانب بیجاپور نهضت فرمود و چنگیز خان را برای
مصالحت با تحف و هدایای خسروانه روانه خدمت عادل شاه نمود و چنگیز خان در ظاهر
قلعه ملدرک بملازمت فایز گردیده و مساعی دلپسندیده زنگ کدورت از آیینه ضمیر عادل شاه
زدوده و ازین معنی مقربان بارگاه را خورسند ساخته مایل بصلح گردانید تا آنکه همکنان
ملاقات آن دو پادشاه باهم مقصر نمودند چون این خبر بمسامع اقبال رسید صلاح
در مراجعت دانسته ملک بریدرا در محافظت و تعمیر قلعه بیدر تاکید نموده و شمشیر الملک را
بخلعتهای پادشاهانه نواخته خود بجانب دارالسلطنت توجه فرموده و بتهیه اسباب جنگ
پرداخته در ظاهر دارالسلطنت رایات ظفر آیات برافراخت و از انجانب مرتضی نظام شاه
و علی عادل شاه بعد ملاقات باتفاق همدیگر متوجه ولایت تلنگانه و بیدر گشتند بعد
از قطع منازل علی عادل شاه در کنار حوض کمٹانه و مرتضی نظام شاه قریب بحصار
بیدر نزول کردند و دقیقه از دقایق تخریب مملکت فروگذاشت نکردند شهریار از استماع
این خبر قلعه دارالسلطنت را به آلات آتشبازی و اسباب قلعه داری استحکام داده
صلابت خان و حبشی خان را که دو سردار بهادر نامدار بودند با ده هزار پیاده و
چهار هزار سوار بر سر مخالفان نامزد فرمود که قزاقی نموده لشکر مخالفان را تنگ آورند
پیادهای منصبدار در هر شب تا کمین نموده موازی دویست سیصد نفر را از لشکر مخالف
گوش و بینی بریده بلشکر ظفر اثر معاودت می نمودند هر که سری می آورد یک هون و
هر که گوشی می آورد یک پرتاب انعام می یافت و در روز صلابت خان و حبشی خان هم
در لشکر بطور قزاقی هنگامه آرا گشته و راه آمد و شد بر مخالفان مسدود می کردند

از ین جهت آن هر دو پادشاه تنگ آمده دست از مخاصمهٔ شهریار باز داشته مرتضی نظام شاه
بصوب مملکت برار و علی عادل شاه بجانب بنکاپور جهت تسخیر آن ممالک عنان
یکران عزیمت معطوف گردانیدند و بنا بر حزم و احتیاط که مبادا شهریار هنگام غیبت بعزم
تسخیر احمدنگر یا بیجاپور توجه فرماید هر یک از آن دو پادشاه یازده هزار سوار انتخابی
از جانب عادل شاه کامل خان و یار قلی بیگ و از جانب نظام شاه میرزا یادگار و
خیدر سلطان را بسپه سالاری نصب کرده بصوب کولاس نامزد فرمودند بعد
از آن بجانب مملکت برار و بنکاپور نهضت نمودند ذکر نامزد فرمودن شهریار

امراء خواهین را جهت تنبیه جوت راو و دیو نایک و هوجل نایک
و غیره سرداران برگی و نصرت یافتن سپاه منصور بر ایشان

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که علی عادل شاه هنگام توجه بعزم تسخیر ممالک بعید
و تلکانه قولنامه و تشریفات فرستاده جوت راو و دیو نایک و هوجل نایک را
بمعاونت خویش طلب نموده آنها با دو هزار سوار جهت امداد متوجه اردوی عادل شاه
گردیدند و چون پیش از وصول آنها منازعت بمصالحت مبدل شد و عادل شاه روانه
بنکاپور گشت سرداران برگی بی تامل بولایت شهریار درآمده خرابی بسیار بظهور رسانیدند
شهریار با پنج هزار سوار از عسکر منصور انتخاب نموده بسرداری صلابت خان و حمید خان
و حبشی خان بجهت مدافعه آن قوم نامزد فرمود و چون لشکر منصور قریب بلشکر برگی
رسید سرداران لشکر برگی بعزم محاربه پیشتر آمدند و کار بجدال و قتال انجامید و
بهادران جانبین داد مردی و شجاعت دادند در اثنای گرمی بازار محاربه صلابت خان
بر قلب لشکر کفار زد و با جوت راو جنگی در غایت شدت بوقوع آمد متعاقب این حال
سرداران دیگر حمله آورده تزلزل در ارکان ثبات کفار نابکار انداختند و با جوت راو
و هوجل نایک که حرم عادل شاه همراه آورده بودند قصد محنت حرم را بر اسپی سوار نموده بسلامت

بیرون رفتند غازیان اسلام تعاقب کرده فیل فتح لشکر و فیل فتح جنگ و نشان ماهی مراتب
که علی عادلشاه از نهایت توجه بجهت او ارزانی داشته بود بدست آورده و چندکس
از رؤسای آن قوم را اسیر گردانیده بفتح و فیروزی مراجعت نمودند و غنایم را با اسیران
بنظر همایون درآوردند و امرا و بهادرانیکه در آن معرکه آثار شجاعت بظهور رسانیده بودند
بمناصب بلند و انعام و اکرام ارجمند ممتاز گردیدند

## ذکر نامزد فرمودن شهریار امیرشاه محمد انجو را بمحاربه لشکر نظام شاه و عادلشاه و بیان فتوحاتیکه سپاه منصور را دست داد

و قبل از این تاریخ قطبشاهی بوده که سرداران مرتضی نظام شاه و علی عادل شاه که
با جمعیت سی هزار سوار بسرحد کولاس جهت حراست ولایت آن دو پادشاه چنانکه سابقاً
مذکور شد نامزد شده بودند چون بحوالی کولاس رسیدند دست تخریب ممالک بیدر و
سرحد کولاس گشوده دقیقه از دقایق بیداد فرو نگذاشتند شهریار از استماع این خبر هشت هزار
سوار انتخابی بسپه سالاری سیادت پناه امیرشاه محمد انجو بجهت مدافعه آنها نامزد فرمود
و شجاعت و امارت پناه میرزا حسین بیگ ترکمان را که از بنی اعمام شهریار بود با چهارصد
جوان غریب و ترکمان همراه امیرشاه محمد انجو روانه نمود و بعد از قطع مراحل چون سپاه منصور
مابین کولاس و دیگلور رسید سید حیدر نامی از سرداران نظام شاهی که با دو سه هزار سوار
و سه چهار هزار پیاده در قلعه دیگلور بود از استماع خبر رسیدن سپاه منصور از آن
قلعه بیرون آمده در مقابل لشکر منصور صف آرا گشت میرزا حسین بیگ با جوانان ترکمان
و غریب حمله بر سپاه مخالف آورده جمعی کثیر را بقتل رسانیده تزلزل در بنای ثبات
سید حیدر و اتباعش انداخت و آنها را هزیمت داده روی همت به تسخیر قلعه دیگلور آورده
بجبر و قهر آن قلعه را مفتوح ساخت روز دیگر سپاه منصور از آن مقام کوچ نموده مابین دیگلور
و قندهار قریب لشکر مخالف لشکرگاه ساختند و چون مخالفان برین حال اطلاع یافتند پیرزاده
بسوسرراو کولی برادر را با شش هزار جوانان و دیان سوار پیش فرستادند و از جانب امیرزاده

حسن بیگ و علی قلی خان و شاه قلی بیگ و عزیز بیگ و دیگر دلاوران غریب و ترکمان متوجه محاربهٔ مخالفان گردیدند مخالفان ایشان را بنابر قلت جمعیت درحساب نسیاورده پیش دستی درجنگ نمودند و چهارصد جوان دلاور نامدار باشش هزار سوار تا غروب آفتاب کارزار نموده جمعی کثیر را بخاک هلاک انداختند و بعد غروب آفتاب بفرخی به لشکر منصور پیوستند روز دیگر سپه سالاران نظام شاه و عادل شاه موازی هشت هزار سوار از تمام لشکر خود انتخاب نموده بمعرکهٔ جدال فرستادند و امیر شاه محمد انجو امیرزاده حسین بیگ و علی قلی خان را با چهارصد جوان غریب و ترکمان درمقابل فرستاده صلابت خان افشار را با ده هزار سوار برسبیل مدد متعاقب ارسال نموده خود با بقیه سپاه درقلب لشکر قرار گرفته مستعد کارزار گردید در آن روز دلیران هردو لشکر داد مردی و مردانگی داده به نیروی بازوی شجاعت تیغ در یکدیگر نهادند و بهادران لشکر منصور تیغ آتش بار را بخرمن سوزی حیات دشمنان درخشان نموده فوج مقابل را متزلزل و بیپا ساختند مخالفان از هراس بقیاس شبا شب کوچ نموده یک منزل عقب نشستند و سپه سالاران نهریار تعاقب کرده دربرابر آنها خیمه و خرگاه برافراشتند روز دیگر مرزا یادگار سپه سالار مرتضی نظام شاه بتدارک مافات موازی ده هزار سوار از غریب و حبشی و دکنی از لشکر نظام شاهی و عادل شاهی انتخاب نموده صف آرای قتال گردید و ازینجانب امیرزاده حسین بیگ و علی قلی خان و باقی بهادران غریب و ترکمان بی رخصت سپه سالار لشکر منصور رازروی جلادت رو بمعرکهٔ جدال آوردند و سپه سالار بعد اطلاع بر توجه ایشان برزمگاه صلابت خان افشار با ده هزار سوار از عقب بمدد فرستاد و دلاوران جانبین بجنگ درپیوستند و پای ثبات برمقر مجادله استوار داشتند تا هنگامیکه شهسوار سپهر از هول آن واقعه بحصار مغرب شتافت فیما بین آتش قتال ملتهب بازار جدال گرم بود دست قابض ارواح از کار نمی آسود و در آن روز از امرا و سرداران نظام شاه امام قلی بیگ و یاقوت خان حبشی و یوسف آقای ترکمان با دیگر جوانان نامی و از لشکر منصو

شاه‌قلی بیگ افشار را با امام‌قلی بیگ ترکمان با چند جوان دیگر جان به ملک الموت سپردند و علی‌قلی‌خان
زخمی گردید آخرالامر سپاه منصور غالب و سپاه مخالف مغلوب گردید و از صدمه که به لشکرگاه خود آورده
و تا مدت یک ماه بدین آیین هر روز فیمابین جنگ بود و دست حادثه ابواب عنا بر روی دلاوران
می‌گشود و اکثر اوقات لشکر شهریار به غالبیت اختصاص می‌یافت و لشکر مخالف انگشت‌نمای مغلوبیت
می‌گشت و وقایع‌نگاران اخبار هر روزه به حضور می‌فرستادند و چون اکثر فتوحات به سعی و کوشش
امیرزاده حسین بیگ و بهادران ترکمان و خراسانیان به ظهور پیوسته بود و سرداران و دلیران
دکنی در آن معرکه پا واپس که قتال نهاده بودند فرمان همایون به اسم امیرشاه محمد انجو و سایر
سرداران دکنی شرف صدور یافت که بهادران غریب تا این زمان چنان مشمول عواطف شاهانه
نگردیده‌اند که سرداران و سپهداران دکنی مهتدا و در اکثر معارک دلاوری به ظهور رسانیده مخالفان را
در هم شکسته‌اند و امرا و خوانین دکنی که از قدیم پرورده نعیم این درگاه‌اند پای در
معرکه قتال نهاده‌اند و از مراتب جان‌سپاری تقدیم نرسانیده‌اند در برابر این تقصیر
هر آینه غضب سلطانی شامل حال ایشان خواهد شد چون مضمون فرمان معلوم امرا
و سرداران دکنی گردید از غضب شهریار اندیشیده و مجموع به خدمت شاه محمد انجو
رفته خاطرنشان نمودند که در جمیع معارک طایفه غریب و ترکمان پیشدستی نموده با مخالفان
در مقام محاربه در می‌آیند و به جایی که ما طرف از میدان نبرد می‌ربایند ملتمس آنکه ما
بندگان نیز جانب دیگر نامزد شویم تا به جهاد دلیرانه به کمال سعی و کوشش دشمنان را
منکسر می‌سازیم تا در حضور پادشاه آبرویی پیدا کنیم امیرشاه محمد انجو امیرزاده حسین بیگ
و علی‌قلی خان و سایر جوانان غریب و ترکمان را طلبیده گفت که فرمان همایون به تاکید
تمام شرف صدور یافت که طایفه ترکمان و غریب را نسبت به ولایت عادل‌شاه گشته
آتش تاراج در آن ولایت افروزند چون ایشان حسب الحکم متوجه ولایت دشمنان
گردیده دست به قتل و تاراج برگشادند که ناگاه خبر به ایشان رسید که سبب فرستادن

جهت تاخت آنست که امرا و سپهداران دکنی دست بردی بمخالفان نموده فریدآبرو در درگاه
پادشاهی پیدا کنند امیرزاده حسن بیگ و سایر بهادران غریب از استماع این مقدمه
در پیچ و تاب شده فی الفور بر بادپایان برق رفتار سوار گشته بصوب معرکه حرب و قتال
توجه نمودند و ازین جانب امرا و سرداران دکنی از رفتن بهادران غریب خاطر جمع نموده مسلح
و مکمل قدم در میدان مبارزت نهادند مخالفان فوج را اندک دیده از اطراف حمله آورده
بجنگ در پیوستند امرا و بهادران لشکر منصور دست به تیغ و تیر برده آتش پیکار مشتعل ساختند و
در عین گرمی هنگامه نبرد سپاه هردو پادشاه جهت تدارک شکستها که سابق برین از لشکر منصور
بآنها رسیده بود دل بر مرگ نهاده با موازی سی هزار سوار فیلهای کوه پیکر را پیش انداخته
از اطراف سپاه منصور را هاله کردار در میان گرفته و جنگ عظیم روداده و چون خصمان اضعاف
مضاعف بودند نزدیک بآن رسیده بود که چشم زخم به لشکر ظفر اثر رسد که درین اثنا امیرزاده
حسین بیگ و سلطان علی قلی خان با بهادران دیگر رسیدند و بشابه [illegible] لشکر دشمن باشند
شیر ژیان میان آن دو لشکر کینه گستر درآمده در حمله اول سپاه [illegible] زده و رانده و
بهادران لشکر مخالف را از پا درآوردند و یک فیل نامی جنگی را پیش انداخته صفوف مخالفان
را از هم شکافته خود را بقلب مخالف رسانیده آن علم را [illegible] ساختند سرداران بهادران
لشکر ظفر اثر از اطراف بر سپاه خصم حمله آورده لشکر مخالفان را منهزم گردانیدند القصه
درین واقعه بسیاری از معارف و سران مخالف اسیر و دستگیر گشتند و قریب سه هزار
اسپ عربی و عراقی و غیره با چند سلسله فیل مست و غنایم و اموال بسیار بدست سپاه
نصرت شعار درآمد و بعد ازین فتح سپاه عادلشاهی و نظام شاهی را دیگر تاب مقاومت نمانده
و اکثر زخمی و پریشان حال گردیده متوجه ولایت خود گشتند و امیر نیاز محمد انجو حقیقت فتح
فیروزی لشکر منصور مفصلا مشتمل بیک تحریر نموده روانه حضور گردانید ذکر توجه [illegible]
بصوب بیجاپور و مشرف گشتن شهزاده راج محل از [illegible]

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون مرتضی نظام شاه و علی عادل شاه چنانکه قبل ازین
مذکور شد در منازعت نمودن با شهریار کاری از پیش نبرده مراجعت نمودند علی عادل شاه
بی استرضای شهریار بقصد تسخیر مملکت بیجانگر و قلعه آن با سپاه بیحد و عد توجه فرموده بمحاصره
آن قلعه پرداخت سرنگراج والی بیجانگر چون قوت مقاومت با عادل شاه نداشت از روی
اضطرار عرضداشت با تحف لایق بخدمت شهریار فرستاده استدعای امداد نمود شهریار
با سپاه کینه خواه بسرحد بیجانگر نهضت فرموده فرمان همایون با میرشاه محمد انجو فرستاد که با لشکر
خویش از ولایت عادل شاه که متصل بسرحد ممالک محروسه است مرور نموده و آتش
غارت در آن ولایت افروخته بزودی خود را به لشکر ظفر اثر ملحق گرداند و چون فرمان
واجب الاذعان بدو رسید حسب الحکم عمل نموده در مابین سرحد بیجانگر بشرف پابوس مستسعد
گردید و از آنجانب سرنگراج بلشکر منصور ملحق شده بشرف ملازمت فایز گشته و پیشکش لایق
از نظر انور گذرانیده بنوازش شاهی سرفرازی یافت علی عادل شاه از استماع این خبر
از محاصره قلعه بیجانگر درگذشته و ولایاتیکه بدست آورده بود باز گذاشته متوجه بیجاپور گردید
چون منهیان این خبر بمسامع اجلال رسانیدند شهریار سرنگراج را مشمول عواطف خسروانه
ساخته رخصت انصراف ارزانی داشته بمستقر جاه و جلال معاودت فرمود
ذکر نامزد فرمودن شهریار اولا سپاه نصرت شعار را بجهت تسخیر ولایت
کوندبیر بسپه سالاری ملک حیدر الملک شیرازی و بیان فتوحاتیکه در آن
آوان رو نمود و بعد از آن نامزد فرمودن امیرشاه میر را برای تسخیر آن قلعه
و مفتوح شدن آن بسعی امیر صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که وینکتادری کپوری
تمراج و نرسنک راو در عهد سلطنت ملک غفران پناه سال بسال مبلغ دو لک
هون برسم باج و خراج از ولایت کوندبیر بخزانه عامره ارسال می داشتند
و در اوایل سلطنت شهریار نیز جاده پیمای طریق متابعت بودند و چون شهریار را

ابواب منازعت با نظام شاه و عادلشاه مفتوح شد کفار فرصت مغتنم دانسته باب متابعت مسدود
ساختند بل بتقدیم جرأت از کنار ندی کشنا بجانب کوندپلی عبور کرده دست تسلط بر ولایات
کوندپلی و آنحدود دراز نموده مزاحمت بحال رعایا و ساکنین آن سرزمین میرسانیدند تا جرم ششصد
بعد اطمینان خاطر از اندیشه منازعت آن دو پادشاه عالیجاه همگی همت بر محو کردن آثار کفر و ظلام
مقصور گردانیده بعد چند سال که سپاه آسوده حال گشت بر توالی اوقات بر اجتماع سپاه ظفر پناه پرداخت
و در اندک فرصت سپاه بسیار از پیاده و سوار فراهم آورده سیادت پناه میر عماد الدین شیرازی
را بخطاب حیدر الملک سرفراز گردانیده و سپاه و امرای دیگر را همراه داده و سپاه سالاری
عز امتیاز بخشیده به تسخیر قلعه کوندبیر نامزد فرمود او و سرداران دیگر با عساکر منصور بولایت
کوندبیر درآمده اول قلعه ونیکنده را محاصره نموده باقبال خداوندی مسخر نمودند و بعد از آن بتسخیر
حصار کجکوته که کستوری رنگیا و مده بانی چنیا که جمعیت بیست هزار پیاده در آنجا اقامت داشتند
متوجه شدند و بمجرد وصول آنرا مفتوح ساختند و بعد ضبط توابع و لواحق آن حصار عنان کمران عزیمت
بصوب تسخیر قلعه کهمیم معطوف داشته آن حصار را مرکز وار درمیان گرفته در سه ماه و بحیز تسخیر درآوردند
و بعد جمعیت خاطر از تسخیر قلاع که در حدود کوندبیر بود متوجه تسخیر قلعه فلک نظیر کوندبیر گردیدند چون
بحوالی آن قلعه رسیده شروع بمحاصره نمودند درخلال اینحال از جانب شهریار فرمانی بنام حیدر الملک
و سایر امرا و خوانین رسید که بعضی اشقیای باغی و راجه های طاغی مثل کوندی تیمنا و مده بانی چینا و
کستوری رنگیا با یکدیگر متفق شده موازی سی هزار پیاده فراهم آورده اراده شبیخون بر لشکر
ظفر اثر دارند باید که بمجرد وصول فرمان همایون دست از محاصره قلعه کوندبیر باز داشته متوجه آنها
گردند و بعد اطفای نایره ستیزه آن جماعه به آب شمشیر به تسخیر قلعه کوندبیر پردازند حیدر الملک
و سایر سرداران چون بر مضمون اطلاع یافتند ترک محاصره نموده بجانب مخالفان
شتافتند کفار بعد از اطلاع بر توجه سپاه نصرت پناه و بتمام جدال و قتال درآمد
بعد وقوع محاربه کفار پشت بمعرکه داده راه هزیمت پیش گرفتند و غازیان تعاقب

نموده اکثر را مقتول و مجروح ساختند بفتح و فیروزی معاودت نمودند از اینجا هوشیاری
و خبرداری سپهسالار را که لازمهٔ کشورستانیست قیاس باید کرد که در چه پایه بود که سی نفر
پیاده در جنگلی بفاصلهٔ هشت کروهی از لشکر منصور مجتمع شده انتظار فرصت میکشیدند
سپه سالار و کسی دیگر از لشکریان را اطلاعی بر آن حاصل نشد و آنحضرت از دو روزه راه
فاصله بر ارادهٔ فاسد مشرکان واقف گردیده امر فرمود تا سپاه نصرت پناه پیشدستی نموده
دمار از روزگار آن مدبران بر آوردند بالجمله بعد از این فتح عظیم حیدر الملک و سا
سرداران قلعهٔ کشتوار هم را محاصره نموده بیک یورش مفتوح نمودند مردم قلاع و بقاعی
در سرحد واقع بود از طنطنهٔ دلاوری سپاه نصرت پناه مطیع و منقاد گشته حصار
را تسلیم اولیای دولت نمودند بخلاف مردم قلعهٔ لیم کنده که باستظهار حصانت حصه
و وفور اعوان و انصار مغرور گشته انگذار گردیدند بنا بر این حیدر الملک و غیره سرداران
همت بتسخیر آن گماشته در اندک زمانی مفتوح ساختند بعد از این حیدر الملک آن قلعه را
تعمیر نموده و جمعی از دلیران کاردان سپرده با سایر امرا اسباب قلعه کشائی همراه گرفته بتسخیر
قلعهٔ کوند بیر گردید پس از وصول بدان قلعه بمحاصره پرداخته و سیباه پیش برده بجنگ
در پیوستند و چون مدتی مدید تسخیر قلعهٔ کوند بیر بنا بر آنکه بر قلهٔ کوهی در نهایت ارتفاع واقع شده بود
صورت نبست شهریار زبدهٔ آل طه و یسین میر شاه نقی معروف بمیر شاه میر را جهت تسخیر
آن قلعه روانه فرمود بعد وصول آن قدوة السادات نیز تسخیر آن قلعه چند روز در حیز
تاخیر افتاد امیر شاه میر امرا و خوانین و بهادران طرفین را از غضب شاهی ترسانیده امر فرمود
تا توپچیان توپها در مقابل حصار نصب کرده از ضربات توپ حیدری و حسینی اساس
آن حصار را از هم شکستند امیر شاه میر با جمعی از بهادران مثل علی قلیخان و عزیز خان
دلاور بیگ بجانب دروازهٔ شرقی حصار شتافته مجاهدان را بر جنگ و جدال تحریص
نموده مقارن اینحال هزار سپاهی دلاور از قلعه بیرون آمده بقصد مخالفت متوجه سپاه منصور گشتند نایره

فیل بهره نام را پیش انداخته بیک حمله آن شکوه آن مدبران را منهزم ساخته تا دروازه قلعه تعاقب نمودند و فیل بهره بقوت تمام یکضلع دروازه را از جا بر داشت و متعاقب علی قلیخان و عزیز بیگ و لودی خان و دیگر غازیان قدم در اندرون دروازه نهاده بضرب شمشیر دروازه قلعه را از قبضه تصرف کفار بر آوردند و مجاهدان از اطراف متوجه گشته بر برج خروج نموده و قلعه بعون ایزدی در شهر صفر سنه ۹۸۷ سبع و ثمانین و تسعمایه مفتوح ساخته سردار کفار تمراج داماد رامراج را اسیر گردانیدند و اولیای دولت قاهره در اندک زمان جمیع قلاع و بلاد کوند بیر تا سرحد بیجانگر بحسن تدبیر متصرف در آوردند و بعد از این فتح امیر شاه میر بعضی امرا و سردار ان بمحافظت قلعه و ولایات مقرر نموده خود با غنایم بسیار تمراج را همراه گرفته بصوب دار السلطنت متوجه گشته بعز بساط بوسی سر فراز و بعواطف خسروی ممتاز گردید. ذکر آمدن میر

ابو القاسم از جانب مرتضی نظام شاه بجهت تمهید موافقت و فرستادن لشکر بر بیدر و مقتول شدن علی عادلشاه بخنجر بیداد

خواجه سرای مدنهاد آورده اند که مرتضی نظام شاه بعد از فتح برار بواسطه خبط دماغ یا از علو همت قریب بشانزده سال کوشهٔ عزلت اختیار فرمود و غیر از یک یا دو خدمتکار نزدیک خود نگذاشته مهمات پادشاهی را بارکان دولت مثل اسد خان و صلابتخان تفویض نموده و ایشان هر گاه کار عمده پیش میآمد عریضه نوشته بحضور می فرستادند و آن والی گوشه نشین جوابی در کمال معقولیت بقلم میآورد و هر گاه مهمی بخاطر همایونش میرسید رقعه بدستخط خاص نوشته و مهر اصحاب کرده نزد ایشان میفرستاد و مهمات بر حسب دلخواه سرانجام مییافت و بقول صاحب تاریخ قطبشاهی در ایام عزلت تسخیر ممالک بیدر پیش نهاد همت ساخته و رقعه بطرز موصوف قلمی نموده باجتماع سپاه فرمانداد و چون بر همگنان ظاهر بود که بدون موافقت باشهر یار تسخیر بیدر متعسر است قدوة السادات میر ابو القاسم را بخدمت شهریار آن دیار فرستادند تا غبار ملال بزلال معذرت شسته حصم مصادقت را بر وجه دلخواه بسازد

آن رسولِ عالیمرتبت بعد فایز شدن بشرفِ ملازمت بحسنِ تقریر گرد و کدورت از خاطر همایون
رُفته نوعی نمود که شهریار ابراهیم شاه میرزا امیر لشکر ساخته با ده هزار سوار بنزد وی از جانب
مرتضی نظام شاه میرزا یادگار و محمد خان و شاه وردیخان با ده هزار سوار پیش از رسیدن
منصور بحوالی بیدر رسیده تزلزل در اساس استقامت ملک بریداند اختند ملک برید سراسیمه
شده استمداد از خدمت علی عادلشاه نمود عادلشاه ده هزار سوار بکمک او فرستاده او را از
تضییق محاصرهٔ دشمنان رهانید گویند عادلشاه با وجود اتصاف بجمیع صفات حمیده و خصال
پسندیده کثیر المباشرت بوده به پسران صبیح الوجه ملیح العذار میل تمام داشت چنانچه دو خواجه
سرای صاحب جمال را که در سرکار علی برید بودند طلب فرمود علی برید بنا چاری آن هر
خواجه سرا را روانهٔ بیجاپور گردانید و چون آن هر دو خواجه سرا بحضور رسیدند و بر سبب
طلب واقف گشتند یکی از آن دو خواجه سرا که بزرگتر بود و بهتر کاردی در شلوار پنهان
کرد و بعد از ملاقات پادشاه را بوصال خود امیدوار ساخته بملایمت و چاپلوسی تمام وقت
کار لشب انداخت و پس از انتظار بسیار چون روز عمر پادشاه بپایان رسید باتفاق خواجه
سرای دیگر بحجرهٔ خالی از اغیار در آمد و چون طالب وصال گشت آن کارد زخمی کاری
علی عادلشاه رسانیده بعالم عقبیٰ فرستاد و این حادثهٔ عظمی و واقعهٔ کبریٰ در تاریخ شب
یکشنبه بیست و سوم ماه صفر سنهٔ ۹۸۸ ثمان و ثمانین و تسعمائه رو نمود و مولانا محمد مشهدی
المتخلص برضائی مرثیه و تاریخ شهادت آنشاه عدالت پناه بدین نهج در سلک نظم کشیده است

**قطعه** آه که دست اجل در حسن عدل و داد ؛ نخل فتوت فکند شاخ مروت برید ؛ شد
فلک خسروی گشت ازین ماجرا ؛ مهر کرم منختفی ماه سخا ناپدید ؛ خسرو عادل لقب شاه علی
نام آنکه ؛ ظلم بدوران او کس نشنید و ندید ؛ وقت وداع جهان تا نزد و تلخکام ؛ از کف ساقی
دور شهد شهادت چشید ؛ منشی دوران عجب از پی تاریخ آن ؛ بر سر دفتر نوشت شاه جهان
شد شهید ؛ ذکر جلوس ابراهیم عادلشاه ابن طهماس ابن ابراهیم عادلشاه

بر سریر سلطنت چون علی عادلشاه لاولد ازین سپنجی سرای فانی بجوار رحمت یزدانی انتقال نمود ارکان دولت برادرزادهٔ آن خسرو دریادل ابراهیم بن طهماسب بن ابراهیم عادلشاه که بسن ده سالگی نرسیده بود بر سریر سلطنت نشانیدند و آن بهرام رزم و بیژن بزم باوجود صغر سن صید دلهای خاص و عام بحسن کلام و وفور انعام فرمود و چون بمقتضای سن بمهام ملکی و مالی نمیتوانست پرداخت در ابتدای جلوس چندکس از امرای درگاه نوبت بنوبت بعنف و تعدی یکی بر دیگری غالب آمده زمام حل و عقد سلطنت بقبضهٔ اختیار خود در آوردند بعد کامل خان دکنی از امرای عادلشاهی که سابقا نسبت به علی عادلشاه غایت اخلاص ظاهر ساخته از محرمان امور سلطنت گردیده بود در ینوقت بر جهات ملکی و مالی مستولی گشته متعلقان معتمد خود را در حوالی و حواشی پادشاه جهت خدمت و محافظت پادشاه بازداشت و تهانه دار قلعه نیز از جانب خویش نصب نموده سلوک مستحسن پیش گرفت و پرورش و تربیت پادشاه به چاند بی بی سلطان زوجهٔ علی عادلشاه بازگذاشته و فرامین استمالت به سپاه و اشراف ممالکت محروسه داشته در تسلی خاطر کوشیده هر روز غیر از چهارشنبه و جمعه وقت چاشت پادشاه را از حرم سرا بیرون طلبیده بر تخت کامرانی مانند پادشاهان عظام و خسروان والامقام متمکن گردانید و بار عام داده خاص و عام را بزمین بوس و سلام مشرف میساخت و حضور پادشاه هرکس را فراخور حال بمناصب و نوازشها می نواخت و چون دو ماه برین منوال گذشت بمقتضای این مصرع

بوی نسیم باده بس مستانه را

از استشمام شراب استقلال دو روزه بیخود و مغرور گشته نسبت به چاند بی بی در مقام بی ادبی شد و آن عفیفه دوران آتش غضب و انتقامش افروخته در صدد تنبیع وی گشت و بحاجی کشور خان که از امرای معتبر آن درگاه بود بخفیه پیغام داد که کامل خان لایق منصب وکالت نیست صلاح در آن می بینیم که دفع تسلط وی نموده آن امر بتو تفویض نمائیم بایکه بنوع او را از میان بر داری و اهمال و تاخیر که موجب ازدیاد قوت او است روا نداری حاجی کشور خان بدان نوید مستظهر گشته برخی از مردم اشراف را با خود متفق ساخته با چهارصد سوار خاصه تمام یراق وقتیکه کامل خان بر سر محل نشسته بود و دیوانیان سر پیکر دیوان بی جهت ناگاه

به قلعه در آمده دروازه را از اندرون مضبوط گردانیده تهانه دار را مقید ساخته متوجه سر محل شد
کاملخان که از بازی روزگار غافل بود در آنوقت آگاه گشته سراسیمه بجانب عمارات حرم سرا روان گردید
بدان امید که چاند بی بی سلطان حمایت نماید خواجه سرایان که در آنجا حاضر بودند و با وی دم مصادقت
میزدند پیش آمده در گوشش گفتند که این امر بتحریک چاند بی بی سلطان واقع شده پناه باو جستن
خلاف عقلست کاملخان غریق بحر تفکر گشته چون میدانست که دروازه قلعه بدست خصم است از پس
عمارات پادشاهی خویش را بدیوار قلعه رسانده بگمان اطفای آتش فتنه جانسوز مضطرب و حیران
خود را در خندقی که مملو از آب بود انداخته و شنا کرده بکنار رسانید و چون اندک مهلت در زندگی
او بود هیچکس از مردم شهر او را نشناخت و کاملخان بباغ دوازده امام که در کنار خندق قلعه
ارک واقعست در آمده در پناه درختان بسرعت تمام بحصار شهر که ارتفاع آن قریب دوازده
گز شرعیست رسانیده بی امداد احدی عازم شهر و در آمدن شده دستار و کمربند و شال و دوش
انداز خود را بیکدیگر بسته بطریق کمند بر کنگره دیوار مضبوط کرده بدستیاری آن پائین آمده در آنوقت
نیز هیچکس بسر وقت او نرسیده پیاده و مضطرب بمنزل خویش که در بیرون شهر داشت رفته در
تهیه و استعداد گریز شد حاجی کشور خان و غیره چون اینچنین جلدی نسبت به او گمان نکرده بودند
قریب یکساعت بخوجی درون عمارات قلعه و جاهای تاریک شرایط تفحص بجا آوردند و بالآخره
چون معلوم شد که کامل خان از بیم جان خود را از حصار قلعه و شهر بر انداخته و بسلامت
بطرف منزل خود رفته است همگی اتفاق کرده جمعی کثیر بر سر وی نامزد کردند کامل خان
از آن مطلع شده پاره از جواهر و نقود برداشته با هفت هشت کس بجانب احمدنگر راه فرار
پیش گرفت لیکن هنوز دو کروه راه نرفته بود که بدست مردم کشور خان اسیر و دستگیر گردید
و ایشان بتوهم آنکه مبادا لشکریان و هواداران او از عقب رسیده خلاص کنند در ساعت
سرش از تن جدا کردند و اموال و جواهر تاراج برده اثری نگذاشتند حاجی کشور خان بعد سانحهٔ روز
کامل خان پیش گرفته بمعاونت و التفات چاند بی بی سلطان نام حل و عقد سلطنت بقبضهٔ اختیار در آورد و رایات

استقلال افراشته در غایت استیلا و تسلط بمهات دولتخانه پرداخت و در آن اثنا بهزاد الملک ترک بنوبت مرتضی نظام شاه باتفاق سرداران دیگر مثل عادلخان بنگی و تهانی خان با پانزده هزار سوار بقصد تسخیر بعضی از پرگنات سرحد عادلشاه از احمدنگر کوچ بر کوچ روانه شد و حاجی کشورخان کیفیت اراده مرتضی نظام شاه که بسبب گک کردن علی عادلشاه ملک برید را غبار خاطر داشت بعرض بادشاه رسانید و بموجب حکم عین الملک کنعانی و خونده میر و انکس خان و دیگر امرای حبشی را مانند اخلاص خان و حمید خان و دلاورخان با لشکر مستعد قتال و جدال بمدافعه سپاه نظام شاه روانه سرحد گردانید و بعد از آنکه امرای عادلشاهی بحوالی شاه درک رسیدند جهت آسایش چندی مقام کرده لشکر نظام شاه که بفاصله پنجگروهی فرود آمده بود بتعجیل تمام باراده جنگ روانه شدند و بقول محمد قاسم فرشته بهزاد الملک از رسیدن سپاه کینه خواه عادلشاهی آگاهی یافته صف آرای جدال و قتال گردید و جنگی بغایت صعب میان آمد و آثار قیامت هویدا گشت عاقبت الامر پرچم دولت عادلشاهی بنسیم فتح و فیروزی اختصاص یافت و بهزاد الملک خسته و مجروح رو در وادی انهزام نهاد و این ولین فتحست که در عهد سلطنت ابراهیم عادلشاه ابن طهماست در نظر همگنان جلوه نمود و صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که بهزاد الملک از غرور جوانی و عدم تجربه در امر محاربه صبر نکرد که سید مرتضی و دیگر امرای برار بدو ملحق شوند تعجیل را کار فرموده بولایت عادلشاه در آمده آتش بیداد در آن مرز و بوم برافروخت و امرای عادلشاهی از استماع این خبر با جمعیت هشت هزار سوار بقصد دفع او از بیجاپور روانه شدند بهزاد الملک حزم و احتیاط مرعی نداشته اکثر اوقات بتجرع باده غفلت افزا مشغول می بود و چون متابعت بهزاد الملک سید مرتضی را ثقیل مینمود در آمدن آنقدر درنگ کرد که سپاه عادلشاهی که نزدیک رسیده بودند به لشکر بیجاپور ملحق گردیدند سرداران لشکر مخالف از عدم لحوق سید مرتضی آگهی یافته و فرصت غنیمت دانسته در موضع داراسن مابین نلدرک و سولاپور بر سر آن غافل تاخت آوردند و بهزاد الملک فرصت سلاح پوشیدن در نیافته ناچار رو بوادی فرار آورده خود را

به لشکر سید مرتضی رسانید و لشکریان عادلشاه تعاقب آن لشکر نموده جمیع اسباب و اموال و فیل و اسب
را بدست آورده متوجه بیدر گردیدند که ملک برید را از قید محاصره نجات دهند امرای نظام شاهی
از استماع خبر فرار بهزاد الملک و توجه امرای عادلشاهی بجانب بیدر دست از محاصره باز داشته
به لشکر سید مرتضی پیوستند و چون خبر شکست بهزاد الملک بصبلا تخان رسید فرمان سپه سالاری
لشکر بنام سید مرتضی از حضور نظام شاه حاصل کرده فرستاد و بهزاد الملک و جمیع امرا را
بمتابعت آن سید عالی نژاد مامور ساخت و سیادت پناه امیر شاه میر با امرا و سپاه
قطبشاهی بدیشان ملحق گردید امرای نظام شاه باستظهار ایشان متوجه نلدرک گشتند و چون
سپاه عادلشاه بعزم محاربه باستقبال شتافت دلاوران نظام شاهی و قطبشاهی باستظهار
یکدیگر بر آن سپاه حمله آورده منهزم ساخته بقلعه نلدرک رسانیدند و چند روز فیما بین آتش
جدال و قتال فروزان بود و چون امیر شاه میر و سید مرتضی دیدند که عادلشاهیان در پناه
قلعه جنگ میکنند و اکثر سپاه عادلشاه انجا عت اند و در بیجاپور چندان لشکری نیست صلاح وقت
در محاصره بیجاپور دانسته در نصف شب بجانب بیجاپور کوچ نمودند سرداران عادلشاه از همین معنی آگاهی
یافته در آنشب از راه دیگر بسرعت تمام خود را بحوالی بیجاپور رسانیده در کنار خندق نزول نمودند
و سید مرتضی و میر شاه میر کمکین امرای حبش بسته لباز تمام متوجه آوردگاه گردیدند و از
جانب اخلاص خان و دلاور خان با لشکرهای بیجاپور فوج فوج از دروازه بیرون آمده بجنگ
در پیوستند و از تواتر حملهای رزم آزمایان عادلشاهی نزدیک بآن رسیده بود که لشکر نظام
شاهی انهزام یابد درین اثنا جمعی از دلاوران لشکر شهریار یعنی قطبشاه علم مردانگی برافراخته
بضرب شمشیر آبدار مخالفان را از جا برداشتند و دو فیل مست که استظهار لشکر عادلشاه
بود بغارت برده دشمنان را تا دروازه قلعه دوانیدند و مردم نظام شاهی را فوقی دست داد
بفتح و فیروزی باردوی خود مراجعت نمودند روز دیگر امرا و خوانین بدستور معهود آماده پیکار
گردیده صف آرا گشتند و امرای حبش فوج فوج از دروازه بیرون آمدند از اندیشه ... سپاه ظفر پناه که

روز گذشته محاصره کرده بودند از حوالی حصار قدم پیش نهادند درین اثنا جاسوسان بخواجه حبش خبر رسانیدند
که سیادت پناه میر زنبیل که از جانب شهریار به تسخیر ولایت کاکن و غیره نامزد شده بود آن ولایت را مسخر ساخته
با خزانه و آذوقه بسیار بجانب سپاه نصرت شعار متوجه است امرای حبش میرزا نور الدین نیشاپوری را با چهار هزار سوار
جهت آنکه شبیخون زنند بر سر جمعیت امیر زنبیل فرستادند و محمد قاسم فرشته ترقیم نموده که بهزاد الملک بعد از
شکست یافتن چند منزل بجانب سرحد نظام شاه رفته بود و چون خبر وقوع هرج و مرج در بیجانگر بسمعش
رسید باتفاق سید مرتضی امیر الامرای مملکت برار معاودت نمود

**ذکر نامزد کردن امیر زنبیل بتسخیر ولایت ناکاوی و کاکن و کلکور و فتح آن محال و رفتن بلشکر منصور و محاربه با نیکنام**

در آن بین کرو نمود تبیین انتقال بموجب نوشته صاحب تاریخ قطب شاهی آنکه در ایامیکه غبار
اختلاف میان سرداران عادلشاهی مرتفع شد شهریار بتسخیر پرگنه کاکن و ناکاوی و قلعه کلکور
با چند محال دیگر که ملک غفران پناه بضرب شمشیر از کفار گرفته بود و عادلشاه در عهد سلطنت
شاهزاده سبحان قلی متصرف آن ولایت گشته پیش نهاد همت ساخت و عالمخان و کشورخان
و حیدرخان سرنوبت را با جمعی از بهادران بسپه سالاری میر زنبیل بانتزاع آن مملکت
موروثی نامزد فرمود ضیاء الدولتخان و میان بدو که در آن حین از جانب کشورخان عادلشاهی آن
ولایت را متصرف بودند از استماع خبر توجه سپاه منصور بعزم جدال باستقبال شتافتند و بعد
مقابله رو بوادی هزیمت نهادند و تمام ولایت مذکور متصرف اولیای دولت در آمد و امیر زنبیل در
هر قصبه تهانه داری مقرر فرموده متوجه قلعه کلکور گردید و بمجرد رسیدن آن حصار را مسخر ساخت
و بعد از آن چون خبر یافت که یکصد و پنجاه زنجیر فیل عادلشاهی که در ساغر بود بجانب بیجاپور میبرند
امیر زنبیل باتفاق امرای دیگر بقصد گرفتن فیلان بجانب ساغر ایلغار نمود و امرای عادلشاهی
چون بر توجه او اطلاع یافتند فیلان را برگردانیده به قلعه ساغر بردند و سید اشرف
با دو سردار دیگر و سه چهار هزار سوار بعزم محاربه از قلعه بیرون آمده صف آرای قتال
شد و جمعی کثیر از برگیان را بقتل داده گرفتار بند اسیری گردید و سرداران لشکر منصور حسب

بوضعِ تعمیر ساغر نموده متوجه ملکهیر گردیده آنرا نیز مفتوح نمودند و بعد از آن بر سر قلعه انکله
رفته با سرداران عادلشاهی بجنگ در پیوسته بفتح اختصاص یافتند و جمیع ولایات معموره
شهریار را انتزاع نموده حقیقت فتوحات بحضور عرضداشت نمودند شهریار گیتی امرا را
مشمول عواطف خسروانه ساخت و فرمانِ همایون باسم میرزا نبیل شرفِ صدور یافت که مبلغ
یک لک هون و ده هزار کهندی غله از ولایات مفتوحه بسرعت رسانیده با امرا و سرداران خود را با
سپاه نامزد بیجاپور ملحق گرداند امیر نبیل حسب الامر با خزانه و غله بجانب لشکرِ منصور توجه نمود همگی
عادلشاهی از این خبر آگاه گردیده موازی پنجاه هزار پیاده از گلبرکه و ساغر و نیل کنده گرد آورده
در موضع ملکه راه بر سپاه منصور گرفتند از سرداران لشکر منصور علیخان کشور خان و طاهرخان
و رستم داد و شاهان و حیدر خان بسرعت متوجه رزم کفار گردیده موازی دو هزار پیاده بقتل آورده
بفتح و نصرت از آن مقام کوچ نمودند مرتبهٔ دیگر سی هزار پیاده بعزم شبخون دست برد از اطراف
هجوم آورده کار بر لشکر منصور دشوار ساختند امرا بترغیب و دلداری امیر نبیل بدفع آن
تیره بختان متوجه شده جمعی کثیر را از پا در آوردند و چون این اخبار در بیجاپور با امرای حبش
رسید میرزا نورالدین محمد را با چهار هزار سوار نامزد کردند که بر لشکر میرزا نبیل شبخون زده نگذارد
که زر و غله به سپاه منصور رساند میر شاه میر و سید مرتضی بعد از اطلاع بر این کیفیت فی الفور
پنجهزار سوار از سرد و سپاه انتخاب نموده بتعقیب میرزا نورالدین محمد روانه نمودند و در شب
دوم آن دو سپاه بهم خورده بجنگ در پیوستند و بسیاری از دلیران جانبین خسته
و مجروح گردیدند و سپاه عادلشاهی هراسان شده به بیجاپور معاودت نمود
و میرزا نبیل بفیروزی به لشکر منصور ملحق گردید سرداران باسم کشور خان و عین الملک
که از امرای معتبر عادلشاه بودند از خوانین حبش آزرده خاطر شده و از شاه میر
و سید مرتضی قول گرفته داخل لشکر منصور گردیدند و بدین سبب فتور عظیم در شوکت
امرای حبشی راه یافت بهر دو ... متفقه به در مکر و حیله زده نخبه کس پیش سید مرتضی

فرستاده تعهد نمودند که شاه ابو الحسن ولد شاه طاهر را که در یکی از قلاع محبوس بود
به بیجاپور طلبداشته بدستور قدیم منصب پیشوائی را بدو رجوع فرمایند مشروط بآنکه سید مرتضی
در مقام قید میر شاه میر و خرابی سپاه منصور درآید سید مرتضی را چون با شاه ابو الحسن محبت
و خویشی بود و برای رهائی و پیشوائی او سعی و جد بسیار می نمود بفریب مردم بیجاپور از راه
رفته مقصود ایشان را بسمع رضا اصغا فرمود یکی از اهل وفاق که بر تدبیر ارباب
نفاق اطلاع داشت بمضمون معاهده را با میر شاه میر تقریر نمود و سید مشار الیه چون بر
تدبیر مردم بیجاپور وقوف یافت کتابتی متضمن چندگونه امید و بیم بخواجین حبش نوشته
ارسال داشت و از موافقت با سید مرتضی تخویف و تحذیر نمود و اختلاف در میان ایشان
ظاهر گردانید و چون خاطر از همه نفاق و اتفاق امیران بیجاپور جمع گردانید با سید مرتضی
ملاقات نموده حقیقت اتفاق را بمبالغه تمام استفسار نمود سید مرتضی چون دانست
که میر شاه میر بر آن فکر باطل اطلاع یافت لاعلاج سخنان فریب آمیز مردم بیجاپور را
بخدمت میر شاه میر بیان نمود میر مذکور سودای فاسد دشمنان را بعبارت دلپذیر
خاطر نشین سید مرتضی نموده ندامت و پشیمانی عاقبت آن از دلایل و براهین باثبات
رسانید چنانچه سید مرتضی از معاهده با خواجین حبش پشیمان گشته تجدید مبانی محبت
را با میر شاه میر بایمان غلاظ موکد و مشید ساخت و چون امرای حبش از مقدمات
خبردار گردیدند طایفه برگیان را که موازی ده هزار سوار بودند نامزد نمودند و برگیان
راه آمد و شد و آذوقه بر سپاه منصور بستند بدین سبب تنگی و قحطی بلشکر ظفر اثر پیدا
شده کار بغایت دشوار شد لاجرم سپاه سالاران مصلحت در ترک محاصره دیده متوجه تخریب
ولایت گشتند و اکثر شهرها و پرگنات را مثل گلبرگه و مرج و رای باغ و منگلویه و غیره بتاراج
و اکثر قصبات معتبر و مواضعی که بر گذر لشکر فیروزی اثر بود زیر و زبر گردانیدند و عزیمت تسخیر قلعه [illegible]
مصمم ساخته اعلام ظفر انجام بدان صوب برافراختند سید مرتضی [illegible] شاهی [illegible]

متوجه دار السلطنت گردیده از حضرت شهریار التماس نماید که چون فتح قلاع بغیر سایهٔ اقبال پادشاهی
که ظل الله است رو نمیدهد پای جهان گشائی در رکاب آورده بجانب ندرک رایت نصرت آیت بر افرازد
و چون بموضع ندگانون نزول سپاه واقع شد فرمان همایون پادشاه سکندر نشان بواسطهٔ امیر امان
ابو المظفر محمد قلی قطبشاه مبنی بر خبر کدورت از حضرت فردوس مکانی و نشستن برادر زنگ
سلطنت و جهانبانی باسم امیرشاه میر و امرا و خوانین رسید امیرشاه میر مضمون آن خبر را از جمیع
امرا و سرداران مخفی داشته سید مرتضی و جمشید خان و خداوندخان و بحر بخان و بهزاد الملک
را طلب نموده در مجلس خاص بر زبان آورد که اگر مدعا و مقصد شما اینست که متوجه خدمت
حضرت شهریار گشته التماس توجه رایات بدینصوب نمائیم باید که خاطر مرا از مرکید مخالفان
جمع فرموده قسم یاد نمایند که اصلا سخنان اهل فساد در مقام دشمنی با لشکر منصور در نیامده
سر رشتهٔ صحبت را از هم نگسلند تا مطمئن خاطر گردیده متوجه دار السلطنت شوم سید مرتضی
و باقی امرا از روی صدق و اخلاص بنحویکه مرضی امیر باتدبیر بود بسوگند مغلظه یاد نمودند بعد از آن
امیرشاه میر خبر انتقال شهریار جنت مکانی و بر تخت نشستن مهر سپهر سلطنت و اقبال را اظهار
نموده امرا و خوانین بر رسوخ بر عهود دیرین و حال کمال مبالغه بجا آورده تجدید بیعت با شهریار
زمان تازه گردانیدند و میرک معین سبزواری از جانب سید مرتضی جهت مراسم تخت نشینی و ابواز
تهنیت متوجه درگاه والاجاه گردید و محمد قاسم فرشته زبان زد قلم وقایع رقم گردانیده
که سید مرتضی با عادلشاه در مقام دولتخواهی آمده بانواع تدبیر خلل در اراده امرای
قطبشاهی انداخت و امیر سید خلیل در عهد سلطنت محمد قلی قطبشاه بحکم بعضی از
ولایات عادلشاه را تجویزه تصرف در آورده دو سه بار روزگار بکام دل گذرانید و چون
سپاه عادلشاه بروی تاخت بعد محمد ... هزیمت یافته اثاثهٔ سلطنت قطب شاهی
را باخت و تفصیل این بموجب نوشتهٔ صاحب تاریخ مذکور در باب چهارم رقم پذیر
خامهٔ بیان خواهد شد انشاء الله تعالی فصل سوم از باب سوم در

ذکر انتقال شهریار برحمت پروردگار و سنین عمر شریف و مجملی از احوال اولاد
امجاد و شمه از خصایص ذات قدسی صفات صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که
شهریار بعد روانه فرمودن سیادت پناه میرشاه میر جهت امداد افواج نظام شاهی رای را
و نام برهمنی را که بجمال صورت معروف بود و بکمال معنی موصوف در امور مملکت مطلق العنان گردانید
عزیز الملک و شریف الملک و برا سخان و افضل خان و جمعی از مردم معتبر را با ده هزار پیاده و
هزار نفر مشعلچی و نوبت و نقاره همین او فرمود و هر روز یاد سیر مشک و عنبر و عود و ده من
صندل و انواع خوشبوی و چند هزار برگ تنبول برای او مکرمت می شد و قرب او تا انتها فصیحت
رسید و در اواخر ایام حیات آنحضرت همین با سپاه و لشکر در سرحد مرتضی نگر بر سر بتخانه که بتهای
بسیار از نقره و طلا بگوناگون صور مزین و مرصع بلآلی و جواهر در آن بتخانه بود رفته و باوجود ضعف
غلو در پرستش اوثان جهت انهدام دولتخواهی و مجرای خدمت و بنیانرا باتش قهر سوخته و موازی
یک لکهون و تمام بتهای طلا و نقره بقبضه تصرف در آورده و سه لکهون دیگر از ولایات
تحصیل نموده با تحف و هدایای بسیار بخدمت شهریار آمده مجموع را از نظر انور گذرانید و
مشمول عواطف خسروانه گردید قضا را در همان روز مزاج مبارک از جاده اعتدال
انحراف یافت و عارضه تب محرق پیدا شده سر بیالین ناتوانی نهاد و روز بروز مرض
در تزاید بود و معالجه اطبای مسیحادم سودمند نمی افتاد تا آنکه در روز پنجشنبه بیست
و دویم شهر ربیع الثانی بقول صاحب تاریخ قطبشاهی مطابق آنچه که بر لوح حجر مزارش
منقور در سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه بعد از نماز ظهر ندای ارجعی الی ربک را لبیک
اجابت گفته از جهان بروضه رضوان خرامید و تمام شاهزادها و امرا و خوانین با دیدهای
گریان و دلهای بریان بتغسیل و تکفین پرداختند و بباغ لنگر که مدفن و روضه منوره این
دودمان خلافت نشان است مدفون ساختند و عمر شریفش به پنجاه و یکسال رسیده بود و مدت
سلطنت بقول صاحب تاریخ قطبشاهی سی سال و نه ماه و بقول محمد قاسم فرشته سی و دو سال و

چندماه بود ذکر اولاد امجاد آن سلطان جنت مکان از ذکور و اناث بقول صاحب
تاریخ قطب شاهی آن پادشاه مغفرت پناه را حق سبحانه سی فرزند کرامت فرموده بود اما شش
پسر و سیزده دختر از آن اولاد بسر حد بلوغ رسیدند از ذکور اول عبدالقادر المعروف
بشاه صاحب و آن شهریار دختری از مشایخ را در سلک ازدواجش کشیده جشن عظیم ترتیب
داد و جمیع امرا و خواتین بل سایر لشکر را بخلعت خسروانه نواخت و بنابر مصلحت ملکی آن شاهزاده
را در قلعه دیوکنده نظربند ساخت و چون آن شاهزاده بسن بیست سالگی رسید باجل طبیعی بعارضه
مرضی مبتلا گشته از جهان درگذشت و در روضه منوره این دودمان عالیشان مدفون
گشت دویم میرزا حسین قلی که بزیور علم و فضل آراسته بود و از علم حکمت و منطق بهره تام
داشت و در وقت وفات شهریار بیست ساله بود و بعد از ان شش سال دیگر بهره از زندگی
یافت روزی در شهر محرم سنه ۹۹۴ اربع و تسعین و تسعمائه پادشاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطب شاه
با جمعی مخصوص باراده سیر از شهر بیرون آمد و آن شاهزاده را هوس شناوری دست داد قضا
دامنگیر شد در حوض نام محلی مشغول آشنا شده غریق بحر فنا گشته در لنگر فیض اثر مدفون گردید
سیوم پادشاه گیتی پناه ابوالمظفر سلطان محمد قلی قطب شاه که باب چهارم متکفل ذکر احوال همایون
اوست چهارم میرزا عبدالفتاح که در وقت انتقال شهریار سیزده ساله بود و بعد از ان
در علم نجوم بیمثل زمان گردید و چون سن شریفش به بیست و هشت رسید در سنه ۱۰۰۳ ثلاث و الف
بعلت صرع درگذشت و تولد آن شاهزاده در سنه ۹۷۵ خمس و سبعین و تسعمائه بوده و یکی از شعرا
در تاریخ تولدش گفته . رباعی . ایزد بشه زمانه فرزندی داد ٭ شد خاطر شه از ان بسی خرم و شاد
از نخل مراد چون گلی تازه شگفت ٭ تاریخ طلب کن از گل نخل مراد ٭ پنجم میرزا محمد خدابنده که از
بطن والده جده شاه گیتی پناه محمد قلی قطبشاه متولد شده و هنگام رحلت پدر بزرگوار خود بسن دوازده
سالگی رسیده بود و در زمان سلطنت برادر خود مدت سی سال بعیش و سرور گذرانید و فراغتیکه

او را دست داده هیچ یک از شاهزادها را انتظام عشر آن میسر نشد آخر باغوای بعضی مفسدان
از جادهٔ مستقیم یکجهتی و خلوص منحرف گشته کین برادر بر میان بست و چون مستعد اثارت فتنه شده
بود در سنه ۱۰۱۸ ثمان عشر و الف در قلعهٔ گولکنده محبوس گشت و بفحوای من حفر بئرا لاخیه وقع فیها
در شهر محرم سنه ۱۰۲۰ عشرین و الف در چاه هلاک افتاد ششم میرزا محمد امین که آخرین پسر شهریار بود
و نهایت تعلق و محبت بوی داشت چنانچه در شادی کتخدائی او که رسم هنداست جشن عظیم ترتیب داد
قریب به ده لک هون صرف نمود و آن شاهزاده بحسب عقل و فراست و دیگر اوصاف ستوده
که لازمهٔ سلطنت است در میان اخوان ممتاز بود و شاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطبشاه بنابر فرط
توجه و الفت اکثر اوقات بمنزل او تشریف فرما میشد و آن شاهزاده در وقت رحلت والد بزرگوار
نه ساله بود و چون سن شریفش به بیست و پنج رسید در شهر شعبان سنه ۱۰۰۴ اربع و الف باجل طبیعی
بساط حیات نوردید ذکر شمه از خصایص ذات قدسی صفات آن شاه مغفرت پناه
آورده اند که آن شاه خلایق پناه پادشاهی بود شیعه مذهب ضابط و هشیار و سخی و مدبر
و دانا و جهت ضبط سیاست بیش از حد می نمود چنانچه باندک جرمی سیاست غریب کردی و فرمودی
که ناخنهای پای مجرمان را بضرب تازیانه جدا کرده در ظرفی نهاده بیاورند و به علم
تاریخ و نقل حکایات پادشاهان پیشین رغبت وافر داشت و چون تخت سلطنت
از وجود همایونش زیب و زینت یافت باوجود حداثت سن نفس اقدس به کلیات
و جزئیات امور خلایق پرداخته در تفتیش احوال سپاه و رعیت به نوعی می کوشید
که غرض بیرون از آن متصور نمی شد و چه نوع در تفتیش احوال ولایت سعی می فرمود که
اگر شخصی در بستر خود با زن خویش سخنی گفتی همان لحظه به سمع شریف او رسانیدندی
و در عهد او نوکران بزرگ بهم رسیدند و در سفر و حضر همواره اهل فضل و هنر در
خدمتش می بودند و مجلس همایون به مباحثهٔ علوم دینی پرداخته تحقیق مسائل
یقینی شرایط اهتمام بجای می آوردند و آوازه بدنیا رسید که غربا و تجار تحف و نفایس آورده

از نظرِ انور میگذرانیدند همان وقت به تشریفات ... سرفراز شده مقتضی المرام
مراجعت می نمودند و اگر تاجری را حیوانی در راه تلف می گشت قیمتش از سرکار رفیض آثار
مرحمت می شد و عدالتش به مرتبهٔ بود که اگر ضعیفه طشتی پُر از زر نهاده از دار السلطنت
گولکنده تا اقصای احمد نگر و بیجاپور و بنگاله رفتی احدی را زهرهٔ آن نبود که سر راه برآن
بگیرد با وجودِ آنکه مردم تلنگانه در فنِ دزدی از راه زنانِ ممالکِ دیگر ممتاز اند و سیاستش
همچنان بود که نام دزد بر زبان کسی از بیم سیاست نمی گذشت و در تمام ولایتش به هیچ
طریق از کسی چیزی فوت نمی گشت و از فرطِ سخاوتش طعام بسیار در غایت تکلف
در شیلان می کشیدند و بر خوانِ الوانِ نعمتش تمام روز خاص و عام طعام می خوردند
و از جملهٔ فتوحاتیکه آن خلایق پناه را دست داده فتحِ قلاع و حصون قاسم کوته
و راجمندری و کوندبیر است و بهمین اهتمامِ آنحضرت تعمیرِ عمارات رفیع قلعهٔ دار السلطنة
گولکنده و مساجد و مدارس و لنگر دوازده امام و ریاض مثل باغ ابراهیم شاهی و باغ
گلشن و حوض حسین ساغر و کثوره کنکور و کثوره بدویل صورتِ اتمام یافت کذا فی
تاریخ فرشته و تاریخ قطب شاهی باب چهارم در بیان احوال سلطانِ
معدلت نشان سایهٔ لطف آله ابو المظفر سلطان محمد قلی قطب شاه مشتمل
بر سه فصل فصل اول در جلوسِ آن پادشاهِ صاحب شوکت و مکنت به سریر
سلطنت و ذکرِ توجه رایاتِ نصرت آیات بجانبِ قلعهٔ نلدرک و در
ذیلِ این بیانِ بعضی وقایع دیگر چون شهریار معدلت شعار بجوار رحمتِ
پروردگار انتقال نمود ارشد اولاد او سلطان محمد قلی قطبشاه که در حق خلایق آیهٔ رحمت
آله بود باجماع ارکان دولت و اعیان حضرت در اسعدِ اوقات بر تختِ جهانبانی و مسند حکمرانی
جلوس فرمود و امرا و خوانین و سادات و علماء را بانواع عنایات پادشاهانه و اصناف عواطف خسروانه
سرفراز ساخته و بتمهید بساط عدل و جود کافهٔ رعایا را فارغ البال و مرفه الحال گردانید و جمهور

انام از خواص و عام زبان تهنیت گشودند و بادای مراسم دعا و ثنا قیام نمودند و
بعد چند روز بلا خلاف توجه رایات عالیات جهت امداد لشکر نظام شاه بجانب
قلعهٔ نلدرک اتفاق افتاد و انجام کار و مراجعت بدار السلطنت گولکنده صورت
ظهور گرفت و اختلاف کرده اند در باب تاریخ درینکه توجه بدان صوب بصوابدید کدام
فدوی دولتخواه بود و صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که بعد جلوس بر سریر فرمانروائی
فرمان همایون مشتمل بر عنایات شاهانه با تشریفات خسروانه بنام امیر شاه میر و امرا و
خوانین که برای امداد لشکر نظام شاه محاصرهٔ قلعهٔ نلدرک نموده بودند شرف صدور یافت
و چون میر موصوف بر فرمان و مضمون آن مطلع گردید هر یک از امرا و خوانین را
تشریف شاهانه پوشانید و بتجدید مرحمت از جانب سلطان نوجوان امیدوار ساخت
و بحسن تدبیر سپهسالار و امرا و خوانین نظام شاهی را بمتابعت و انقیاد راغب نمود
مبانی وفاق را بتجدید عهد و پیمان مشید گردانید و از جانب نظام شاه چرکس [illegible]
که باخلاق حمیده و اوصاف پسندیده اتصاف داشت جهت مراسم تهنیت [illegible]
و لوازم تهنیت مقرر گشته بعد از طی منازل بسعادت ملازمت سعادت اندوز شده
متعاقب میر شاه میر بنا بر صلاح دولت لشکر منصور را در حوالی نلدرک گذاشته متوجه
آستان بوسی گشت سلطان معدلت نشان بعد رعایت جانب تعظیم و توقیر [illegible]
حل و عقد امور سلطنت برای صواب نمای او مفوض ساخته از کیفیت محاربات و
فتوحات لشکر پرسید میر موصوف بعرض رسانید که از روز عزیمت تا این زمان چند
ولایات و قلاع مستحکم که بسرحد ممالک محروسه نزدیک است بتصرف اولیای دولت
در آمده است و ولایت کاکن و ناکوکی مفتوح گشته و این فدوی بنا بر صلاح وقت
بصوابدید امرا و خوانین نظام شاهی لشکر ظفر اثر را در حوالی نلدرک گذاشته توجه درگاه
گردید تا آنچه در تاسیس مبانی دولت و استقلال ارباب مملکت صلاح [illegible]

انکه معروض داشت درین وقت که ابتدای آوان جلوس اعدا را مقهور گردانیدن و
در توسیع ولایت کوشیدن موجب استحکام مبانی سلطنت است و بافضال الهی و اقبال
خداوندی خلایق بدل و جان مطیع و منقاد اند و امرا و خوانین سپاه دولتخواه و فدویان
درگاه و امرای نظام شاه شرایط بندگی بجا آورده دیده امید بر شاه را و رایت نصرت
آیت دارند که در رکاب ظفر انتساب خدمات شایسته تقدیم رسانند و چون همت قضا
قدرت باستیصال مخالفان گماشته گردد عروس فتح چهره گشوده اولیای دولت بنصر
و ظفر اختصاص خواهند یافت چون این معروضات محض از راه دولتخواهی بود خسرو زمان
نظر بر صلاح وقت بسمع رضا اصغا فرمود و باحضار امرا و سپاه فرمان داده در اندک
فرصت لشکر فراوان فراهم آورده عنان نگران عزیمت بصوب قلعه تلدرک معطوف
گردانید و سید مرتضی و جمشید خان وغیره امرای نظام شاهی و عادل شاهی از توجه رایات
عالیات حیات تازه یافته دو سه منزل باستقبال شتافته بسعادت پایبوس
فایز گردیدند خسرو زمان سید مرتضی وغیره امرای نظام شاهی را بعنایات شاهانه
نواخته بخلعتها و کمر مرصع و اسپ با زین زرین فراخور حال اختصاص بخشیده باسپاه
دکن بعزم تسخیر قلعه تلدرک توجه فرمود و بعد محاصره و نصب نمودن توپهای بزرگ
مثل توپ محمدی و حیدری و نه گزی نظام شاهی و توپ لیلی و مجنون آتش جدال و قتال
از جانبین مشتعل گردید حسب الامر توپچیان حسب فرمان واجب الاذعان بضرب توپ
قیامت آشوب تزلزل در بنای آن حصار انداختند و بروجی که مانند سد یاجوج بود
همچو خانه عنکبوت شکسته منهدم گردانیدند بمشاهده این حال سید مرتضی سپهسالار
نظام شاهی ترحم بر زن و فرزند مسلمانان را که در آن قلعه متوطن بودند نموده مکتوبی مشتمل
بر وعید و موعظه بوزیر الملک سردار آن حصار فرستاده او را از وخامت مخالفت تخویف فرمود
وزیر الملک سخنان ناصح مشفق را نشنیده باب موافقت مسدود نمود و در مخالفت زیاده

بر روی خود کشود و خسرو زمان بعد اطلاع برین کیفیت بیشتر از پیشتر ساعی تسخیر آن قلعه گشته امر فرمود
تا توپچیان باقی حصار را بضرب توپ براندازند و تمام حشم به انباشتن خندق اشتغال نمودند
کار بر اهل حصار تنگ سازند حسب الحکم توپچیان پای حصار را مستاصل گردانیدند و دلیران هجوم آورده
هجوم آورده خود را بر فضای حصار رسانیدند و نزدیک بآن رسیده بود که قلعه مفتوح گردد در این
اثنا جاسوسان خبر رسانیدند که چند سرداران عادلشاهی همراهی بیست هزار سوار آمده
سواران کمک اراده آن دارند که بر سر لشکر رسیده دست برد نمایند بنابرین در آن روز امرای
نظام شاهی و باقی سپاه تسخیر قلعه را در حیز تاخیر انداخته در رکاب ظفر انتساب متوجه اراده دفع ایشان
گردیدند چون وزیر الملک و اهل حصار برج و باره قلعه را در هم شکسته دیدند و تاب مقاومت
و قلعداری در خود ندیدند بنام حیله و تزویر در آمده بامرای نظام شاهی التماس و زر بغرض فرستند
تا در وقت گرمی کارزار و دلیری‌ها پیش آمده محاربه را در تعویق انداخته سعی در تسخیر
ننمایند بعد ازین تدبیر وزیر الملک عرضداشتی مشتمل بر کیفیت حال و واقعه‌های مصحوب
قاصدی بر سبیل استعجال بجانب بیجاپور روانه کرد و چون بر مضمون عریضه ارکان دولت
عادلشاهی را اطلاع دست داد باتفاق شاه فتح الله شیرازی که سر آمد دانشوران
زمان بود حقیقت حال بمسامع اجلال ابراهیم عادلشاه رسانیدند و معروض داشتند
که چون خسرو زمان الکه و ولایات سرحد را مسخر ساخته باهتمام تمام متوجه تسخیر
قلعه نلدرگ است و عنقریب است که آن قلعه نیز مفتوح گردد صلاح دولت در آنست که
باظهار موافقت از صوب خصومت بجانب مصالحت گراییده ابراهیم عادلشاه در آن [illegible]
صواب نمای دولتخواهان پسندیده مکتوبی بحضرت خسرو زمان ارسال داشت محصل
مضمون مکتوب آنکه حق سبحانه تعالی جل شانه سلاطین را که اشرف انواع مخلوقات اند جهت
نظام عالم و رفاهیت بنی آدم ساخته است و موافقت شان با هم موجب مزید امنیت و جمعیت
باعث خرابی بلاد و ویرانی رباط است که هزاران مردم تلف می‌شوند چون میان ما و شما چنین [illegible]

ایشان است پس دست از محاربه بازداشتن موجب حیات عباد و باعث استرضای خالق العباد
است و مرجو از شیم مرضیه آنکه مخالفت را بموافقت که موجب نظام آفاق است مبدل ساخته
بنوعی نظر لطف و مرحمت بر حال ساکنان قلعه اندازند که موجب وثوق رابطه وداد و سبب رسوخ
نسبت اتحاد گردد و چون رسولان عادلشاه این مضمون مکتوب بوسیله مقربان درگاه بمسامع
اقبال رسانیدند ارکان دولت و اعیان حضرت نیز صلاح در مصالحت دانسته
آنچه که در غیاب عرض کردنی بود بمبالغه عرض نمودند خسرو زمان سید مرتضی و امرا
و خوانین نظامشاه را طلب فرموده بتشریفات شاهانه سرفراز ساخته رخصت انصراف
ارزانی داشت و بر جان و مال و اهل و عیال ساکنان قلعه ترحم نموده ترک محاصره
فرموده عنان گران عزیمت بصوب مستقر سریر سلطنت منعطف ساخت و صاحب
تاریخ فرشته بقید قلم آورده که چون سلطان محمد قلی قطبشاه جانشین پدر بزرگوار گشت خود
دختر شاه میرزای اصفهانی را که از سادات صحیح النسب طباطبا بود و سالهای دراز
منصب میرجملگی ابراهیم قطبشاه باو تعلق داشت در سلک ازدواج خود کشید و
بتکلیف و ترغیب او جهت اظهار یکجهتی و یگانگی با نظامشاه خود بود و سید مرتضی
سبزواری سرلشکر احمدنگر بجانب ولایت عادلشاه روان شد که نخست قلعه شاه
درگ را تسخیر فرموده و بعد از ان متوجه تسخیر بیجاپور شود و چون لشکر بپای آن قلعه رسید باتفاق
فوج نظامشاهی بمحاصره پرداخت و شهامت از آنجمله آقا ترکمان با وجود خلل در مملکت بیجاپور
و عدم وصول کومک اعلام مدافعت برافراشته جمعی کثیر از مردم نظامشاهی و قطبشاهی را
بضرب تفنگ ضایع ساخت هر چند قطبشاه و نظامشاه مکاتیب غریب اسالیب مشتمل بر مواعید
پادشاهانه و نوید خسروانه پیش او می فرستادند اصلا از جای در نیامده جواب می داد که صاحب و
ولی نعمت من اعتماد کرده چنین قلعه سرحدی بمن سپرده است از دولت او مبادی احوالم مستوجب چه و شکر
است اگر من خیانت ورزم در چنین وقت قلعه را تسلیم سپاه خصم نمایم و از حق نعمت چشم پوشم فردا خدا را چه جواب گویم و توقع از مخادیم

خیانت که این خیرخواه را درین امر معذور داشته بارتکاب چنین عمل ناشایسته مامور نسازند

قطب شاه چون اصرار محمد آقا بر محافظت قلعه بیش از پیش دید و امتداد محاصره و جنگ قریب چهار ماه کشید و مردم عزیز بسیار کشته شدند بتنگ آمده شاه میرزای اصفهانی را که باعث نهضت او بود سرزنش فرمود و بهزاد الملک و سید مرتضی بر آن کیفیت مطلع گشته چون ایشان نیز در باطن از آن محاصره و جنگ هر روزه متاذی بودند با قطبشاه همداستان شده عرض نمودند بهتر آنست که دست ازین قلعه بازداریم و بنابر آنکه استقامت در احوال مردم تختگاه نیست بدآنجناب شتافته مشفقی که در بنجامی کشیم در تسخیر دار السلطنت بیجاپور بخود قرار دهیم قطبشاه که جهت کوچ بر سر بهانه بود قبول این معنی کرده روز دیگر باتفاق سرداران نظام شاهی از شاه درگ برخاسته و در ممالک عادلشاه بشرط غارت در سیم بیدا و بجا آورده با چهل هزار سوار تمام یراق بظاهر قلعه بیجاپور رسیده خیمه و خرگاه در اطراف و جوانب آن مرتفع ساخته طرح جنگ انداخت و چون در آن وقت زیاده از دو سه هزار سوار خاصه خیل در شهر بیجاپور جمعیتی نمانده بود حبشیان متحصن گشته بحفظ برج و باره پرداختند بموجب فرمان پادشاهی عین الملک و انکس خان و دیگر امرا با هشت هزار سوار باستعداد تمام بتعجیل هر چه تمامتر بحوالی بیجاپور رسیده بجانب دروازه اللهپور فرود آمدند و اکثر اوقات میان مردم عادلشاهی و سپاه نظام شاهی و قطبشاهی جنگ واقع شده از طرفین مردم بسیار کشته میشدند و غلبه از جانب مردم عادلشاهی بظهور میرسید و در چنان وقت از کثرت باران و ضرب توپ ها بیست گز دیوار قلعه بیفتاد و در همان شب عین الملک و انکس خان که از حبشیان امین بودند با قطبشاه و سید مرتضی و بهزاد الملک ساخته خواستند که صبح آن روز طرح جنگ سلطانی انداخته بر قلعه یورش کنند سید مرتضی که سپه سالاری بهزاد الملک غنایت آورده بود با انواع حیل در زند خلل در کار انداخت و بیجاپوریان فرصت یافته فی العجله دیوار قلعه درست کردند بنابر آنکه ارکان دولت و حبشیان که آن

غلامانِ حبشی راضی نبودند و اعتماد بر قول و فعلِ ایشان نداشته به بیجاپور نمی آمدند حبشیانِ
صاحبِ دخل بفراستِ این معنی را دریافته بنابر مصلحتِ وقت بعرضِ چاندبی بی سلطان
رسانیدند که ما غلامانیم و اشرافِ و اعیانِ مملکت از حکومت و ریاستِ ما آزرده اند
صلاحِ دولتِ عدالت پناه در آن می بینیم که مهماتِ ملکی و مالی بیکی از مردمِ اصیلِ نجیب
حواله نمایند تا امور سلطنت نظام و رونق پذیرد چاندبی بی سلطان بتصدیقِ کلام نموده
بصلاحِ ایشان شاه ابوالحسن ولدِ شاه طاهر را بخلعتِ منصب امیر جملگی اختصاص بخشید
و سید مشار الیه همگی همت بر دفعِ مخالفان مصروف داشته فرامین با تشریفات نامحصور
مصحوبِ مسرعان جهتِ طلبِ امرای بر گی بولایتِ کرناتک روانه ساخت و به سید مرتضی که
اخلاص و ارادتِ تمام بخاندانِ شاه طاهر داشت پیغام داد که کاخِ اقبالِ شاه فریدون
منزلت از آن رفیع تر است که کمندِ تسخیر وهم و خیال به شرفاتِ حصینش توان رسید
باید که این مضمون را بعبارتِ دلپذیر خاطر نشانِ قطبشاه و برهان الملک نموده نوعی نمایند که
لوازمِ صلح درمیان آورده بمساکنِ خود مراجعت نمایند و الّا عنقریب که از ممالکِ محروسه
جهانِ جهان لشکر متوجه درگاه خواهد شد و امرای بر گی نیز که در عهدِ علی عادلشاه بواسطهٔ بعضی
مقدمات خایف و هراسان جلاوطن کرده پناه به رای بیجانگر برده بودند نیز بمجردِ وصولِ فرمانِ
طلبِ سلطانِ عدالت نشان بسرعت هرچه تمامتر متوجه آستان بوسی خواهند گشت در آنوقت
کار بر شما نهایت دشوار شده راهِ مراجعت مسدود خواهد شد سید مرتضی که از تابع
بودنِ خود دلگیری تمام داشت و میخواست که قطبشاه و برهان الملک را کاری از پیش نرود
در مقامِ دولتخواهی عدالت پناه شده شروع در مقصود نمود اول بعین الملک و انکس خان
که از حبشیان رنجیده بقطبشاه و سردارانِ نظام شاه ملحق شده بودند پنهانی کس نزد
ایشان فرستاده سرزنشِ بسیار کرده پیغام داد که قاعدهٔ مردمِ اصیل نه آنست
که بواسطهٔ خشونت و منازعتِ بعضی انفار با صاحبِ خود حرام خواری نمایند و چنین

وقت ترک ملازمت صاحب خود کرده خواهند که نوکری دیگران اختیار کنند شرط نیکو بندگی آنست که چون حبشیان بید خل گشته شاه ابو الحسن جای امک الملک شده است اعتماد برا و کرده خدمت صاحب قدیم را موجب حصول سعادت دارین دانند عین الملک وانکس خان این سخن پسند خاطر افتاد و وقت شب کوچ کرده باز نزدیک دروازهٔ الله پور فرود آمده بپادشاه خویش اطاعت نمودند و همچنین اکثر امرای ممالک و امرای برگی از شنیدن اینخبر به بیجاپور شتافتند و بمیامن حسن تدبیر شاه ابو الحسن در مدت یکماه قریب بست هزار سوار مجتمع گشته رواج و رونق دیگر در مهمات سلطنت پدید آمد و نخست امرای برگی حسب الحکم بتاخت و تاراج لشکر خصم پرداختند و در اندک زمان نوعی نمودند که قحط و آزار دوی ایشان پدید آمده از محاصرهٔ بیجاپور نیز مانند محاصرهٔ شاه درک پشیمان شدند و شروع بمشاوره نمودند ارکان دولت قطبشاه که از تحریک شاه مرزا ناخوش بودند فرصت یافته بعرض رسانیدند که قاعده و داب سلاطین دکن آنست که هرگاه یکی از ایشان نفس نفیس خود بجانب مملکتی توجه نماید و او را احتیاج کمک شده پادشاه دیگر را بمدد طلبد در زند مروت و آشنائی براو واجب که خود مرکب سواری شده بمدد او شتابد چنانکه همیشه میان نظام شاه و ابراهیم قطبشاه همین شیوه مرعی بود اصلا مناسب دولت نبود که خسرو زمان بگفتهٔ شاه مرزا خود بنفس اقدس بمدد امرای نظام شاه تشریف آورد این سخن بسیار موثر افتاد خسرو زمان بجانب گولکنده عازم و جازم گردید سید مرتضی اینمعنی را فهمیده پیش دستی نمود و پیش از آنکه پادشاه اظهار کند عرض نمود که صلاح وقت در آنست که ما بجانب ولایت خود رفته بسیاری از پرگنات سرحد عادل شاه را بحوزهٔ تصرف اولیای دولت نظام شاه در آوریم و خسرو زمان بجانب مملکت خود توجه فرموده حسن آباد گلبرگه را مسخر کرده اند قطبشاه این را عین مدعا دیده قبول کرد قطبشاه و امرای نظام شاه از ظاهر قلعهٔ بیجاپور کوچ کرده بجانب ممالک خود روان شدند نظام

شاهیه از راه کلهر و مرج تاراج کنان یکسر باحمدنگر شتافتند اما قطبشاه چون بحوالی حسن آباد
رسید امیر سید زمین استرآبادی را بخطاب مصطفی خان سرفرازی بخشیده
با هفت هزار سوار و فیل بسیار بتسخیر بعضی از ولایت عادلشاه باز داشته و خود
با مقربان و مخصوصان بر جناح استعجال بدار السلطنت گولکنده تشریف برده شاه میرزا
را که باعث نهضت بود مقید گردانید و بعد از چندگاه از سر گناه او درگذشته حکم نمود
که او را در کشتی سوار کرده با اموال و اسباب ضروری باصفهان که وطن مالوفش بود
روانه سازند و شاه میرزا در کشتی بیمار شده پیش از آنکه بمنزل مقصود رسد فوت شد
و مصطفی خان در حوالی حسن آباد اقامت نموده بسیاری از مضافات آنرا متصرف گشت
و چون این خبر به بیجاپور رسید دلاور خان حبشی سرلشکر شده با سپاه بسیار بمقابله و
مقاتله او شتافت و بین الفریقین جنگ سخت واقع شده مصطفی خان منکوب و منهزم و خسته
و بدحال جلوریز خود را به مشقت فراوان بسرحد تلنگ رسانید و قریب بکصد و بیست
فیل قطبشاهی و دیگر چیزها که مالیت داشت بتصرف عادلشاهیان در آمد و نیز صاحب
تاریخ فرشته می گوید که از آن تاریخ تا حال که قریب بیست و هشت سال است میان
عادلشاه و قطب شاه ابواب کدورت و مخالفت مسدود گشته طریق مصادقت
و موافقت مسلوک است و خسرو گیتی پناه سلطان محمد قلی قطبشاه بعد مراجعت ازین سفر
بدار السلطنت گولکنده بعیش و عشرت مایل گردید و به سیر و شکار اشتغال ورزید ذکر
محاربه امیر نخیل باتفاق بعضی سرداران نظامشاهی با سرداران
عادلشاهی بموجب نوشته صاحب تاریخ قطبشاهی چون امیر نخیل
استرآبادی در اواخر ایام سلطنت شاه مغفرت پناه ابراهیم قطبشاه حسب الحکم ولایت
کاکن و غیره بقبضه تصرف در آورده اعدا لشکر فیروزی اثر که متوجه بلاد بیجاپور بعزم
محاربه بود بارسال نقد و غله می نمود و در عهد سلطنت خسرو زمان بخطاب مصطفی خان

اختصاص یافت بعضے از پرگنات و قصبات سرحد را تسخیر نموده علم اقتدار برافراشت
دلاور خان حبشی که از امرائے عادلشاهی بتجربه و هوشمندی ممتاز زمان بود رکن دولت
عادلشاه رافی الجمله استحکامی داده و همت بر استخلاص آن ولایت گماشته دست هزار
سوار انتخابی و عین الملک و انکس خان را که موازی ده هزار سوار داشتند و ماورای ایشان
سرداران برگی را همراه گرفته بمحاربه آن سید ذوالاقتدار متوجه گردید و چون از قدیم الایام
میان دودمان نظام شاه و خسرو زمان رابطه اتحاد و وداد مستحکم بود منهیان اخبار پیش
از توجه دلاور خان حبشی حقیقت حال را بمسامع اجلال مرتضی نظام شاه رسانیدند مرتضی
نظام شاه مرزا یادگار و رستم خان و شمشیر خان را با دو سه هزار سوار بامداد سپاه منصور
فرستاد و پیش از رسیدن دلاور خان به لشکر منصور پیوستند و از انجانب دلاور خان
از روی غرور و رعونت نیز مراجعت ننموده در دو کروهی لشکر منصور مقام ساخت و مدت مدید دلیران جانبین هر روز
در معرکه ستیز داد دلاوری میدادند تا لشکر عادلشاه با وجود کثرت از بیم حسام خونآشام بهادران
لشکر منصور صف آرای قتال نمی گردیدند تا آنکه جماعه برگیان از امتداد ایام جنگ بتنگ آمده بی اطلاع
دلاور خان با موازی ده هزار مادیان سوار باطراف لشکر منصور آمده آتش قتال برافروختند و
رحیم داد پتهان و طاهر محمد خان با بعضی از دلیران بفرموده سپه سالار رایت محاربه برافراختند
و جمعے از برگیان را بضرب تیغ ابدار از پا درآورده منهزم ساختند و تا کنار لشکر دلاور خان
تعاقب نموده جمعے را دستگیر کرده مراجعت نمودند دلاور خان چون بر هزیمت برگیان اطلاع
یافت لاعلاج صف آرا گردیده بمعرکه کارزار شتافت و از وقت طلوع آفتاب نایره قتال
ملتهب شده هر لحظه مشتعلتر گشته تا قریب زوال فرو ننشست و از حمله های علیخان
و طاهر محمد خان پتهان میمنه لشکر اعدا که بوجود انکس خان قایم بود متزلزل گشت و از صدمات
کوه شکوه صلابتخان میسره مخالفان متفرق شده مجموع سپاه عادلشاه هزیمت یافت و
از سپاه منصور بعضی تعاقب نمودند و برخی باخذ غنایم مشغول گشتند و بعد از ساعتی صورت

عجیب حالتی غریب رو نمود بیانش آنکه دلاورخان که با دو سه هزار سوار در یکجا تفنگ
وقت ایستاده بود چون مشاهده نمود که تمام لشکر متفرق شده اکثر با خذ غنایم مشغول اند و بعضی
راه تعاقب پیش گرفته و میرزنبیل و مرزا یادگار و شیرخان با معدودی در معرکه رایت نصرت
برافراخته اند فرصت غنیمت دانسته رو به سپه سالار لشکر منصور آورد میرزنبیل و مرزا یادگار
با جمعیت قلیل پای ثبات استوار داشته بمقام مدافعه درآمدند اما چون سیلاب حادثه
نوعی طغیان نموده بود که بدستیاری کوشش نجات توان یافت لاعلاج دست و پا زده
خود را بیکسو کشیدند دلاورخان چند زنجیر فیل بدست آورده لشکر پاتش تباخت و تاراج بنگاه رو
آوردند و صلابت خان و بعضی دیگر از امرا که تعاقب لشکر عادلشاه نموده بودند چون مراجعت کرده
از سپه سالار و لشکر خود اثری ندیدند صلابت خان فرار را عار دانسته با وجود قلت انصار و کثرت اعدا
رو بدشمنان آورده بجنگ درپیوست و تا رمقی از جان داشت دست از جنگ باز نداشت اعدا مشاهده
جرات و دلاوری او دست از تاخت و تاراج بنگاه باز داشته سر خویش گرفتند و چون این خبر به خسرو
زمان رسید میرزنبیل را با سپاه بدرگاه طلب داشته هرکه را در آن معرکه رایت نیکنامی برافراخته
بود بنوازش شاهانه سرفراز فرمود و هرکه به بددلی موسوم گشته بود او را بغضب سلطانی
گرفتار نمود **فصل دوم از باب چهارم** در بیان وقایع دیگر که در عهد سلطنت آنخسرو گیتی پناه
وقوع پیوست **ذکر مخالفت علیخان لر و نامزد گردیدن امرا و خوانین بدفع او
و نصرت یافتن** بر او صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون علیخان لر را شهریار
مغفور بواسطه شجاعت و جلادت که از او در معرکه کارزار بظهور رسیده بود از مرتبه
سلحداری بپایه سرداری رسانیده بطبل و علم و خطاب ملک نایبی سرفراز فرموده
بمحافظت ولایت مرتضی نگر فرستاده و رایرا و برهمن حواله دار آنجا که صاحب اختیار بود
در دادن جاگیر مرغوب اهمال ورزیده اعتنا بحال او حسب دلخواه ننمود علیخان غبار
خاطر بهم رسانیده با جمعی از اشرار کفار با رای بیجانگر ملاقات نموده تسخیر ولایت مرتضی نگر

ا در نظرش سهل و آسان وانمود و موازی سی هزار پیاده و سوار بسرداری یکی تیادا داد
ای مذکور و پنجاه زنجیر فیل همراه گرفته بطرف کونهیر توجه نمود رائی را و از استماع این خبر
سرداران آنطرف را فراهم آورده بعزم محاربه باستقبال شتافت و در وقتیکه کفار قلعه کهم
را محاصره نموده کار بر اهل قلعه تنگ ساخته بودند مجاهدان اسلام بر سر ایشان رسیده بجنگ
پیوستند و کفار را هزیمت داده و تعاقب نموده هزار پیاده به قتل رسانیده چهار زنجیر فیل
و نقاره بدست در آوردند و علیخان و سیکر تیا فرار نموده خود را به بیجانگر رسانیدند و بعد ازین
رائی بیجانگر گوش به سخنان آنکافر نعمت نکرد و چون او از امداد کفره مایوس شد قومی از اهل مکر
و فساد را گرد آورده بعد از مدتی در وقتیکه خسرو زمان به محاصره قلعه نلدرک مشغول بود
عازم ولایت مرتضی نگر گشته آتش بیداد در آن بلاد برافروخت و بعد ازان چون خسرو زمان
برین حال آگهی یافت همت شاهانه بدفع او گماشته جمعی از دلیران کارآزموده را به سرداری
رحیم داد و طاهر محمد خان پتهان بطرف مرتضی نگر نامزد فرمود و سپاه منصور یکماهه راه را به هشت
روز طی نموده چون به موضع سندگاون رسیدند و شنیدند که آن کافر نعمت بولایت کونڈپلی در آمده
بندگان خدا را تشویش بسیار میرساند بهر دفع او بدان صوب متوجه شدند و از استماع
خبر توجه ایشان با جمعی از شیاطین رو به وادی فرار آورد و ایشان تعاقب نمودند و
قلعه اودگی را به مردان کاروان سپرده کوه و بیشه را پناه خود ساخت دلیران اسلام
آن قلعه را بتائید ایزدی مفتوح ساخته و اثری از صغیر و کبیر در آن قلعه نگذاشته
بقصد گرفتن او به کوه و بیشه در آمدند کفار که در کمین گاه نشسته بودند از اطراف هجوم آورده
بهادران اسلام را در میان گرفتند و چون دلیران نامدار مجتمع نبودند و جلوریز از پی
یکدیگر بشتاب میرفتند چنانچه رحیم داد با اکثر دلاوران ازان در گذشته بود و طاهر محمد خان
با معدودی در عقب مانده ارباب ضلال که در کمین بودند اثار شجاعت به ظهور رسانیده
نهایت سعی و کوشش نمودند تا بنابر نامساعدت تقدیر هزیمت یافتند؛ هزار نفر اسیر گردیدند

و هزار قتیل و درین اثنا افضل خان حواله دار در موضع سنترا اول با هزار سوار به لشکر ظفر اثر پیوست و علیخان از استماع خبر تسخیر قلعه و قتیل و اسیر کشتن پیاده با بجانب بندر نظام پٹن فرار نمود و جمعی از سوداگران را که ساکن و متوطن آنجا بودند گرفته از نقد و جنس آنچه در تصرف آن بیچارگان بود بزجر بستند در آنحال جاسوسان خبر بدو رسانیدند که رحیم داد و طاهر محمد خان در جستجوی پویان اند و کشور خان متصل بدروازه قلعه مرتضی نگر فرود آمده بخواب غفلت و مستی افتاده است علیخان فرصت غنیمت دانسته به ایلغار بر سر کشور خان تاخت و تمام بنه و لشکر را غارت نمود چون افضل خان تمام مردم خود را بهمراهی رحیم داد در تعاقب مخالفان روانه نموده خود باندک مردم غافل از مکر دشمن نشسته بود علیخان بعد از تاراج لشکر کشور خان بر سر افضل خان تاخته تمام بنگاه لشکر او را نیز غارت نموده بجانب سرحد متوجه شد رحیم داد و طاهر محمد خان از استماع اینخبر سر راه بر آن مخذول گرفتند و چون آن اجل گرفته و اتباعش گرداب بلا را بر خود محیط یافتند بگمان آنکه شاید بدستیاری تهور خود را بساحل مراد رسانند قدم ثبات بر مقر مجادله استوار داشتند و فدائی وار بجنگ و جدل در پیوستند آخر الامر بشامت کفران نعمت علیخان و مقربان او کشته گشتند و بعضی از سپاهش قتیل و برخی اسیر گردیدند و سر بر سوای علی خان را عبرتاً للناظرین بهر دیار گردانیدند و بعد از این فتح سرداران با ولاوران که بپایه سریر رسیدند رحیم داد به خطاب علم خانی و هر یکی از سرداران دیگر به اضافه منصب و زیادتی شاهره عز امتیاز یافتند

ذکر منتظم گشتن در شاهوار درج سیادت و عصمت بنت امیر شاه میر در سلک ازدواج مالک کشور گیر

صاحب تاریخ قطب شاهی آورده که چون خسرو زمان از سفر نلدرک مراجعت نموده به دار السلطنت رسید خاطر مبارک به منطوق تناکحوا تناسلوا راغب بازدواج گردیده هماے التفات بر فرق مخدرات عفت بنت امیر شاه میر سیادت مرتبت پرتو انداز شد بنا برین فرمان واجب الاذعان بتهیه اسباب

میزبانی و ترتیب مجلس طوی و شادمانی شرف صدور یافت — **نظم** — غلامان شایسته کاروان بسته بر رسم خدمت میان یکی جشن شاهانه آراستند که بود اندران هر چه میخواستند تا یکماه علی الاتصال لوازم شادمانی و مراسم میزبانی بجا آوردند و درین هنگام فرح انجام منجمان دقایق شناس ساعتی که شایسته عقد فرخنده اساس بود اختیار نموده اصحاب علم و فضل در درج عصمت و سیادت را در سلک ازدواج گوهر معدن سلطنت کشیدند و بعد از اتمام آن جشن سعادت فرجام خسرو زمان دست دریا نوال ببذل اموال گشاده اکابر و اعیان و سایر خدم و حشم را بانعام موفور سرفراز و مسرور گردانید و مقربان را بتشریفات شاهانه و مناصب ارجمند بپایه بلند رسانید

## ذکر آمدن خواجه علی شیرازی المخاطب بملک التجار با جمعی از مردم اعیان و اخیار از جانب سلطان عالیجاه ابراهیم عادل شاه بجهت تمهید مواصلت

چون دلاور خان امور سلطنت ابراهیم عادل شاه را فی الجمله رونقی داده و تمام ملک و مال در قبضه اقتدار خود در آورده خواست که از دغدغه مخالفت نظام شاه مطمئن خاطر بوده بفراغ بال روزگار گذراند صلاح در آن دید که رکن دولت عادل شاهی را بخویشی و مواصلت شاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطب شاه استوار سازد بنابرین در سنه ۹۹۵ خمس و تسعین و تسعمائه خواجه علی ملک التجار را با جمعی از مردم اعیان بیجاپور مع تحف و هدایای موفور جهت تمهید مواصلت بجانب دار السلطنت گولکنده روانه نمود چون ملک التجار بشرف ملازمت خسرو زمان مشرف گردید بعد تصفیه شاه راه محبت از خس و خاشاک کدورت معاذیر دلپذیر مکنون ضمیر ابراهیم عادل شاه را بعرض رسانید خسرو زمان بسمع رضا اصغا فرمود و چنان مقرر شد که عالیحضرت ابراهیم عادلشاه با شوکت و حشمت تا نلدرک توجه نماید و از ینجانب امرا و ارکان دولت پالکی مهد علیا ملکه جهان خواهر اعیانی خسرو زمان را با تجمل و استعداد طوی و میزبانی بجانب نلدرک برده رسوم مواصلت بجا آورند ملک التجار بعد از حصول

مقصود متوجه بیجاپور گردید و درینجانب وکلای درگاه بسامان و سرانجام میزبانی پرداختند و بعد از اندک مدتی جمعی از اعیان بیجاپور معروض داشتند که ابراهیم عادل شاه تا نلدرگ رسیده متعلقان عیش و شادمانی در داده است خسرو زمان سیادت پناه امیر زنبیل المجالب مصطفی خان و ملک امین الملک و اعتبار خان و ملک فخر الملک و امین خان و دبیر را همراه پالکی عفیفهٔ زمان ملکه جهان بجانب نلدرگ روانه گردانید و بقول صاحب تاریخ فرشته ابراهیم عادل شاه تا نلدرگ متوجه نشده بود بل اعیان بیجاپور لوازم جشن و طوی بجا آورده پالکی ملکه جهان را در ساعت مسعود بجانب بیجاپور بردند بهر صورت چون بشارت مقدم ملکه جهان با براهیم عادل شاه رسید مقربان خود را به استقبال روانه ساخت و به تهیه اسباب سرور و انبساط پرداخت و تا مدت یکماه لوازم جشن و شادمانی و مراسم ضیافت و میزبانی هر روز در تضاعف و ازدیاد بود بالجمله چون اسباب عیش و طرب ساخته و پرداخته شد دانایان اصطرلاب فلکی و دقیقه شناسان تقویم اسمانی ساعتی اسعد جهت عقد مواصلت اختیار نمودند و علمای شریعت در آن ساعت عقد مواصلت بستند و بعد اتمام ایام جشن و طوی امرا و اعیان جانبین به تشریفات فاخره سرفراز گشته بحضور خداوند خویش شتافتند ذکر بنای دار السلطنت حیدرآباد آورده اند تا سال دهم از جلوس میمنت مانوس خسرو زمان حصار قلعه گولکنده که در آن چهل هزار سواری گنجید پای تخت بود و چون در آن سال بسبب کثرت آبادی و ازدحام مردم هوای آنجا تغیر یافته بفسا د گرائید و موجب ابتلای مردم بآلام و اسقام گردید و نیز شهر گولکنده فراخور جاه و منزلت آن خسرو زمان نبود خاطر قدسی مآثر مایل بآن شد که شهر دیگر احداث فرماید که در لطافت و وسعت تماشای جنت الماوی باشد اتفاقا در اثنای این فکر و خیال برای شکار سوار شد و بجوی صید در هر چمنی صبا کردار طوف می کرد که ناگاه در اثنای سیر گذر میمنت اثر بصحرائی افتاد که در وسعت و خضارت و صفا و لطافت رشک فلک اخضر و فردوس برین بود و باعتبار خوبی آب و هوا که

با مسافر و مقیم سازگار باشد خوشتر و پاکیزه زمین در میان آن مرغزار جنت آثار نهر آب چون چشمهٔ
آب حیات روان و مانند سلسبیل بهشت روح افزا و دلستان الغرض آن زمین که قریب سه چهار
گروه از گولکنده واقع خسرو زمان را خوش آمده بخاطر انور گذرانید که برای بنای شهر مکانی
بهتر و خوشتر ازین نخواهد بود پس منجمان دقایق شناس را طلب نموده فرمود ساعتی که شایستهٔ
بنای شهر باشد اختیار نمایند منجمان و مهندسان حسب الحکم ساعتی بغایت نیک استخراج نمودند
و طراحان و معماران در آن ساعت مسعود صورت شهری مشتمل بر چهار بازار وسیع و چهار کمانهای
رفیع در سر بازار چند چهار سو که بهندی چوراهه گویند متساوی الاضلاع و سوای آن بازارهای
دیگر و در اکثر بازارها و طرف جداول آب روان و بر کنار جداول درختان سایه دار
و دکاکین چهارده هزار گفته اند و در پیش هر دوکان ایوانی آوردند و ماورای این از محله ها و حمام
و خانقاه و مدرسه و مسجد و لنگر و مهمانخانه ها و از ده هزار مکان بر لوح عمارت کشیدند
و جانب شمالی را مرکز دولت و مستقر سلطنت قرار داده ایوانهای عالی و قصرهای رفیع نمودار گردانیده
و در احسن ساعات و ایمن اوقات بنای این شهر فرخنده اثر نهاده مجموع عمارات کوچه و بازار و غیره
را از سنگ و آهک تکلف هر چه تمامتر برآوردند و منازل پادشاهی بنوعی ساختند که مسافران
اقالیم سبعه نظیر آن در هیچ ملک نشان نمیدهند بالجمله چون خسرو زمان چنان شهر را
که در تمام مملکت هندوستان شرقاً و غرباً و جنوباً و شمالاً باعتبار مطبوعیت عدیلی ندارد
طرح افگند و از انجه پادشاه در آن ایام بزنی بهاک متی نام تعلق خاطر داشت چنانچه
هزار سوار ملازم او گردانید تا همچو امرای کبار بدربار آمد و شد می نموده باشد
لهذا لخت آنرا به بهاک نگر موسوم ساخت و مستقر سریر سلطنت خود گردانید و بعد چندی
که بهاک متی ازین جهان در گذشت متنبه شده تبدیل آن نام بحیدرآباد نمود لیکن مدتها
بر السنهٔ خلایق نام نخستین جاری ماند شرقی این شهر سرکار بهونگیر است و شمالی میدک
و غربی سرکار مظفرنگر محمدآباد بید و جنوبی سرکار گولکنده که قلعهٔ کوهی است و از کوهچه

بشرق رودبه قلعهٔ مذکوره واقع شده رودی برآمده شمالی میرود و با رود دیگری که منبع کوههای انگل
است پیوسته از غربی بلدهٔ حیدرآباد شمالی آن شده شرقی میرود و شمال رویه قلعه گولکنده کوه
است که ازان رود موسی شرقی برآمده قریب بلدهٔ حیدرآباد نزدیک قلعهٔ گولکنده بوده والیسی سویته
شمالی شهر حیدرآباد شده شرقی میرود و در سرکار ایلور کشنا و بهیمرو وغیره می‌پیوندند و شهر حیدرآباد
بیمن اقبال خداوندکامران در اندک مدت مجمع ارباب کمال جهان و کعبهٔ مسافران و حاجتمندان
و مسکن و مامن اکابر و اعیان گشت و ارکان دولت و اعیان حضرت منازل و بساتین بهشت آئین
بنا نموده در اندک زمان باتمام رسانیدند و معموری آن بدرجه رسید که ساحت کوه و دشت سمت تقضا یق
پذیرفت و از دارالسلطنت حیدرآباد تا قصبهٔ نرکهوره و ابراهیم پتن و بهونگیر و پتن چیرو و چهار جهت
بقدر چهار فرسنگ مسافت مجموع فضای دشت و صحرا باغ و بستان شد و از کثرت معموری سود اش
هر ساله مبلغ چهار لک هون که قریب چهل هزار تومان باشد از حاصل قریه ها و قصبات حوالی آن
بخزانهٔ عامره واصل می‌گشت و مجموع این مبلغ در وجه اخراجات مطبخ سرکار و انعام غربا و سادات
و علما و ذوی الاعتبار مقرر شد و در عهد سلطنت پادشاه دین پناه سلطان محمد قطب شاه معموری آن شهر
روز بروز در تزاید و تضاعف بود و مصداق این شعر نظم شهری چو بهشت در نکوئی یابی تو در آن هر آنچه
جوئی گر چه بدیدنش شتابی هر روز در عمر گذشته باز یابی هر روز و هر چه نکوست کم نیابی یابی همه چیز و غم نیابی
رونق پذیرفت مخفی نماند که حیدرآباد را حصاری که پناه شهر باشد در عهد سلاطین قطب شاهیه
نبود ازین جهت مکرر دست خوش تاراجیان گشت چنانچه بعد ازین به وضوح خواهد پیوست
و چون مبارزخان صوبه دار حیدرآباد گردید جهت حمایت از دست اندازی غنیم در شهر حیدرآباد
که تفصیل آنچه گذشته است طرح شهرپناه انداخت و ثلثی تیار نشده بود که اجلش فرصت نداد
و در معرکهٔ نواب مغفرت مآب آصف جاه مقتول شد بعد ازان تتمهٔ آن حصار به حکم
نواب آصف جاه مرتب گشت ذکر تعمیر مسجد و حمام و چهار مینار و دارالشفا
و دیگر اماکن خیر آثار بموجب نوشتهٔ صاحب تاریخ قطب شاهی

چون خسرو زمان را همیشه نظر بر ترویج اسلام و رفاهیت خاص و عام بود لهذا فرمود تا در جمیع قری و قصبات ممالک محروسه مساجد بنا نموده فرش و روشنی و خادم و مؤذن متعین گردانیدند و در بلده طیبه حیدرآباد بموجب فرمان مسجد جامع بسیار رفیع که در اکثر بلاد اسلام اینچنین مسجد بنظر در نیامده و در جنب آن حمام مرتب نمودند و در آن حمام از سرکار فیض آثار لنگهای لطیف و کیسه های نظیف جهت صادر و وارد و دلاکان چرب دست برای خدمت مقرر گشتند و قریب بوسط شهر چهار طاق در نهایت ارتفاع از سنگها تراشیده در غایت تکلف پرداخته سقف آنرا گنبد آسا به سنگ و گچ بستند و بر چهار گوشه آن چهار منار نهایت مستحکم و مرتفع و در آن چهار منار حجره ها جهت سکونت طلبه علم و در وسط آن حوضی با فواره بزرگ و در برابر هر طاقی راسته بازاری طویل و عریض ساختند و ماورای آن به تعمیر دار الشفای و حمامی قریب بآن پرداختند و در مدرسه علما و طلبا جهت افاده و استفاده و در دار الشفا اطبا با جمیع مایحتاج ایشان برای معالجه بیماران مقرر شدند و هر کدام را وظیفه از سرکار فیض مدار معین شد تا فارغ البال و مرفه الحال بکار خود مشغول باشند

## صفت درگاه کیوان رفعت خاقان زمان و بیان محل های دیگر که جای خدمت ملازمان درگاه است

چون همین خسرو زمان تعمیر شهر فرخنده بنیاد حیدرآباد باتمام رسید بنایان و معماران ندرت کار حسب الحکم شهریار درگاه والا در فضای وسیع که طول و عرض آن موازی هزار ذرع بود قرار دادند و در اطراف آن فضا صفه ها و ایوانهای عالی و در هر ضلعی طاقی در نهایت ارتفاع و استحکام و در طاق شرقی دروازه دولت خانه و بالای آن عمارتی رفیع و در دو بازوی آن دروازه دو سنگ خارا هر یک در طول هشت ذرع و در عرض و ضخامت دو ذرع و بر بالای آن تخته سنگی به طول دوازده ذرع نصب کرده ترتیب نمودند و بالای طاقی که در مقابل دروازه دولت خانه واقعست عمارتی رفیع جهت نقارخانه ساختند

وحسب الحکم چنان مقرر شد که هر بامداد امرا و خوانین و سرداران و نایکواریان با پیاده و
احشام جوق جوق با فیلان آراستهٔ بشوکت تمام جهت مجرا و سلام رو بیابه‌گاه فلک اشتباه
آورند و چون بدر دولت سرا رسند حشم و خدم را جابجا گذاشته فرداً و وحیداً باریاب حضور
گردند و دایم الاوقات چند فیل کوه پیکر در دو طرف درگاه نگاه دارند و موازی هزار پیاده
از دو جانب صف کشیده و از بندگان خاص دو نفر حبشی با هزار نفر از دلیران دایم الاوقات
در صُفه و ایوان متصل بدر دولت سرا جهت پاسداری حاضر باشند و در اندرون درگاه فضای
وسیع واقع که در جانب جنوبش دفترخانه پادشاهی و در جانب غربی جا مدار خانه و بعضے
کارخانهای عامره و بجانب شمال دروازهٔ دویم دولتسرا واقع که در فضای آن چهار
صُفه وسیع بجهة مقام جمعی از لشکریان و حوالداران و فیل سواران و سب نویسان ساخته شده
و بقول صاحب تاریخ قطب شاهی در درگاه پادشاهی محل های رفیع متعدد واقع یکی از آن
لعل محل که صُفه و ایوان عالی مرتفع پادشاه نشین است دیگر چندن محل که عمارت رفیع دلکشا
است دیگر گگن محل که ایوانهای با رفعت و کوشکهای فرح افزا در آن ترتیب یافته و این
هر سه محل نشست گاه سلحداران است از ترک و عرب و دکنی و دیگر صد رُصُفه که منازل
باصفا و ایوانهای دلکشا است مقام جمعی از سلحداران مقرب و مردم معتبر و
نوکران قدیم دیگر سجن محل که عمارت عالی با صفاست مسکن جمعی از اعیان و اکابر و فضلا
و در جانب شرقیِ این محل صُفه طولانی تخمیناً صد دیع که برای نعمت خانه مرتب شده
و خوان الوان نعمت در آن جا کشیده می شد و هر روزه موازی ده هزار کس از
مجلسیان و سادات و علما و سرداران و سلحداران و غیرهم از آن خوان نعمت
بهره یاب می گشتند۔ **تعریف دادمحل و سبب بنا و وجه**
**تسمیه آن چون مشهور است** که انوشیروان ابن کیقباد که اعدل کاشر
بود بخیال اینکه شاید مظلوم دل فگاریا سایلی پریشان روزگار خواهد که احوال خود معروض گردانم

بواسطهٔ ممانعت حجاب نتوانند که به مسامع اقبال رسانند زنجیری تعبیه نموده یک سر آن را در بیرون بارگاه مستحکم کرده و سر دیگر را نزدیک بسریر خود بسته بود تا هر کس که دادی میخواست زنجیر را حرکت میداد و از تحرک آن انوشیروان بر حصول مدعای او خواه آگاه گشته غور رسی می نمود خسرو زمان از غایت ترحمی که نسبت بعامهٔ خلایق داشت معماران را امر نمود عمارتی عالی که یک ضلعش متصل به میدان و بازار باشد مشتمل بر چند طبقه و در هر طبقه کوشکهای عالی که از هر خانه و ایوان آن دروازها بجانب میدان و بازار کشوده بود باتمام رسانند تا اگر مظلومی و حاجتمندی را احتیاجی رو نماید بپای قصر همایون رسیده بی واسطهٔ اکابر و اعیان و بی مزاحمت پرده دار و دربان حال خویش معروض دارد پس حسب فرمان واجب الاذعان محل موصوف در غایت ارتفاع و اعتلا و در پیش این قصر جنت سرشت ایوانی عالی و در پیش ایوان حوضی عمیق و وسیع شصت ذرع در چهل ذرع صورت تعمیر یافت و چون علت غائی از تعمیرش داد رسی بود موسوم بداد محل نمودند خسرو زمان اکثر اوقات در آن قصرها بر مسند معدلت تکیه فرموده ابواب عدل و جود بر روی عامهٔ خلایق می کشود

## ذکر توجه رایات نصرت آیات بعزم جهاد با کفار بیجانگر و تسخیر قلعهٔ موسلمورک و حصار نندیال و کلکور

صاحب تاریخ قطب شاهی آورده که خسرو زمان بعد از فراغ از ضبط امور سلطنت و استرضای خاطر سپاه و رعیت جهاد با کفار بیجانگر پیش نهاد همت عالی ساخت و بعد فراهم آوردن لشکر ظفر اثر بصوب کشور بیجانگر متوجه شد و بعد از طی مسافت بر نواحی قلعهٔ موسلمورک موکب اقبال نزول اجلال نمود جماعت کفره بحصانت قلعه مغرور گشته راه تمرد پیش گرفتند و جمعی از قلعه بیرون آمده آتش جدال بر افروختند مجاهدان اسلام حسب الحکم رایت نصرت بر افراخته و دست به تیغ و تیر و سنان برده ارباب کفر را منهزم ساخته خود را به پای حصار رسانیدند و بنا بر خالی شدن باره و پای حصار از مردان جنگی دلیران دین از اطراف کمندها بر کنگرهها انداخته بالای حصار بر آمده قلعه را مفتوح کرده

دست به قتل کفره کشودند و چون فریاد و فغان زن و مرد به مسامع اجلال رسید دریای
مرحمت شاهانه به تموج درآمده بر بقیة السیف بخشایش فرمود لاجرم بقیة السیف با آستان
بوسی رسیده در ربقهٔ اطاعت و فرمانبرداری درآمدند خسرو زمان قلعه را به یکی
از معتمدان تفویض نموده جمعی از سرداران را به سپه سالاری ملک امین الملک
جهت تنبیه سم راج داماد راماراج و نرسم راج خواهرزاده او که از سرکشان
کفار به تهور ممتاز بودند و قلعهٔ سندیال و کلکور که نهایت مرتفع واقعست در قبضهٔ
تصرف خود داشتند نامزد فرمود که عساکر منصور آتش بیداد در آندیار و بلاد
افروخته بسیاری از آن بیدینان را به قتل آورده آثار اقتدار به ظهور رسانیدند و متعاقب
خسرو زمان رایت کشورکشائی افراخته عنان عزیمت بصوب تسخیر آن دو قلعه معطوف
گردانیده سرداران کفار از سطوت و صولت سپاه لشکر فیروزی خایف و هراسان
گشته زبان با عتذار کشوده طالب آن گشتند و فرمانبرداری و مالگزاری را وسیلهٔ
نجات ساخته مفاتیح قلعه را تسلیم بندگان درگاه نموده امان یافتند بعد از آن جمعی از امرا
و خوانین حسب الحکم باطراف روان گشته و آتش نهب و غارت در دیار کفار زده بسیاری
از مشرکین را قتیل و زن و فرزند آنجماعت را اسیر کردند و چون رایان و سرداران
و مقدمان و نایکواژیان آن ولایت از توجه لشکر ظفر اثر آگاهی یافتند آنکه بهره از خرد داشت
روی التجا بدرگاه شاه گیتی پناه آورد و هرکه از حلیهٔ خرد عاری بود راه تمرد پیش گرفته
سر بباد فنا داد و رای خنگل موری و چودهری چرول و نندنات کوت و دول جیو روی همه
با مفاتیح قلعه و پیشکش بسیار بخدمت شتافته بشرف آستان بوسی مشرف شدند و اطراف
ضبط کارکنان دولت گشت و بنیاد کفر و ضلالت را منهدم ساخته آئین دین مبین
آراسته

ذکر نامزد گردیدن امین الملک با امرا و سپاه بجانب کندی کوته و توجه رایات عالیات

چون چندی از قلاع معظم و ولایات بیجانگر مفتوح شد خسرو زمان همت شاهانه بر استیصال

بقیه سرکشان آن مملکت مصروف داشته ملک امین الملک را که میر جمله و صاحب اختیار بود
با جمعی از خوانین و سرداران به تنبیه راجای کندی کوته نامزد فرمود امین الملک وغیره سرداران
بعد از قطع مراحل اطراف آن قلعه را مضرب خیام ساخته روی توجه به تسخیر آن و تادیب
نرسمراج خواهرزاده رامراج آوردند و مجاهدان بموجب حکم سرداران آتش جدال
و قتال ملتهب ساخته و جمعی از دلیران کفار را اطراف آنولایت را به قتل رسانیده زن و فرزند
آنها را باسیری گرفته مراجعت نمودند و متعاقب رایات نصرت آیات به صوب قلعه
مذکور بحرکت آمد و چون حوالی آن قلعه محل نزول موکب اجلال گردید توپچیان حسب الحکم
در برابر حصار توپها نصب کرده بضرب توپ قیامت آشوب برج و باره حصار را درهم
شکستند و بتخانه که بر بالای قلعه در نهایت ارتفاع بود و از سالهای دراز ارباب
ضلال در تعمیر آن کوشیده و پیکر بتی از طلا ساخته و بانواع جواهر تزیین داده در آن
بتخانه نهاده بودند و هر سال از اطراف و جوانب صد هزار کافر راه دور و دراز طی
نموده جهت طواف آن جا آمده نذورات بسیار از زر و جواهر می آوردند از یمن اقبال
خسرو زمان بضرب توپ حیدری بخاک راه یکسان گردید و مجاهدان دین همچو موج دریا
در حرکت آمده رو به تسخیر قلعه آوردند نرسمراج به مشاهده اینحال و استماع خبر تسخیر دیگر قلاع
آن سرزمین دست اعتذار در دامن استغاثه زده بپای عجز و انکسار از حصار بیرون
آمده بوسیله تحف و هدایای بسیار طالب امان جان و فرزندان خود گردید خسرو زمان
از راه مرحمت بر عجز و زاری او بخشید و حسب فرمان واجب الاذعان اهل اسلام
معابد اصنام را خراب ساخته بجای آن مساجد بنا نمودند آنگاه خسرو زمان
آن قلعه را به ملازمان معتمد سپرده متوجه تسخیر قلاع دیگر گردید ذکر متوجه شدن
خسرو زمان [illegible] [illegible]گنده و بیان بعضی وقایع دیگر چون دنیک پتی راج
فرمانروای کشـ و جانشین رامراج ستمگر در مقام نقض عهد و میثاق که

را یان‌شینین را با سلاطین قطب‌شاهیه بود در آمده از شهر بیجانگر پای عناد بیرون نهاده
قلعه نیکپنده که نزدیک بولایت خسرو زمان بود مقر و موطن خود ساخته اثارت فتنه
می‌نمود و به بعضی از دیار سرحد را آسیبی میرسانید خسرو زمان بعزم استیصال
او بصوب قلعه مذکور متوجه گردید و ونکت پتی با وجود غرور به لشکر موفور در آن
قلعه تحصن گشت و چون سپاه منصور بدانجا رسید و در آنقلعه اسباب قلعداری
قلیل بود ونکت پتی بمکر و حیله پیش آمده کوبراج تیما و پاویاجی را که پیشوا و رکن السلطنت او
و مقرب و معتمد او بودند با تحف و هدایای بسیار روانهٔ خدمت شهریار گردانید
و آن محیلان رو به بارگاه معلی آورده سر بر سم سمند بادپا نهاده به مکر و تزویر قبول
فرمانبرداری و بندگی از جانب ونکت پتی عرض نمودند و جهت تسلیم قلعه مهلت سه روز
درخواستند خسرو زمان بحکم مرحمت جبلی ملتمس ونکت پتی را مقرون باجابت گردانیده
فرمود تا مجاهدان دست از محاصره باز داشتند کفار فرصت غنیمت دانسته آذوقه
و غیره مایحتاج ضروری را به قلعه کشیده اسباب قلعداری را در مدت سه روز حسب
دلخواه سامان دادند و جگدیوراو و دیگر سرداران کفار با سی هزار پیاده و سوار و
چهار هزار تفنگچی بامداد ونکت پتی آمده داخل قلعه شدند و روز چهارم آثار تمرد ظاهر
ساخته تخلف از قول خود نمود خسرو زمان چون بر حیله او آگاهی یافت سرداران را
با فروختن آتش پیکار و تسخیر حصار مامور گردانید مقربان دولتخواه آن زمین عبودیت
بوسیده بعرض رسانیدند که چنین حصار متین را برزم و پیکار گرفتن دشوار است
بل متعذر و بر تقدیر امکان تسخیر آن به امتداد زمان توان نمود و موسم برشکال
نزدیک رسیده و بالفعل در لشکر منصور آذوقه رو به کمی آورد [illegible] برشکال رودها
خاصه رود کشنا طغیان خواهد کرد و راه آمد و شد مسدود گ[illegible] نبا آذوقه
به لشکر منصور نخواهد رسید و بفضل الهی چندین قلاع و بلاد مسخ[illegible] ولت گردیده

است و رای بیجانگر با آنچنان عظمت و شوکت از بیم حسام خون آشام مجاهدان اسلام کشف
وار سر در حصار کشیده و در کمینگاه مکر و فریب نشسته منتظر فرصت است صلاح دولت در آن است
که تسلط و ولایت او که بحیز تسخیر در آمده بمردان کار [illegible] سرداران نامدار سپرده به مستقر سریر سلطنت
مراجعت صورت ظهور گیرد خسرو زمان معروضات مشار الیه را که عین صلاح و محض صواب بود
بگوش قبول اصغا نموده قلعه کندی کوته را به سنجر خان سر نوبت و موسلو بک را به سیر پور
و نندیال را بجگتراو و نائکواریان معتمد تفویض نموده وحید رخان و خانخانان و سایر
جمعی از سرداران معتبر را به سپه سالاری مرتضی خان در آن ولایت گذاشته بصوب دار السلطنت
حیدرآباد نهضت فرمود **ذکر فرستادن ونکیت پتی رای بیجانگر لشکر به جانب
مرتضی نگر و متوجه شدن افضل خان حواله دار آنجا بدفع مشرکان و
نصرت یافتن بر ایشان** در وقتی که خسرو زمان بتسخیر ولایت مشرکان متوجه شده
بعضی از ولایت سرحد آنها را بتائید یزدانی مفتوح گردانید ونکیت پتی رای بیجانگر مستغرق
بحر تفکر گشته بصوابدید دولتخواهان جمعی از دلیران را با پیاده و تفنگچی بسیار بامداد
کسلیند راجه اودگیر فرستاد که باتفاق بولایت مرتضی نگر در آمده هنگامه آرا شوند راجه
مذکور راوریاس رای داماد خود را با بست هزار پیاده و سوار بسرحد مملکت شهریار روانه نمود
مشرکان تا بولایت مرتضی نگر در آمده دقیقه از قتل و غارت فرو گذاشت نکردند افضل خان که
در آن وقت حواله دار صاحب اختیار بود چون بر نیجا وشه اطلاع یافت جمعی از جاگیرداران
آن حدود را فراهم آورده و بولایت اودگیر در آمده تمام مواضع و پرگنات را از صدمه
قهر زیر و زبر گردانید راوریاس رائی از توجه افضل خان آگهی یافته رو بمحاربه آورد و وقت
حسن اتفاق مقابله افتاد و جنگ صعب بمیان آمد و بنا بر کثرت جمعیت کفار نزدیک بآن رسیده
بود که چشم زخم عظیم بلشکر اسلام رسد درین اثنا اژدر خان بابا نصد سوار کماندار رسید مجاهدان
[illegible] حمله بر کفار آورده بنیش ناوک رگ جان مشرکان گشودند و دو سردار نامی [illegible]

شرارت شعار بقتل رسانیدند و بقیة السیف ره نورد بادیهٔ فرار گشتند و غازیان غنیمت بسیار بدست آوردند

## ذکر آمدن ونیکت پتی بعزم محاربهٔ امرا و خواتین خسرو زمان و نامزد گردیدن رستم خان به معاونت امرا و رسیدن چشم زخم باسلامیان بسبب بد دلی رستم خان

چون خسرو زمان چندی از قلاع و ولایت بیجانگر مفتوح نموده به دلیران نامی سپرده چنانکه پیش ازین مذکور شد به مستقر سریر سلطنت معاودت فرمود و ایام برشگال رسید و بسبب طغیان رود کشنا راه آمد و شد مسدود گردید ونیکت پتی فرصت غنیمت دانسته طیتمراج و کانک پتی و منوپراج را با خود متفق ساخته با یک لک پیاده و سوار بقصد محاربهٔ اسلامیان متوجه گشته قلعه کنڈی کوتہ را که بحوالی سنجر خان سرنوبت بود محاصره نمود تا اینکه کار بر محصوران تنگ گردید درین اثنا مرتضی خان با مجاهدان دین کمر انتقام بمیان بسته و بولایت بیجانگر در آمده آتش قهر در اماکن و مساکن کفار انداخت و اکثر قصبات و پرگنات را خراب و ویران ساخت اتفاقاً گذر لشکر اسلام به شهر کرنا که نهایت معمور بود افتاد غازیان آتش قهر در آن کفرآباد زده و اموال بدست آورده بتخانهٔ عظیم را که در آنشهر بود زیر و زبر ساخته بسیاری از مشرکین را به قتل رسانیدند چون ونیکت پتی ازینحال آگاه گردید بعرق حمیت جاهلیت او بحرکت آمده طیتمراج و منوپراج را با ده هزار سوار بمحاربهٔ مرتضی خان فرستاد و بعد رسیدن کفار مقابل لشکر منصور محاربه در غایت صعوبت دست داد آخر الامر ارباب ضلال رو بوادی فرار آوردند و اسلامیان تبا مذا نیر و منعال مظفر و منصور گشته حقیقت حال مفصلاً معروض درگاه گردانیدند

نظم

چو از دشمنان آگهی یافت شاه ٭ بگرانید رایش بضبط سپاه ٭ بیاراست لشکر بآئین و ساز ٭ همه جنگجویان دشمن گداز ٭ درینحال رستم خان که خود را رستم زمان میدانست و از جانب احمدنگر بقبول آمده بود بموقف عرض رسانید که اگر رضای اشرف باشد بنده بدین خدمت قیام نماید و چون در ادای این خدمت مبالغه بسیار کرده بود همان مجلس بتشریفات شاهانه و کمر مرصع سرفراز گردیده با غضنفر خان سرنوبت و پنجهزار سوار

بجهت دفع کفار و امداد امرای آنجا مدار نامزد شد و بعد لحوق کشتن میر مرتضی خان باهم در باب جنگ
مشاورت نمودند مرتضی خان که از طریق جنگ باشندگان واقف بود و بهر طوریکه مناسب میدانست
جدال و قتال با کفار نموده محافظت قلعه و ولایات می نمود گفت که جنگ مصاف با کفار که جمعیت فراوان
دارند بهیچ وجه صلاح وقت نیست بل صلاح در آنست که شما جانبی و من با سرداران از جانب دیگر تو لا
بیجانگر در آمده و آتش نهب و غارت در آن بلاد افروخته نگذاریم که غله به لشکر ارباب ضلالت
برسد و شبیخونها پیاپی به لشکر ایشان زده طرق تردد مسدود گردانیم که تحمیل کرده اعدا تنگ آمده
عنان یکران عزیمت بصوب مراجعت معطوف گردانند رستم خان به غرور دلاوری خود
جواب داد که حالا سپه سالاری لشکر بمن تعلق دارد تو بحال خود باش و آنچه می فرمایم
عمل کن مرتضی خان ازین جواب آزرده خاطر گشته دفع کفار برای او بازگذاشت و رستم خان
شرایط حزم از دست داده بعزم محاربه از رودی که فیما بین عسکرین حایل بود عبور نموده
در میدانیکه گل و لای بسیار داشت آتش قتال برافروخت کفار سحر نموده گاوزوران را
بگوناگون رنگها آراسته و طلسمها بر بدن و شاخش نقش کرده در اثنای محاربه به جانب لشکر
اسلام رها نمودند بمجرد دیدن آن گاو رستم خان را حال دگرگون شد و گریز بر ستیز گزیده
مسلمانان را بدست کفار بگذاشت سواران در میان گل و لای گرفتار گردیدند و پیاده
های کفار از اطراف احاطه نموده سواران را از پشت زین بر زمین می انداختند مرتضی
خان از عار فرار پای ثبات استوار نموده خود را با جمعی از دلیران بر قلب لشکر
دشمن زد و جمعیت اعدا متفرق ساخت و سپاه اسلام را از گرداب بلا رهانیده و بنابر
ضرورت از معرکه ستیز بیرون آمد و تمام خیمه و خرگاه و اسباب بدست کفار رفت
چون این خبر به مسامع اجلال رسید فرمان همایون بنام مرتضی خان و غیره سرداران
شرف نفاذ یافت که رستم خان را بواسطه تقصیری که از وی بظهور رسیده بنهایت بی حرمتی
از سرحد اخراج نمایند حسب الحکم محل دار پادشاهی نزد رستم خان رفته و عارض او را

بسرخی و سفیداب آرایش داده و لباس زنانه پوشانیده از سرحد ممالک محروسه اخراج
نمود و مرتضی خان و دلیران دیگر را که آثار مردانگی بظهور رسانیده بودند به تشریفات
شاهانه سرافراز گردانید ذکر نامزد گردیدن اعتبار خان و علیخان و خانخانان
و بهالیرا و غیره او تخریب بلاد کفار بیجانگر و بیان فتوحاتیکه مجاهدان منصور
را رو نمود چون منهیان اخبار کیفیت خدعه و محاربه دبنکٹ پتی با اسلامیان چنانکه مذکور
شد بمسامع اجلال رسانیدند احراز فضیلت جهاد دامنگیر همت عالی خسرو زمان گشته فرمان
همایون بنام اعتبار خان یزدی که در آن هنگام حواله داری مرتضی نگر در عهده اهتمامش
بود شرف نفاذ یافت که به اتفاق علیخان و خانخانان و ساباجی و بهالیرا و جمعی از
سلاحداران غریب و ترکمان که جاگیر ایشان در آن ولایت است متوجه تسخیر ولایات کفار
گردند اعتبار خان حسب الحکم با امرا و خوانین بتسخیر ولایات دار الحرب بیجانگر رو آورد
و غازیان بهر ده و قصبه که میرسیدند آتش نهب و غارت در آن میزدند و کفار وخیم انجام
از بیم حسام خون آشام مجاهدان با اهل و عیال و اموال پناه بقلل جبال و بیشها بردند و از
استماع خبر اقتدار اسلامیان راجه قلعها و دیگر که از معظمات قلعه بیجانگر است و
نهایت مرتفع و شش فرسخ دور آنست موازی پنجاه هزار پیاده و دو و سه هزار
سوار و چند هزار تفنگچی و بانکاری گرد آورده و ده هزار پیاده بانکاری از آن جمعیت
جدا کرده بار او شبخون در نصف شب بر سر لشکر منصور فرستاد و چون بانکاریان آن جابر سعید
و گرد اگرد لشکر بانها چیده خواستند که سر دهند که ناگاه عنایت ایزدی شامل حال
اسلامیان شد و قطرات باران ریزان گردید انچنانکه آتش بیدا و اصلا افروخته
نگردید و دلاوران اسلام که همچو بخت خسرو زمان بیدار بودند همت بر دفع کفار گماشته
اکثر آنملاعین را بضرب تیغ و تیر به اسفل السافلین فرستادند و چون معلوم سپه سالار لشکر
منصور شد که پنجاه هزار کفار بعزم محاربه مستعد گشته اند فی الفور علیخان و خانخانان و ساباجی

را با پنجهزار سوار و جمعی از سلاحداران مثل ابو الخیر بیگ و مهدی قلی بیگ و اسکندر قاقشان
فردوسی و کلب علی بیگ بجهة تنبیه سپاه کفره نامزد کرد و بعد تلاقی فئتین آتش جدال و قتال
ملتهب گردید و بسیاری از کفار بقتل رسیدند سردار کفار بمشاهده مردانگی غازیان اسلام
دلاوران خود را دلداری نموده فرمود که از اطراف فدائی وار بکوشند کفار چون از
چهارسو محیط لشکر اسلام گشته بضرب نیزه و تفنگ بسیاری از دلیران را مجروح میساختند بهادران
پای ثبات ورزیده داد مردانگی میدادند سپهسالار لشکر اسلام از استماع این خبر با بقیه
سپاه بسرعت هرچه تمامتر بامداد لشکر ظفر اثر توجه نمود و بمجرد رسیدن تیغ در عبده اوثان
نهاده جمعی کثیر را از پا درآورد کفار هراسان گشته راه فرار پیش گرفتند و موازی سه
چهار هزار کافر واصل جهنم شدند و غنایم بسیار بدست اولیای دولت قاهره درآمد
سرداران اسلام یکماهه راه از سرحد ممالک محروسه تا شهر کالیسه که از بلاد معظم بیجانگر
بکثرت معموری امتیاز تمام داشت رفته تمام ولایات را بآتش قهر سوخته و چند هزار کافر را
از پا درآورده و آن شهر و بتخانهای قدیم را با زمین یکسان ساخته و ستکام معاودت
نمودند و علم اقتدار اسلامیان آنچنان برافروخته شد که احدی را یارای آن نبود که سر
راه بر سپاه اسلام گیرد و اراده ستیز نماید و بعد از آن چند سال علی الاتصال بهمین
منوال اسلامیان بولایت دار الحرب بیجانگر درآمده دقیقه از قتل و غارت نامرعی نگذاشته
کامیاب مراجعت می‌نمودند

## ذکر مخالفت علیخان و خانخانان و بهالیراو و بعضی سرداران در جانب مرتضی نگر و نامزد گردیدن ملک امین الملک بجهة دفع ارباب فتنه و شر و نصرت یافتن بر ایشان

بعد ازینکه افتخار خان کفار بیجانگر را گوشمال بسزا داد مرتضی نگر را از دست کفار
مامون گردانید عریضه بدرگاه والا فرستاد که علیخان پٹهان و خانخانان و سایر حبشی
و بهالیراو قدم از جاده اطاعت بیرون نهاده متوسل برای بیجانگر گشته اند و حقوق

نعمت و آبادی منت خسرو زمان را بر طاق نسیان نهاده فتنه و آشوب در بلاد مرتضی نگر برپا کرده اند و موجب سلوک در بادیه غوایت اینکه ملک امین الملک میر جمله جمعی از محلداران را بجهت تحصیل بعضی مال دیوانی که در ولایت و جاگیر امراء و سرداران باقی بود تعیین نمود محلداران بطلب زر آمده تشدد بسیار کرد علیخان و بهالیراو باعث فتنه و فساد شده باقی سرداران را با خود متفق ساختند و هوای سروری در دماغ بیمغز شان راه یافته باتفاق دست تخریب بلاد کشوده در صدد قتل و قید بنده گردید نمکترین درگاه لا علاج بمقام دفع در آمده صف آرای قتال گشت و در عین گرمی هنگامه کارزار جمعی از سلاحداران و لشکریان از قوم پتهان وغیره ره نورد بیوفائی و نافرمانی گشته بمخالفان در پیوستند و چون اکثر سپاه رو بفرار آورد از ستیز و آویز عاجز گشته لا علاج ازان مهلکه جان ستان خود را بکران کشید حقیقت حال معروض پایه سریر گردانید خسرو زمان بعد اطلاع بر مضمون همت بر دفع شر مفسدان گماشته باحضار سپاه فرمان داد و بعد تهیه اسباب محاربه ارکان دولت را بحضور طلب نموده کیفیت بیوفائی سرداران تقریر فرمود ملک امین الملک که در آن آوان مهمات سلطنت برای او مفوض بود و خلاف امر بعلت فرستادن او محلداران را جهت طلب زر بظهور رسیده زمین ادب را بوسه داده عرض نمود که اگر فرمان همایون باشد بنده درگاه بدین خدمت کمر بسته حرام خواران را گوشمال بسزا دهد خسرو زمان او را بتشریفات شاهانه سرفراز گردانیده با ده هزار سوار بجانب مرتضی نگر روانه فرمود و چون امین الملک راهی گشت بهر قصبه و دیهه که رسید دزدان و فتنه انگیزان را بعقوبت گوناگون بقتل رسانید و چون وارد سرحد مرتضی نگر شد چودهریان و مقدمان خایف و هراسان گشته بحضورش حاضر شدند انها یکه باعث فتنه و فساد بودند مثل کملسین چودهری مرتضی نگر بمجرد رسیدن ایشان را بردار سیاست کشید و سرداران حرام خوار مثل علیخان و خانخانان و سناباجی و بهالیراو از استماع خبر توجه و غضب امین الملک غریق بحر ندامت

گشتند با آنکه هفت هزار سوار و ده هزار پیاده همراه داشتند قلعه ونکی را با سباب قلعداری استحکام تمام داده بودند پایهٔ ثبات ایشان متزلزل گردیده تمام اسباب و اموال را گذاشته رو بولایت بیجانگر آوردند بشامت کفران نعمت رائی بیجانگر نیز متوجه احوال ایشان گشته بخواری و فلاکت گرفتار گردیدند و امین الملک در تعاقب متمردان بولایت بیجانگر در آمده و اماکن کفار را بآتش قهر سوخته و بسیاری از مشرکین را قتیل و اسیر ساخته فتح و فیروز بمراجعت نموده در سرحد مرتضی نگر جمعی را که با مخالفین عقیدت و الفت بسته بودند جزا و سزا داده سواری دو دویست نفر از سرداران را بگوش [illegible] زبان را بجانب ... معاودت ... نموده متوجه درگاه والا گردیده تحف و هدایای بسیار که از مال کفار بدست آورده بود از نظر انور گذرانیده بیشتر از پیشتر مشمول عواطف ... گشت ذکر خروج نمودن شخصی که خود را بقریب بشهور نشاه صاحب کرده بود در سرحد بیجانگر و محاربه نمودن اغتبار خان با او و نصرت یافتن آورده اند که پادشاه مغفرت پناه ابراهیم قطبشاه را فرزندی بود شاه صاحب نام که عفیفه را از خاندان شاه خلیل الله پیرزاده بیدر از نسل شاه نعمت الله ولی خواستگاری نموده در سلک ازدواج خود کشیده و بعد یک دو سال اجل طبیعی از جهان درگذشت و بعد از رحلت آنشاهزاده حرم محترمش را حسب التماس پدر او بجانب بیدر فرستادند چون هشت سال برین گذشت شخصی که در خورد سالی بخدمت شاهزاده مغفور بود و بر بعضی خصوصیات و حالات آنشاهزاده اطلاع داشت در شهر بیدر ظاهر شده دعوا نمود که من شاه صاحب ام و بعضون دخانه آنجیل شاه محب الله از راه رفته کمال اعزاز و احترام او بجا آورده و پیرزاده با سخنان فریب آمیز او را باور نموده شهرت دادند که این شاه صاحب است از زینب

در هر سری سودائی راه یافته هستند و غوغا بلند گردید و چون خسرو زمان برین حادثه عجیب اطلاع یافت جمعی از مردم معتبر را که در روز وفات شاهزاده مغفور بجهت تغسیل و تکفین حاضر بودند بحضور طلبیده استکشاف حال فرمود مجموع شهادت دادند که در حضور ما بندگان شاهزاده رحلت نمود خسرو زمان بسبب مکر و حیله آن مفسد در تاب شده مکتوبی بتاکید تمام در حبس آن محیل بملک برید نوشت ملک برید بپاس خاطر خسرو زمان در مقام قید و حبس آن محیل در آمد پیرزاده های بیدر چون بر نمقدمه آگهی یافتند فی الفور آنحیل را روانه سرحد بیجانگر گردانیدند و در آنجا جمعی از اکابر و اوباش مثل خداینده خان حبشی که صاحب شجاعت بود و خیرات خان ولد دلاور خان با جمعی از دلاوران بدو پیوستند و بعد اجتماع دو سه هزار سوار و پیاده متوجه سرحد ممالک محروسه گردیده درکنار کشنا چتر سلطنت و لوای حشمت برافراخت و در خفیه کس بدار السلطنت فرستاده امرا و سرداران را بخود دعوت نمود بتمام نایکواریان قلاع و بقاع ناهها ارسال داشته فتنه و آشوب در بلاد تلنگانه ظاهر ساخت و جمعی از امرای نادولتخواه بخفیه عرایض فرستاده اظهار اطاعت نمودند چون منهیان اخبار کیفیت حال به مسامع اجلال رسانیدند خسرو زمان جزا و سزای او را از واجبات دانسته ابتدا اعتبار خان را با جمعی از دلیران به جهت محافظت سرحد ولایت بجانب پانکل نامزد فرمود و از انطرف آنخذول باستظهار جمعی از اوباش از رود کشنا عبور نموده بولایت محروسه درآمده و چتر پادشاهی برافراخته رسولی بخدمت خسرو زمان فرستاده استدعای چند نمود که غیرت سلطنت تن در ذل اجابت آن ندهد و سمع عظمت از استماع آن استنکاف نماید خسرو زمان ازین حرکات ناپسندیده غضبناک گردید فی الفور جمعی از امرا و حواله دران مثل حسین معمور خان و عبدالکریم و غازیخان و علی قلیخان و یکجهتخان و اسد قلی بیگ و بعضی از سلحداران را بجانب پانکل روانه فرمود و پیش از رسیدن ایشان اعتبار خان چون مشاهده نمود که مخالفان دست تطاول دراز کرده اند همت

بر دفع آنصفا کماشته از کثرت لشکر دشمن وقلت سپاه خود به منطوق کریمهٔ کم من فئة
اصلا اندیشه را بخود راه نداده در برابر سپاه خصم صف آرا گردید و از آنجانب الخیل
باشش هزار سوار آراسته در مقابل سپاه اعتبار خان که زیاده از دو هزار سوار نبود
صف کشیده نزدیک بغروب نائرهٔ قتال را مشتعل ساخت و دلیران جانبین در میدان
نبرد داد مردمی و مردانگی دادند امّا آخر الامر باقبال خسرو زمان خدابنده خان حبشی
اسیر پنجهٔ تقدیر گردید و بدین سبب جهان فراخ در چشم آن مفسد تنگتر از حلقهٔ میم گشته
با جمعی قلیل رو بوادی فرار آورده خود را بقلعهٔ سمبل رسانید و از بیم سپاه منصور
از آن قلعه با چند نفر بجانب بیجاپور گریخته التجا با براهیم عادلشاه برد و من بعد خیال
سلطنت را بخود راه نداد ذکر آمدن ملکندراج ولد بهای ملند ربدرگاه
والا و منصب موروثی سرفراز گشته مراجعت نمودن و راه مخالفت
پیش گرفتن چون بهای ملندر رای کستکوره که پیوسته مطیع و منقاد و باج گذار و مشمول
عواطف شاهی بود به قضای الهی ازینجهان درگذشت مرحمت شاهانه شامل حال فرزند او
ملکندراج نام که دوازده ساله بود گشته فرمان همایون بنام امرا و راجهای کستکوره
شرف نفاذ یافت که حکومت آن بلاد به ملکندراج مرحمت فرمودیم باید که از اطاعت
او تخلف نورزند چون امرا و سرداران اطاعت او نمودند در امر حکومت استقلال یافت
با تحف و هدایای لایق رو بدرگاه والا آورده بشرف آستان بوسی مشرف گشت و به
تشریفات شاهانه و اسپان بازین زر و کلاه کرد آفتاب گیر سرفراز گردید بشوکت تمام
مراجعت نمود و چون به کستکوره رسید بنا بر اغوای دیدیا در که از اقوام آن گمراه بود
ره نورد طریق شقاوت گشته دیوراج را که خویش او و مطیع و منقاد خسرو زمان بود
بقتل رسانید و دو ادای مال بفرری که از مدت سی سال پدر او بخزانهٔ عامره میفرستاد عذر
تعلل نمود و بمقتضای کوه و جنگل و جمعیت سپاه طریق عصیان پیش گرفته در صدد و قید بندگان

شد ذکر رسیدن عرضداشت برلاسخان در باب مخالفت
مکند راج و رفتن امین الملک با سپاه بجهت گوشمال او و به سزا
رسیدن آن کافر نعمت چون عرضداشت برلاسخان مشتمل بر کیفیت تمرد و مخالفت
مکند راج مشروحاً از نظر انور گذشت خسرو زمان میرزین العابدین را سر لشکر ساخته
با عبدالکریم حواله دار و جمعی از امرا و سرداران بصوب کستکوته نامزد فرمود که آتش
فتنه و شر او را بزلال مواعظ دلپذیر اطفا نمایند امرا چون بحوالی کستکوته رسیدند حسب الحکم
کس نزد آن متمرد فرستاده از غضب و عنایات پادشاهی ترهیب و ترغیب نموده
مراتب پند و موعظت بتقدیم رسانیدند چون ادبار رهنمونش بود نصایح سودمند
نشد و در مقام تمرد و مخالفت ثابت قدم گشته مستعد جدال و قتال گردید و خسرو زمان
را چون کیفیت حال از عرایض امرا آگاهی معلوم شد به یقین پیوست که علاج سودای تمرد
و کفران نعمت منحصر در کشودن رگ جانست عزیمت توجه بدانصوب فرمود ارکان
دولت معروضداشتند که این مهم مختصر لیاقت آن ندارد که عزیمت همایون بآن
تعلق گیرد بهر یک از بندگان درگاه که اشاره شود سزای آنکافرنعمت خواهد داد
مقارن آنحال ملک امین الملک زمین عبودیت بوسیده بعرض رسانید که اگر فرمان
باشد بندهٔ درگاه باینخدمت اقدام نموده متمرد را بزا بواجبی گوشمال دهد خسرو زمان
معروض او را بعز قبول رسانیده سنکراج برادرزاده بهائی بلندر و علم خان و
مجاهد خان و بعضی سرداران دیگر را در مرافقت امین الملک نامزد فرمود مکندراج
از استماع خبر توجه لشکر منصور از جمیع رایان و راجها مدد و کمک طلبید و کس نزد و نکیت
پتی رای بیجانگر فرستاده پیغام داد که اگر لشکر پادشاهی معظم بجانب مرتضی نگر مرخص شود
لا فتنه و فساد ظاهر سازد اغلب که سپاه اسلام را تردد پیرامون حال گشته ضعفی حاصل آید
خود با سی هزار پیاده و سه هزار سوار بعزم محاربه باستقبال لشکر منصور رفته در حدود دراجمندری با سپاه اسلام مقابل

شد ملک امین الملک نخست بتقام نصیحت انگاه فرنمت در آمد و بعد پند و موعظت چون دانست
که آن شقی در بادیه جهالت و ضلالت بنوعی سرگردان نشده که موعظت کسی هدایت
یابد لاعلاج همت بر دفع او گماشته صف آرای قتال گردید بعد ازانکه دلیران جانباز
بجنگ در پیوستند علیخان و سنگراج در عین گرمی هنگامه کارزار حمله بر سپاه دشمن آورده
جمعی کثیر را بضرب شمشیر خون ریز بر خاک هلاک انداختند کفار بمشاهده اینحال دل از هستی
بر داشته و کمر مردانگی بر میان بسته آن دو شهسوار معرکه دلاوری را بضرب سنان از پا
در آوردند و نزدیک بود که چشم زخم عظیم به لشکر اسلام رسد که امین الملک با فوجی از دلیران
بر قلب مشرکان تاخته بضرب حسام خون آشام بسیاری از مشرکان را بقتل رسانید و از
حملهائی سپاه اسلام تزلزل در بنای ثبات لشکر کفار افتاده اکثر پیاده و سوار رو بوادی
فرار آوردند و کمنراج لاعلاج فرار نموده افتان و خیزان بکتمکوته رسید و غضنفرخان
و پرلاهنجان و چندی از مسلمانان را که بمکر و حیله بدام قید در آورده بود شهید گردانید
متعاقب اینحال جاسوسان خبر بان ملعون رسانیدند که امین الملک با سپاه منصور نزدیک
رسید آن لعین هراسان گشته و دل از ملک و مال برداشته با اهل و عیال بجانب بیدار
و سیکاکول بدر رفت و امین الملک تعاقب نموده و در هر منزل جمعی از کفره را بقتل
در آورده نهایت اقتدار در آن بلاد و دیار ظاهر ساخت کمنراج از استماع
خبر توجه سپاه منصور خائف و هراسان بجانب تپاپور شتافت و چون تاب مقاومت
نداشت و هر روز در بیشه و هر شب در کوهی بسر می برد امین الملک در پیدا نمودن
او نهایت سعی و تجسس بجا آورده چون دانست که او جنگل تپاپور را که از
تشابک اشجار گذر باد در انجا دشوار است پناه خود ساخته فرمود تا سپاه
جنگل را بریده و سوخته تعاقب آن لعین نمایند کمنراج از اندیشه آنکه
اسیر سپاه اسلام گردد پناه براجه رامچندر که از رایان معظم آن بلاد بود در برده تا انقضای

حقیقت حال راجا دوستنگه که از امرای معتبر جلال الدین محمد اکبر پادشاه که در سرحد بابه راجپوت مقام داشت نوشته استمداد نمودند مادوسنگ با سپاه بسیار بامداد کفار رآوردند دار باب ضلال بامداد او جمعیتی موفور فراهم کرد بدامین الملک بعد استماع اینخبر باتفاق میر زین العابدین و امرای دیگر بولایت راجچندر در آمده اکثر دیهه و قصبه را بآتش نهب و غارت سوخته اعلام تسلط برافراشت از استماع اینخبر مادوسنگه و راجه راجچندر خائف و هراسان گشتند مادوسنگه اسپ فرار را تنگ برکشید بجانب بنگاله مراجعت نمود و راجه راجچندر از روی عجز اظهار اطاعت نموده متقبل باج و خراج که سال بسال میفرستاده باشد گردیده کندراج رو بطرف بنگاله آورد چون خاطر امین الملک از اطاعت راجچندر مطمئن گشت مراجعت نمود و برای محافظت سرحد ملک نایب اسیر اورا بادو سردار در دیوار گذاشته متوجه کستکوته شد و بیمن اقبال خسرو زمان اکثر ولایت کستکوته بقبضه اولیای دولت در آمد و تمام سپاه و رعیت در مهاد امن و آمان آسایش یافت ذکر آمدن ونکت پتی رای بیجانگر بسرحد مرتضی نگر و نامزد کردن عادل خان بدفع او چون کندراج از توجه سپاه منصور خائف گشته استدعای کمک از رای بیجانگر نمود ونکت پتی را حمیت جاهلیت دامن گیر گشته بخاطرش رسید که چون شاهزاده شاه مراد فرزند ارجمند جلال الدین محمد اکبر پادشاه خانخانان بجهت تسخیر ولایت احمدنگر بالشکر بیحد و عد توجه نموده فتنه و شور در ان بلاد انداخته اند و خسرو زمان مهدی قلی سلطان را با امرا و خوانین و لشکر فراوان بجهت امداد و سلسله نظام شاهیه نامزد فرموده و درگاه خسرو گیتی پناه از لشکر و سپاه خالیست فرصت غنیمت داشته در تخریب بلاد اسلام اهمال نباید ورزید بنابراین باموازی دولک سوار و پیاده و هزار زنجیر فیل کوه شکوه علم عناد برافراشته بجانب مرتضی نگر روآورد و عمال مرتضی نگر حقیقت حال بمسامع اجلال رسانیده استدعای امداد نمودند خسرو زمان از استماع

اینجهر باحضار امرا و سپاه فرمان داد و بعد از اجتماع عساکر عادل خان بنگی را بسپه‌سالاری
امتیاز بخشیده با سپاه فراوان و دو دویست سلسله فیل و توپهائی صاعقه آشوب
بدفع ارباب فساد نامزد فرمود غازیان بعد از قطع منازل بحوالی مرتضی نگر رسیده
چند روز جهت رسیدن بعضی امرا در آنجا مقام کردند وکشت پتی از استماع خبر وصول
سپاه ظفر پناه اندیشناک گردیده صلاح در آن دانست که تحف و هدایائی لایق بحضور
فرستاده اظهار اطاعت و موافقت نماید بنابراین بعضی با امتعه و اقمشه نفیس و
فیلان کوه پیکر و اسپان تازی بدرگاه والا ارسال داشته معروض گردانید که سبب آمدن
بجانب مرتضی نگر محض دیدن حوض کهمم بود که دریای بیکران رحمت حق آن چشمه ایست
والا بنده جان مخلص و هواخواه ام چون مضمون عریضه راجه بیانگر بمسامع اجلال رسید
فرمانی باسم عادل خان شرف نفاذ یافت که چون راجه بیانگر شیوه اخلاص و هواخواهی
خود بدرگاه والا معروض داشته باید که بجابدان در مرتضی نگر مقام نموده متعرض ولایت
او نگردند وگرفتند و مخالفت ردلوار و رسیدن عرائض عامل
راجمندری و نامزد گردیدن امرا و خوانین و استیصال آن قوم
بیدین چون امین الملک و میرزین العابدین سرلشکر بقصد قلع وقمع هندو زنج از
راجمندری متوجه ولایت کستکوته گردیدند کفار ردلوار آن ولایت را از سپاه
منصور خالی یافته سر بشورش و فساد برآوردند و در ولایت ایلور و نردول و بهارچلی
هنگامه آرا گشته طریق آمد و شد خلایق مسدود ساختند عامل راجمندری چون دیدند
که بسبب فساد آنها رعایا خائف و هراسان گشته بتیه و جنگل را پناه خود ساخته اند
حقیقت حال را شرح قلمی نموده بپایه سریر اعلی ارسال گردانیدند سرور زمان فرمان همایون باسم
عادل خان سپه‌سالار مرتضی نگر و چنگیز خان سر نوبت ارسال فرمود که با سپاه منصور ولایت
راجمندری و کامورم درآمده متوجه دفع شر ردلوار گردند سرداران مذکور چون حسب الحکم متوجه

و رفته آن دیوان گردیدند بعد مقابله و حملهٔ اول آن کفار را چون بنات النعش متفرق ساختند
بعد از آن چون کفار تاب جنگ صف در خور خود ندیدند از رود عبور کرده و بیست هزار کس
برای سد معابر مقرر نموده از آن طرف رود صف‌آرا گردیده مانع مرور لشکر منصور
گشتند و چون هر روز در کنار آب هنگامهٔ جدال گرم میشد و اسلامیان را بنابر سد و دید
معابر عبور میسر نمی‌شد عادلخان عریضه مشتمل بر کیفیت حال و متضمن اینکه علاج کفار
منحصر در توپ و ضرب‌زن و بان است اگر ارسال یابد بهمین اقبال خسرو زمان
گوشمال کفار بواجبی صورت ظهور خواهد گرفت بارگاه والا فرستاد چون مضمون عریضه
معلوم خسرو زمان شد فرمان عالی باسم سیادت‌پناه میرزین العابدین شرف صدور
یافت که باتفاق حواله‌دار عبدالکریم و جماعتی تفنگچیان متوجه لشکر منصور گردیده کمک
عادلخان نماید و آن قدر توپ و ضرب‌زن که درکار باشد از قلعهٔ راجمندری
همراه برده در دفع کفار نهایت سعی بظهور رساند میر موصوف حسب فرمان واجب
الاذعان عمل نمود و چند شبانه‌روز اسلامیان کوشش بدفع کفار نمودند اما عبور از
آب میسر نشد پس جمعی را باطراف و جوانب جهت پیدا کردن معبر دیگر فرستادند
باباجی نصرت و دهرمارا و ده دوازده کروه راه رفته گذرگاهی پیدا کردند
و چنگیزخان و جمعی از سرداران اسپان در آب انداخته بگذشتند و دلیران
لشکر نیز از عقب ایشان عبور نمودند و مشرکان که بقدم مخالفت پیش آمده بودند
پای ثباتشان از حملهای غازیان از جا رفته بعضی بدار البوار رفتند و برخی
راه فرار پیش گرفتند و بعد از آن پناه بدیواری که میان دو کوه از سنگ و آهک
بر آورده و توپ و ضرب‌زن و آتشبازی بسیار در آنجا آماده ساخته بودند برده مستعد جدال
و قتال گشتند چنگیزخان با جمعی از مجاهدان متوجه دفع آنها گشته بعد محاربه و کوشش بسیار آن
دیوار را از آن مخذولان گرفته بسیاری را بقتل رسانید کفار چون بجمیع الوجوه مغلوب گشتند کس بدرگاه

عالی فرستاده بصد عجز و زاری اظهار اطاعت و باجگذاری نمودند خسرو زمان درباره آن
زنهاریان ترحم کرده عادل خان را از حضور طلب نموده و میرزین العابدین و چنگیز خان را
بجانب کستکوته جهت دفع سرکشان آن ولایت نامزد فرمود ذکر تعریف و توصیف
ندی محل و میدان دلکشا ایش خسرو زمان بعد اطمینان خاطر از مهمات ملکی بلده
حیدرآباد را مستقر سریر سلطنت گردانید و معمور و آبادان ساخته مایل بساختن
عمارت عالی جهت مجلس دیوان داری کرد و پس معماران را با تمام قصر رفیع در کنار رود
موسی که فضائی وسیع متصل بآن باشد مامور گردانیدند و بنایان چابکدست باندک
مدت قصری تعمیر نمودند که در توصیفش صاحب تاریخ قطبشاهی گفته قصیده ایست

خوش که مستغنیست از نقش و نگار    هست با جنات تجری تحتها الانهار یار
فرخ آن منزل که شاهی را بود در وی نشست    روشن آن محفل که ماهی را بود در وی گذار
بیقراران را قرار دل فزاید چون در آن    جای آن دارد که باشد نام او دار القرار
چون دل دانا درو پیداست صورتهای غیب    بسکه مصقول است دیوار و درش آئینه وار
مأمن عیش است چون فردوس در وی کشد    نو عروس ملک در بر شاه جمشید اقتدار
خسرو عالی گهر سلطان محمد قطب شاه    شهریار کامیاب و کامبخش و کامگار
آسمان عز و رفعت آفتاب عز و جاه    بحر جود و مکرمت کان سخا کوه وقار
یابد از عدلش درخت میوه امید بر    بیند از جودش نهال دولت جاوید بار
دولتی با بخت قرین در مسند شاهی کنن    پایه اورنگ تا باشد تخت ملک پایدار

ذکر ساختن عمارت کیوان رفعت نبات گهات و اتمام باغ محمدی
که مابین مستقر سلطنت و عمارت نبات گهات واقعست روزی خسرو زمان
با جمعی از مقربان متوجه شکار شد و از هر گونه جانور مثل آهو و گوزن و بط و دراج شکار مینمود
تا آنکه آفتاب بسمت الراس رسید و هوا از اعتدال بگرمی گرائید آنگاه دست از شکار باز داشته

جمعی را باطراف فرستاد تا جائیکه لایق استراحت و آسایش باشد بنظر درآوردند پس از
ساعتی یکی از فرستادگان بسرعت باز آمده بعرض رسانید که در نزدیک این سرزمین کوهست
و در یکجانب آن جائی بس خوش است و مرغزاری دلکش و چشمه های آب زلال بهر طرف
آن میجوشد و انفاس باد شمالش دل پژمرده را حیات تازه می بخشد خسرو زمان مرکب صبا
جولان را بجانب آن کوه گرم عنان ساخته چون بدان سرزمین رسید کوهی دید بفاصله دو
کروه از مستقر سریر سلطنت و در اطراف آن فضای در نهایت وسعت بخاطر اقدس
خطور نمود که این سرزمین قابل استراحت است و لایق عیش و عشرت فرمود تا معماران در ساعت
شایسته بربالای آن کوه بتعمیر قصرهای رفیع و ایوان های منیع پرداختند و در دامن کوه
تا دار السلطنه بساتین جنت آئین که در طول چهار کروه و در عرض دو کروه باشد ساختند
و بعد اتمامش در احسن ساعات طرح باغ دیگر موسوم بباغ دلکشا انداخته در هر ضلعی
دروازهٔ عالی نصب نموده بربالای آن کوشکی مرتب نموده در اندک فرصتی باتمام
رسانیدند و چمن های عریض و طویل ترتیب داده اطراف آنرا بانواع اشجار
و درختان میوه دار و گلهای خوشبو و ریاحین دلجوار آراسته جداول آب صاف
و شیرین در اطراف آن روان گردانیدند ذکر فرار راوت راو و هر چند راز لشکر
منصور و فتنه انگیختن و کشتن راوت راو شرح اینقصه آنکه راوت راو که از گردن
کشان کفار بمزید جلادت و دلاوری و کثرت جمعیت سپاه ممتاز بود و چندین بالشکر
ظفر اثر بسر برده طریق اخلاص و دولتخواهی سلوک میداشت بسبب بعض تحکمات امین الملک
آزرده خاطر شده هنگام شب از اردوی همایون فرار نموده بمقام عناد و بدخواهی درآمده
بخفیه کس نزد هر چند برادرزاده بهای بلندر فرستاده بسخنان لاف و گذاف او را از
راه برده بیاد شاهی و فرمان روائی نویدش داد هر چند که باتفاق سنگرام هنگامه
آرائی نکند راج همراه لشکر منصور متوجه دفع شر آن شقی گردیده و بعد کشته شدن سنگرام

درین محاربه بجدت خسرو زمان بود حقوق سوابق نعمت وایادی منت را بر طاق نسیان نهاده ره
نورد طریق فرار گشته براوت راو پیوست و چون هر دو آن کافر نعمت باتفاق هم جمعیت ده هزار
کافر فراهم آورده باستظهار کوه و بیشه و راههای دشوار شبخونهای پیاپی بر لشکر منصور می
آوردند عین الملک دفع آن متمردان کافر نعمت را اهم دانسته باتفاق جمعی از سرداران و دلیران
به دره کوه درآمد غازیان دامن همت بکمر شجاعت استوار ساخته و از اسپان پائین آمده بالای
کوه آسمان شکوه که پناه کفار بود برآمده بمدافعه پرداختند که ناگاه از شست یکی از بندگان درگاه
تیری کشاد یافته بر سینه راوت راو نشست و او را واصل دار البوار گردانید مخالفان
بمشاهده اینحال رو بوادی فرار آوردند و اکثر از آن مخذولان اسیر گردیدند و چون منهیان
خبر فتح بمسامع اقبال رسانیدند غازیان فراخور حال مشمول عواطف خسروانه گشتند ذکر

**مخالفت وسناذیو و هربحیدر و آمدن بمحاربه سپاه منصور و نصرت یافتن**

لشکر اسلام چون راوت راو بر دست سپاه منصور بقتل رسید هربحیدر از آن معرکه گریخته
بوسناذیو که از رایان معظم آن بلاد بود ملتجی گردید و بسخنان فریب آمیز نوعی نمود که وسناذیو
بهائی بلندر راجه جلمور و دیگر راجه های و مینواران اطراف را با خود متفق ساخته بر سر قلعه
جرجره که در تصرف ملک نائب بود جهت تسخیر فرستاد و خود با هربحیدر منوی و سرداران دیگر از
قوم کفار بعزم محاربه متوجه سپاه اسلام شد و چون از تضیق محاصره کار بر ملک نائب تنگ گردید
و این خبر بمیرزین العابدین و امین الملک رسید چنگیز خان را با لشکر فراوان بمدد ملک نائب
فرستادند و در وقتیکه کفار نردبان بر حصار قلعه مذکور نهاده خواستند که مفتوح سازند
بیکبار ناگاه چنگیز خان بمدد رسید. بحمله کوه شکوه کفار را متفرق ساخته ملک نائب را
از ورطه هلاک مستخلص گردانید و ازینجانب میرزین العابدین متوجه دفع وسناذیو گردید وسناذیو
از استماع اینخبر با پنجهزار سوار و سی هزار پیاده بعزم محاربه باستقبال شتافت بعد تقابل
فئتین دلاوران جانبین بجنگ درپیوستند و در حمله اول مجاهدان بفتح و ظفر اختصاص یافتند

و نجاتیان رو از معرکه بسوی دیره کوتم که قلعه حصین بود یافتند و بهائی بلند راجه
جلمور که قلعه قطب شاه آباد را محاصره کرده بود از استماع این خبر بصوب جلمور که اطراف
آن تمام بیشه کوه است و آن قلعه نهایت مرتفع است شتافت سپه سالار لشکر منصور چون
بر کیفیت فرار او آگهی یافت چنگیز خان سر نوبت و عبدالکریم حواله دار و بحالی را و
و مردم دیگر را با او بایستی او نامزد کرد و دلیران دین متوجه انتقام گردیده اطراف و
جوانب را به آتش قهر سوخته شروع بجنگ کردند و تا دو ماه هر روز آتش جنگ فیما بین
مشتعل بود و آخر الامر بهائی بلند تنگ آمده کس نزد وسناو دیو فرستاده استمداد
نمود وسناو دیو از راجها و گرگشتان استدعای مدد نموده و لشکری فراهم آورده
هر چند پدر را سر لشکر گردانید جول باتر سوختی [illegible] پدر زاده اکش را با دو هزار سوار و سی هزار
پیاده و صد و پنجاه فیل بقصد محاربه لشکر منصور روانه نمود غازیان باستماع این خبر با جمعیت
پنج هزار و ده هزار پیاده کمرها در میان بسته باستقبال شتافتند کفار از صولت
و سطوت اسلامیان [illegible] که از تراکم اشجار گذار نبود در آن دشواری نمود و از سینه
ضرب کوه های بلند سر به فلک کشیده و عمق دریا بیش تحت الثری رسیده بود قرار گرفتند
مجاهدان پیرامن جنگل حلقه گشته کفار را در درون بیشه محصور نمودند و چون محاربه بطول
انجامید بسبب انبوهی جنگل عمده [illegible] یکبار مستاصل نشدند از تنگی پذیرفت
و راه [illegible] لشکر اسلام امرا و سرداران را طلبیده درخواست کنکاش نمود
شاه رضا قولدار که چند سال در آن بلاد صاحب اختیار بود گفت من سپاه منصور
را از راهی که کسی دیگر واقف آن نیست بجنگ کفار می برم سپه سالار و امرای دیگر
با لشکر منصور از آن راه بهمراهی شاه رضا بسر کفار رسیدند بعد وقوع محاربه بحمله کوه شکوه
غازیان تزلزل در بنای ثبات کفر افتاد و هر چند که سرداران دیگر راه فرار پیش
گرفتند بمدد آنکه کفار [illegible] بدست اسیری گرفتار گشتند وسناو دیو [illegible] را از تیغ خود ساختند [illegible]

موازی پنجاه هزار هون و پنجاه زنجیر فیل نزد سپه سالار لشکر منصور فرستاده و همین قدر باج و خراج سال بسال قبول نموده و بول باتر را که مادهٔ فساد بود مقید ساخته پیش سپه سالار فرستاده خویشان خود را مستخلص گردانید **ذکر توجه نمودن سپه سالار لشکر منصور بعزم محاربهٔ بهائی بلندر و نصرت یافتن بر آن بانی شور و شر** چون سپاه بعد از محاربهٔ دستاد دیو و خیره کفار چندی آسایش و استراحت یافت میرزین العابدین دفع بهائی بلندر را که در قلعهٔ حلبور با جمعی از مفسدان متمکن گشته دست بجور و بیداد بر آورده بود پیش نهاد همت ساخته چنگیز خان را با جمعی از امراء بها دران بجهت اطفای نائرهٔ شر او با لشکر روانه نمود مخالفان از استماع این خبر در درهٔ کوه که شعر و هم از وافتادن خیران رفتی از رفت برون عقل از و ترسان و لرزان دادازو امیر نشان قرار گرفته‌اند و دلیران اسلام تعاقب نموده در برابر آن جماعت کفره صف آرا گشته بجنگ در پیوستند و در آن روز چنگیز خان بر سپاه مخالفان حمله آورده جمعی کثیر را بدار البوار فرستاد و چون شب در آمد دلیران هر دو جانب دست از جنگ باز داشته هر یک بحراست لشکر خود مشغول گشتند روز دیگر سپه سالار لشکر منصور با جمعی از غازیان نصرت شعار بر سپاه کفار تاخت آورده بسیاری از مشرکین را بقتل رسانید بهائی بلندر و تمام لشکر کفار پشت بمعرکه داده رو بهزیمت آوردند و غازیان بالای بروج حلبور که بر قلهٔ کوهی در نهایت ارتفاع بود صعود نموده قلعه را فتح کردند و بسیاری از مشرکان را بقتل در آوردند بهائی بلندر حیات را غنیمت دانسته دل از ملک و مال بر داشته خود را بسرحد بنگاله رسانید و صیت این فتح باطراف و اکناف عالم منتشر گردید **ذکر مخالفت کتمراج ولد راوت راو و نصرت یافتن لشکر منصور بر او و سرفراز گشتن سید حسن بسپه سالاری ستکوته و بیان بعضی وقایع دیگر که در آن اوان**

رو نمود - چون بعد فرار بهائی بلندر بصوب بنگاله و تسخیر گشتن مملکت کستکوته چند روز لشکر منصور را آسودگی دست داد از سر نو فتنه دیگر پیدا شد که کستمراج ولد راوت راوکس نزد بهائی بلندر فرستاده او را از ولایت بنگاله طلب نمود و بعد وصول او هر دو باتفاق خیال استخلاص کستکوته بخود راه داده اکثر گردن کشان کستکوته را با خود متفق ساخته قلعه مدواره و پوشنور را بتصرف خود در آورده دست بتخریب قصبات و پرگنات کشادند و چون فتنه و فساد شان از حد گذشت و لطف و عنف و وعده و وعید بکستمراج مفید نیامد سپه سالار لشکر منصور و امرای دیگر مثل چنگیز خان و سید تاج و رضا خان و مجاهد خان و دهرمارا و و ابیرا و باتفاق هم متوجه دفع مفسدان گشتند بعد تقابل فئتین جنگ صعب از وقت طلوع آفتاب تا قرب بغروب بمیان آمد آخر الامر به نیروی بازوی شجاعت چنگیز خان و باقی دلیران نائره جدال که از زبان تیغ آتش بار مشتعل گشته بود بآب خون دشمنان خاکسار منطفی گشت و بسیاری از مشرکان راه وادی عدم پیش گرفتند و بقیه السیف رو بوادی فرار آوردند و بهائی بلندر با اتباع خویش در حصار مدواره متحصن شد و دلاوران در اطراف آنکوه نزول نموده همت بتسخیر آن قلعه گماشتند و چون بنا بر کثرت اشجار که پیرامون آن حصار تا هشت کروه بود تسخیر آن قلعه در حیز تاخیر افتاد و تمامی آن بلاد پر شور و فساد گردید دهرمارا و صلاح در آن دید که بعضی از ولایت کستکوته را بهائی بلندر واگذارد و بدستور قدیم بحلقه انقیاد در آورد و چون میر زین العابدین سپه سالار با او درین امر همداستان نگشته خواست که تمام آن ولایت را مسخر سازد و دهرمارا حقیقت حال معروض درگاه گردانید چون صلاح او پسند خاطر همایون آمد سید حسن ابن مصطفی خان سپه سالار گشته بدان صوب روانه گردید و میر زین العابدین را بدرگاه والا طلب شد و چون سید حسین به کستکوته رسید هری چندر برادر زاده بهائی بلندر که از لشکر منصور فرار نموده مدتی مدید با سپاه اسلام محاربات نموده بود از کرده خود نادم گشته قول

از سپه سالار گرفته با جمعی از سرداران آن بلاد بسید حسن دو هرمار او پیوست و در تلافی
مافات بمقام دولتخواهی در آمده بخدمت سپه سالار گفت که علاج بهائی بلندر آنست
که در سرحد و بعضی سرهای راه که گذرگاه آن گمراه است قلاع مستحکم بسته بمردمان کار
سپرده شود تا خاطر از فتنه مخالفان فراغی یابد چون صلاح هر چند مشعر بدولتخواهی
بود در اندک فرصت قلاع متین باتمام رسانیده یکی را مصطفی آباد و دیگری را قلعه شاه آباد
و سیومی را محمد آباد نام نهادند و بملک نائب سپرده از اطراف راه آمد و شد بر سپاه مخالفان
مسدود گردانیدند چون کار بر کفره بغایت دشوار گردید بهائی بلندر کستراج را که باعث
فتنه و فساد بود سپه سالار نموده با دو سه هزار پیاده و چهار [illegible] و جمعی از تفنگچیان بر سر
قلعه محمد آباد فرستاد و در اثنای دار و گیر بتقدیر حق [illegible] کستراج بزخم تیر تفنگی از مجاهدان
از پا در آمد بهائی بلندر از استماع این خبر بغایت اندوهگین گشته رسدانیر را که کافر
متهور بود سردار نموده بجای او فرستاد بمجرد رسیدن از جانب قلعه گلوله تفنگی به پیشانیش
رسیده او را بر خاک هلاک انداخت بقیه سپاه نزد بهائی بلندر آمدند آنگاه اکین راجه
را با ده هزار پیاده بر سر قلعه مصطفی آباد فرستاد و بعد از وقوع محاربه او نیز بضرب حسام
خون آشام مجاهدان بقتل رسید و در آن آوان بحیله ملک مشرکی قوی هیکل دلاور با پنجاه
نفر بر سر قلعه که در تصرف ملک نائب بود رفت او نیز بضرب تیر تفنگی از بهادران از پا
در آمده اکثر اتباعش بقتل رسیدند و چون خبر این فتوحات بسید حسن رسید همت بر
دفع بهائی بلندر گماشته و از چهار جانب تمام آن جنگلها را پیاده با دلاوران متوجه
دفع مشرکان گردید بعد وقوع جدال و قتال کفار هزیمت یافته سردار
ایشان فرار نموده بجانب ولایت بنگاله رفت و سید حسن حقیقت محاربه و
کیفیت فرار سردار کفار بمسامع اجلال معروض گردانید و سر براه و
جهت نظم و نسق آن ولایت از حضور نامزد شد و جمیع آن ولایت ضمیمه ولایت اسلام

گردیده قصبات و پرگنات آن بجاگیر امرا مقرر گشت **ذکر تفویض وزارت
و جمله الملکی بسیادت پناه میرزا محمد امین** چون بمقتضای عادت مرضیه
جناب باری جل جلاله و عم نواله رونق سلطنت منوط بوجود وزیر نیک محضر با تدبیر است
تا انتظام امور جهانداری بنوعی نماید که موجب رضای خداوند حقیقی و مجازی و باعث
بهبودی خلایق باشد و اینچنین شخص همچو اکسیر عزیز الوجود بنابرین مدتی خسرو زمان زمام
وزارت و جمله الملکی را در کف کفایت جمعی از مسلمانان و هنود نهاد و این دولتخواهان مدتی
مدید در فصل معاملات جد و جهد نموده در سرانجام مهام مملکت سعیهای موفور بظهور رسانیدند
اما چنانکه باید و شاید از عهده تمشیت آن مهمات بیرون نیامدند و چون همت خسرو زمان مصروف
بر رفاهیت حال خلایق از سپاه و رعیت بود با امرا و ارکان دولت فرمود شخصی صائب
تدبیر که شایسته منصب وزارت باشد پیدا نمایند دولتخواهان زمین عبودیت بوسیده
بعضی از سادات عالی درجات را که از اکابر ایران بعقل و کیاست معروف بودند و بمزید فهم
و فراست موصوف جهت کفایت منصب وزارت بنظر کیمیا اثر خسرو زمان در آوردند و چون
زبده آل طه و یسین میرزا محمد امین از آن برگزیدگان بمزید فضایل و کمالات بنی نوع انسان
امتیاز تمام داشت و بالای سرش از عقل و هوشمندی ستاره بلندی میتافت در نظر
اشرف مقبول آمده قامت قابلیتش بخلعت وزارت و جمله الملکی آرایش یافت و چون
باین منصب عالی فایز گردید در تمهید قواعد عدل و انصاف و استیصال اصول
جور و اعتساف بغایت کوشید و هر که بآن اختر برج سیادت و عدالت در افتاد
مشغول مور برا و از مشاهیر بهامنه که بفرط کاردانی از ارباب قلم مستثنی بود برافتاد انچنانکه
هرگز بر نخواست و بهمین خلق خوش و حسن تدبیر نجم عزتش در ترقی بود تا باوج دولت رسید
و بمثال دولک هون باو عاید شده بانواع تشریفات فاخره و اسپان با زین زر
و فیلان کوه پیکر مفتخر و ممتاز میگردید و قلمدان مرصع در هیچ آوان از پادشاهان

عظیم الشان بوزرای بلندمکان مرحمت نه شده از خزانهٔ الطاف خسرو زمان بآن عالی مرتبت
مرحمت شد غرض خسرو زمان آن مجمع صفات حمیده و اخلاق پسندیده را آنچنان مشمول
عواطف گردانید که حشمت و دولت او باقصی المدارج رسید **ذکر آمدن اغزلو
سلطان از جانب شاه عالم پناه مفخر عالمیان ابو المظفر شاه عباس
پادشاه ایران برسم رسالت** صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که در سنه
ثنی عشر و الف پادشاه جمجاه مظفر لوا زبدهٔ دودمان آل عبا مفخر ناس ابو المظفر شاه عباس
امارت پناه اغزلو سلطان را که از مقربان آن درگاه بود جهت ازدیاد اظهار وداد و استحکام
مبانی اتحاد بخدمت خسرو گیتی پناه سلطان محمد قلی قطب شاه روانه فرمود و منهیان اخبار
چون خبر رسیدن او به بندر گوه بمسامع اقبال رسانیدند خسرو زمان سیادت پناه
میر ضیاء الدین محمد نیشاپوری را که مرد صاحب تمیز و خردمند بود با تشریفات شاهانه و مدد
خرج لایق جهت آوردن امارت پناه مشار الیه به بندر گوه روانه نمود سیادت پناه
موصوف بعد از ملاقات مراسم تعظیم و لوازم تکریم بجا آورده باتفاق متوجه درگاه عالی
گردیده در هر منزل و مقام وظایف خدمت و رسوم ضیافت تقدیم رسانید بعد از وصول
بسرحد ممالک محروسه خسرو زمان امرا و خوانین را باستقبال فرستاد و چون نزدیک
بدار السلطنت رسید پادشاه تا کالاچبوتره محمد نگر استقبال نموده امارت پناه را
بشرف ملاقات مفتخر و ارجمند گردانید اغزلو سلطان بعد اظهار مراتب موافقت و
مصادقت از جانب اعلی حضرت مکتوب مشعر باظهار صدق و صفا و نهایت مهر و وفا
با تحف و هدایای بسیار بنظر اشرف گذرانید مجمله هدایای مسطوره تاج عصه و قبا
مشحون بلآلی شاهوار و خنجر مرصع مکلل بجواهر نفیسه و چند راس اسپ عراقی نژاد
با زین و لجام مرصع و عباها فی غایت نفاست بود و بعد از چند روز [illegible]
با رفقای دیگر که صد کس بودند بخلعت های فاخره و نقد [illegible] جهت [illegible]

سرفرازی می یافت و مدت شش سال بواسطهٔ فتنه و آشوب سپاه مغول که در ممالک دکن
حادث شده بود رخصت انصراف اعز نو سلطان در توقف افتاده هر سال دو هزار
تومان ماورای انعامات مشارالیه میرسید و پیش از رخصت او حاجی قنبر علی که معتمدان
درگاه بود با تحف و هدایای شاهانه از جواهر آبدار و اقمشهٔ نفیسه بجهت تجدید مراسم
اخلاص روانه شده عرش فرسا گردید بعد از آن مهدی قلی سلطان که از مقربان درگاه بوده
مرافقت امانت پناه اعز نو سلطان با تحف لایق از انواع مرصع آلات مشحون بجواهر
گران قیمه و اقمشهٔ نفیسه چنانکه مدت پنجسال کارفرمایان درگاه بسرانجام آن اشتغال
داشتند بخدمت پادشاه ایران روانه فرموده و صاحب تاریخ فرشته می گوید از جملهٔ عنایات
یزدانی که شامل حال آن شهریار محب اهل بیت اطهار یعنی شاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطب شاه
شد و انیست که از آن زمان که خورشید اسلام از افق هندوستان طالع گشته هیچیک
از سلاطین سابق و لاحق اندیار را نسبت وصلت با پادشاهان عظیم الشان صورت
نبسته و در عهد میمنت اثر شهنشاه فلک قباد بخت جمشید تخت شاه عباس پادشاه ایران یکی
از معتمدان درگاه حرمت اشتباه خود را بدکن فرستاده پیغام خواستگاری مخدره
از مخدرات عصمت یعنی دختر سلطان محمد قلی قطب شاه جهت یکی از اولاد امجاد خود داد
و چون آن خسرو زمان اخلاص و اعتقاد موروثی نسبت بدودمان عالیشان
صفوی داشت قبول نموده در صدد آن شد که آن عفیفه سعادتمند را بروش
سلاطین کامکار روانهٔ ایران سازد ذکر منتظم گشتن دُرِ پایهٔ عظمت و
شهریاری با گوهر معدن سلطنت و کامکاری چون برادرزادهٔ
خسرو زمان شاهزاده سلطان محمد ولد محمد امین مغفور از بدو طفولیت که پدر بزرگوارش
ازین جهان فانی رحلت نموده در کنف لطف و مرحمت خسرو زمان نشو و نما
یافته بود و از جبین همایونش آثار جهان کشائی و اطوار [illegible]

جلوه ظهور می‌نمود بخاطر الطاف مآثر خسرو زمان خطور کرد که دُرِ دریای عصمت
یعنی دختر نیک اختر خود حیات بخش بیگم را در سلک ازدواج آن گوهر معدن سلطنت
منتظم گرداند پس در سنه ست عشر و الف بترتیب مقدمات جشن و سور و اسباب
عیش و سرور فرمان داد تا مجلس نشاط و خرمی و محفل [illegible] بنحوی آراستند که بهشت
برین و نگارخانه چین پیرایه [illegible] استمداد دار السلطنه حیدرآباد آئین بسته مدت یکماه
بزم مسرت و عشرت گرم ساختند خسرو [illegible] دست دریا نوال بنیاد [illegible]
کشوده خاص و عام را مسرور فرمود گویند که درین جشن سی هزار خلعت با مرا
و خوانین و اکابر و اشراف و سلحداران مرحمت شد [illegible] چون اسباب عیش و طرب
ساخته شد منجمان دقایق‌شناس ساعت سعد عقد [illegible] موقت
بستند و [illegible] معین [illegible] در تاریخ این عقد [illegible] که در ایام مولود مسعود
حضرت خاتم انبیا علیه و آله التحیة و الثنا جلوه ظهور یافت گفته [illegible]
خیالم رو برت [illegible] بهشت [illegible] بزم عیش [illegible]
ملایک به تماشا شده [illegible] سپهر [illegible] سبب [illegible] ایام بزم
که و عیش جهانبخش حیات [illegible] که زافلاک [illegible]
می حیرت گفت عید [illegible] بزم [illegible] قطعه [illegible]
میشاید و چشم نظر ابر گذر و قافیه [illegible] فلک [illegible] خطبت گردد
[illegible] قطعه
[illegible] سعادت [illegible] بر تخت [illegible] قران [illegible] برج
سپهر جلال [illegible] و گوهر [illegible] درج [illegible] چون [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] خسرو [illegible] صحب [illegible]
تعمیر عمارات [illegible] ی بیع مصرف گردانید و [illegible] تا چند سال [illegible]

فصل بعمارت و ادمحل و رساعت خجسته اثر طرح عمارت عالی مشتمل بر هفت طبقه در وسعت
همچو هفت کشور و در رفعت مانند هفت طبقه آسمان افکنده و بهمین توجه و اهتمام خسرو زمان
در اندک مدتی باتمام رسانیده مجموع آن هفت طبقه را بجداد محل موسوم کردند و چون
دل آن خسرو زمان بنور ایمان منور گشته بود آن طبقات را منسوب بجد او رسول و جعفری
ائمه دین نموده باسمی متبرک ممتاز و مخصوص گردانید چنانکه طبقه هفتم را که نهایت مرتفع بود
بآلی محل و طبقه ششم را بمحمدی محل و طبقه پنجم را که زرانده نموده بجواهر گوناگون مزین کرده
بودند بحیدری محل و طبقه چهارم و سیوم و دویم و اول را بحسنی و حسینی و جعفری و موسوی
محل مشرف و ممتاز ساخت و چون از ائمه اثنا عشر سه امام مسمی بخیر البشر اند و سه امام مسمی فاتح
خیبر المجاهد یعنی اسمای متبرکه دوازده امام چون تشرف بر سر این قصرهای مبارک نداشته
باشد و بعد اتمام این هفت قصر خسرو زمان جشن خسروانه ترتیب داده ارکان دولت
و اعیان حضرت و امرا و منصبداران و فضلا و شعرا را بحضور پر نور السرور طلب فرمود
بانواع احسان و انعام و خلعتهای فاخره و اسپان با زین زر و کمرهای مرصع ممتاز
و سرفراز گردانیدند و در آن مجلس هر کس [illegible] از وارثان نظام شاهی که در سخنوری
نظیر خود نداشت این تاریخ [illegible] نظم کشیده بعرض اشرف رسانید رباعی
این قصر که هست رشک فردوس بهشت ٭ ایام تا [illegible] زندگانیش نوشت ٭ تاریخ مرتب شد
گفت [illegible] ٭ بر لوح [illegible] جان بخش نوشت ٭ ذکر تعمیر عمارات گلستان
[illegible] خلق عمارات [illegible] قرین مایل بود و خاطر اعیان
[illegible] تا قصری که منزل از عیش و عشرت و شایسته
[illegible] باتمام رسانیدند و باغ و بستان در اطراف
آن [illegible] عمارتیست که تا [illegible] روزگار [illegible]
[illegible] از فیض [illegible] اشیا صفا یافته و انوار

عنایت ایزدی از روز بهائش تافته و هر یک از باغ و بستان که بر اطراف آن قصر واقعست چه گویم کسی که چیست بهشت روی زمین است و خسرو زمان اکثر اوقات در این باغ فردوس نشان با پری چهرگان دلربا و دلبران ماه لقا اوقات زندگی بشادکامی بسر می برد و فرصت عیش غنیمت می شمرد **ذکر توصیف عمارت کوه طور جای عیش و سرور** چون عمارت کیوان رفعت نبات کهات در جانب شمال دولتخانه عالی واقع شده بود و در جانب جنوب هم کوهی بود چون آن کوه طور جای فیض و سرور بود از آن بدرختان بسیار و سبزه و ریاحین آراسته و اطراف و جوانب آن کوه بحوض های آب لطیف و باغات ولکشا زینت یافته خسرو زمان معماران را امر فرمود تا بر فراز آن کوه آسمان شکوه عمارتی عالی باتمام رسانند هنرمندان با هر حسب الحکم عمارتی مشتمل چهار ایوان و شاه نشینی سی و ذرعه در بیست ذرع و حوضی چهل و پنج گز طول و سی گز عرض بر فراز آن کوه طرح انداخته در اندک روزی باهتمام شهریار جهان باتمام رسانیدند **قطعه** از آن ایوان چه گویم کز لطافت * جهان را نسخهٔ خلد برین است * خم طاق بلندش چون مه نو * ز رفعت با فلک پهلونشین است * بعد از اتمام آن قصر عالی مقام خسرو زمان جشن عظیم نمود جمیع امرا و خوانین و مقربان را بخلعتهای فاخره سرفراز فرمود و اکثر اوقات در آن قصر عالیشان با وقت گلعذاران و سیمبران ماه رخسار بتجرع شراب عشرت اشتغال می نمود **ذکر فتنه و فساد اوباش شهر و غنا و تاراج نمودن بازار دارالسلطنه حیدرآباد** شرح این قصه آنکه جمعی از چرب کاران مغول که از ولایت آگره و لاهور بدارالسلطنت حیدرآباد آمده بودند از اندرون دیدن محل و عمارت پادشاهی که باغ نبات کهات بود و بیرون چون انجمن بیگانه و آشنا را در آن عمارت عالی با صفا بار نبود و منع تنها را در شبی از شبهای مهتاب در وقت سرخوشی نشهٔ شراب با طایفه از رامشگران و مغنیان بالای آن کهات بر آمده قفل دروازه شکسته داخل عمارت پادشاهی شدند و بزم شراب آراسته بعیش و عشرت

مشغول گشتند هر چند نگهبانان بممانعت پیش آمدند نشنیدند و باذیت برخاستند چون کار بشدت
و خشونت انجامید بعضی از مخالفان کیفیت حال بمسامع اجلال رسانیدند خسرو زمان بهم
برآمده علی آقا کوتوال را بتادیب آن جماعت امر فرمود علی آقا از غرور جوانی و نشئهٔ شراب
کامرانی اندیشه مآل کار بسر نوبتان و پیادهای کوتوال خانه گفت که امر اشرف چنان شرف صدور
یافته که مردم غریب و مغول را از شهر اخراج نمایید سر نوبتان و پیادهای کوتوال خانه
متوجه کوچه و بازار شده هر کس از سوداگران و غریبان از چاکر و غیر چاکر را که دیدند
گرفتند و محبوس کردند بدین سبب غوغای عام از کوچه و بازار برخاست و چنان شهرت
یافت که بقتل غریبان حکم خسرو زمان صادر شده ارباب فساد و بیباکان دکن که بجهت آرزو
مند چنین مقدمه بودند دست ظلم و بیداد کشاده تمام مال و منال جمعی از سوداگران که در آن سلطنت
بود در اندک زمان بتاراج بردند و کار از یغما به قتل رسید و در نیم ساعت بجومی قریب
صد غریب کشته شده خانهای ایشان بتاراج رفت و شور و غوغای عجیب پدید آمد
و هیچکس نمیدانست که سبب قهر پادشاه و موجب غریب کشی چیست غریبان بهر طرف
که رو می آوردند جانها را پر از شمشیر و خنجر می دیدند و چندانکه عجز و زاری مینمودند رهائی
از دست بیباکان نمی یافتند در آنوقت سیادت پناه میرزا محمد امین که میر جملهٔ پادشاهی
بود در جامدارخانهٔ عامره بسر انجام کاری اشتغال داشت چون اینخبر بشنید فی الفور
متوجه خدمت خسرو زمان گردید چون شهریار در آن زمان به بستر آسایش تکیه فرموده
بود و خدمتکاران بپاس ادب یارای آن نداشتند که بیدار کنند بیتحاشی دروازه
را چنان برهم زد که خسرو زمان بیدار شده از کیفیت حال استفسار فرمود میرزا محمد امین
کیفیت فتنه و آشوب که در شهر حادث شده بود بعرض رسانیده استدعا نمود که پادشاه
خود از دریچه های قصر صورت حال مشاهده فرمایند پادشاه را بمجرد دیدن شعلهٔ قهر شاهانه
بکرهٔ اثیر رسید و فرمود که هر کس را دست تعدی بمال غریبان دراز کرده باشد پایمال فیل

تهر گروانند و علی آقا را که بسبب عدم حزم او این قضیه رو نموده بود در معرض خطاب
و عتاب در آورده فرمود که اگر حالا دفع این فتنه نمائی و جمعی را که باعث این فتنه
گشته اند بقتل نرسانی بسخط شاهی گرفتار خواهی گردید علی آقا باندیشهٔ غضب سلطانی
فی الفور متوجه کوچه و بازار گردیده هر کس از اهل فساد را که دید بقتل رسانید و از سر
نوبتان و پیادگان کوتوال خانه که باعث این فتنه بودند چندی را سر از پیکر تن جدا
ساخته و بعضی را پوست کنده و برخی را بپای فیل بسته و بسیاری را دست و پا بریده غرض
بجهت عبرت سیاست انچنانکه بایست بعمل آورد و در همان روز جماعت بیداد گر
بحکم پادشاه معدلت گستر بمکافات اعمال خود رسیدند و انچه از غریبان بغارت
رفته بود با آنها مسترد گردید و اینواقعهٔ غریب غریب کشی بقول صاحب تاریخ
فرشته در سنهٔ الف و سبع عشر به ظهور پیوست ذکر طغیان خدا بنده
باغوای جمعی از مفسدان و گرفتار گردیدن بعضی از نادولتخواهان
آورده اند که خسرو زمان ابواب عطوفت خسروانه بر روی جمیع برادران و
اقوام مفتوح داشته بجهت هر یک پرگنات و قصبات تعیین نمود و پیشتر از همه
اشفاق شاهانه نسبت بحال خدا بنده که برادرش بود مبذول فرمود چنانکه مدت سی سال
اوقات بعیش و شادکامی بسر برد آخر الامر مفسدان چندان حیله ها بر انگیختند که خدا
بنده از شاه راه وفا انحراف نموده حقوق پرورش و نعمت آنچنان برادر شفیق
را از دست داده وادی خلاف و نفاق پیش گرفت و با وجود اینحال خسرو زمان
نظر بر فرط شفقت که نسبت بحال او داشت بدسلوکی او را بخاطر نیاورده همیشه
طریقهٔ الطاف مسلوک می نمود تا اینکه فتح الملک حواله دار و حسن علی عم عبد الکریم
و چندی از سلاحداران معتبر دکنی از مریدان و معتقدان شاه راجو پیرزاده که از
فرزندزادهای مخدوم سید محمد بود و از جانب پادشاه زمان جاگیر و تنخواه مرغوب

داشت باغوا و دلالت پیر خود با هم عهد موافقت بسته و راه خلاف پیش گرفته
قرار داده‌اند که وقت فرصت قصد خسرو زمان نموده و جماعت غریبان را از پا درآورده
خدابنده را بر سریر سلطنت نشانند و مملکت را بقبضهٔ تصرف خود درآورند چنانکه حسب الاتفاق
در وقتی که اکثر امرا و خوانین در اطراف و جوانب بمدافعهٔ اعدا مشغول بودند فرصت را غنیمت
دانسته در منزل شاه راجو اجتماع نمودند چون تأیید الهی شامل حال خسرو زمان بود از این
خروج بمسامع اجلال رسید و فرمان جهان مطاع بقید آنها شرف صدور یافت و حسب الامر
مجموع ارباب فساد را گرفته در قلعهٔ محمدنگر محبوس گردانیدند و در اندک مدت همه را بجزای
کردارش رسانیدند و خدابنده با فرزندان در قلعهٔ مذکور مقید گشته نقد عیش و فراغت
را از دست خود باخت **ذکر مخالفت وسنادیو و محاربهٔ او با لشکر منصور
و نامزد گردیدن چنگیزخان و دیگر امرا به تسخیر ولایت کفار و مردن
وسنادیو و نشستن کتنا راجه بر مسند حکومت و بعضی وقایع دیگر** چون
سپاه منصور ولایات کنکوته را از دست تصرف کندراج فرزند بهائی بلند انتزاع نمود
وسنادیو که عمدهٔ گردن‌کشان آن ولایت بود و همه وقت یکهزار فیل و پنجاه هزار پیاده
با خود و چند قلاع مستحکم در تصرف داشت از سطوت لشکر منصور خایف و هراسان گشته
مطیع و منقاد گردید و مدت هشت سال مجاری امور و احوال ولایت کنکوته که در قبضهٔ
اقتدار سید حسن سپه‌سالار بود مقرون بخیر و صلاح گذشت تا آنکه در سنهٔ ۱۰۱۸ ثمان عشر و الف
که جهانگیر پادشاه فرزند ارجمند خود شاهزاده پرویز را با امرای نامدار
بجهت تسخیر دکن فرستاده و در هر سری سودای سروری پیدا شده
در هر دلی تخمی از اشرار راه تمرد و خلاف پیش گرفتند از آنجمله وسنادیو
که راه و طریق تمرد گشته جمعیت فراوان بعزم شبیخون و دست بردی
بجانب لشکر منصور فرستاده در وقتی که سید حسن از مکر کفار غافل بود ارباب ضلالت

تاخت آورده براطراف مسلمانان محیط گشتند غازیان بمقام مدافعت درآمده بدستیاری
جلادت ارباب شرک را مقهور ساخته رایت استیلا برافراشتند کفار رو از محاربه بسوی
ولایت کستکوتهٔ تافته دست بیغما و تاراج کشادند سپه سالار لشکر منصور حقیقت حال را
معروض پایه سریر خلافت گردانید خسرو زمان چنگیز خان و دهرمارا و را با لشکر گران
بجهت دفع وسناد دیو نامزد فرمود آن دیو لعین از استماع اینخبر خوف و اندیشه بخود راه
داده بقلاع خود متحصن گردید و سپاه منصور بولایت وسناد دیو درآمده دست نهب و غارت
دراز کردند و عمارت و بتخانها را خراب ساختند کشنا راجه برادرزاده وسناد دیو که از جانب
عم خود غدغه بخاطر داشت و اکثر مشرکان درباطن بدو گرویده بودند به لشکر ملحق گردید چنگیز خان
و دهرمارا و اعزاز و اکرامش بجا آوردند و اکثر مقربان و دلیران وسناد دیو که مایل بدو
بودند از استماع اینخبر به کشنا راجه پیوستند ازین سبب فتور عظیم بارکان دولت او راه
یافت وسناد دیو از نهایت حزن و اندوه بامراض مختلف مبتلا گردیده خرمن هستی
خود را بباد فنا داد چنگیز خان و دهرمارا و چون ازینحال مطلع گشتند عزیمت تسخیر ولایت
او نمودند و مکتوبی باعیان دولت وسناد دیو نوشتند که خسرو زمان خان اعظم
چنگیز خان را با لشکر عظیم بعزم تسخیر آن بلاد روانه فرموده است باید که بدستور جمیع
راجهای این بلاد مطیع و منقاد گردیده مالگذار شوید والا خان اعظم مملکت
موروثی را از دست تصرف شما انتزاع خواهد کرد چون ارکان دولت وسناد دیو
بر مضمون مکتوب آگهی یافتند از روی مآل اندیشی فی الحال کس پیش دهرمارا
فرستاده پیغام دادند که چون وسناد دیو را فرزندی که شایسته مسند
مهتری باشد نیست و بحب ارث و استحقاق منصب حکومت این بلاد تعلق بکشنا راجه
دارد اگر در مقام نوازش درآمده مشارالیه را روانه اینصوب گردانند همگنان مطیع و منقاد
گشته باجگذار خواهند شد دهرمارا و بپاس هم مذهبی بمقام امداد کشنا راجه و متعلقان وسناد دیو درآمده

کشنا راجه را نوید ولی عهدی وسناد دیو خوشنود گردانید کشنا راجه اظهار جان سپاری و اطاعتِ خسرو زمان نموده متعهد گردید که چون مرا بر مسند حکومتِ موروثی متمکن گردانند بدستورِ بهائی بلندر سال بسال باج و خراج و فیلانِ کوه پیکر بدرگاه گیتی پناه خواهم فرستاد و بالفعل مبلغِ سه لک هون و سیصد زنجیر فیل با دیگر تحف و هدایا و جواهرِ نفیس بطریقِ پیشکش حضور ارسال میکردانم و این عهود را بایمان غلاظ سوگند کردانید چندان سخنانِ فریب آمیز بمعرضِ بیان آورد که دسهرا را و فریب خورده بتشریفاتِ شاهانه و اسپ بازین زر و کلاه و کمر از جامدار خانهٔ پادشاهی همراهِ خود داشت سرفرازش کردانیده با شوکت تمام بجانبِ مستقر وسناد دیو روانه کرد اعیان کفره باستقبال شتافته و بجاے وسناد دیو او را نشانیده مطیع و منقاد کردیدند کشنا راجه در اوایل حال صد و پنجاه هزار هون و صد و پنجاه زنجیرِ فیل بلشکرِ منصور فرستاد و بعد ازان که مهماتِ آندیار بقبضهٔ اختیارش درآمد باغوای مفسدان رقم بدعهدی بر جبینِ اعمالِ خود کشیده قدم در وادی خلاف نهاد و چون تمرّد او معلوم سپه سالار کردید بعزمِ تخریب بلادش متوجه کشته اکثر ولایاتش را باتشِ قهر سوخت و کیفیتِ حیلهٔ کفار را بحضور معروض داشته صد و پنجاه هزار هون و صد و پنجاه زنجیر فیل روانهٔ درکاه کردانید چون مضمونِ عرضداشت بمسامعِ اجلال رسید فرمانِ همایون باسم چنگیز خان و دسهرا را و شرف صدور یافت که در تنبیه کفار و تخریب آن بلاد سعی بلیغ بظهور رسانیده در نزدیکی مستقر وسناد دیو قلعهٔ در نهایتِ استحکام ساخته کار بر مشرکان دشوار کردانند امرا و سرداران حسب الامر رو بمحاربهٔ مشرکان آوردند و کفار چون تابِ مقابله در خود ندیدند بقلاع متحصن کردیدند سپه سالار اکثر ولایات را بقبضهٔ تصرف درآورده در اندک روزی قلعهٔ در نهایت استحکام ساخته کار بر کشنا راجه تنگ کردانید آن متکبر لاعلاج از ذروهٔ جبارے فرود آمده مطیع و منقاد

گردید و مجموع اعیان کفره شرط و عهد نمودند که من بعد ره نورد طریق خلاف نگردند و باج
و خراج بدرگاه اعلی سپهر فرستاده باشند و بعد انقیاد و جمیع رایان و سرکشان بلاد کستنکوته
نیز بحلقهٔ اطاعت در آمدند و یمن اقبال خسرو زمان فتنه و فساد بصلاح مبدل گشته بجای
اکثر بتخانه‌ها مساجد تعمیر یافت **ذکر تعمیر قصر فردوس مثال جنان محل** چون خاطر انور بیشتر
بتعمیر عمارات عالی راغب بود معماران ندرت کار چابکدست را بفرمود تا در باغ ملک امین الملک
که محاذی قصر سلطنت است منزلی عالی در مدت یکماه باتمام رسانیدند و باعتبار رفعت
و خوبی غیرت سپهر برین و رشک نگارخانهٔ چین گردانیدند قطعه زان رفیع آمد چو قصر چرخ
این عالی مقام * کز علو قدر بانی باز میگوید بنا * از هوای او صبا بوی گرفت و میدهد خاک
را پیرایه سپهر پایه مهد صبا * اهل دولت را فضای دلگشای او بود * در لطافت همچو جنت
دل فروز و جان فزا **ذکر بزم آرای میرزا محمد امین آصف دوران و استدعای**
**قدوم خسرو زمان** چون اسباب حشمت و شوکت سلالهٔ دودمان مصطفوی میرزا محمد امین
میر جمله شاهی در مدت هفت سال از اسباب دولت جمیع امرای عظیم الشان در گذشت از غایت
خلوص بندگی خواست که آنچه دست گنجش بدان رسد بنظر اشرف در آورد و بنابرین
بسامان و سرانجام اسباب عیش و عشرت پرداخته و تمامی منزل خود را بدیبای هفت
رنگ زیب و زینت داده و گذرها را عنبرآلود و گلاب افشان و مشک اندود گردانیده از خدمت
خسرو زمان استدعای قدوم میمنت لزوم نمود خسرو زمان استدعای او را باجابت مقرون
ساخته در روزی معین در وقت صبح او را و منزلش را از یمن مقدم مکرم
عزت و زینت بخشید سیادت پناه بپای انداز زربفت و اطلس و مخمل و مشجر تمام فضای
منزل را رشک افزای گلستان ارم ساخت و امرا و اعیان دولت و سلاحداران و نوکران
قدیم الخدمت مراتب بمراتب کمر خدمت بر میان جان بسته بجای خود قرار گرفتند و منشیان بلاغت
نشان و شعرای فصاحت بیان جواهر آبدار نظم و نثر نثار مجلس همایون نمودند و مطربان و رامشگران خوش نغمات

در دلکش حاضران مجلس را مسرور ساختند و محفوظ الوقت گردانیدند و سیادت پناه در مجلس
اقسام پیشکشهای لایق که از انجمله سی راس اسپ عربی نژاد بود بازین و لجام مرصع و بیست
زنجیر فیل و یک کمر زرین مزین بچهارده قرص جواهر و یک آئینه مدور از بلور صاف طرازش
مرصع بجواهر و لآلی آبدار و زمینش از طلا مکلل بجواهر نفیس و چهارده جلد مصحف و کتاب
خوشخط مذهب و دو دوبیست عدد لنگری غوری نهایت تحفه و دو دوبیست عدد شال کشمیری
نفیس باریک و از جنس زربفت و مخمل و کمخاب و مشجر و اطلس هر یک چهارده چهارده
عدد و سی جفت قالین خوشقانی و سی عدد نمد کرمانی خوشرنگ و خوشقماش عریض
و طویل و چند طبق زرین پر از اقسام جواهر و شمامه های عنبر و مکلل بجواهر آبدار و دیگر
تحف و هدایای بری و بحری از نظر انور گذرانید و بعد از آن خوان سالاران از الوان
اشربه و اطعمه و فواکه چندان بر سر خوان حاضر ساختند که بمتخیله در نگنجد و بشمار در نیاید
و بعد فراغ از تناول طعام سیادت پناه محمد امین میر جمله ندیمان و قصه خوانان
و شعرا و اهل نغمه را که در آنمجلس حاضر بودند بتشریفات فاخره نواخته موازی
پنجاه هزار هون انعام فرمود و پیشکشهای مشار الیه که تخمیناً در قیمت یکصد و پنجاه هزار هون
بود مقبول و پسند خاطر اشرف افتاد و چادر زرین خاص از کتف مبارک بر داشته
با خلعتهای فاخرهٔ زرنگار و پنج زنجیر فیل و پنج راس اسپ عربی بازین زرین
و لجام مرصع بمشار الیه مرحمت شد و خسرو زمان از فرط عنایت در وقت
مراجعت بر اسپ قمر سیر هلال نعل که از جملهٔ اسپان پیشکش بود سوار شده
بدولت خانه معاودت فرمود ذکر ناصر و گردیدن آسیر راو نایکوار بجهت
بجهت دفع ستیز پرتاب شاه راجه و سپیر و توجه نمودن
سیادت پناه میرزا محمد امین میر جمله
بدانصوب آورده اند که در سنه ۱۰۱۹ تسع عشر و الف منهیان بمسامع اقبال رسانید که پرتاب شاه

پیره نورد وادی تمرد و عصیان گشته شیوه قطع طریق اختیار کرده است
رو زمان برکن السلطنة البهیه و اعتماد الدولة العلیه میرزا محمد امین میر جمله فرمود
رفع آن مفسد اهم مهمات است و اهمال در تنبیه آن مفسد موجب فسادات سید مشار الیه
مدالیه بخت اسیر او نایکواری را که چشم بسیار داشت به تشریفات شاهی امتیاز
شیده و بعضی از حواله داران معتبر مثل سید حیدر و امجد الملک را همراه او
ین نموده بجهة تسخیر دستیناپور و گردار مذکور بولایت کفار در آمده بعد محاربات با پرتاب
اه در اندک مدت اکثر ولایات را از تصرفش بیرون آورد و چون تسخیر قلعه دستر که
ستقر آن متمرد بود و نهایت مستحکم و بعضی بلاد دیگر بنا بر کثرت اشجار در حوالی آن
گذرها در آنجا دشوار می نمود در تعویق افتاد اسیر را حقیقت حال بدرگاه عالی
معروض گردانید خسرو زمان سیادت مرتبت میرزا محمد امین را بتشریفات خسروانه
سرفراز فرموده با لشکر فراوان بصوب دستر روانه فرمود سیادت پناه مشار الیه
بعد وصول بسر حد دستر چند روز در آنجا توقف نمود تا سرداران دیگر مثل رکن خان
زبردست خان و خیرات خان و اعتبار خان بدو ملحق گردیدند و بعد اجتماع سپاه
منصور بصوب دستر متوجه شد پرتاب شاه چون تاب مقاومت در خود ندید اهل و
عیال و اموال خود را در بطون جبال پنهان ساخته خود هر روز در منزلی و هر شب
در جنگلی بسر می برد و از ینجانب چون میرزا محمد امین بولایت دستر رسید
در پرگنه ملنکور و مندیر که در وسط ولایت کفار بود قلعه در نهایت متانت ساخته یکماه راه
از سر حد ممالک محروسه بولایت کفار در آمده تمام ولایت عبده اصنام را تاراج نموده و بلا
را که هرگز نسیم ستور لشکر اسلام در آنجا نرسیده بود بمساعی جمیله بحوزه تسخیر در آورد و پرتاب شاه
چون نهایت اقتدار سپاه منصور مشاهده نمود از رایان اطراف استمداد نمود و حصار دستر
که برجش نهایت مستحکم و مرتفع و اطراف و جوانبش کوه و جنگل پر از اشجار متراکم بود و بدیه

مشهور مستحکم گردانیده رایت تکبیر برافراشت سیادت پناه از استماع این خبر با سپاه منصور بعزم تسخیر آن قلعه رو آورد غازیان اسلام حسب الحکم از اطراف متوجه حصار گردیده نایرهٔ پیکار برافروختند اتفاقاً در آن اثنا باران آنچنان بارید که توپ و تفنگ و بان را هر چند سر میدادند آتش نمی گرفت و از اطراف راه آمد و شد بر سپاه منصور مسدود گشت و غله و آذوقه رو بکمی آورد بنابراین میرزا محمد امین تسخیر قلعه را در گرو وقت دیگر داشته مراجعت نمود و در کنار رود دسر حد و ستر مقام ساخته حقیقت حال را معروض پایهٔ سریر کردانید خسرو زمان خلعتهای فاخره مصحوب مقربان حضور ارسال نموده مالک پرستخاز را با پنجهزار تفنگچی و بانکاری بمدد آن سید عالی قدر نامزد فرمود ذکر تسخیر

## بسیاری از ممالک ونک و گریختن راجهٔ آن ولایت

محمد قاسم فرشته آورده که در کتب اهل هند مسطور است که سه ملک محاذی یکدیگر واقع شده و هوای آن ممالک در تاثیر و خواص نزدیک هم است تلنگ و بنک و ونک و ولایت تلنگ همین است که در تصرف سلاطین قطبشاهیه و در جنوبی هندوستان واقع است و بنک ولایت بنگاله است و ونک ملکتی است مابین آن دو ولایت که هیچیک از پادشاهان اسلام را تسخیر آن میسر نشده بود و خسرو زمان در صدد فتح آن گشته بسیاری از ممالک ونک را بحوزهٔ تصرف اولیای دولت خود در آورد و حاکم آنجا موسوم بپاتلمند بغایت عاجز و زبون گشته باقصای ولایت گریخت

## ذکر احوال میر محمد مومن استرابادی علیه الرحمة

بموجب نوشته صاحب تاریخ فرشته میر محمد مومن استرآبادی که آبا و اجداد او نزد سلاطین ایران معزز و مکرم بودند و خود نیز در عهد شاه طهماسب حسینی معلم شاهزاده سلطان حیدر میرزا بود و قریب بیست و پنج سال کحل الجواهر سلطنت خسرو زمان و در جمیع علوم متداوله از معقول و منقول متبحر و اعلم علمای عصر بود و در تقوی و زهد و نیک نفسی و تواضع عدیل و نظیر خود نداشت شعر نیکو می گفت و کمال اهلیت با علو مراتب دنیوی مجتمع داشت و این اشعار از دست

## غزل

شادمانیست بنده بغم ما

بسر دار نگر بخت از رزم گاه | تکلم سخن گوی و قل حرف زن | ولی گاه باشک و گاهی بآه
امین و مستین محکم و استوار | چو دیوار این قلعه بی اشتباه | سما و فلک چیست هفت آسمان
که از دود باروت گشته سیاه | بود عرض و عبر از زمین آنکه شد | پر از مرده زیر و زبر در شاه
محل و مکان معان هست و جای | کثیف و غلط از هجوم سپاه | سقر دوزخ و نار و آتش و لی
بفعل آمد اینجا وعید اله | چو جنت بهشت عاقبت آن سرا | نصیب کسی کو جدا شد ز شاه
گریزان عقب پاشنه رجل پای | همه زخم خورده است در جنگ گاه | ریش قفا چیره و و جه روی
همه شد ز آسیب کوته تباه | ید و چار هر دست و حلقوم نای | خدا ز آفت بان دار دنگاه
شفت لب دهان چه زبان فم دهان | همه گشته بر فقر و فاقه گواه | غنی مالدار است و مسکین گدا
مساوی شده هر دو از عدل شاه | بعیر اشتر است و جرس چه درای | غنیمش زر دو برد از نیمه راه
فرس اسب و نیز سرج ام اندید | نه این پشت او را نه او روی گاه | رجل مرد و مراة زن [illegible] جفت
جدا گشته از همه گرسال و ماه | گران عود بربط ترنم سرود | شکست این همه محتسب سنگ
ولی صبح جنگ هست مر مار های | که در خواب بیند کسی گاه گاه | وقائع مذکور مذکور است
چیست عنقا رو بیه کبریت احمر اشتر | کیمیا نو کر شدن [illegible] | فقر و فاقه عیله و عسر جبور [illegible]
انچه باشد نو کران با دشمه را در دکن | خیمه انجیری کسمع یا بش مار تش نکرد | فرشدان سطح زمین [illegible] جلد بند
ممتنع معدوم این [illegible] و بطر [illegible] | دانه و کاه دوا [illegible] نفقه فرزند دوزن | التقیو و العلیطا [illegible]
الاجل [illegible] المرض احوال [illegible] | نفخ صور و صیحه او از نقیب [illegible] | طعم ماکول انچه [illegible]
لم یقع [illegible] قلعه لم یکن یعنی [illegible] | سهو [illegible] لغو [illegible] | صدق [illegible] باشد [illegible]
کذب گفتار [illegible] | فلسی [illegible] که میگوید خلا باشد محال | در خزانه [illegible]
ما نیا [illegible] خبط مالیخولیا | تاج و دیهیم افسر اکلیل [illegible] | [illegible]
دگله [illegible] | [illegible] | [illegible]
ما و لا و ان [illegible] | می کنند انبیا عمل [illegible] | من [illegible] می کند

لیکن آن وقتی که کار رفت بدیوان کن      لام امر و لا و آن لما و لم شد حرف جزم
سادش صاد و ست از کلک فرنگی سخن      کان و صار و امشی فعال و ناقص اند
همچو تدبیرات تسخیر است در ملک دکن      وهم خان مشار الیه در وقایع مرقوم میسازند

که بتاریخ دوازدهم شهر رجب ایام محاصره قلعه سپه سالار مدبر با فرهنگ غازالدین خان بهادر فیروز جنگ جهت تسخیر قلعه بخود تدبیری اندیشید که حارسان حصار اکثر تا سه پاس شب بیدار بوده آخر شب بخواب غفلت میروند در آن وقت بیاوری نردبان و کمند بالای حصار آمده بتسخیر حصار باید پرداخت چنانچه در همان شب بوقتی که پاسی که از شب مانده بود با جمعی از دلاوران بجانب حصار متوجه شد چون نزدیک به پای حصار رسید خود در پناه سنگی جا گرفته دلاوران را فرمود که نردبان نهاده و کمند انداخته بر فراز حصار بر آیند چنانچه دو تن از دلیران پا به نردبان گذاشته بالای دیوار حصار صعود نمودند و بهادران دیگر بنابر کوتاه شدن نردبان با قلاب کمندها بر دروازه حصار استوار نموده شروع بصعود کردند قضارا سگی از فراز فصیل جهت خوردن لاشها که در خندق افتاده بود نزدیک جای آن دو تن که بالا رفته بودند دوچار شده آغاز فریاد کرد چندانکه حارسان قلعه بیدار شده مشعلها افروختند و آن دو تن را از پا درآوردند و رشتهای کمند را قطع نموده کار آنها را که در نیمه راه بودند نیز باتمام رسانیدند و جمعی را بحقه آتشبازی سوختند خان فیروز جنگ بمشاهده اینحال بفحوای العود احمد معاودت بلشکر فیروزی نمود و بعضی مستعجلان بمجرد دیدن صعود آن دو دلاور بالای حصار بدون دریافت مال حال مثل حاجی محراب بکمال بشاشت بحضور پادشاه شتافته وقتیکه پادشاه بر سجاده برای نماز صبح نشسته بود بشارت فتح قلعه بمسامع اقبال رسانیدند حکم نواختن شادیانه شد خلایق بر دولتخانه جهت تهنیت حاضر گشتند و بعد از آن که کذب آن خبر از مال کار آوردند سرور بهجت بحزن و مصیبت متبدل گشت

نوید فتح و ظفر چون به پادشاه رسید * نوای عیش و طرب تا بمهر و ماه رسید

عالم دیگر است عالم ما حبذا عشق و رستخیز بلا ای خوشا روزگار درهم ما شکر در رد تو چون
کنیم که هست داغ بالای داغ مرهم ما شاه اقلیم درد و غم ماییم ملک هجران سواد اعظم ما سایه
عشق کم مباد از و سور شد داغدار ماتم ما نمک آب دیده خوش نمک است کم ز کوشش مکن ز زخم ما
ید بیضا و وصل کو که فراق کشته ثعبان آتشین دم ما حرفی از همنشین بگو باد روز وصل
از زبان الم ما غمگساری از و مجو مومن غم ما از کجا و بینیم ما وله خدایا داران از شور بختی دلفگاری
را گلستان کن بیک باران رحمت شورزاری را شدم پر از نعمت غافل مشو از روزگار من که من بر یاد
شوقت داده ام خوش روزگاری را دلا پیوسته با ناسازگاران سازگاری کن که باشد سازگار
خود کنی ناسازگاری را خاری ز خارم میدهم گردون ز نکیستی چه خوش بودی که دادی مستی هم هر
خاری را مرا بس اینکه دارم حکم بر اقلیم ناکامی مسلم باد ملک کامکاری بخت یاری را ز شهد ناگوار
چرخ کام عافیت سوزد بحمدالله نصیبم کرده زهر خوشگواری را تلخی جان ده وکم حدیث درد کو
مومن چه غم از تلخی ناکامی ما کامکاری را وله بجد دارد دلم ز شکوه لاف صبر و طاقت را
نیارم با کمال عجز این اظهار قدرت را ز بیم آنکه هر سو سر کشد صد شعله از شکوه بصد خون جگر پنهان
کند دل آه حسرت را ز خونین داغهای من فلک را ذوقها بادا که خوش آبی و رنگی داده ام
گلزار محنت را نسیم لطف جانان کم شد ای آه سحرگاهی مدد کن تا بجوشش آریم دریاهای
رحمت را کرم کن ای مروت راه اگر یابی به بزم او نیاز مرا دی عرضه کن آن بیمروت را چه عهدی
بود عهد وصل جانان هر جانبازی دریغا ماند آنستیم ای دل قدر فرصت را فدای رسم عادت
سوز خود کردم که در عهدش عجب ویرانه دیدم سرای رسم و عادت را مکن نسبت بغم
درد و فا آزار گو بکر کن سراپا غیرتم میسند بر من این مذلت را نشترست گر زمن پیشانی سر زد از آن بیکدر
پریشان داشت طرح و وضع صحبت سفر طاقت را اگر هست مومن محبت هجران که من دیدم بپرسش خنجر جز ز بیرون
میا بگذار جراحت را وله خوشم که در دل من عشق مدعا نگذاشت مرا به پهلوی شبهای تار وا نگذاشت
چه اختر تو که در عشق تو همه عالم محبت تو دو کس با هم آشنا نگذاشت و خسرو زمان محمد قلی قطبشاه بواجبی قدر

مرتبهٔ آن سید بزرگوار شناخته مریدانه با او سلوک می نمود و دقیقه از لوازم تعظیم و مراسم تکریم فرو گذاشت نمی نمود و بنا بر وثوق و اعتماد بر اصابت رای آن دانای روشن ضمیر جمیع مهمات سلطنت خاصه کارهای بزرگ بوی تفویض فرموده خود با برادران و ندیمان صاحب کمال و فا[؟] زندگانی بعیش و خرمی بسر برد

## فصل سوم از باب چهارم در بیان رحلت خسرو زمان و سنین عمر شریف و مدت سلطنت و ذکر شمهٔ از فضایل خصایل آن پادشاه فردوس مکان

چون ایام اجل موعود خسرو زمان در رسید عارضهٔ بیماری موجب سفر آخرت گردید و در عرصه دو روز مرض آنچنان قوی گشت که مزاج مبارک بضعف کلی گرایید تا اینکه سحر شنبه هفدهم ذی القعده سنه ۲۰ عشرین و الف بروضه رضوان خرامید کافهٔ انام از خاص و عام بوقوع چنین واقعه هایله در گرداب غم و اندوه افتاده بزبان حال و قال می گفتند نظم

دریغ آن شهنشاه هندوستان جم تاج بخش و ممالک ستان

دریغ آنکه دیگر نه بیند سپهر نظیرش در آیینهٔ ماه و مهر

کراو باشان ستمکار جفاکیش و اهل طلب که هوای قتل و غارت غریبان در سر داشتند خواستند که دریاے فتنه را بتلاطم در آورند درین اثنا آوازه جلوس پادشاه دین سلطان محمد قطب شاه که شرح احوال آن پادشاه در باب پنجم مرقوم قلم وقایع رقم خواهد گردید بلند گشت و مصیبت زدگان که سراسیمه شده بودند از شر و شور اوباشان محفوظ مانده مطمئن خاطر گردیدند و بعد از آن علما و فضلا و اکابر و امرا بتغسیل و تکفین پادشاه فردوس مکان پرداخته بدن مطهرش را در لنگر فیض اثر که مدفن این دودمان عالیشان است مدفون نمودند و سنین عمر شریف آن خسرو زمان فردوس مکان چهل و نه سال بود و ایام سلطنتش بقول صاحب تاریخ قطبشاهی سی و سه سال و هشت ماه انار الله مرقده معطرش سی و یکسال منقور ذکر شمهٔ از فضایل و خصایل آن فردوس مکان آورده اند که آن پادشاه مغفرت پناه رحیم و کریم و سخی و عادل بود و پاس قرابت و صلهٔ رحم بسیار مرعی میداشت چنانکه در عهد سلطنت خود برادران را بر مسند عزت متمکن ساخته انیس و جلیس خود گردانیده

بید غدغهٔ خاطر باایشان سلوکِ مصاحبانه می نمود و برادران نیز این را فوزِ عظیم دانسته طریقِ اخلاص
و یکجهتی و عقیدت با برادرِ عالیقدر مسلوک میداشتند و در عهدِ او اکثر عمارات و بقاعِ خیرات
و بساتین جنت آیین مثل باغ و عمارت آلهی محل و باغ محمدی و عماراتِ نبات کهاٹ و کوه طور
و ندی محل و لنگر دوازده امام و مسجدِ جامع و مدرسه و خانقاه و دار الشفا و حمامها و دیگر
مساجد و مدارس بسعد صورتِ تعمیر یافت و آنچه خرجِ عماراتِ عالی شده و سیادت پناه
میر ابوطالب ناظر الممالک بقلم آورده مبلغ هفتاد لک هون است که قریب ششصد هزار
تومان باشد و نیز هر ساله در لنگر ائمهٔ اثنا عشر سلام الله علیهم الی یوم الحشر مبلغ شصت
هزار هون بوظایفِ مجاوران و خدام و اخراجاتِ مطبخ لنگر صرف میگردید و همچنین
هر ساله مبلغ دوازده هزار هون بعد از ماهِ محرم مقرر بود که بمستحقان میرسید
و این وجه را نذرِ عاشوری می نامیدند و از کمالِ اعتقادی که بخاندانِ نبوت داشت
چون هلالِ محرم میدید سیاه پوش میگردید و جمیع عسکر با کسوتِ سیاه که از سرکار
مرحمت میشد می پوشیدند و در تمام ممالکِ محروسه مسلمانان بماتمِ جناب سید الشهدا
علیه السلام اشتغال می نمودند و دو عماراتِ عالی و وسیع یکی بدولتخانه و دیگر در بازار
دار السلطنت ساخته مسمی بالاوه کرده آئینه بسته بودند و در هر الاوه ده هزار طاقچه مرتب
نموده هر شب دران چراغها روشن می نمودند و علما و فضلا و ارکانِ دولت
و مقربانِ حضرت ایام عاشوره را در الاوه بحضور بگریه و مصیبت می گذرانیدند و رسومِ
ماتمِ شهدا را بتقدیم میرسانیدند و نیز هر سال در شهرِ ربیع الاول مجلسِ جشنِ مولود النبی
تا دوازده روز بنهایت تکلف ترتیب می نمود و از انواعِ خوشبوئی و اقسامِ اطعمه و اشربه خلایق
را بهره اندوز می فرمود و در آن ایام خجسته فرجام یک لکهون صرفِ طعام نذر و خوشبوئی
و تشریفات و انعامات می گشت و ماورای اخراجاتِ مذکور هر ساله مبلغ یک لکهون بعنوانِ خیرات
و تصدقات از سرکارِ فیض آثار بمساکین و مستحقین میرسید و از اقمشهٔ نفیس و نقد مبلغ کلی بمکهٔ معظمه و مدینهٔ مشرفه

ونجف اشرف وکربلای معلی ومشهد مقدس ودیگر اماکن متبرکه بجهت صلحا وزهاد ومجاوران از
حضور را بسال می گردید وهر حاجتمندی که از دیار بعید بامید سخا ومرحمت رو بدرگاه او آوردی
بتشریفات وانعامات سرفرازی یافته مقضی المرام بوطن خود مراجعت نمودی وهر که را شادی
ختنه که رسم هند است وشادی تزویج درپیش میشد وبامید مرحمت بر آستان فیض نشان حاضر
شده بوساطت مقربان بعرض میرسانید تشریف وانعام یافته وبکام یابی سرفراز گشته به تمشیت
امور شادی می پرداخت اگر در شبانروزی هزار طایفه باین روش می آمدند همه فیضیاب
می گشتند ونیز مبلغ دو لک هون که در عهد سلاطین ماضی بعنوان محصول اجناس می گرفتند
وچند سال در اوایل سلطنت آن فردوس مکان نیز بهانه آن وجه را تحصیل نموده بخزانه
عامره میرسانیدند در اواخر حال آن مبلغ را معاف فرموده خلایق را از جور بهانه ستم پیشه
نجات داد وازاوصاف حمیدهٔ آن فردوس مکان انست که در مدت سلطنت خود هرگز حکم قتل
احدی نفرموده وباوصف این هیچکس را یارای مبادرت بر قتل کسی نبود اگر احیاناً کسی مرتکب قتل
می شد امر همایون شرف نفاذ می یافت که بدار القضا رفته انچه که بموجب حکم شرع شریف باشد بعمل
آورند الحاصل اوصاف حمیده واخلاق پسندیدهٔ آن فردوس مکان زیاده برین است که در
تقریر وتحریر گنجد بیت نه تعریف وی اندر حرف گنجد نه بحر لامکان در ظرف گنجد اختتام کلام بنوشتن
چند اشعار از طبع زاد آن خسرو فردوس مکان بموجب نوشتهٔ صاحب تاریخ قطبشاهی نموده می شود غزل
باشمع بگو گرمی دیوانهٔ خود را کاتش زند از رشک تو پروانهٔ خود را هوش وخرد از پای در انداختند
چو مستان چون سرمه کشی نرگس مستانهٔ خود را مستان محبت بدو عالم نفروشند
کیفیت ته جرعهٔ پیمانهٔ خود را بایاد تو عاشق نه کشد منت خورشید بستیم در
روزنهٔ خانهٔ خود را گر جمله جهان پر شود از گوهر یکتا خواهیم همان گوهر یکدانهٔ
خود را دل در غم او یافته صد جنت جاوید چون عذر نخواهیم غم جانانهٔ
خود را ای قطبشه آخر ره مردان ره عشق است مردانه همین تو ره مردانهٔ خود را

ولهٗ ملکِ محبت که دادخواه ندارد ملکِ چنین هیچ پادشاه ندارد گر همه عمرم نظر بروی تو باشد
دیده بجز حسرت نگاه ندارد گو سپه انگیز درد و غم بسر ما مردِ محبت غم از سپاه ندارد بین که چه طوفان
اشکست عشقش آینهٔ دل که تاب آه ندارد تکیه که قطبشاه چون دگران نیست جز کرمِ دوست
تکیه گاه ندارد ولهٗ حرفی ز لبِ یار شنیدیم شنیدیم صد شکر که این باده چشیدیم چشیدیم مردم همه
صد دردِ سر بیهوده دارند گردِ سر از باده کشیدیم کشیدیم اعجازِ محبت منگر کم که درین راه
بی بال و پر از شوق پریدیم پریدیم این بس که تماشای گلستانِ تو کردیم گر میوهٔ وصلِ تو نچیدیم نچیدیم
هر چند که وحشیست دل آن نیست که گوید از یار ستمگر چو رسیدیم رمیدیم ای قطبشه از دردِ دلِ خویش
چه گوییم مشتاق تر از خویش ندیم ندیدیم ولهٗ در رهِ دوست ولا نیست ضرر دانستم سخنِ اهلِ غرض
بو خطر دانستم خوش بجد داشت دلم گز تو وفا می آید شکرِ باری که ترا بارِ دگر دانستم تا برخسارِ
جهان سوزِ تو کارم افتاد روشِ سوختنِ آتشِ تر دانستم فتنه می بارد از آن چشمِ تو هم میدانی
ارچه کم میکنی ای شوخ نظر دانستم قطبشه دوش که در گلشنِ کوی تو بُدم ذوقِ کیفیتِ مرغانِ
سحر دانستم ولهٗ بدورِ خط ز چشمت کم نشد شوخی و صیادی که این دام دگر شد بهرِ دل فی خطِ آزادی در آن
وادی که آتش می شود گلشن در آ زاهد هزاران جنت است اینجا چرا دوری ازین وادی اگرچه نیست
زیبی به ز عدل و داد شاهان را از آن زیبنده تر باشد بعاشق از تو بیدادی بملکِ عشق از سدِ سکندر کس
نمیگوید درین ملکِ مبارک رو ندارد سست بنیادی خرابیها که دل از ترکتازی غمزه
دارد فدای آن خرابی باد معموری و آبادی ولی کز دوست نالان شد پریشان گشت
و حیران شد مسلمانان مبادا هیچکس از دوست فریادی غمِ یاری که در دل قطبشه
دارد عجب نبود گر از خاکِ درش سر بر ندارد و نکند شادی باب پنجم در احوالِ
حضرتِ ظلِ الهی زینت بخشِ سریرِ شاهی پادشاهِ دین پناه
سلطان محمد قطب شاه مشتمل بر سه فصل فصلِ اول در بیانِ احوالِ آنحضرت
از نسبِ شریفِ مادری و ولادتِ با سعادت و جلوس بر سریر

## سلطنت و آنچه که در اوایل ایام جلوس بوقوع پیوست

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که والده ماجده آنحضرت سیده موسوی نسب است از اولاد سیادت و مغفرت پناه میر مقصود علی ابن سید علاء الدین طباطبائی که سلسله علیه او به بیست و چهار واسطه بحضرت امام موسی کاظم علی جده و علیه الصلواة والسلام می پیوندد و میان او و سید کمال الدین اردستانی مشهور بمصطفی خان که در دکن از مشاهیر سادات و امرای عالی منزلت بود و در ولایت نیز آبا و اجداد اوش از سادات صحیح النسب صاحب مکنت و اهل عزت بودند قرابت نزدیک است و ولادت واقعی سعادت آن عالیجناب در اوایل روز چهارشنبه بیست و سیوم شهر ربیع الثانی است در سنه احدی و الف هجری و در آن روز جناب سیادت و نقابت پناه علامی فهامی میر محمد مومن استرابادی در تاریخ تولد این قطعه را برشته بیان کشیده بعرض اشرف خاقان زمان سلطان محمد قلی قطبشاه رسانید قطعه باز عالم ابتدای کامرانی کرده است صد بشیر کامرانی می برد هر سو خبر دودمان ترکمانرا خوش چراغی بر فروخت پرتو شهزاده بر چرخ مینا تابد دگر رونق عز و شرف سلطان محمد زانکه هست هر دو عالم یکصدف از بهر آن عالی گهر خواستم تاریخ آن فرخنده گوهر عقل گفت اول کام است و فیروزی و اقبال و ظفر چون دعا بهزین نمیدانم از آن میگویمش سرور عالم شوی در ظل اقبال پدر چون عم بزرگوارش خاقان زمان را از تولد مبارکش اعلام نمودند ابواب سرور بر روی روزگار گشوده کافه انام را بوفور انعام سرافراز و مسرور نمود و منجمان و مستخرجانرا امر فرمود که بعد از ملاحظه زایچه طالع احکام وقت ولادت باسعادت استخراج نموده بعرض اشرف رسانند منجمان بحصول غایت آمال و وصول باعلی معارج اقبال بشارت دادند از استماع این بشارت خاطر اقدس مالا مال شادمانی گردید و منجمانرا انعامات و تشریفات فاخره بخشید و بترتیب لوازم جشن و شادمانی و تهیه اسباب ضیافت و میزبانی فرمان داد و بعد اتمام ایام جشن

در روز تقلیه آن نوباوه بوستان خلافت را محمد نام نهاد و بپاس ادب نام آن والا شکوه را بر زبان
صراحة بر زبان نمی آوردند بل بلقب ظل آلهی ملقب می نمودند و خسرو زمان عنان گرای همت عالی
بتربیت آن ظل آلهی معطوف نموده برادر کهتر خود نصیر محمود شاه را که بیان شد بسبب
از فضل آلهی توقع اولاد کثیر است باید که این پسر زندار چند را در فرزندی من دهید
تا متوجه تربیت او شوم آن برادر قبول نمود و تفویض را موقوف بانقضای ایام
رضاع گردانید و بعد از آن نیز امروز فردای گذرانید چون تعلق خاطر او بان درّ
یکتای کامکاری زیاده از حد معلوم خسرو زمان گردید چند روز در میان منزل برادر
رفته تفحص احوال ظل آلهی میفرمود و چون سن شریفش بچهار سالگی رسید و والد
بزرگوارش شربت وفات از ساغر کل نفس ذائقة الموت چشید خسرو زمان خود تشریف
برده ظل آلهی را بمحل خاص آورده بمزید شفقت و تربیت اختصاص بخشید و قاضی محمد سمنانی
را که بحلیه صلاح آراسته بود جهت تعلیم قرآن مقرر فرمود و بعد از چندی چاند میان
یوسف را که سرآمد سپاهیان هند بود بآموختن فنون که ملوک را بکار آید مثل شمشیر بازی
و تیر اندازی مامور گردانیده چون ظل آلهی بحد بلوغ رسید گوهر درج عفت یعنی همشیره خود را
در سلک ازدواج او کشید چنانکه پیش از این مذکور شد و چون از سنین عمر شریفش قریب
بیست و یکسال منقضی گشت بعنایت سبحانی بر سریر جهانبانی نشست ذکر جلوس
همایون حضرت ظل آلهی بر سر سریر فرمانروائی بر اصحاب عقل و بینش
و ارباب فهم و دانش ظاهر و باهر است که آفریننده جهان تعالی شانه
انتظام مصالح جهانیان منوط بوجود صلاح آمود سلاطین عالی مقدار گردانیده و ظلمت
فتنه و فساد دنیای جهان آرای شان از ساحت گیتی زدوده و چون یکی از ایشان
باقتضای عالم کون و فساد از این سپنجی سرای کوس رحلت می نوازد دیگری بجایش نشسته
رایت دارائی می افرازد و ولیتها یکی میسپرد و دیگر آید بجای جهانرا نشاید شدن بی کدخدای بنابرین چون خبر

متعالِ خاقانِ فردوس مکان بجنابِ سیادت منزلت مهر سپهرِ فضل و عزت پیشوای عالمیان
المؤید بتائید المهیمن میر محمد مؤمن علیه الرحمه که رکنِ السلطنت و پیشوای این دولتخانه
بود رسید فی الفور متوجه بارگاه سلطانی گردید حسب الوصیتِ خاقانِ جنت آشیان که هم
درمیانِ صحت و هم در وقتِ اشتدادِ مرض فرموده بود خورشیدِ گیتی افروزِ سپهرِ جهانداری
اخترِ مسعود برجِ شهریاری المؤید من السماء المظفر علی الاعداء پادشاه ظلّ الله دین پناه سلطان
محمد قطبشاه را که قریبِ بیست و یکم مرحله از مراحلِ عمرِ شریف طی نموده بود قایم مقامِ عم بزرگوار ساخته
در اولِ روزِ دوشنبه هفدهم ماه ذی القعده سنه ۱۰۲۰ عشرین و الف هجری بر سریر دارائی نشانید
و بنده مبایعت و متابعتِ آن شاه دین پناه عزت اندوز گردید و این قصیده از طبعزادِ خود
در تاریخ جلوس همایون از نظرِ انور گذرانید قصیده    با محبت باز بستم عهد پیمان نوی    کهنه
جانی میفشانم پیش جانان نوی    خسته جانم کهنه لیکن جانفشانی تازه است    عهدِ سلطانِ نو است و عیدِ قربانِ نوی
بهر دفعِ چشم بد در پیش چشمان خوش    ایدریغا کاش بودی هر دمم جان نوی    کهنه عالم باز پر افشانی سر کرده است
چون زلیخا از وصالِ ماه کنعان نوی    قصه نوشیروان شد هیچ ایوانش کهن    مسند و ایوانِ نو بیند و سلطانِ نوی
عرصه میدانِ هفت اقلیم تنگی می کند    گو فضا افکن پی تسطیحِ ایوانِ نوی    تو و کان کهنه برچین عقل از فرزانگی
دوستداری بهرِ ما کشود دو کانِ نوی    دل براهِ دوست هر دم وادئی طی میکند    کعبه رو هر دم کند قطعِ بیابانِ نوی
مصرِ شاهی را رواج افزون بعهدِ یوسف است    یوسفی گر رفت آمد یوسفستان نوی    چرخ اگر چه آتشی در زد بعالم ناگهان
باز جنت شد جهان از فیضِ بارانِ نوی    گر چه از حکمِ قضا جانِ جهان بر باد رفت    یافت عالم از مسیحِ تازه جانِ نوی
یادگارِ حیدر و عم سلطان محمد قطبشاه    آنکه هندستان ز فیضش گشته ایرانِ نوی    وه چه ایران آنچنان ایران که آید در نظر
رو بهر جانب که آری باغِ رضوانِ نوی    فرقِ شانِ لازم شاهی کجا و شانِ او    پادشاهی یافت در دورانِ او شانِ نوی
آسمان از مسندِ خورشیدِ تابان کهنه بود    کهنه مسند تازه شد از زیبِ ایوانِ نوی    صد کهن قانون ز هر دیوان که وبد نشسته است
آنکه اگر گشته از قانونِ دیوانِ نوی    ای منجم طالعِ منحوسِ عداش مبین    تا مقرر کرد وقت تاریخِ طوفانِ نوی
ای قضا را از کرم ذاتِ تو تمهید نقش    تا روان کرده است از حکمِ تو فرمانِ نوی    وی جهانِ جسم و جان را از مقدس ذاتِ تو

جان جانان توی و شاه شاهان توی بسکه می‌تابد ز تو نور سعادت بر جهان مسلم و کافر ز تو آورده ایمان توی

چرخ آیین بسته عالم را پی مهمانیت پیر بادان کهنه دار و باز جوان توی دهر در عهد تو آید بپای معراج کرم

نیست یکدم خالی از اکرام و احسان توی گر خضر یابند دارد از لطف بشارت بخلق جوی شاهی را لب آب حیوان توی

چرخ را تا آمده قانون دولت بکف بر همه قانون کشیده خط بطلان توی ای ز میدان وسیع عالم اوصاف تو

مرکب اندیشه را هر لحظه جولان توی لطف تو از بهر دوران نوبهار خرمی جود تو ایام را باران نیسان توی

از لطافتهای ذات لطف حق گویا که کرد از وجودت ابتدای خلق انسان توی چار ارکان گر بود اصل مقدس ذات تو

میتوان گفتن که هست آن چار ارکان توی پیر گردون با هزاران دیده روشن ندید همچو تو روشن چراغی در شبستان توی

ای زمانه از کمین پیچای تو در مصاف بسته بر هم داستان پور دستان توی یافت چون اندیشه در خاطر بخود راه

از طبیب هر شد محبوب [illegible] توی سرمه شد خاک تلنگانه ز نسخ پای تو ای فدای خاک پاکت هر زمان جان توی

گر صفاهان نو شد از شاه جهان عباس شاه حیدرآباد از تو شد شاها صفاهان توی دولت تو نعمت کامل بود از حق بخلق

هر که قدر این نداند کرده کفران توی خواستم تاریخ فرخنده جلوست عقل گفت جمله [illegible] شد سلطان توی

مختصر کردم شها چون که خواهد مدح تو چون فصیح خاوران مداح و حسان توی [illegible]

او کهن داعی و تو شاه جهانبان توی باد [illegible] دوران این شاهی اقبال و تخت هر دم فتح نوی هر لحظه فرمان توی

بد سگالت را بجان صد زخم کاری بر زبان که ز شمشیر و که ز خنجر که ز پیکان توی لیغیره البقا فی التاریخ جلوس

خلعت شاهی چو در بر کرد شاه دین پناه دهر بر گردون رساند از خوشی طرف کلاه نور میتابد بشب روز از زمین و آسمان

از فروغ شمع رخسار شه انجم سپاه آفتاب اوج شاهی ماه برج خسروی آنکه باشد برفرازنده سپهرش بارگاه

خسرو روی زمین شاهنشه صاحبقران شاه با فتح و ظفر سلطان محمد قطبشاه آنکه باشد لطف عام او پناه خاص و عام

و آنکه باشد نور عدل او فروغ مهر و ماه از سجود خسروان روی زمین پنهان شود چون برون زان بارگه آید بصد اقبال و جاه

آنکه باشد در عدالت صد چو کسری بندگانش و آنکه باشد در سخا صد حاتمش دریوزه خواه هر کجا بارد سحاب همتش باران فیض

در برون آید بجای دانه از شاخ گیاه هست در اقلیم حکم او مساوی کبک و باز هست در میزان عدل او برابر کوه و کاه

اوست شاه عالم و از هر طرف می‌آورند خسروان بحر و بر در سایه لطفش پناه سایه چتر بلند اقبال او بر فرق مهر

پایهٔ قصر رفیع ایوان او بر دوش ماه  آنکه گر حفظش شود حامی نگردد تا ابد  تخم مرغ میوه زن از شدت گرما تباه
موج ساکن باشد در بحر چون جوهر به تیغ  گر کند بر روی دریا شحنهٔ ضبطش نگاه  چون باقبال و ظفر بر مسند شاهی نشست
خسرو مشرق شه مغرب بتوفیق اله  بهر تاریخ جلوس او مسیح عقل گفت  پادشاه بی بدل سلطان محمد قطبشاه
تا بود بر صدر جنت مامن اهل ثواب  تا بود در قعر دوزخ مسکن اهل گناه  باد با احباب او عدلش جهان خلد و جحیم
باد از شمع رخش روشن چراغ مهر و ماه  شکر ایزد را که گر شاه جهانبانی گذشت  شد جهاندار جوان مالک جهان را پادشاه
گر قباد از سر کلاه خسروانی برگرفت  کسری انگیک میرساند بر فلک طرف کلاه  خیمهٔ اقبال دارا گر بهم پیچیده شد
زد سکندر بر سپهر ایوان دولت بارگاه  شهریاری پای تخت جهانداری نهاد  کاستانش سینه و خیل ملک را سجده گاه
خاک کویش سرمهٔ چشم امید جن و انس  گرد راهش صیقل آئینهٔ خورشید و ماه  گر شود دارا ملک جهان از مدعی
بخت بیدار و دل آگاه باشندش گواه  گر نسیم خلق او بر قبر مجنون بگذرد  از زمین او نروید جز گل سوری گیاه
ابر رحمت بار گردد شعلهٔ برق غضب  گر شود لطفش گناه عاصیان را عذر خواه  عالمی او را دعاگویند از دشمن چه باک
شهسواری کاندر فوج دعا باشد سپاه  نام دو صفش دانی و سال جلوسش گر کنی  جمع با صاحب کرم سلطان محمد قطبشاه
در جهانبانی کند بر او رسم جهانبانی چنان  کاسمان از داد او دارد آئین سراپای نگاه  باشدش تدبیر هر کاری موافق با قضا
حکم او را نهی هرگز نیست در پیش راه  دوستانش را سعادت کام چو بر راه راست  دشمنانش با سیاه اختر در قعر چاه
روزگار حشمتش با خلق عالم ضمان  آفتاب رأفتش بر خلق عالم در پناه — و چون بشارت جلوس همایون بمسامع
جهانیان رسید غنچهٔ دل یکسان همچو دل غنچه در حدیقهٔ رفاهیت شگفته گردید و ارکان دولت و اعیان حضرت از روی اخلاص
کمر خدمت بر میان جان بسته آداب تهنیت بجا آورده بعواطف شاهانه اختصاص یافتند و صنوف خلایق
زبان بدعا و ثنا گشاده بانعامات فراخور حال سرفراز گشتند و سلاطین نزدیک و دور جهت ادای مراسم پرسش
و تهنیت ایلچیان سخندان فرستادند و مکاتبات محبت اسالیب با تحف و هدایای لایق برای تاسیس مبانی اتحاد و وداد ارسال نمودند

ذکر آمدن رسولان از جانب سلاطین دکن بمراسم پرسش و تهنیت چون صیت جلوس همایون در اطراف و اکناف عالم
منتشر گردید از جانب اعلیحضرت سلطنت و معدلت دستگاه ابراهیم عادلشاه سیادت عزت میر محمد تقی و از جانب اعلیحضرت شوکت
و خلافت پناه مرتضی نظامشاه سیادت منزلت میر ابو الفتح جهت ادای مراسم پرسش و تهنیت متوجه گشته

با تحف و هدایای لایق و مکاتیب محبت اسالیب در ماه ذی‌حجه سال مذکور بدرگاه والا رسیدند و بعد از آنکه شرف بساط‌بوسی رسوم پرستش و مبارکباد از جانب آن دو پادشاه با عدل و داد بجا آورده مکاتیب محبت آیین با هدایای بیشبه و تسرین از نظر اشرف گذرانیدند حضرت ظل الهی حجاب را بخلعتهای فاخره سرفراز نمود و بعد از چندی هر یک را اسپ و فیل و نقود نامعدود مرحمت نموده رخصت انصراف ارزانی فرمود ذکر آمدن

**حسین بیک قبچی باشی از جانب اعلیحضرت سلیمان رتبت پادشاه عالم پناه ابوالنصر شاه عباس برسم پرسش و تهنیت** چون خبر انتقال خسرو فردوس مکان بسمع اشرف اعلیحضرت سلیمان رتبت سکندر حشمت سلاله دودمان نبوت پادشاه عالم پناه ابوالفتح شاه عباس صفوی رسید بنابر فرط محبتی که آن زبده اورنگ پادشاهی را بدودمان قطبشاهی بود ایالت پناه حسین بیک قبچاقی را که در سلک مقربان آن آستان انتظام داشت جهت ادای رسوم پرسش و تهنیت با تحف و هدایای نفیس روانه درگاه والا گردانید و ایالت پناه مشار الیه چون از راه هرموز به بندر دابل رسید و منهیان این خبر را بمسامع اجلال رسانیدند حضرت ظل الهی سیادت پناه میرزا زین العابدین نام را که مرد خردمند و بوفور فضل و کمال ممتاز زمان بود مراتب تعظیم و تکریم مرعی داشته جهت طلب او با تشریفات خسروانه و خرج راه به بندر دابل روانه فرمود و سیادت پناه موصوف بعد از وصول بانجام مراسم اعزاز و اکرام بجا آورده باتفاق ایالت پناه حسین بیک روانه درگاه معلی گردید و در هر منزل و مقام لوازم خدمت [illegible] ایالت پناه [illegible] با استقبال [illegible]

کشید حسین بیگ در لقای او را بدین نعمت و منت حضرت ظل الهی ساخت و چون نزدیک
بدار السلطنت رسید در کالاچبوتره قلعه محمد نگر بتاریخ دهم شهر رجب سنه ۱۰۲۳ ثلث و عشرین
والف بشرف بساط بوسی مشرف شده مفتخر و مباهی گشت و از جانب اعلی حضرت
اشرف السلاطین اظهار مراتب محبت و موافقت بیش از حد نموده مکتوب محبت
اسلوب را که در ذیل این داستان عکس منقول است با تاج مرصع و کمر شمشیر و کمرخنجر
مکلل بجواهر آبدار و پنجاه سر اسپ با دو سر تنگ با زین و لجام مرصع و عنایهای
زرکش و دیگر تحف و نفایس شاهانه از نظر اشرف گذرانید با هشتاد تن معتبر که
رفیق او بودند بتشریفات فاخره و عنایات خسروانه عز امتیاز یافت و منازل
عالی و وسیع بجهت او و اتباعش مقرر گشت و مدت دو سال و چهار ماه مشار الیه را اتفاق
توقف افتاد و هر سال موازی بیست هزار هون ادرای تشریفات و اسپ و فیل
وغیره بآن ایالت پناه از سرکار مرحمت می شد و در اواسط ذی القعده سنه ۱۰۲۵
خمس و عشرین و الف فضیلت مآب و کمالات انتساب جامع فضایل گوناگون شیخ محمد خاتون
را که از جمله مجلسیان و مقربان اینددرگاه بود با تحف فراوان و مرصع آلات مشحون
بجواهر قیمتی و اقمشه نفیسه که در کارخانه عاملان درگاه در اتمام آن سعی موفور بجا آورده
بودند باتفاق حسین بیگ که چهار هزار هون جهت خرج راه
با و مرحمت شده بود از راه برهانپور روانه جانب ایران فرمود و نقل مکتوب
پادشاه جهان پناه شاه عباس پادشاه ایران که بصحابت ایالت پناه
حسین بیگ سمت ارسال بدرگاه ظل الهی رسیده عالیحضرت سلطنت و معدلت پناه شوکت
و حشمت دستگاه ابهت و جلالت انتباه محمد شاه الدوله و الاقبال مشید ارکان النصفه و جلالت
جالس بر مسند سلطنت و کامکاری مناسب و مقدر سروری و جهانداری بالخصوص بعنایات الملک المنان نظام السلطنه و الابهه
و الشوکت و العظمت و الابهه و النصفه العزو الاجلال سلطان محمد قطب شاه در تسلیمات عطوفت

نشان محبت انجام و دعوت ملاطفت بنیان موهبت فرجام ابلاغ و ارسال داشته همگی
توجه خاطر مهر گزین و تعلق ضمیر منیر موهبت آیین همایون به انتظام اسباب سلطنت و دولتهای
و اعتلای لوای نصفت و بلندنامی آن اعلیحضرت باقصی مراتب کمال و اسنی مدارج
عز و اجلال متعلق و مصروف است مطالب و مآرب دو جهانی بتوفیق
آسمانی منعقد و رباد بعد نها غرانهاے راسے صداقت آرامی کرد اند که درینولا
خبر ملالت اثر واقعه هایله مرحمت پناه عم عالیجاه غفران دستگاه آن سلطنت
و اقبال پناه بدین دیار رسید که از نشئه فانیه دنیای غدار بی اعتبار رحلت اختیار
نموده به آرامگاه بقا پیوستند بمقتضاے عطوفت و اشفاق جبلی و علاقه اتحاد یکدلی
که فیمابین مسلوک بود غبار کلفت و ملال بر آیینه ضمیر محبت تاثیر نشسته کمال اندوه و ملالت
دست داد و متعاقب آن خبر بهجت اثر قایم مقامی و دارائی جالس سریر سروری و جهانبانی
آرا که بمسامع اجلال رسیده زنگ ملال از آیینه خاطر زدود و چون دنیای ناپایدار محل حوادث
و تکاره است و بحکم قاطع کل نفس ذائقة الموت بقای نوع انسانی از مقوله ممتنعات و راه
عدم پیمایی قرار یافته کافه مخلوقات و نفوس قدسیه انبیای عظام و اولیای کرام
که محرمان سرایر غیبی و مقربان درگاه ایزدی اند بمدلول کریمه ارجعی الی ربک راضیة
مرضیه از دل و جان این اشارت قدسی بشارت را پذیرفته وداع عمر ناپایدار و حیات دو روزه
مستعار نموده اند پس انسب آنست که آن پادشاه عالیجاه در صدد وقوع این قضیه هایله گوهر
کوهر شب تاب عقل بعروة الوثقی صبر و شکیبایی تمسک جسته بدین عطیه عظمی شکر گزار
باشند که بحمد الله والمنه بعون عنایت الهی سریر پادشاهی بخانواده علیه وجود شریف
آن سلطنت نشان آرایش یافته چراغ آن سلسله فرخنده ... دودمان ... که آن عم
غفران پناه مذکور مستغرق رحمت حق ... بوده ... سلطنت ...
بوده از عمر و دولت ... و برخورداری یابند چه ... 

بر عالمیان اظهر من الشمس است و مصادقت فیمابین از قدیم الایام سمت ظهور دارد لازم بود که یکی از مخصصان
حریم عزت را بجهت پرسش و تعزیت و مبارکبادی سلطنت و دارائی آن عالیحضرت فرستاده شود
لهذا رفعت پناه مقرب الحضرت العالیه حسین بیک قبچاقی که از خدمتکاران بساط قرب منزلت
و محل اعتماد شاهانه است روانه حضور نمودیم و این نامه دوستی آئین از روی کمال شوق
مصحوب او ارسال یافت الحمد لله والمنه مجاری حالات اینجانب بیمن عاطفت ربانی
برحسب دلخواه احباب بخیر و خوبی گذرانست و درین اوقات فیمابین نواب همایون ما و
اعلی حضرت پادشاه ذیجاه فرمانفرمای ممالک روم بوساطت مصلحان خیر اندیش
مصالحت واقع شد و ما نیز جهت ترفیه احوال خلایق و عباد الله رضا بآن دادیم و از
جانبین معاهده و پیمان تاکید یافته ایلچیان معتبر آمد و شد نمودند و از هیچ طرف
امری که مکروه خاطر انور بوده باشد واقع نیست وظیفه محبت آنکه آن سلطنت و معدلت
دستگاه بیشتر از پیشتر شیوه فرخنده اتحاد و حسن موالفت و وداد مرعی و مسلوک داشته
پیوسته ریاض اخلاص را بزلال مکاتیب صداقت عنوان و صحایف مودت نشان شاداب گردانند
و چون رابطه ضمیر انور همایون آنست که همیشه از احوال ایشان خبردار باشیم و ایلچیان که میفرستیم
دیرتر روانه مینمایند و باعث این میشود که ازین طرف نیز دیرتر روانه می‌شوند بعد ازین برخلاف
گذشته عمده رفعت پناه مشار الیه را زود روانه گردانند و بجهت آنکه مردم ما و ایشان از
راه خشکی بغایت بیکدیگر تردد توانند کرد پیوسته از چگونگی حالات یکدیگر خبردار توانیم بود
جمعی از عساکر منصوره را بجهت فتح و تسخیر ولایت کیج و مکران مامور فرموده‌ایم و بتوفیقات آسمانی باندک
توجهی مفتوح گشته و من بعد تردد بآسانی میسر است بعضی حکایات غفران پناه آن
عالیحضرت از زبانی سعادت [illegible] آثار حاجی قنبر علی گفته بودید که بعرض اشرف رسانند
مشار الیه معروض داشت بعد الیوم هرگونه مطلبی که مرکوز خاطر انور بوده باشد [illegible] مشارالیه
[illegible]

بود زیاده اطناب نرفت ایام سلطنت و اقبال بماناد **فصل دویم از باب پنجم** در بیان وقایعی

که در عهد سلطنت ظل الهی تا زمان رحلت آنعالی منزلت بعالم جاودانی بمعرض ظهور رسیده

**ذکر نامزد گردیدن سید جمال الدین مازندرانی به تسخیر وستر** چون

خاطر قدسی مآثر را از ضبط امور مملکت و سلطنت فراغی حاصل گشت و بیمن جلوس

همایون ریاض آمال سپاه و رعیت که از صرصر خزان رحلت خسرو زمان فردوس مکان

پژمرده گشته بود نضارت تازه یافت اراده تسخیر ولایت وستر که بعد مراجعت

محمد امین مهمل مانده بود از مشرق ضمیر حضرت ظل الهی سر بر زده سیادت پناه سید کمال الدین

را که از پادشاه زادهای مازندران بود و ملازم اشیدرگاه سرلشکر نموده با سید حیدر

حواله وار و عرب خان و چیتا خان و بعضی سرداران دیگر در شهر جمادی الاولی

سنه ۱۰۲۱ احدی و عشرین و الف بدان صوب نامزد فرمود و چون سپاه منصور

بسر حد وستر رسید پرتاب شاه از استماع این خبر خایف و هراسان گشته باطاعت و انقیاد

گرایید و جمعی از مقربان خود را با تحف فراوان بخدمت سید کمال الدین فرستاده

استدعای عفو جرائم بصد عجز و زاری و اظهار ندامت و پشیمانی نموده پیغام داد

که اگر ملک موروثی برین بنده درگاه مسلم شود مادام الحیات سر از حلقه

بندگی و فرمانبرداری نخواهم پیچید سید موصوف بر تضرع و زاری او ترحم

نموده کیفیت حال معروض درگاه والا گردانید حضرت ظل الهی بعد اطلاع بر مضمون

عرضی چون صورت اطاعت و بندگی را که مقصود از تسخیر است در مرآت ظهور مشاهده

نمود ملتمس راجه وستر را بعز اجابت مقرون گردانیده فرمان همایون بنام سپه سالار لشکر

منصور فرستاد که دست تعرض از آن ولایت کوتاه داشته ملک موروثی راجه مذکور را که بحلقه اطاعت

و بندگی ما در آمده بدو مسلم دارند سید کمال الدین بعد از وصول این فرمان واجب الاذعان چند سلسله فیل کوه پیکر

پرتاب شاه جهت پیشکش حضرت ظل الهی آورده بود گرفته و آن ولایت را با او گذاشته با سپاه منصور متوجه درگاه والا شد

بر ولادتِ وافی سعادتِ شاهزاده جهان آرا عبدالله مرزا چون ظلِّ الٰهی را خواهش
فرزند اقبال پیوند زاید الوصف بود ایزدِ متعال بعنایاتِ بالغهٔ خود درِ این عطیهٔ کبری بر روی
ظلِّ الٰهی بکشود یعنی اخترِ دولت و سعادت بروزِ دوشنبه بعدِ گذشتنِ هفت ساعت و
پنجاه و چهار دقیقه بتاریخ بیست و هشتم شوال سنه ۱۰۲۳ ثلاث و عشرین و الف از مطلعِ اجلال
طلوع نمود و چون مبشران فرخ فال این بشارت خورمی بسمعِ اشرفِ حضرتِ ظلِّ الٰهی
رسانیدند از غایتِ فرح و سرور حکم فرمود که طبلِ بشارت و نقارهٔ عیش و عشرت
بنوازند و ابواب جشن و میزبانی بر روی عالمیان بگشایند و منجمان را طلب نموده از کیفیتِ
طالعِ وقت ولادت و چگونگی نظراتِ کواکب استفسار فرمود بعرضِ اشرف
رسانیدند که این شاهزاده بلند اقبال سریر سلطنت را زیب و زینت خواهد داد و از
فرطِ معدلت و وفورِ جود و سخاوت او عالمیان در مهاد امن و رفاهیت آسایش
خواهند نمود ظلِّ الٰهی از استماعِ این مقالات فرحت آیات بغایت مسرور و شادمان شده
تا یکهفته صلای عیش و عشرت در داده ارکانِ دولت و اعیانِ ملک و ملت و امرا و مقربان
سریرِ سلطنت را به تشریفات و انعامات علی قدر مراتبهم بنواخت و سخنورانِ وقت
در تهنیت و مبارکباد قصاید غرا و تواریخ اعلی گفته بمسامعِ اجلال رسانیدند و بیافتن
صلات و جایزات بکام دل رسیدند از جملهٔ آن تواریخ تاریخیست که نواب علامی فهامی
پیشوای اهلِ ایمان میر محمد مومن طاب ثراه در قطعهٔ درج فرموده و ماده اش اینست کام بخش جهانها
و یکی از فضلای آن زمان در قصیده که مشتمل بر تهنیت است این مصرع تاریخ را آورده موجب فیروزی ۱۰۲۳
سلطان محمد قطبشاه و جناب میر مجدالدین محمد ولدِ میر محمد مومن رحمهما الله این دو تاریخ را در دو
قطعهٔ عربی و فارسی بیان فرموده قرة العین الانسان و اولِ فتح و ظفر آخر تاریخ و العلم
و بزرگی دیگر این تاریخ گفته خلد الله عمره ابداً و نظام الدینِ احمد ابنِ عبدالله شیرازی در کتاب
تاریخِ خود که در احوالِ آن شاهزاده نوشته این تاریخ را رقم پذیر کلکِ بیان نموده قطعه از آسمان

قطب جهان نیری طلوع کرده که سعد گشته ازو مهر و مشتری مهری طلوع کرد ز برج شهنشهی
کز نور آن چو آینه شد سطح اغبری دری ز درج غیب عیان شد که پرتوش شد بر فراز قبهٔ این سقف اخضری
آن گوهر یگانه چو از بطن صدف آمد برون به شعشعهٔ مهر خاوری در سواد این املای تاریخ عقل گفت
با حسن یوسف آمده شان سکندری. و نیز مشار الیه تاریخ دیگر گفته بهر تاریخ عقل دوراندیش گفت سلطان
صورت و معنی و بعد از فراغ از جشن عقیقهٔ آن گوهر شاهوار محیط سلطنت را عبدالله میرزا موسوم
ساخته زر و جواهر بسیار نثار فرق فرقدان سای آن نور دیدهٔ عالمیان و آن خلف
ارجمند خسرو زمین و زمان نمودند و چون عموم خلایق دیار تلنگ را رسمی است قدیم
که هرگاه واهب العطایا بعد از تمادی ایام انتظار چنین گوهر یکتا از بحر اقبال کرامت فرماید
او را دیرتر بنظر گرامی پدر بزرگوار در آورند و نیز منجمان از تاثیر نظرات کواکب استخراج
نموده بودند که چون دوازده مرحله از مراحل عمر شاهزادهٔ عالمیان طی شود باید که آن وقت
پادشاه زمان دیدهٔ خود را بدیدار جمال آن شاهزاده روشنی بخشد حضرت ظل الهی
قرارداد عامه و معروضات منجمان را منظور داشته آن شاهزادهٔ بلند اقبال را
بسیادت پناه فضیلت دستگاه میر قطب الدین نعمت الله که از اقربای نزدیک
آنحضرت بود سپرده بخدمت تربیت مامور فرمود و منزل سید مشار الیه
دولتخانهٔ شاهزاده تقرر یافت و منصب جلیل القدر میر جملگی و عهدهٔ اتالیقی بآن سید
بزرگوار مفوض گشت و سید مشار الیه در تقدیم لوازم بندگی و خدمتگذاری کما ینبغی
بذل جهد بظهور میرسانید و هر روز اخبار عظمت و آثار سلطنت شاهزاده سکندر اقبال
بمسامع اجلال معروض داشته باعث انشراح و انبساط خاطر ... مظاهر میگردید
تا آنکه دست صنع ایزدی بر رشتهٔ عمر ابد پیوند شاهزاده پنج عقد ... تا فاناً انوار سعادت
و کشورکشائی و آثار سلطنت و فرمانروائی از ناصیهٔ مبارک لا ... میشد و درین سال
سید مشار الیه داعی حق را لبیک اجابت گفته و سیادت پناه ... امام مشار الیه در سلک

مجالسیان حضور پرنور مسلک بود از راه مراحم شاهانه بعنایت منصب میر جملگی و اتالیقی مفتخر
و کامیاب گردید و دو نفر خواجه سرای حضور پرنور ملک مبارک قدم و ملک یوسف که از جمله
معتمدان و مقربان درگاه والا بودند هر صبح و شام بخدمت سراسر سعادت شاهزاده عالی قدر
حاضر گشته احوال خیر مآل آن شاهزاده را بعرض اشرف میرسانیدند و چون سن
شریف شاهزاده بهشت سال رسید میرزا شریف نیز بمقتضای تقدیر بدار القرار
شتافت و بصلاح و صوابدید نواب علامی و فهامی میر محمد مومن وکیل السلطنت
خواجه مظفر علی وبیر باین سعادت عظمی سربلندی یافت و بموجب حکم اشرف جهت سکونت
شاهزاده در منزل مشار الیه قصر رفیع بنا کردند و خواجه مظفر علی بمراسم خدمت عبودیت
و لوازم اتالیقی و بندگی قیام می نمود و بعد از ان نواب علامی و فهامی جهت تعلیم قرآن
مبین و آموختن مسایل شرع و احکام دین متین مولانا حسین شیرازی را که کبیر السن
و در سلک کتاب آیند و تحانه عالیه منتظم بود و بصلاح جبلی و سلامت نفس اتصاف
داشت و بشرف طواف بیت الله الحرام و سعادت زیارت مرقد مطهر حضرت خیر الانام
و سایر عتبات عالیات ائمه کرام علیهم صلواة الملک العلام مشرف گردیده بود پسندیده
از حضور پرنور مقرر کنانیدند و چون شاهزاده بسن ده سالگی رسید و مزاج مبارک بآموختن
فنونی که سلاطین را لابد باشد گردید ملک یوسف و خواجه سرایان دیگر را مقرر نمودند که هر صبح
و شام بخدمت شاهزاده حاضر شده بخدمات مرجوعه قیام می نموده باشند و چند راس
اسپ راهوار و چند زنجیر فیل خوش صورت کوه آثار و چند قطعه چرغ و باز برای
شاهزاده عالمیان جهت مشق سواری و شکار فرستادند تا در فضای قصر عالی
و باغ دلگشا بسیر و شکار اشتغال فرمایند و درین سال خواجه مظفر علی وبیر
نیز بعالم جاودانی شتافت و مولانا حسین معلم بعد ازین واقعه شب و روز بخدمت
شاهزاده حضور باشی می کرد از جهت شاهزاده را بکمال لطف و شفقت بحال مولوی بهم رسید ملحوظ نظر

او راز و امیدداشت و چون مدت دوازده سال که مانع ملاقات بود قریب بانقضا رسید آتش
شوق از جانب والد بزرگوار و شاهزادهٔ عالیمقدار تیزتر شده وعدهٔ وصل چون شود نزدیک
آتش شوق تیزتر گردد - از یجهت پادشاه و پادشاهزاده احوال همدیگر از خواجه سرایان
که آمد و شد مینمودند بشوقِ تمام استفسار میفرمودند ذکر رؤیای صالحهٔ شاهزادهٔ
بلند اقبال شبی که شاهزادهٔ عالمیان باستراحت مشغول بود در عالم رؤیا مشاهده
نموده که در مرغزاری مانند باغ ارم در آمده خرامان شد و در گلزاری چون بهشت خرم
سیاحت کردید و از آن مقام دلکشا و از آن سیر فرح افزا طبع اشرف شگفتگی تمام یافت درین
اثنا چنان معاینه فرمود که یکبار هر شجرے از اشجار آن گلزار مایل بانجناب شده
در سجود آمد و چون از آن خواب فرح انگیز و از آن سِنهٔ مسرت آمیز بیداری دست داد
حالتی عجیب و صورتی غریب بخاطر اقدس راه یافت و وقت صبح که مولانا حسین معلم
بعد ادای مراسم عبادت معبود بی شریک و انباز و گذاردن فرایض و نوافل نماز بخدمت
شاهزاده حاضر شد کیفیت رؤیا نزد او بیان فرمود مولانا از استماع این رؤیا سر بجیب تامل
برده بعرض رسانید که تعبیر این خواب جلوس بر اورنگ جهانداری و عروج بر معارج عظمت
و شهریاری است توقع و استدعا آنست که با احدے از ملازمان این خواب را اظهار
نفرمایند تا جمال حقیقت این معنی در مرآت شهود و عیان در نظر همگنان جلوه گر شود
بنابرین شاهزادهٔ عالمیان دیگر زبان گوهرفشان به بیان آن نکشود و مولانا مشار الیه
گذشتا و مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بود رخت اقامت ازین سرای فانی
بربست و بعد ازین قضیه شاهزادهٔ یوسف طلعت را تاب تنهائی نماند و مترصد بود
که جمال با کمال والد ماجد را از دوری مشاهده فرماید که کلفت بعد و هجرت بالفت قرب
و وصل مبدل گردد و القصه بعد انقضای سنوات موعود و مرور شهور و ایام مسعود پادشاه
زمان روز مبارک و ساعت مسعود اختیار فرموده خواجه سرایان عالیشان و همای رفیع المکان را نزد شاهزاده

دوران فرستاده باکرام و اعزاز تمام ببارگاه معلی طلب فرمود و انواع جواهر و زر و سیم و اقمشه
نثار فرق مبارکش نموده فیل و اسپ بسیار تصدق نمود و پانداز زر بفت و مخمل گسترده شاهزاده را
نزدیک خود برادرنگ نشانید شاه و شاهزاده بملاحظهٔ جمال باکمال همدیگر کامیاب و مسرور
شدند و مقربان بارگاه زبان به تهنیت و مبارکباد کشوده زر و جواهر بسیار تصدق و نثار
نمودند روز دیگر بار عام دادند و جمیع بندگان و ملازمان بحضور پرنور آمده فراخور حال
نذور گذرانیدند و دران هفته که مبلغ کلی از نقد و تحف جمع گردیده بود بسادات و طلبهٔ
علوم و اهل مدارس و ارباب استحقاق و شعرا که قصاید غرا در تهنیت و مبارکباد گفته بودند
مرحمت گردید و هریکرا مبلغی زیاده از توقع و قیاس رسید و هر هفته طرح جشنی افکنده ابواب
عیش و نشاط بر روی اهل عالم می کشودند و شاهزادهٔ عالمیان را بانواع کامرانی
و انبساط محظوظ و مسرور میداشتند نظم در جهان خوشدلی فراوان شد جنس نایاب
بین چه ارزان شد گشت مفتوح باب عیش و نشاط در بهر طرب کشود بساط شاه و
شهزاده کامران گشتند جملهٔ خلق شادمان گشتند ذکر بشارت فرحت افزا
یعنی ولادت باسعادت شاهزاده سلطان علی میرزا چون عنایت یزدانی
دربارهٔ حضرت ظل الهی افزون از فهم بشری بود هر صبح تازه گلی از حدایق امید
او می شگفت و هر شام درخشنده اختری از مشارق آرزوی او طالع میگردید چنانکه
در دار السلطنت حیدرآباد در روز دوشنبه بتاریخ بیست و هشتم شهر شوال سنه خمس و
عشرین و مائتین و الف نوید فرح افزا بسمع اشرف رسانیدند که حق سبحانه از خزانهٔ غیب
گوهر شب تاب دیگر کرامت فرمود ظل الهی از استماع این بشارت جهان جهان شادمان
گشته در ادای شکر و سپاس الهی قیام نمود و به ترتیب جشن عظیم فرمان داد و آواز کوس
شادی در شش جهت عالم افتاد و آن نونهال گلشن مراد را سلطان علی میرزا نام نهادند و شکرانهٔ
این نعمت و منت آرزوی خلایق را از ریزش کف دریا نوال مالامال گردانیدند و شعرای

بلاغت آثار در تهنیت و تاریخ ولادت سخندان آبدار در رشتهٔ نظم کشیده از نظر گذرانیده
و بصلات و جایزات کامیاب و بهره اندوز گردیدند و نواب علامی و فهامی پیشوای
عالمیان میر محمد مومن علیه الرحمه در تاریخ تولد هر دو شاهزادهٔ عالیقدر فرموده قطعه خدای داد
بقطب شهان محمد شاه دو شاهزاده که هستند رشک شمس و قمر دو نور بخش بعالم که چون
پدر هستند ز رحمت ازلی نیکبخت و نیک اختر میان هر دو چو آمد تفاوتی در سال
چو خواهی از پی تاریخ شان شوی رهبر حساب سال یک از کامبخش جا بجا جو بکامبخش
بجا بجا حساب آن دیگر دعای هر دو مرا خوش رسیده است از غیب عجب خجسته دعا
ز هر دعا خوشتر که باد دولت و اقبال شان بعمر خضر بظل چتر همایون جا نفزایی پدر که نام شاه
بود آنکه در کمال آمد بفهم و فضل ارسطو بدولت اسکندر چو ذات اقدس ایشان بنای سخن آراست
مراد دعای دگر بی سخن زیور زمان و ثبات زمانه پناه و لشکر باد خدای جل جلاله بحق پیغمبر و یکی
از سخنوران نصر من الله فتح له را تاریخ ولادت یافته و دیگری از شعرا این قطعه را برشتهٔ بیان
کشیده قطعه داد چو ایزد به شه کامران گوهری از معدن چتر الهی خجسته خسرو
مژدهٔ تاریخ او از شرف دودهٔ قطب شهی - و امارت دستگاه حسین بیگ حاجب
شاه گیتی پناه دیدهٔ بخت را تاریخ یافته این چنین منظوم ساخت قطعه شکر ایزد که از مکارم غیب
شد جهان را حیات نو در تن از قدوم منیر پادشهی شد تلنگانه تازه رشک ختن
گوهری این چنین چو روی نمود خواستم زینتی دهم سخن پی تاریخ مولدش جستم تا
برم خوشه از این خرمن بخشم آمد بنزد عقل بگفت کین سخن را بگوش دار از من
سال تاریخ اوست دیدهٔ بخت دیدهٔ بخت باد از او روشن فصل سیوم از
باب پنجم در بیان واقعهٔ هایلهٔ رحلت حضرت ظل الهی و سنین
عمر شریف و مدت سلطنت و ذکر اولاد و امجاد و شمه از فضایل
و خصایل آنحضرت مخفی نماند که کلک بیان را شهود برأی العین است که

هر کس را که در این عالم کون و فساد شربت حیات نوشانیده اند آخر کار حرارت فنا باو چشانیده
اند و بقای ابدی بمنطوق کلام معجز نظام و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام مخصوص
جناب کبریائیست و هر ذی حیات را ازین واقعهٔ ناگزیر گزیری نیست قطعه هر بهاری را خزانی
در پیاست هر طلوعی را غروبی در قفا هر حیاتی را مماتی در عقب هر بقائی را
بود آخر فنا هست هر راحت قرین صد الم خنده هرگز نباشد بی بکا غرق می گردد
هر یک که در بیت موت چون آید چه سلطان چه گدا آنکه بر تخت شهی دارد مقر
آنکه باشد خوابگاهش بوریا جمله را در زیر خاک آمد مقام اندرین فانی مقام بی وفا
القصه چون خاقان زمان از دیدار خسرو خندهٔ آثار شهزادهٔ عالمیان عبدالله میرزا مرحوم
مغفور که روزی چند ایام رمضان را بعیش و عشرت متوالی میگذرانید و همگی اوقات بتربیت
شاهزادهٔ هوشمند دانادل پرداخته تعلیم قواعد جهانداری و ضوابط معدلت شهریاری
و اهتمام در کار رعایت رعایا و مرحمت سایر خلق و کافهٔ برایا مصروف می نمود و همیشه
گوش شاهزادهٔ عالمیان را بدرر نصایح و لآلی مواعظ که مشتمل بر آداب سلطنت و رسوم
خلافت بود مزین می ساخت و خزانهٔ حافظه اش از جواهر نفایس سیر و اخبار
و وقایع سلاطین روزگار که هر یک بوقت خود در کار است مملو و مشحون میداشت
و چند ماه بدین نوع میگذرانید که چرخ جفاکار ستم پیشهٔ غدار چنانکه شیوهٔ آنست کوکب
وجود فایض الجود سلطان زمان را از مدارج اوج صحت بحضیض علالت و از معارج شرف
توانائی بهبوط ناتوانی رسانیده و زلال زندگانی را بگرد درد بیماری مکدر ساخت
مزاج وهاج از طریق اعتدال انحراف نموده حرارت تپ بر بدن مبارکش
مستولی گردید و بخشش طبیعت از سموم حدت تپ فسرده شد و روز دوم و سیوم تپ
بنوعی شدت [illegible] که نوبت [illegible] رسید و [illegible] الدواش و دیگر مقربان
[illegible] اقبال [illegible] گردید [illegible] حاضر گردانیدند و چون ایشان را

در تشخیص بیماری و بخوری دو مختلف یافتند چه حکمای یونان همگفتند که سبب این
مرض حرارت است حدت آتش این تپ را بزلال مبردات اطفا باید کرد و اطبای
هند قایل بودند که مادهٔ تپ از برودت است علاجش با دویه حاره باید نمود بغایت حیران
و سراسیمه شدند والدهٔ ماجدهٔ اعلی حضرت مایل بمعالجه اطبای هند گشته فرمود که علاج
هندیان بامزاج مبارک که در بلاد هند نشو و نما یافته موافق تر می نماید اولی اینست
که طبیبان هند معالجه نمایند حکمای یونان از استماع این سخن بیتاب شده گفتند این
محض غلط و خطاست و سراپا جور و جفا مبادا که از تسخین آتش حرارت اشتعال
یابد و جان جهانی بسوزد و مقربان درگاه اگرچه در سخن با حکمای یونان متفق بودند
اما چون والدهٔ ماجدهٔ اعلی حضرت و جمیع الحرم و منصور خان عین الملک حبشی با طبیبان
هند همداستان گشتند ممانعت یونانیان پیشرفت نشد و قرار دادند که اطبای
هند شروع در علاج و تداوی نمایند و چون پیمانهٔ حیات پادشاه زمان از زلال زندگانی
لبریز شده بود و آفتاب زندگانی سلطانی رو بافول و غروب داشت آنچه سرنوشت
تقدیر بود تغیر نه پذیرفت پس ادویهٔ حار بشهریار دادند و مدت پنج روز آتش بر آتش
فزودند در روز پنجشنبه پادشاه بغایت بیتاب شده و کمال اضطراب بهم رسانیده
و امید از حیات منقطع ساخته فرمود که اکنون وقت وصیت و وداع و زمان افتراق
و انقطاع است باید که شاهزاده را بحضور بیاورند و بعد حضور شاهزاده فرمود ای فرزند
دلبند و ای جگرگوشهٔ ارجمند دعائی در حق پدر ناتوان افتاده بر بستر یاس و حرمان بکن که دعای تو که محفوظ
از گناهی در درگاه حضرت بیچون بعز اجابت مقرون است شاهزاده رو توجه بقبلهٔ دعا آورده سلامت شاه
شهریار از حضرت پروردگار نمود و پیشانی خود را بر سجدهٔ نیاز سود پادشاه گیتی پناه فرمود که شاهزاده بجهت
حصول تخت سلطنت و تاج حشمت و شوکت خود دعا کرد و الحمد لله والمنه که در درگاه قاضی الحاجات واهب العطیات
مستجاب گردید و بعد از آن بجانب والدهٔ ماجدهٔ خود متوجه شده گفت که بلیغ چهار روز همراه پسرم ابراهیم شاهی

موافق عددِ اسامی متبرکهٔ حضراتِ چهارده معصوم علیهم سلام الله الملک القیوم که در بازار
مینا از ممر بیع وشرا حاصل شده وغایتِ حلیت دارد بطریقِ امانت در فلان صندوقِ
سیمین گذاشته شده است بنماز وروزه وحج وزیارت وردِ مظالم وسایر تصدقات
وخیرات صرف باید کرد وشاهزاده عبدالله میرزا را بر تختِ سلطنت باید نشاند حضرتِ
حق سبحانهٔ تعالی که خالق الاشیا است حافظ بلاد وناصرِ عباد است وجمیع امور
وابستهٔ مشیتِ اوست وازوالده ماجده خود درخواستِ عفوِ جرایم واستدعای
دعای خیر نموده متوجه خاصان ومحرمان ونزدیکان گردیده وداعِ خود خواست
خروشِ گریه ونوحه ازمحل سرای سلطانی برفلک نیلگون رسید پس آنها را از گریه
ونوحه باز داشته بخدمتِ والدهٔ ماجدهٔ خود گفت که زمانی آرام گیرند ولحظهٔ خاموش باشند
ودر اطراف وجوانبِ بستر وبالینِ شهریار حفاظ باآوازِ حزین شروع تلاوت قرآن مبین
نمودند چون آیهٔ کریمهٔ ارجعی الی ربک راضیة مرضیه بسمعِ هایون رسید جان بحق تسلیم نمود
واین واقعهٔ هایله اول پاس در روز چهارشنبه بتاریخ سیزدهم ماه جمادی الاولے
سنه ۱۲۳۵ یکهزار وسی وپنج هجری صورت وقوع یافت منصور خانِ حبشی وملک الناس
وملک یوسف وملک عنبر در مقامِ رفعِ خلل ودفعِ فسادِ اهل بازار وا وباش شده
قاسم بیگ کوتوال را گفتند که در چاوڑی بمهابتِ تمام قرار گیرد وحسن بیگ نایب او
در چهار مینار قرار گرفته مردم اسواق را تاکید بلیغ نماید که هرکس بکار وشغلِ خود مشغول
باشند واگر خلافِ امر از کسی واقع شود فوراً او را بسیاست رسانند ودروازهٔ عالیهٔ
شیر علی را مفتوح داشته امر کردند که خاصه خیل نزدیکِ محلها وجمیعِ چاکران جابجا حاضر باشند
پس بموجب وصیتِ پادشاهِ مبرور مغفور شاهزادهٔ عالیقدر والاگهر را بافسر وکمر ولباس وکسوتِ
هندی آراسته درشه نشینِ قصر محمدی محل برادرنگ سلطنت نشانیدند وبارعام دادند تا غلامانِ
اندرون وبیرون بلوازم زمین بوس قیام نمودند وجمیعِ چاکرانِ محل بمحل بتوره وتوزک به ترتیب فوج

فوج بر طبقات قصر فلک رفعت بر آمده بشرف بساط بوسی فایز گردیدند بعد ازان جارچیان
و منادیان در اسواق بالای فیلان منادی بنام نامی خدیو جهان نمودند و بعد از فراغ
ازین امور نعش پادشاه مبرور مغفور را تغسیل و تکفین نموده در لنگر فیض اثر
که مرقد فیض مورد این دودمان رفیع الشان است در گنبدی که ظلّ الهی در حیات
خود تعمیر آن نموده بود وقت عصر مدفون ساختند و بفاتحه و دعای آمرزش
اشتغال ورزیدند و تاریخ وفاتش شیخ علامی فهامی شیخ محمد خاتون یافته اینست
سه حشرش بعلی ابن ابی طالب باد و سنین عمر شریفش سی و چهار سال و پنجاه و بیست و شش
روز بود ذکر اولاد آن پادشاه مبرور مغفور آنحضرت را پنج فرزند سعادت
مند بود فرزند اول که از همه بکبر سن و وفور عقل و دانش اختصاص داشت و باستحقاق
ذاتی و استعداد صفاتی بجای والد بزرگوار بر سریر سلطنت جلوس فرمود سلطان
عدالت پناه سلطان عبدالله قطب شاه است دوم مهد علیا همشیره مکرمه آن شاه
عدالت پناه که در سال هفتم جلوس میمنت مانوس در حباله نکاح حضرت سلطان محمد عادلشاه
در آمده ملکه آن دولت عظمی شد سیوم شاهزاده ابراهیم مرزا که از بطن صبیه عالیحضرت
ابراهیم عادلشاه بوجود آمده در سال دوم جلوس همایون برحمت حق پیوست
و دو پسر دیگر از یک مادر مسماة بخورشید بی بی که پادشاه مغفرت پناه را نهایت تعلق
خاطر با آن مسماة بود و پیش از رحلت پادشاه مغفور برحمت ایزدی پیوست بوجود آمدند
و در ظل رافت شاه عدالت پناه پرورش یافتند ذکر شمهٔ از فضایل و خصایل پادشاه
جنت آرامگاه آورده اند که آن پادشاه مغفرت پناه عادل بود و سخی و شجاع با تدبیر صواب
با تدبیرش چون عرض با جوهر ملازم و خطا از کلامش بسان تاریکی از جرم خورشید مباین اضاءت
تدبیرش رونق ایام سلطنت گشته و فروغ آتش شمشیرش ناصیه افروز ملک و دولت گردیده و بندار
و صاحب صلاح و تقوی و با وجود اشتغال مهمات سلطنت هیچ زمانی از رعایت احکام شرع غافل نبوده و با حضور داشت

سوی هرگز بهیچگونه از لذات نفسانی که متضمن شبهه از مناهی باشد نگشته و اعمال دینی را بر
اشغال دنیوی مقدم داشته و گاهی از تلاوت قرآن باز نمانده هر صبح یکجزو قرآن
مجید تلاوت می نموده بطریق التزام هر ماه بختم مصحف میفرمود و بیشتر همت به آبادانی
ملک و تعمیر عمارات عالی مصروف میداشت از جمله محدثات و مخترعات آن جنت
مکان مسجد جامع است که در دار السلطنت حیدرآباد بحکم عالی او بنا نموده اند و الحال
مشهور است بمکه مسجد گویند در وقت بنای آن مسجد پادشاه زمان جمیع علما و صلحا را
مجتمع ساخته فرمود باید که درین بنا اول از دست کسی که در مدت عمر خویش نماز
تهجد از وی فوت نشده باشد سنگی نهاده شود علما و صلحای صادق الاقوال بعرض
رسانیدند که درین زمان احدی چنین صفت یافته نمی شود آنگاه خاقان زمان گفت
که خدا شاهد حال است که در مدت العمر من نماز تهجد از من قضا نشده پس پادشاه
بدست مبارک خود اول سنگ بنیاد آن مسجد نهاده در عهد آن پادشاه قریب نصف لیکن
تعمیر [illegible] شده و اتمام مسجد در عهد شاه [illegible] دولت پناه سلطان عبدالله و سلطان
ابوالحسن تانا شاه بعد تمادی ایام باتمام رسید مگر کار جزئی از آهک کاری وغیره که
باقی مانده بود در عهد پادشاه غازی عالمگیر پادشاه صورت اختتام پذیرفت و آن
مسجد شریف مسجدیست بکمال شکوه و رفعت و رزانت و وسعت مطبوع و مقبول قلوب
اهل اسلام که اقامت نماز [illegible] نهایت مصفا و روح افزا و مهبط انوار الهی است و مورد فیوض نامتناهی
اندرون و بیرونش فیض می بارد و بر روی نیازمندان ابواب برکات می گشاید و درود
و راتب غفلت [illegible] محو می شود [illegible] عبادت خدا و چنانکه مشاهده رفته گاهی کسی خالی از طواف
کنندگان [illegible] این مسجد شریف [illegible] عبادت کنندگان نیافته بحیثیت تعمیر آن
مکه مسجد [illegible] شده و بسبب [illegible] میتوان گفت که در زمین
[illegible] دار السلطنت حیدرآباد

صانه الله عن الآفات والفساد در سنه [illegible] هجری طرح شهری انداخته بسلطان نگر موسوم ساختند
و دو اساس عریض متین بجهت دو قلعهٔ وسیع که یکی حصار شهر باشد و یکی حصار دولتخانهٔ
عالیه بنا گذاشتند و بعرض پنجاه ذرع خندقی بر دور حصار شهر حفر نموده و بمنبع آب رسانیده
ازانجا بنیاد دیوار حصار بر داشته بیست و پنج گز عریض و مقرر کردند که به سنگ و گچ بر آورده
چون بزمین برابر شود هشت گز مرتفع ساخته کنگره و سنگ انداز بسازند و جمیع عمارات و محلهای
چار طبقه دیوانخانه را باتمام رسانیده عمارات میدان دربار و دکاکین چهار بازار و چهار منار
ساختند و قریب سنه لکهون خرج آن شده بود و آن نیز پیش ازانکه باتمام رسد
عمر پادشاه باخر رسید و دیگر قصبهٔ سلطان پور که در حوالی لنگر فیض اثر قلعهٔ گولکنده متصل
به گنبدی که جهت خود ساخته بود احداث فرمود و عمارت الهی محل و مجتهدی محل
و توابع و لواحق آن که بعد از سوختن قصر الهی محل که خاقان جنت مکان سلطان محمد قلی
قطب شاه چون طبقات افلاک هفت طبقه بنا نموده بود و بعلت فرط ارتفاع
چون از برق بسوخت پادشاه مغفرت پناه آنرا چهار طبقه ساخته و بجای او محل
قدیم و او محل جدید بنا نمود و مبلغهای کلی صرف آن قصرهای آسمان رفعت
شد لیکن باوجود آنکه سه طبقه در رفعت بکاست معهذا بعد مسخر شدن بلدهٔ
حیدرآباد بدست سلاطین تیموریه مرة بعد اخری عمارات مذکوره بعلت افتادن
برق بسوخت و دیگر تعمیر نپذیرفت بلکه سنگهای آنرا مردمان صرف عمارات نموده
اثری از آثار آن باقی نگذاشتند و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام و نیز آن پادشاه مغفرت پناه
در باغ نبی که جانب شمال دار السلطنت واقع است عمارت رفیع و سلع بطرز عمارات عراق
بدو طبقه ساخته معماران ماهر و بنایان نادر تکلف بسیار در آن نمودند و نقاشان مانی قلم
بطرح و غریب نقاشی کردند و چندین عمارت دیگر در هر جا از آن پادشاه مغفرت پناه صورت
تعمیر یافته ازانجمله باغ محمد شاهی که در وسط آن عمارت عالی و دلکشا باتمام رسانیدند و در عقب این کار

دل افروز خیابانی طرح انداخته از دو جانب آن دو جدول آب صاف و شیرین جاری
کردانیدند و در دو سر خیابان قصرهای رفیع ترتیب دادند و بعد ترتیب این باغ پادشاه
دریا دل اکثر اوقات در آن باغ جلوس فرموده بزر بخشی اشتغال میورزید و حاجتمندان را
بوفور انعام و اکرام بی نیاز میگردانید و جمعی از شعرا در مبارکباد و تاریخ آن منتزل عالی سخنان
آبدار در رشته نظم کشیده و از نظر انور گذرانیده بصلات نمایان و تشریفات فراوان اختصاص
یافتند و این قطعه از جمله اشعاریست که در تاریخ عمارت یکی از سخنوران گفته بعرض شرف رسانید
قطعه سرور ملک دکن سلطان محمد قطب شاه * آنکه دارند آرزوی خدمتت هفت آسمان * تا نهادی
پا بتخت سلطنت از عز و ناز * سر بفرمان تو دارد خسرو چارم مکان * ای سریر و تاج شاهی
آمده در شان تو چون خلافت کز محمد یافت شاه انس و جان - چونکه قصر باغ دولت را بتوفیق اله
* ساختی در روی صد و سی سال باشی کامران * قصری کز ره رفعت فلک بوسد درش
ده چه باغی کز لطافت هست چون باغ جنان * بلبل بزم نشاطش چون درآید در نوا در بهشت
جا و دا نجم چند نهد آشیان * حبذا باغی که فیضش روح بخشی میکند * مرحبا قصری که پیش کوش
گیرد آسمان * هر سحر آید پی خدمت در حریم بهشت * جبرئیل حضرت عزت فرود از آسمان
سال تاریخ بنایش دل ز پیر عقل جست * گفت فردوس جهان و گلشن قطب زمان * و ذات
مقدس آن خاقان جنت مکان جامع علوم عقلی و نقلی و بغایت ذکی طبع بود چنانکه آورده اند
که روزی در مجلس همایون جمعی از علما و فضلا حاضر بودند یکی از فضلا تعریف یکی از حضار
مجلس کرد که با آنکه اجتماع فهم و حفظ نادر میباشد این عزیز جامع مرتبه اعلی هر دو صفت
است پادشاه از وجه ندرت اجتماع فهم و حفظ استفسار فرمود فاضل معروض گفت
که چون فهم عبارتست از سرعت انتقاش صور علمیه در مدرکه و ادراک علوم موقوف
بر پستی مزاج دماغ که محل قوای مدرکه است رطب باشد و حفظ عبارتست از بطوء زوال صور مرتسمه
با مدرکه در دماغ پیوستی باشد که علوم محفوظ زود زایل نشود و بواسطه آنکه پیوست کیفیتی است

که به سبب آن قبول شکل و ترک آن دشوار می باشد و رطوبت لیفیتی است که بسبب آن قبول و ترک اشکال آسان باشد پادشاه فرمود برین تقدیر بایستی که اجتماع فهم و ضبط محال باشد نه نادر فاضل مشارالیه بعرض رسانید که چون محل فهم جزء دیگرست از دماغ و محل حفظ جزء دیگر و باختلاف محلین اجتماع ضدین یعنی رطوبت و یبوست در یکمحل که ممتنع است لازم نیاید لیکن اکثر چنان است که استیلای رطوبت یا یبوست احد الجزئین سرایت در جزو دیگر می کند بنابرین فهم و حفظ مجتمع نمیشود و بندرت بنابر قوت هر دو احد از جزئین مذکورین یعنی محل فهم و محل حفظ کیفیت احدهما ساری در دیگری نمیشود و مضعف آن نمی گردد پس پادشاه فرمود سبب چیست اطفال را قوت حافظه زیاده از بزرگان می باشد و حالانکه رطوبت دماغ اطفال بیشتر از بزرگان بیشتر است فاضل دیگر گفت که شیخ ابو علی در حیوان شفا گفته جمعیت خاطر و عدم توزع بال و قلت مشاغل دنیوی مدخلیت تمام در ضبط دارد و تصریح کرده که سبب قوت حفظ اطفال آنست که خاطر ایشان برای اشغال دنیوی پریشان نیست باز پادشاه سخنی دیگر پرسید که سبب استحباب نوم بجانب یمین چه باشد فاضل مذکور عرض نمود که قاضی عیاض در شفا ذکر کرده که چون دل در جانب چپ است اگر بر جانب چپ بخوابند تکیه بر دل خواهد شد و خواب باستغراق خواهد بود و اگر بر جانب راست بخوابند دل آویزان خواهد ماند و این سبب سرعت انتباه است دیگر مذکور شد که در جلد سابع سیر خواند مذکور است که اهل ختا عزیزان را در جانب راست نمی نشانند بل در جانب چپ جا میدهند و سببش اینست که دل در جانب چپ است پس هر که در آنجا نشیند بدل نزدیک تر خواهد بود و نظیر این آنکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته که سبب فطانت کوته قدان اینست که دل ایشان بدماغ اقربست اگر گویند که بایستی که این معنی عموما باشد و حال آنکه نه چنین است چه بعضی بلند قدان در غایت فطانت و کوتاه قدان در نهایت حماقت میباشند گوییم بعضی بلند قدان را اسافل بدن بلندی باشد و اعالی بدن کوتاه پس بسبب قرب دل بدماغ منقطن

وزیرک می شوند و کوتاه قدان که بالعکس ایشانند بنابر بعد قلب از دماغ قوت متفکره ندارند بعد

از اتمام مذکرات پادشاه هر یک از علمای مجلس را با نواع اکرام و انعام بنواخت و نظیر حکایات

مذکور است آنچه که صاحب نفایس الفنون از پادشاه زمان خود او لجایتو سلطان نقل کرده که روزی

در مسجد جامع یکی از علمای واعظ وعظ می گفت و فضلا بسیار مثل قاضی القضات نظام الدین

عبد الملک وغیره حاضر بودند واعظ در اثنای سخن گفت **کاد الفقر ان یکون کفراً**

واگر چنین نبودی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نفرمودی **اللهم انی اعوذ بک**

**من الفقر** سلطان چون بشنید فرمود اگر چنین بودی چرا فرمودی **اللهم احینی**

**مسکیناً و امتنی مسکیناً و احشرنی فی زمرة المساکین** و توفیق میان دو حدیث

چگونه تواند بود واعظ چون از عهده جواب بیرون نتوانست آمد سلطان فرمود فقر

نایافتن است و محتاج بودن و مسکنت شکستگی و تواضع مراد آنست که پیوسته شکسته

ومتواضع باشد و از عجب و خودبینی احتراز کند و هم در آن روز واعظ از فضیلت صلوات

کلمات میراند سلطان فرمود چرا است که با هیچیک از انبیا آل او را در صلوات ذکر

نکنند و در صلوات بر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم آل او را ذکر کنند واعظ

فروماند سلطان فرمود مرا در جواب این سخن دو وجه بخاطر میرسد اگر پسندیده

باشد از شما انصاف و تحسین بستانم و الا غرامت بکشم وجه اول آنکه چون دشمنان

حضرت رسالت او را ابتر خواندند ایزد تعالی ابتریت با ایشان نسبت کرد یعنی ایشانرا

نسل منقطع شود و اگر باز ماند هیچیک ایشانرا نشاید بخلاف نسل پیغمبر صلی الله علیه

وسلم که روز بروز زیادت شود و هرگز ذکر اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بی

ذکر ایشان نباشد دویم آنکه ادیان انبیای سلف در معرض نسخ و زوال و

تبدل و انتقال بود و مقتضای احکام آن بر وارث و غیر وارث لازم بخلاف دین محمد صلی الله

علیه و آله وسلم که تا آخر زمان تغیر و تبدل و تقلب و در آن تغیر در آن صورت نمی بست و بر متابعان او

لازم که اخذ آن از خاندان از خاندان او کنند چنانچه فرموده انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابداً لاجرم در صلوات ذکر ایشان
بذکر او مقرون باشد سلطان چون آن تقریر فرمود جمیع فضلا زبان بتحسین و ثنا گشودند
و از حسن تقریر و ذکای سلطان تعجب نمودند و آن پادشاه مغفرت پناه یعنی سلطان محمد
قطب شاه قوت حافظه بمرتبه داشت که کتب سیر و تواریخ را که ملاحظه مینمود همه را
از بر بطلاقت لسان و فصاحت بیان نقل میفرمود و بر ظهر کتابهای نظم و نثر که بنظر فیض
اثرش در می آوردند و مطالعه آن از اول تا آخر می نمود و احوال مؤلف آن کتاب
از کتب معتبره تواریخ و تذکره تحقیق نموده بعبارت دلپذیر تحریر میفرمود اگر منشی
صاحب طبیعت آن مرقومات را از پشت آن کتاب جمع نماید تذکره می شود بغایت
بی نظیر و مجموعه دلپذیر برنا و پیر و گاهی جواهر واردات طبع اقدس را بسلک
نظم و نثر می کشید و بیشتر ظل الله تخلص اشرف خود می گردانید و چند غزل و
رباعی و ترکیب بند در مرثیه حضرت سید الشهدا علی جده و علیه الصلوة و السلام
از آن خاقان جنت مکان بیادگار مانده و آنچه که در تاریخ قطب شاهی از آن اشعار
مسطور است بعینه در ینجا مرقوم میگردد در توحید حضرت باری تعالی یارب چه برتری تو ز وصف لسان ما

پنهان شده ز شرم زبان در دهان ما
در حضرتت یقین و گمان از چه راه نیست
حیران وصف تست یقین و گمان ما
بدهد چگونه عرض دهد طول و عرض بحر
دریای وصف تو ز کجا و بیان ما
جای بود مقام خداوندیت که هست
صد خنده عقل را ز چنین و چنان ما
تا لب بشهد ذکر تو کردیم آشنا
تلخست شهدهای جهان در دهان ما
جز بی نشانی از تو نشانی نیافتیم
بر درگه تو نیست بجز این نشان ما
بر عجز ما ببخش آیا قادر رحیم
معلوم تست غایت تاب و توان ما
بخشای بر عیان و نهان هم که آگهی
ای هیبتت آشکار نهان و عیان ما
ظل الله از شر ددان در پناه تست
ای درگه جلال تو دار الامان ما

در نعت حضرت محمد مصطفی و منقبت حضرت علی مرتضی علیهما الصلوة و السلام

مصطفی و مرتضی چون نیستند از هم جدا

نعت و مدح هر دو شه امی کنم با هم ادا | آن یکی فرمان رسان آخر نبی شهر ولی | وان دگر مسند نشین بارگاه کبریا
کز این نعت یکی معراج مدح هر نبی | سرهلتر مدح دگر یک فوق مدح اولیا | آن یکی را قاب قوسین آمده فرخ مقام
وان دگر را شمهٔ از لو کشف عطا | آن یکی کان مروت وین دگر بحر کرم | نعت آن از حق بعمرک مدح این یک لافتا
هر یکی را گر بسنجی یاد کر خاصان حق | هست جای آنکه گویند این کجا و آن کجا | گر بیاوردی بعرصه لطف حق این هر دو شاه
کس ندیدی در خور درگاه حق فر و بها | مدعی بنمود عجب کز راه حق گم کرده است | چون نداشته است مسکین هادی این راه را
همچو ظل الله یابی شاه راهی از بهشت | گر بدانی بعد پیغمبر علی را مقتدا

## در منقبت حضرت چهارده معصوم علیه السلام

بعد ذکر مصطفی و ذکر شاه اولیا | خوش بود ذکر دو در دو جمله خاصان خدا | حضرت خیر النسا با هر دو عالی گوهرش
مجتبی یک را لقب یک را شهید کربلا | بعد از این هر دو سرور امام چارمین | حضرت زین العباد آن هر دو عالم را ضیا
از پی زین العباد آن مرد را باقر لقب | از پی او صادق دین منبع صدق و صفا | از پی صادق امام عالم کاظم لقب
آنکه بوده صد چنین القاب خوش بر وی روا | از پی آن سرور هفتم امام هشتمین | کز رضای حق طلب وز لقب گشتش رضا
از پی آن هشتمین سرور نهم سرور که بود | هم تقی و هم جواد او را لقب های بجا | از پی ذکر نهم سرور دهم را یاد کن
آن نقی کز وی شرف گشته سر تمیز را | از پی او عسکری را ذکر کن جنت طلب | کز پی عقبی یاد گشته مقرر التجا
رهنمای آخرین جز مهدی هادی مدان | کز مبارک ذکر او گشته مقرر فیضها | پیشوایان اینچنین باید اندر راه دین
باد بر هر یک درود بیحد و بی انتها | شکر این نعمت چسان گویم که از لطف اله | همچو ظل الله ندانم غیر ایشان مقتدا

وله

از التفات لب نهالی مقام ما | گردون نه کرده است سکه شاهی بنام ما | شام و صباح ماست چو شام و صباح عید
بر یاد دوست چون گذرد صبح و شام ما | شد پایمال شادی مهلت غم فراق | دوران چه خوش کشید ز هجر انتقام ما
در شرع عشق نیست روا غیر یاد دوست | زاهد تو غافلی ز حلال و حرام ما | ترسم ز اشک تازه خورم نشتری دگر
قاصد بگوش یار چو گوئی پیام ما | آنخوش سخن که وصف قد یار خویش کرد | مسکین ندیده سرو صنوبر خرام ما
ظل الله احترام چو از دوست یافتیم | زان خلق عالمند پی احترام ما

وله

یاری جان پرور را چگانه نمی باید ترا
شاه حسنی مرحمت شاهانه می باید ترا | شمعها خواهها که پروانها در خور دو نور | بی تکلف صد جهان پروانه می باید ترا
هست ما ره ویرانه دل گنجها از حسن تو | گوشه چشمی باین ویرانه می باید ترا | شمه زرد ز بی زر دردمندی گوش کن

اینقدر دردِ سر از افسانه می باید ترا | نسبتِ همخانگی دل را بجانان امروز نیست
زین سبب گویم که دل همخانه می باید ترا | خانهٔ دل رشکِ صد خورشیدِ تابان شد ز نور
پرتوی ز بتخانه در کاشانه می باید ترا | سکهٔ شاهی طلب سلطان بدار الملکِ عشق
سروری چون مردمِ فرزانه میباید ترا

ولہ

یافت وصلِ تو دلم صدق و صفا را دریاب | اثرِ مهر نگر فیضِ وفا را دریاب
میرود جانبِ گلزار ببوی تو صبا | خیره و گم کرده رهی بیسر و پا را دریاب
تا بفریاد رسی غرقهٔ طوفانی را | در شبِ هجر دلِ خستهٔ ما را دریاب
رهنمایان همه در عشقِ تو ره گم کردند | اندرین ره دلِ بی راه نما را دریاب
سخن از دشمنی مهر فزا می گذرد | حرفِ سربستهٔ ارباب وفا را دریاب
تا نهی در رهِ جانانه قدم مردانه | شورِ کیفیتِ مردانِ خدا را دریاب
چون نهادی برهِ عشق قدم ظلِّ الله | اندرین ره روشِ شاه و گدا را دریاب

ولہ

قُربِ یارم ز عشق و دولتِ اوست | اینهمه حشمتم ز همتِ اوست
نعمتِ عشق کم نمی دانم | شرمساری ز حقِ نعمتِ اوست
پادشاهی کجا و شوکتِ عشق | شوکتِ جم غلامِ شوکتِ اوست
نوبتِ عشق تا قیامت هست | ای خوشش آن دل که تختِ لیلای اوست
غافل از عشق غالبؔ گفته | هر کسی بیخبر ز نوبتِ اوست
عشق محمود کرده صیدِ ایاز | نه مطیعش بمحضِ قدرتِ اوست
گرچه شاهِ جهان بود محمود | شرمسارِ ایاز و خدمتِ اوست
من کجا صبر در غمِ جانان | لافِ صبرم ز عشق و جرأتِ اوست
زحمتی رشکِ جمله رحمتها | زحمتِ عشق و رنج و محنتِ اوست
گوشه گیر است هر شبی خورشید | بسکه در در آرزوی خلوتِ اوست

اهل بدعت شدند جمله بتان ‌ ‌ ‌ زان روشهای خوش که بدعت اوست
مست از باده نیست ظل الله ‌ ‌ ‌ سرخوش از باده های سرخوش اوست

وله

در محبت خسروانرا از اطاعت عار نیست ‌ ‌ ‌ ملک عشق است این و اینجا حاکمی جز کار نیست
بسکه از حدیش نمیخواهم بدل مهر ترا ‌ ‌ ‌ صد جهان مهر تو در دل دارم و بسیار نیست
در گلستان محبت کرد رای چون خلیل ‌ ‌ ‌ روشنت کرد که از آتش ترا آزار نیست
تا تو در دل آمدی غیری ندارد ره در او ‌ ‌ ‌ در حریم خاص شه نامحرمانرا بار نیست
شبه سرّ دوستی وان قصهٔ موسی و خضر ‌ ‌ ‌ غافل از سرّ محبت واقف اسرار نیست
لذت خواب سحر در پیش چشمی لذتیست ‌ ‌ ‌ کز خیال یار شبها تا سحر بیدار نیست
مدعی گر دعوی دارد مسلم داشتیم ‌ ‌ ‌ روشنش باد که ظل الله دعویدار نیست

وله

کار من و دل همه بیار است ‌ ‌ ‌ ما را به کسی و گر چه کار است
هر دست بدامنی است در خود ‌ ‌ ‌ دست من و دامن نگار است
خوش آنکه رسید قاصد و گفت ‌ ‌ ‌ خوش باش که یار با تو یار است
ما دل خوش و وصل یار سرخوش ‌ ‌ ‌ هنگام خوشی روزگار است
ای دوست باعتماد لطفت ‌ ‌ ‌ پی وعده مرا صد انتظار است
هر چند بکار حسد گردون ‌ ‌ ‌ هر سو نگریم کارزار است
بر خصم مظفریم سلطان ‌ ‌ ‌ با ما نظری ز هشت و چار است

وله

خوش شو ای دل خوش که کارت رانکو خواهیم ساخت ‌ ‌ ‌ یار اگر با ما نسازد ما باو خواهیم ساخت
صلح جوییهای چون از سر صدق و صفاست ‌ ‌ ‌ کار صلح خویش با آن جنگجو خواهیم ساخت
ناامید از خود مکن دل را پس از چندان امید ‌ ‌ ‌ گر نسازی کار او باری بگو خواهیم ساخت
از خلاف مدعی گر صدق ما ظاهر نشد ‌ ‌ ‌ صدق خود را با خلافش روبرو خواهیم ساخت
آبروی ما اگر بر خاک راه دوست ریخت ‌ ‌ ‌ خاک پایش دستگاه آبرو خواهیم ساخت

از نیاز خویش زاهد را اگر آگه کنیم    شرمسارش از نماز و از وضو خواهیم ساخت
گفتگوی زلف او داریم سلطان بی‌ریبان    زین نسیم چین جهان را مشکبو خواهیم ساخت
وله دلم نالان ز دست دوری تست    هنوزم حسرت مهجوری تست    تو خورشیدی و من چون ذره زان رو
دلم لرزان ز تاب دوری تست    به بیداری نه بینم لیک در خواب    دلم فرخنده از مسروری تست
نخواهد از سرم این نشه رفتن    که این شور از می انگوری تست    بچشمم نیست در ظاهر و لیکن
بدل حسن رخ چون حوری تست    در آورده ام چون مردم چشم    که چشمم پرده زنبوری تست
چو ظل الله ز مستانم و لیکن    همه حیرانم از مستوری تست    وله لاله رویان ز غم دهر نجاتم دادند
در شراب لب خود آب حیاتم دادند    نشه باده ذاتش بلبم افشاندند    در طرب خانه دل نقل صفاتم دادند
ظلمت سینه شده محو بتاثیر صفا    گل ز گلزار فروغ حسناتم دادند    راه دادند برابر سر کوی جانان
پای خلد برین تازه براتم دادند    تا بدل گشت بعلوی صفت سفلی من    قدسیان مژده فیض درجاتم دادند
تلخ کامیم شده دو که شیرین دهنان    از شکر ریزی لب طرفه نباتم دادند    تازه تر از ارم سبزتر از گلشن حسن
رنگ و بوی ز بهارت برکاتم دادند    هر نفس عشق تو نیرنگ کرامت باخت    چون فلک قطب منش بین چه ثباتم دادند
کان لعل و گهر و زر بتصرف دارم    تا بگنج از پی تقدیر براتم دادند    بریاض سخن آن ظل الهی که ز غیب
عندلیب آسا رنگین نغماتم دادند    وله لعبتان فلک از فتنه نجاتم دادند    بر گلستان ارم تازه براتم دادند
چون برون آمدم از هستی خود بی نام و نشان    حله نور ز انوار صفاتم دادند    نور ایمن چو برآورد ز هر موی سر
قطره چند ز خمخانه ذاتم دادند    طوطیم از شکرستان نخریدم زان رو    گلرخان از لب خود تازه نباتم دادند
شعله از هر سر مویم زده جوش عجبی    تشنه لب بودم از آن سر بفراتم دادند    مرغ آن تازه بهشتم که ز منقارم ریخت
نم کوثر ز لب آب حیاتم دادند    عاشق و هستم در حلقه مجنون بنشان    بخت بین لیلی شیرین حرکاتم دادند
گرد آن باغچه حسن بگردم که درو    نخل سبزی چو تو شیرین ثمراتم دادند    عندلیبم که چکد نغمه ز هر بال و پرم
هواداری گل خوش نغماتم دادند    خوبرویان که شه ملک لطافت بودند    شکر این بوسه از آن لب برکاتم دادند
شکر ایزد زبان دارم چون ظل الله    شاهی دانش و دین را برکاتم دادند    وله بتی دارم که از لعلش شراب نابکی بارد

زگلبرگِ رخِ رنگینش آبِ زندگی بارد    برافروزد چو رخسار از شرابِ ناب محبوبی    بمراتِ نگاهم آب و تابِ زندگی بارد
ز بس سیراب باشد از عرق گلبرگِ رخسارش    بروی تر دماغانش گلابِ زندگی بارد    سحابِ چینِ رخ اگر بارد بگلشن قطره بارها
کفِ ساقیِ گلچهرم سحابِ زندگی بارد    جبینش زهره آسا بر دلم نورِ بقا باشد    رخش هر گوشه عکسِ ماهتابِ زندگی بارد
تو آن شاخِ گلی کو در بهارستانِ رنگینی    گل از رخسار و ریحانِ شبابِ زندگی بارد    چو بر خیزی ز روی ناز از بالینِ محبوبی
ز چشمانت همه مستیِ خوابِ زندگی بارد    چو ظل الله خیالِ عارضش در دیده چون بینم    بجای عکسِ رویش آفتابِ زندگی بارد
وله خواهم بیار دردِ دلم مختصر رسد    ناگفته به سخن که از آن دردِ سر رسد    غافل مشو ز ناله و آهِ ضعیف دل
شبها که وقتِ نالهٔ مرغِ سحر رسد    هر چند با تو کار ندارد شرارِ دل    لرزد دلم چو نالهٔ او بر شرر رسد
از نیک و بد هر آنچه رسد خوش بود ولی    خوشتر بود که نیک ز بد بیشتر رسد    آغازِ حسن فتنهٔ آخر زمان شدی
تا بعد ازین چها ز تو ای فتنه گر رسد    مانده است بیخبر دلم از انتظارِ دوست    خرم دمیکه بر سر من بیخبر رسد
چون آتشِ خلیل و لا کاش خوش نشست    پروانه را چو شعله در آغوش در رسد    از میوهٔ بهشت کجا یاد میکنم
زان نخلِ نو رسیده بما گر ثمر رسد    سلطان اگر چه سوخت ز شوقِ نگاهِ تو    سویش نظر مکن که مبادا نظر رسد
وله عجب رعنا و زیبائی چه گویم    بخوبی عالم آرائی چه گویم    منور از تو گر دیده است چشمم
تو نورِ چشم و بینائی چه گویم    بفکرِ هیچ دانا در نیائی    عجب نازک معمائی چه گویم
ز تعریفت زبان از کار مانده    چو از تعریفِ بالائی چه گویم    ز سر تا پا چو یوسف رنگ و بوئی
دل و جانِ زلیخائی چه گویم    بکامِ خود ترا کس در نیابد    فزون از هر تمنائی چه گویم
عجب تر اینکه وصلت عینِ هجر است    نه از مائی و با مائی چه گویم    گلِ نشئه بفرقِ باده از تست
تو رنگین تر ز صهبائی چه گویم    بظل الله اگر سر در نیاری    چو حسنِ خویش خود رائی چه گویم

وله گاه در صومعه که دیرِ مغان گردیدیم
هر کجا در طلبِ دوست توان گردیدیم

از همه راه و روشش هست خبرها ما را    عمرها بهرِ همین گردِ جهان گردیدیم
پیشِ ما سود و زیانِ همه عالم هیچ است    گردِ عالم نه پیِ سود و زیان گردیدیم

بسکه دل را هوس شرح غمی بود بدوست — همچو سوسن ز سراپای زبان گردیدیم
گر جوان گشت زلیخا بدعای یوسف — بیدعا ما ز وصال تو جوان گردیدیم
پرتو دوست چو تابید بما ظل الله — بر همه خلق جهان نورفشان گردیدیم

وله

چاره تلخ نکاهت لب خندان کرده — زهر را نوشش لبت چشمهٔ حیوان کرده
ترک چشمت که شکست همه شاهان داده — من چه گویم که چه با جان عزیزان کرده
آشکارا انچه ز چشمان تو دیدم سهل است — هر چه کرده بمن آن عشوهٔ پنهان کرده
غرق موج است بدریای تو صد کشتی نوح — بحر حسن تو چه گویم که چه طوفان کرده
سیر گلگشت چمن نیست بعهدت کس را — جلوه‌های تو جهان جمله گلستان کرده
گر تو پروا نکنی درد دلم را رحم است — بر دل خسته که ترک همه درمان کرده
دلم از وعدهٔ لطفت نپذیرد آرام — بسکه دیدم که ترا غیر پشیمان کرده
عشق را سهل نگیرید که بی خیل و سپاه — ای بسا کشور آباد که ویران کرده
غم ز دشوار فلک نیست مرا ظل الله — لطف حق مشکل ما سر بسر آسان کرده

وله

بنوروز اگر با تو آسودمی — همه سال ده ده چه خوش بودمی
بچوگان سه گوی زرین مهر — بیک حمله از چرخ بر بودمی
گر از لطفت امداد می یافتم — دو صد عقدهٔ چرخ بگشودمی
حیا چند منعم ز صحبت کند — بکام دلم کاش بستودمی
غمت گر نبودی به از زندگی — چرا در غمت عمر فرسودمی
بصد لطف حرف رقیبان تو — شنیدم که ای کاش نشنودمی
نبودی ره عشق اگر شاه راه — چو ظل الله این ره نپیمودمی

وله

خصمی چو بپا با یکجا گشتی و رفتی
آیین و رسم یاری بگذاشتی و رفتی

چندان وفا که کردم چندان جفا که دیدم / ناکرده و ندیده انگاشتی و رفتی
یارب ز بخت و دولت امروز بر سر کیست / آن سایه کز سر ما برداشتی و رفتی
من دامن وفایت کی میگذارم از دست / گر تو وفا و یاری بگذاشتی و رفتی
چشمی که دیده رویت خود کور رواست بروی / کز خاک و خون ز هجرش انباشتی و رفتی
گفتی که از فراقت سلطان چه باک دارد / بیدرد هیچ خویشت پنداشتی و رفتی

## رباعیات

ای درگه تو سجده که شاه و گدا / در خورد تو توحید که دارد یارا
از امر مطاع قل هو الله احد / شد جرات این بیان دلکش ما را

هر چند که حق داد عطا خواهد داد / روزی که زنیک و بد سزا خواهد داد
در عرصه میار انچه پیمانه بود / کز لطف کریمانه خدا خواهد داد

نیشی که ز مار عشق خوردم بجگر / دردی ز فسون کرد طبیبان چه اثر
جائیکه از آنجا من این نیش رسید / آنجاست مرا دوا و افسون دیگر

محمود چو از ایاز شد گرم نیاز / خوش روشنی یافت ازین سوز و گداز
این فیض محبت که پس از چندین قرن / گرم است همان قصه محمود و ایاز

کز نور تجلی نرسید از طورم / وز فیض دم مسیح هم مهجورم
دارم ز دم علی حیات ابدی / وز نور محمدی سراپا نورم

از دوست اگرچه دلنوازی داریم / وز مرحمتش عدو گدازی داریم
با این همه از مرتبت عالی عشق / زین بیش امید سرفرازی داریم

از جور و جفای چرخ پرشور و فتن / احوال وطن راست نیاید بسخن
خورشید مرا چو به ز خورشیدش دید / خورشید مرا ز رشک نگذاشت بمن

## ترکیب بند در مرثیه سید الشهدا امام حسین علیه السلام

آمد محرم و غم دل بر بلاست باز
در دهر شور زلزلهٔ کربلاست باز

آگه ز حال عالم بالا نیم و لیک
دور فلک چو حلقهٔ ماتم سراست باز

شادی و خرمی همه بر یک کنار شد
دوران درد و غصه و رنج و بلاست باز

تاج مرصع از سر شاهان شده است دور
پیراهن تحمل این غم قباست باز

اورنگ خسروی ز میان بر کنار شد
بر جای تخت پادشهی بوریاست باز

بر جان مصطفی است اگر صد هزار غم
صد گونه هم نصیب دل مرتضی است باز

دشوار شد نفس زدن از درد این عزا
ایام رنج و محنت خیر النساست باز

خیر البشر به صد غم و درد است زین عزا
بر دل فضای جمله جهان تنگناست باز

آنکس که هیچگه خبرش از غمی نبود
در چنگ صد هزار الم مبتلاست باز

این ماتم و الم نه همین شد نصیب ما
هنگام ماتم همه ارض و سماست باز

ز اهل سما و ارض مصیبت عجب مدان
در ماتم چنین غم و محنت عجب مدان

ایضاً

دوران غم ز ماه محرم رسیده است
هنگام آه و ناله و ماتم رسیده است

نزدیک شد که دود برآید ز نه فلک
بر چرخ بسکه آه دمادم رسیده است

آه و فغان دل ز پی هم عجب مدار
صد درد و غم به دل ز پی هم رسیده است

کز روزگار زیر و زبر گشته دور نیست
کم نیست ماتمی که به عالم رسیده است

آل رسول را عظمتها که داده حق
درخورد آن مصیبت اعظم رسیده است

روز جزا عجب که برآرد ز خاک سر
ننگی که از یزید به آدم رسیده است

از بحر اگرچه روی زمین جمله نم نیافت
زین واقعه زمین همه جا نم رسیده است

گویا که از ملایکه ساکن حرم
آثار آب دیده به زمزم رسیده است

داریم صد جهان غم ازین ماتم و هنوز
نسبت به حال حصهٔ ما کم رسیده است

ظل الله از مصیبت سلطان کربلا
تاب سخن نماند ز بس غم رسیده است

ایضاً

ای چرخ از تو رنج و بلای عجب رسید | شرمی که فتنهٔ تو بجای عجب رسید
واحسرتا که فتنهٔ دوران ز حد گذشت | رنج و بلای شاه شهیدان ز حد گذشت
واحسرتا که بر شه دنیا و دین چنین | بیداد اهل فتنه و طغیان ز حد گذشت
کشتی شکستگان ز جان دست شسته را | در بحر غم شکنجهٔ طوفان ز حد گذشت
لب تشنگان بادیهٔ پر سموم را | تفسیدگی سینهٔ سوزان ز حد گذشت
طوفان نوح خاسته دوران عجب مدار | کز موج خیز دیدهٔ گریان ز حد گذشت
افغان ازین عزا که غم و رنج و محنتش | چون زخم درد خوردهٔ کنعان ز حد گذشت
از بهر انتقام شهیدان کربلا | آه و فغان که مهلت یزدان ز حد گذشت
ما را ز ماتم و شر دین راز دشمنان | آشفتگی حال پریشان ز حد گذشت
ظل اللهیا ظهور ز مهدی امیدوار | از کفر چون مصائب ایمان ز حد گذشت
ذکر فلک بدیدهٔ گریان نشسته ایم | عمریست در مصیبت ایمان نشسته ایم

ایضاً

آن دور ماتم است که از غم امان نماند | آن عهد غم که طاقت تاب و توان نماند
آن روزگار تلخ که هر چند بنگری | از شهدهای عیش بعالم نشان نماند
آشفتگی دهر ز ماتم عجب مدار | در عهد ماتمی که سر سروران نماند
عهد مصیبت است که شاه پیمبران | بی سوز و گریه یکنفس و یکزمان نماند
دوران محنت است که سلطان اولیا | یک لحظه خالی از الم بیکران نماند
آن صعب ماتمیست که خیر النسا از آن | فارغ دمی ز نوحه و آه و فغان نماند
ایام ماتمیست که شبهاش تا بروز | بی دیده های غرقه بخون آسمان نماند
پیر و جوان و هر چو طفلان بگریه اند | لذت ز زندگی پی پیر و جوان نماند
از زندگی خلق جهان در تعجبم | بعد از چنین قضیه که جان جهان نماند
ظل الله آنچه گفت ازین قصه شمه ایست | کز سوز درد قدرت شرح و بیان نماند

تا دهر هست دست و گریبان این غمست — ایضاً — این غم نه همچو باقی غمهای عالم است
در کربلا هجوم بلا را نظر کنید — جمعیت بلا همه یکجا نظر کنید
در پرده چرخ هرچه دل خصم خواست کرد — حس پوشش ظلم گنبد مینا نظر کنید
بر حلق تشنه از دم تیغ آب داده اند — احوال دوستان خدا را نظر کنید
آل رسول را باسیری همی برند — شرم و حیا و فتنه کبرا نظر کنید
احوال اهلبیت پس از حضرت امام — چون باشد از شماتت اعدا نظر کنید
ننگی که از یزید بر اسلام آمده است — صد طعنه از یهود و نصاری نظر کنید
قتل امام را سبب کام کرده اند — بر آرزوی شوم و تمنا نظر کنید
ظلم یزیدیان جفا کیش بیحیا — با صد هزار لعن مهیا نظر کنید
از شومی یزید سگ آن نحس بدفعال — ایضاً — ماتم نگر که کهنه نشد در هزار سال
ناکام شد امام و شدش خصم کامکار — آه و فغان ز بوالعجبیهای روزگار
آل نبی بصد الم و رنج مبتلا — آل یزید خرم و خوش با صد افتخار
عالم چنان بر آل نبی تیره شد که نیست — امید روشنی مگر از آه پر شرار
آه و فغان که تشنه لبان را نمیرسد — آبی ز روزگار بجز تیغ آبدار
آه از دمی که خویش و عزیزان خویش را — مغلوب خصم دید شه دین خوار و زار
آه از دمیکه چون شه دین خصم و دوست دید — نسبت بخصم دوست یکی بود و آن هزار
گوید اگر کسی که ثنا نیست حرب کرد — هست آن مثل جواب که نار است به ز عار
می گفت عذر واقعه کربلا یزید — خاک سیاه بر سر او باد و اعتذار
کفر صریح قوم لعین یزیدیان — در دشت کربلا بنگر چون شد آشکار
از لعن آن گروه تسلی کنید دل — ای دوستان هشت و چهار و ده و چهار
ارکان دین شکسته شد از نسبت یزید — محکم کنید دین خود از لعنت یزید

یارب بجان فشانی سلطان کربلا  ایضاً  یارب بشاهِ بی سر و سامان کربلا
یارب بسوزِ سینهٔ تفسیدهٔ رسول    از سوز و داغِ بیحد و پایانِ کربلا
یارب باضطرابِ دلِ شاهِ اولیا    از درد و اضطرابِ عزیزانِ کربلا
یارب باشکِ دیدهٔ خونبارِ فاطمه    در ماتمِ شهیدِ بیابانِ کربلا
یارب بزهر کشته شهید بلا حسن    کو را رسید زهر نواز خوانِ کربلا
یارب بحقِ زینِ عباد آن شهِ اسیر    صاحب عزا و واله و حیرانِ کربلا
یارب بآن شهان دگر هشت عز شان    وان قوم غرق گشتهٔ طوفانِ کربلا
کز لطف جرمِ جملهٔ محبانِ شان ببخش    روزیکه هست پرسشِ طوفانِ کربلا
ظل الله آنکه نسبتِ خاصش بکربلاست    حشرش نما بجمعِ خاصانِ کربلا
زآن قوم بحساب بجنت روندگان    او را جدا مساز به سلطانِ کربلا
یارب به کشتهٔ تیغِ بلا حسین    بر ما نظر نمای که داریم وا حسین

شد محرم باز و ما را داغِ ماتم تازه شد
داغِ ماتم در دل و در دیدها نم تازه شد

غلغلِ هفت آسمان در گوشِ جانم میرسد    تا محرم آمد آشوبِ ماتم تازه شد
بهرِ جانِ ما غمِ جانسوزِ عالم عالم است    از محرم تا غم و اندوهِ عالم تازه شد
حضرتِ خیرالنسا را دمبدم سوزِ نویست    مصطفی و مرتضی را محنت و غم تازه شد
از غمِ شاهِ رسل و ز محنتِ خیرالنسا    درد و اندوهِ دلِ عیسی و مریم تازه شد
چون نصیبِ کربلا غمها دمادم بوده است    اندرین مه بهرِ ما هم غم دمادم تازه شد
از پی هم چون رسید اندوه و غم در کربلا    محنت و غم در دلِ ما از پی هم تازه شد
عرقِ خون بینیم سراسر داغ دلها زین عزا    لاله زار داغ دلها اینچنین کم تازه شد
همچو ظل الله شادیهاست در حشرم امید    زین غمِ بیحد که در دل هر محرم تازه شد

باب ششم در بیان احوال پادشاه ذی شوکت و حشمت زینت بخش اورنگ شاهی قائم مقام حضرت ظل اللّٰهی پادشاه معدلت پناه سلطان عبداللّٰه قطب شاه مشتمل بر سه فصل فصل اوّل در جلوس میمنت مانوس و جشن آن و فرستادن مکاتیب مودت اسالیب سلاطین زمان بخدمت آن پادشاه عالیشان و بعضی وقائع دیگر ذکر جلوس میمنت مانوس نظام الدین احمد ابن عبداللّٰه شیرازی در تاریخیکه در احوال آن خسرو بلند اقبال نوشته آورده که چون عطیات نامحدود و مواهب نامعدود از جانب باری جل شانه واصل ذات قدسی آیات و شامل احوال عالی درجات آن زیبنده سریر جهانداری بود و بعد از آنکه سن شریف بیازده سال و پنجاه و یازده روز رسید بر اورنگ سلطنت و سریر خلافت جلوس فرمود و در روز رحلت حضرت ظل اللّٰهی منصور خان حبشی و غیره جهت رفع خلل و دفع فساد اهل بازار و اوباش چنانکه قبل ازین بقلم آمد آن خاقان بلند مکان را بتخت فرمانروائی نشانیدند و صبح روز دویم بتاریخ چهاردهم ماه جمادی الاولی سنه ۱۰۳۵ خمس و ثلاثین و الف هجری از کرباس کردون اساس نقارخانه پادشاهی صدای عالم ادای نوازش دمامه و کوس کورکه بشارت و نوای کرنا و نفیر به کره اثیر رسید صلائے عیش و عشرت بعالمیان در دادند و بارگاه معدلت پناه را از ازدحام عساکر نصرت نشان و امرائے عظیم الشان و عمال کاروان و سائر طوائف چاکران مشابه فضائی بهجت افزائی عیدگاه گردانیدند و خسرو یوسف جمال سکندر اقبال مانند آفتاب از مطلع عزت و اجلال طلوع نموده بر تخت سلطنت جلوس فرمود و همگنان در آداب گاه ایستاده آداب عقیدت و نیازمندی بجا آوردند و زبان به دعای ازدیاد عمر و دولت و ثنا و تهنیت کشودند و بامر جهان مطاع ابواب خزانه و جامدارخانه مفتوح ساخته زر نقد و مرصع آلات متکاثره و تشریفات فاخره برآوردند و جمیع ملازمان دولت را از اکابر تا اصاغر

علی قدر مراتبهم بعنایت و مکرمت آن نواخته شدند و بحکام بلاد و عمال محال فرامین بشارت جلوس
همایون نوشتند و خلعتها و تشریفات با آنها ارسال داشتند و سادات عالی درجات و اهل عدالت
و طلبه علوم و سائر ارباب استحقاق فراخور حال بشمول احسان و اکرام شاهی گشتند و بر فیلها و عرابها
زر و تنکه بار کرده در اسواق و کوچها گردانیده بر تمام عوام الناس قسمت نمودند و از حبس
و زندان جمیع بندیان و مجرمان را آزاد کردند و شعرا اشعار آبدار و قصائد غرا در تهنیت
و تاریخ جلوس گفته بودند بصلات زیاده از آنچه که در تخیل شان نگنجد اختصاص یافتند و مولانا نارو
ماده تاریخ جلوس مبارک را در قطعه درج کرده است * مزین شد جهانی از جلوس شاه عبدالله
و شاعر دیگر این ماده تاریخ در قطعه بسته است * شد شاه رکن قطب زمان عبدالله * طبقات
انام از تهنیت جلوس خسرو عالی‌مقام در مهال امنیت و آسائش مقام و آرام گرفتند و خارستان
غم و الم را به بهارستان شادمانی و نعم مبدل ساختند **ذکر رسیدن رسولان سلاطین
با رسائل مودت آئین مشتمل پرسش و تهنیت** چون خبر وحشت اثر رحلت
پادشاه رضوان مرتبت و بشارت خرمی جلوس سکندر حشمت بمسامع اجلال سلاطین
آفاق رسید عالیحضرت سلطنت دستگاه ابراهیم عادل شاه شاه ابو الحسن را و عالیحضرت
جمجاه برهان نظام شاه ثانی میر جعفر را که آن هر دو از مقربان و معتمدان اند و پادشاه عالیجاه
بودند با مکاتیب پرسش و تهنیت و تحف و هدایا از اسب و فیل و مرصع آلات بخدمت خاقان
زمان فرستاده بودند چون رسولان بحوالی دار السلطنت حیدرآباد صانها الله عن الخلل و الفسا
رسیدند از پایه سریر سلطنت معتمدان امین باستقبال ایشان مامور گردیدند که برسوم ضیافت
و لوازم مهمانداری قیام نموده هر دو مشار الیهما را بپایگاه عالی بیاورند ماموران مذکور باستقبال
شتافته بلوازم ضیافت و مهمانداری پرداخته باکرام تمام بحضور آوردند رسولان مذکور بشرف بساط بوس
فائز گشته بمراسم پرسش و تعزیت و لوازم مبارکباد و تهنیت اقدام نمودند و خاقان زمان ایشان را بتشریفات
خاص نواخته منازل رفیع و عمارات وسیع جهت نزول ایشان تعین نمودند و نیز در سال جلوس میمنت مانوس

اخلاص خان قزوینی از جانب شاهزاده اعظم شاهزادهٔ خرم ولد خسرو ممالک هندوستان
نورالدین جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه بجهت تهنیت مبارکباد
با تبرکات شاهانه و مکتوب تهنیت اسلوب بحضور خاقان زمان رسیده مراتب رسالت
ادا نمود و بانعام اکرام و افراط امتیاز یافته در منزل عالی که بجهت او مقرر کرده بودند فرود
آمد و بعد چندی بعضی معتمدان درگاه والا با تحف و هدایای لایق و مکاتب محبت اسالیب
بموافقت رسولان سلاطین دکن روانه بیجاپور و دولت آباد شدند و رسول شاهزاده والاشان
بعد از آنکه مستدعیات او بعز اجابت مقرون گردید مسرور و مقضی المرام رخصت انصراف
حاصل کرده مراجعت نمود ذکر سرفرازی یافتن بعضی از ملازمان ببعضی
تعلقات و معزول گشتن برخی دیگر از آن خدمات و بحال ماندن
سائر عمال و اکثری از اهل خدمات نظام الدین احمد در تاریخ خود آورده
که در اواخر عهد سلطنت سلطان جنت مکان چون نواب علامی فهامی میر محمد مومن
علیه الرحمه برحمت ایزدی پیوست سلطان مبرور مغفور منصب جلیل القدر پیشوائی را بیکی
از مقربان سریر خلافت تفویض نفرمود و خود بنفس اقدس مشغول امور سلطنت می‌نمود و سیادت
پناه میر محمد رضای استرآبادی که بعد از خواجه مظفر علی بیگ و توجه نواب علامی فهامی بآن
منصب سرفرازی یافته بود بنابر حسب الحکم بعضی مهمات را سرانجام میداد و چون پادشاه معدلت
پناه بجای والد ماجد خود بر اورنگ خلافت جلوس نمود رای عالم آرای خورشید ضیا
اقتضای آن نمود که پیشوای خردمند با تدبیر بجهت ضبط قواعد سلطنت و ربط عاقد مهام سپاه
و رعیت تعیین فرماید والده سلطان جنت مکان متوجه یاد خود شاه محمد ولد شاه علی عرب
پیرزاده شده باتفاق خواجه سرایان عمده قرارداد که مشارالیه باین منصب عز اختصاص یابد
و منصور خان حبشی که سابقا بجوالداری لشکر رکاب ممتاز بود به تشریفات سپهسالاری سرافراز گردد
و میرزا روزبهان اصفهانی را که پادشاه مغفرت پناه بعد از عزل خواجه افضل ترکه منصب

سر غسلی اختصاص بخشیده بود و مدت دو ماه بانخدمت جلیل القدر اشتغال داشت
معزول گردانید پس حسب القرار در اول سال جلوس همایون شاه محمد موصوف را بتشریف پیشوایی
نوازید و چون مشار الیه از کاردانی و پیش بینی بهره نداشت عالیجناب علامة العلماء شیخ محمد شهیر
بابن خاتون را که از ممالک ایران بعد از ادای مراسم رسالت مراجعت نموده بود و خاقان جنت
مکان میخواست که خدمت بزرگ مشار الیه تفویض فرماید خلعت نیابت پیشوایی مرحمت شد
و رخصت جلوس نزدیک تخت بر نسبت شاه محمد پیشوا ارزانی گشت و منصب دبیری نیز بآن
عالیجناب مفوض گردید و چون مشار الیه بامور جزوی و کلی این دو خدمت کما ینبغی می پرداخت
از جهت شاه محمد پیشوا همواره بآن دولتخواه طریق نفاق مسلوک میداشت و منصورخان که
بمنصب رفیع القدر سرچنگلی سربلندی یافته بود و چون از فن نویسندگی و عملداری بی بهره بود بامداد
و اعانت مهابت منصب سرچنگلی را سرانجام میداد و اکثر متوجه حال سپاه گشته در مقام غرور پرداخت
این فرقه در آمد و بعضی خواجه سرایان معتبر قدیم الخدمت را که در عهد خاقان جنت مکان نهایت
مقرب و بخدمات عمده سرفرازی داشتند مثل ملک یوسف و ملک عنبر بنا بر غمز و سعایت
بعضی از بیچیان عزل و نصب نمودند و سیصد غلام گرجی و حبشی را که ملک عنبر فراهم آورده
ضمیمه لشکر ظفر اثر گردانیده خدمت حواله داری ایشان داشت از او جدا نموده هر یک را
بقدر مراتب از هزار تنکه تا سه هزار تنکه ماهیانه مقرر کرده در بیرون دولتخانه منازل دادند و از
جمله چهار نفر را که آثار رشد و تمیز بر ناصیه ایشان هویدا بود خطاب خانی یکی را که غلام ترکی
نژاد بود بخطاب فیروز خان و سه نفر دیگر را که حبشی بودند یکی را بخطاب آدم خان و یکی دیگر را
بخطاب یاقوت خان و دیگری را بخطاب حمید خان سرفراز ساخته هر یک را سردار فوجی از
عساکر گردانیدند و قاسم بیگ ولد مرشد قلی بیگ ترکمان را که خدمت کوتوالی دار السلطنت داشت
و حسن بیگ شیرازی را که نایب او بود و میرزا قاسم بیگ رهستانی که بخدمت ناظر الملکی سرفراز بودند
بدستور سابق بحال داشتند و خواجه افضل ترک قبل از رحلت خاقان جنت مکان باندک زمان

از منصب سرخیلی و سرداری معزول گشته و جاگیر چهار لاک هون مشروطی از او تغیر شده بود باز بعی منصور خان بمان خدمت و جاگیر با و مفوض گشت مجدداً از جمله امرای عظام گردید و اعتماد رائو و نارائن رائو و سوری رائو از قوم برهمه که بخدمت دبیری فرامین هندی و مجموعه داری که عبارت از استیفای ممالک است و دست نویسی سرفراز بودند خدمات مذکور بر آنها برقرار ماند و اعتماد رائو را تقرب درگاه نیز دست داد و امرای عالیشان و نایکواڑیان معتبر مثل دهرما راو و اسیر رائو و عمال دیگر که بمناصب بلند و خدمات ارجمند سرفرازی داشتند بطریق سابق بحال و برقرار ماند

## ذکر توجه فرمودن خاقان زمان بسیر حدائق حوالی دار السلطنة واشتغال نمودن بعیش و عشرت و بیان ذکر سالگره ان خسرو

زمان چون خاطر اشرف را بعد جلوس همایون بر سریر خلافت فراغی از انتظام مهام سپاه و رعیت دست داد طبع اقدس مائل بسیر و تماشای ریاض و بساطین شد و در فصل برشکال که در هندوستان برنگ فصل بهار ایران فرحت انگیز و مسرت امیز است بسیر باغ لنگم پلی قطعه ایست از بهشت برین و پادشاه مغفرت پناه سلطان محمد علی قطبشاه نور الله مضجعه احداث آن نموده و عمارات عالی دران بنا فرموده و محل عیش و عشرت آن خسرو رضوان مرتب بود متوجه گردید و بانشاط زهره ساز و بزدان دلنواز دران گلشن مینو آئین مدت یکهفته طرح بزم نشاط و عیش و انبساط انداخت و ابواب مسرت و کامرانی دران فصل فرحت وصل بروی خلائق مفتوح ساخت پس ازان بکوه نبات گهاٹ که از جانب شمال متصل به بساطین دار السلطنة واقعست روی توجه آورد و در اطراف کوه مذکور مقدار دو فرسخ در دو فرسخ بساطین پر اشجار و ریاض پر اثمار و عمارات رفیع و ابنیه وسیع است و در جانب شمال آن حوض حسین ساگر که دریاچه ایست بغایت عریض و طویل و عمیق حدی بطول یک فرسخ و بارتفاع هفده ذرعه و بعرض نیم فرسخ

تخمیناً از گچ و سنگ بر کنار آن دریاچه بسته اند و مشهورست که پادشاه غفران پناه ابراهیم قطب شاه طاب ثراه دو لک هون خرج حفر و سد آن حوض نموده از آب باران مملو ساخته و بر فراز آن کوه مذکور واقع است و پادشاه مغفرت پناه محمد قلی قطب شاه نور الله مرقده عمارت رفیع مشتمل بر سه طبقه و چند عمارات دیگر که اثاثه سلطنت وتجمل حشمت و شوکت و اسباب کارخانهای پادشاهی در آن گنبد از بالا تا پائین جا بجا ترتیب داده یکدولتخانه عالیشان و هشت اماکن دیگر جهت ملازمان نیز مرتب ساخته و سیاحان روی زمین سیرگاهی بدین آئین در اقالیم سبعه ندیده اند و مورخین صدق شعار از هیچ شهریار این نو آثار در زیر این گنبد زرنگار نشان نداده اند القصه درین مقام دلکشا و منزل نزهت افزا چندی بعیش و طرب بسر برده بسیر باغ نبی که شبیه گلشن فردوس است و عمارت عالی در آن باغ در زمان پادشاه فردوس آرامگاه سلطان محمد قطب شاه بطرز عمارات عراق تعمیر یافته و تکلفات بسیار از طلا و لاجورد و نقاشی در آن عمارت دلپذیر بکار رفته تشریف فرما شد و اکثر فصل برشکال در گلگشت گلشن و گلزار و سیر کهسار گذرانیده داد عیش و عشرت داد و درین اوقات در ولایت دکن چنان اشتهار یافت که خاقان زمان بعزم تسخیر ممالک ببهانه سیر از دار السلطنت بیرون آمده است ازینجهت همگنان در مقام خوف و هراس بودند و چون رونق افزای دولتخانه همایون شد تفرقهٔ خاطر اندیشه ماکان بجمعیت مبدل گشت و بعد از ان جشن سالگره همایون بائینی ترتیب یافت که اگر سخنوران فصاحت بیان در توصیفش دفاتر نگارند از عهدهٔ شمهٔ وصفش بیرون نیایند و جمیع طوایف انام از خاص و عام بتشریفات و انعامات که بقیاس در نگنجد سرفرازی یافتند و زبان بدعا و ثنای شهریار کامگار گشودند ذکر جشن مولود النبی صلی الله علیه و آله و سلم نظام الدین احمد در تاریخ خود آورده که در زمان پادشاه مغفرت پناه سلطان محمد قطب شاه طریق جشن مولود النبی مسدود شده بود و وجه اخراجات این جشن بعلما و فضلا و صلحا و فقرا

مرحمت میگشت و چند نوبت شیلان کثیر الالوان که خرج آن یکهزار هون مقرر بود کشیده میشد و چون خاقان زمان برا و رنگ خلافت نشست فرمان واجب الاتباع شرف نفاذ یافت که بسامان و استعداد لوازم این جشن پردازند و اضعاف مضاعف آنچه که در سنوات سابق خرج میشد بمصرف رسانند پس جهان کهن را بآئین نو مزین ساختند در میدان قصر داد محل خیمه مشتمل بر چهل ستون برپا کردند و در شب دهم ربیع الاول که بقول اصح روز ولادت حضرت خیر البشر است صلای عیش و عشرت در دادند و مدت دوازده روز و شب این سور پر سرور که قلم و زبان از شرح و بیان وصفش اعتراف بعجز و قصور دارد امتداد می یافت و در شب آخر این جشن خوان الوان نعم در میدان داد محل میکشیدند و خواص و عوام طبقات اسلام از آن خوان کرم تناول مینمودند و تمام اطراف میدان را در آن شب چراغان میکردند و آلات آتشبازی بسیار اندرون و بیرون دولتخانه سر میدادند و آنشب تا صباح بعیش و عشرت می پرداختند و هنگامه رقص و ساز را تا طلوع آفتاب جهانتاب گرم میداشتند و نیز در آخر این شب خاقان زمان از دولتخانه خاص بر فیل کوه شکوه سوار شده با جمیع ارکان دولت و سلاحداران باحتشام تمام متوجه تفرج و تماشای آئین بندی شهر میشد تا چبوتره کوتوالی تشریف برده فیل کوه شکوه را یکجا مرصع لمحه نگاه میداشت و عهده داران عمده طبق های زر و جواهر نثار می نمودند و سوداگران و تاجران که دکاکین میدان را بانواع تکلفات و مرصع آلات آئین می بستند تحایف مرغوب گذرانیده به تشریفات و انعامات سرفراز میشدند و بعد فراغ از تماشا بهمان شوکت و حشمت مراجعت میفرمود و اخراجات این جشن هر سال سی هزار هون در عهد خاقان زمان تقرر یافت ذکر بجا آوردن مراسم تعزیت جناب سید الشهدا علیه السلام در ماه محرم الحرام مخفی نماند که از ابتدای سلطنة سلسله رفیعه قطبشاهیه رسمیست قدیم و قانونیست مستدیم که در شهر محرم به تعزیه حضرت

امام جگر گوشهٔ سید انام بپا دارند خاصه از زمان پادشاه جنت آرامگاه محمد قلی قطب شاه این
رسم تعزیت روز افزون شد تا اینکه در عهد سلطنت خاقان زمان امر جهان مطاع
بجمیع ممالک محروسه شرف صدور یافت که در نقارخانها دست از نوازش کوس و نقاره
باز دارند و جمیع خوان سالاران و چاشنی گران در مطبخ خاص و عام لحوم داخل اغذیه
و اطعمه ننمایند و قصابان دکاکین خود بر دارند چه ازین مراوش این بود که در عشره ذی روحی
ذبح نشود و تنبولیان برگ نفروشند که موجب زینت زنان است و جمیع لذات و تکلفات
مباح ممنوع و متروک باشد و احکام مذکور بر کل طبقات انام از مسلم و کافر در ممالک محروسه
درین ایام غم انجام جاری بود و از جامدارخانه عامره چندهزار دست رخت سیاه و کبود
با اعصاهای سبز و سیاه باکثر ملازمان و بندگان بارگاه و ذاکران و مداحان تقسیم می
یافت و در هر دو الاوهٔ پادشاهی که یکی درون دولتخانه بود و دیگری در بازار دار السلطنه
فرش سقرلاط سبز و سیاه می گسترانیدند و سقف آنرا مخمل و اطلس کبود می پوشیدند و در هر الاوه
چهارده علم باسم چهارده معصوم علیه السلام استاده می کردند و زر لفافهای
چهارده ذرعی که قرآن و ادعیه ماثوره در آن منقوش باشند بآن علمها به پوشانیدند و چراغدانها
و شمعدانهای بزرگ برنجی که در هر یک صد چراغ و دو وبیست چراغ روشن میشد بصورت
اشجار پرشاخ ساخته برابر ایوانها گذاشته شمعهای کافوری بالای ایوان و اطراف
حوض چیده هر شب می افروختند و ذاکران خوش خوان و تعزیه داران جناب حضرت
سید الشهدا در انجا حاضر شده بخواندن روضه و خطبه و مرثیه و مناقب اشتغال می ورزیدند
و بجای اشک قطرات خون دل از دیده می ریختند و بعد فراغ از مراسم تعزیه انواع اطعمه و اغذیه
حاضر آورده بآنها می خورانیدند و در قصبات و محلات حوالی شهر بلده خانه بخانه
بهیچه [illegible] یه و سوگواری قیام می نمودند و شب ششم ماه محرم علمهای الاوه که بیرون دولتخانه
در تحویل [illegible] د بمیدان وسیع الفضای دادمحل می آوردند و رسته و بازارها و اطراف میدان چراغان

میکردند و جمعی کثیر از محبان ائمهٔ اطهار شمعها بدست گرفته و ذاکران و مداحان بمرثیه خوانی و مداحی مشغول گشته تا بانی در میدان دادمحل می آمدند و در آن شب خاقان زمان بالای محل تشریف آورده بصحبت سیاه پوشان ولنگرهای زمانیزه از حضور ارسال میفرمود که قوال و سائر خلائق فاتحه و دوام دولت خوانده تا بمنی که آمده بودند مراجعت مینمودند و همچنین تا آخر ایام عاشوره هر شب از الاوه های محلات شهر و اطراف علمها در میدان دادمحل می آوردند و صبح دهم محرم الحرام پادشاه کسوت سیاه پوشیده پای برهنه با علمها که مرثیه خوانان پیش آن علمها مرثیه میخواندند با جمعی از غلامان خاص و امرا و اعیان و مقربان زاری و شیون کنان قریب سه هزار قدم راه تا بانی طی نموده بمسجدی که متصل ایوان الاوهٔ حضور بود می آمده و قصهٔ شهادت شهدای کربلا و گرفتاری سراپرده نشینان حرم محترم آن زبدهٔ آل عبا که از شنیدن آن مصائب دلها همه خونناب و اشک چشمها بمثابهٔ سیلاب می گردد استماع می نمود و غریو و غلغلهٔ نوحه و گریه از خلائق برمیخواست بعد از آن فاتحه خونده بدولتخانه مراجعت میفرمود و بزیارت حضرت سید الشهدا و نمازی که درین روز مروی باخبار صحیح است اشتغال می ورزید و بعد صرف طعام نذر حضرت امام علیه الصلواة و السلام از عامدار خانهٔ عامرهٔ پادشاهی و دو دو بیست دست رخت با کیسهای زر بدو بیست سیدزادهٔ یتیم عنایت و مرحمت می شد و هرسال در ماه محرم مبلغ دوازده هزار هون ماورای اخراجات روشنی و طعام و غیره بسادات و علما و صلحا و فقرا میرسید و در جمیع ممالک محروسهٔ تلنگانه مقرر بود که در ایام عاشوره در دیوانخانه ها علمها بر پا میکردند و عمال محال وجه اخراجات آن میرسانیدند و دیوان دفتر خانه پادشاهی آنرا در حساب سرکار محسوب میداشت

**ذکر توجه خاقان زمان بجانب کوه طور بقصد سیر و تماشا**

در جانب جنوب دار السلطنت کوهی است با صفا قابل سیر و تماشا و سلطان جنت مکان محمد قلی قطب شاه طاب ثراه بالای آن کوه عمارت و قصر رفیع مشتمل بر سه طبقه و ایوانهای وسیع و شه‌نشینان و غرفها به تکلفات گوناگون و تصرفات موزون ساخته و پر

از بنای این قصر طاقهای بلند و فضای دلکشا محاذی نشیمن از آهک و سنگ ترتیب داده
و بر بالای آن حوضی بطول پنجاه گز و در دامنه آن کوه عمارت دیگر مشابه بروج که تجمل سلطنت
و اثاثه پادشاهی در آن گنجد جا بجا بنا نموده آن جبل پر صفا و نور را مسمی بکوه طور گردانیده در اطراف
آن فرسخ در فرسخ بساطین پر اشجار و باغهای پر اثمار احداث فرموده و امرای عالیشان
و وزرای رفیع المکان نیز در حواله آن کوه عمارات و حدائق ساخته بودند و در ما بین این کوه
و کوه نبات کهاٹ که مسافت آن تخمیناً چهار فرسخ گفته اند تمام بساتین واقع العرض در صبحی
که هوا از غایت لطافت هنوز نسیم سحری داشت و لمعات صبح صادق در کار بود و دری
بود و موسم ربیع نغر بال ابر رطوبت بیزی میکرد و گاهی سحاب باران ریزی مینمود خاقان
زمان کلیم آسا بآن کوه طور روان شده و بر بالای عمارت فلک شکوه آن کوه بر آمده جهان
سبز و خورم و سواد آبادی و خضرت بساتین چندانکه حسن بصر مشاهده نماید از اطراف منظر در آورد
و از غایت فرح و نشاط در انجا بساط عیش و انبساط بگسترد نظم زیکسو مجلس اعیان دولت
زیکسو بزم خاص اهل عشرت سران و سروران یکسو ستاده زیکسو فوج محبوبان ساده
زیک جانب صفی از نامداران همه با فرو شان شهریاران زیک جانب بهشتی شد پدیدار
ز غلمان پری و حور بسیار و تا مدت یکماه در آن عشرت سرا العیش و عشرت اشتغال نمود
من بعد از کوه طور فرود آمده بریاض و بساتین حوالی و حواشی آن که هر کدام چون بهشت
خرم و در خضرت و نظارت مثل گلزار ارم بود نزول اجلال فرمود و هر روز بگشت گلزاری و
سیر شگوفه زاری متوجه شده و طبع اقدس را در آن آب و هوا فصل فرح افزا شگفتگی افزود
تا ایام برشکال منقضی شد آنگاه متوجه دار السلطنت گردیده شهر را بورود مسعود خود رونق
بخشید ذکر طلب داشتن منصور خان حبشی میر سید محمد اسفراینی و ملا محمد تقی
تفرشی را و آنچه که بعد از ان صورت ظهور گرفت چون منصور خان حبشی که سابقاً
سرفرازی عین الملکی که پایه از وزارت است و حوالی داری لشکر رکاب داشت

و در سنهٔ جلوس همایون چنانکه پیش ازین مذکور شد بمنصب فیع حملهٔ الملکی سرفرازی یافت و قرب و منزلتش روز افزون شده تا آن پایه رسید که در میزان اعتبار کفهٔ رتبهٔ خود را از کفهٔ مرتبهٔ مقربان عالی مقدار ثقیل ترمی سنجید در اواخر سنهٔ دوم جلوس همایون از جهت آزردگی خاطر از شاه محمد پیشوا و قاسم بیگ کوتوال که رجوع باونمی آورند مرزا سید محمد اسفرائی را که در زمان پادشاه مغفرت پناه چند مدت از مجلسیان حضور وافرالنور بود و بعد از آن رخصت رفتن حرمین شریفین حاصل نموده بجانب هندوستان ببلده لاهور رسیده در خدمت پادشاه طیموری نژاد نورالدین پادشاه اقامت نموده بود مکتوبی مشتمل بر ترغیب و تحریص آمدن اینجا و تفویض بعضی خدمات بد و فرستاده طلبید و مرکوز خاطرش این بود که قاسم بیگ را از خدمت کوتوالی معزول ساخته او را از حضور بدان خدمت منصوب گرداند تا اینکه در تاریخ نهم شهر محرم الحرام سنه سبعه و ثلاثین والف هجری در شب چراغان سیدان در بارکه قاسم بیگ کوتوال در مقام اهتمام چراغان و صفای میدان بود یکی از غلامان حبشی دیوانی نسبت باو سخن بی ادبی گفت و چون تادیب آن غلام بواسطه حمایت آقائی او منصورخان صورت نه بست ازین خفت ملالی بهم رسانیده ترک منصب کوتوالی نموده و حشم کوتوالی را بکوتوال خانه فرستاده بخانه خود رفت منصورخان درینوقت فرصت غنیمت دانسته ملا محمد تقی تفرشی را که حواله دار حیلی خانه بود بسرعت تمام طلب نمود ملای مذکور بکمال دلخوشی یک زنجیر فیل بزرگ و پنجهزار هون نقد و تحف و هدای نفیس همراه گرفته بدارالسلطنت آمد منصورخان از ورود او مسرور گردیده قرار داد که بحضور وافرالنور برده به تشریف کوتوالی سرفراز گرداند چون تقدیر ایزدی مساعد تدبیر آن حبشی نبود در مدت سه ماه مولوی مذکور را چند نوبت بدولت خانه عالیه برد و زر و فیل و هدایا از نظر انور گذرانید اما سعادت بساط بوسی میسر نشد و حسن بیگ نائب کوتوال از غرهٔ محرم الحرام روز و شب در سرانجام مهام کوتوالی اشتغال نمود و غایت جد و جهد مبذول میداشت

تا در هفدهم ربیع الاول سنه مذکور که آئین هندی چبوتره کوتوالی بجهت جشن مولود النبی نموده
بود خاقان زمان بواسطه حسن خدمت که درین سه ماه از حسن بیگ بظهور رسیده او را
بحضور موفور السرور طلب فرموده به تشریف کوتوالی کل سرفرازی بخشید و مشار الیه بیشتر
از پیشتر مساعی جمیله بتقدیم رسانیده منظور نظر عنایت حضور گردید و کمال عز و اعتبار یافت
بنابرین منصور خان ملا محمد تقی را پیش خود نگاه داشته جمیع مهمات میر جملگی را بنیابت خود
بقبضه اختیارش در داده مشار الیه مدت یکسال بسرانجام مهام ملکی بر سبیل نیابت
اشتغال نمود و سیادت پناه میر نصیح الدین محمد تقی تفرشی را حواله دار محیلی پتن گردانیده
انجا فرستاد

## ذکر آمدن شیخ محی الدین برسم رسالت از جانب شاهجهان پادشاه هندوستان و بعضی مقدمات دیگر

در هنگامیکه پادشاه ممالک هندوستان
شاهجهان پادشاه در سال دویم از جلوس همایون خود سنه ۱۰۳۷ هزار و سی و هفت هجری
بقصد دفع خان جهان افغان که از ان پادشاه عالم پناه متوهم گشته بنظام شاه پیوسته
بود از دار السلطنت آگره بصوب دار السرور برهانپور نهضت فرمود بعد نزول موکب
اجلال در سرحد بلده مسطور نظر برانکه از زمان سلطان مغفرت پناه سلطان محمد
قطب شاه باب ارسال رسل و رسائل از جانبین مفتوح بود شیخ محی الدین پیرزاده اوجین
را با چند راس اسپ و تحف و هدایای دیگر و نامه عطوفت شمامه پیش خدیو زمان روانه
فرمود چون شیخ محی الدین داخل ممالک محروسه گردید از مجلسیان حضور سید عبد الله
مازندرانی حسب حکم خدیو زمان تا سرحد باستقبال شتافته منزل بمنزل مراسم ضیافت
بتقدیم رسانید و شیخ مشار الیه چون چند منزل پیش آمد سیادت پناه میر قاسم ناظر الممالک
بموجب امر اشرف با جمعی از حواله داران و لشکر خاصه خیل باستقبال رفته دو منزل پیش حیدر
ایلچی مذکور را بانواع ضیافت ملوکانه نموده و به تشریفات فاخره و تواضعات متکاثره مسرور ساخته
روز دیگر بکنار حوض درک فرود آورد و در انجا نیز بشرائط مهمانی قیام نمود و خدیو زمان بکمال عظمت

و شوکت از دار السلطنت برآمد بجانب حوض درگ تشریف ارزانی فرموده ایلچی را در مقام تشرّف
ملازمت مباهی گردانید ایلچی تحف و هدایا با نامهٔ مودت شمامه بنظر اشرف در آورد و خدیو زمان
او را نوازش بسیار فرموده و تشریف خسروانه با چند راس اسپ و دو زنجیر فیل مرحمت نموده
به بعضی از ملازمان خاص فرمان داد که ایلچی را بشهر در آورده در باغ میرزا محمد امین میر جمله ماضی
که قطعه‌ایست از بهشت برین فرود آوردند و مرتبهٔ دیگر در دولتخانهٔ عالیه موصی الیه را طلبیده
بتشریفات شاهانه بنواخت و دیگر زنجیر فیل و دو راس اسپ عراقی بمشار الیه و خلعتهای فاخره
بده کس دیگر از مخصوصان او مرحمت فرمود و بعد دو سه روز جمیع توابع و منسوبانش را که صد
نفر بودند علی قدر مراتب بانعامات مفتخر و مسرت اندوز ساخت و پنجهزار هون نقد و تخمیناً
چهار هزار من غله هر جنس برسم ضیافت از سرکار فیض آثار بنزد ایلچی فرستادند و در هر ماه
سه هزار هون برای خرج او از خزانهٔ عامره میرسانیدند و هر مرتبه که در حضور می آمد یک
زنجیر فیل و دو راس اسپ و تشریف فاخره باو عنایت میشد چنانچه در مدت اقامت یک لک
و پنجاه هزار هون نقد و ده زنجیر فیل و پنجاه راس اسپ با تشریفات فاخره بمشار الیه رسیده
بود و چون در وقت ورود ایلچی مذکور شاه محمد بمنصب پیشوائی سرفرازی داشت و بنابر
نارسائی مقدمات مرجوعه را چنانکه لازمهٔ دولتخواهیست فیصل نمیکرد و بهر چند گاه احدی از
جانب پادشاه عالمیان شاه جهان می آمد و ایلچی در انجاح مرام تقاضا و ابرام مینمود
خسرو زمان از شاه محمد پیشوا ملال بهم رسانید متوجه علامی شیخ محمد خاتون شد تا مقدمات ایلچی را
از راه دولتخواهی فیصل نماید و ما بقی احوال نواب علامی عنقریب بتفصیل مرقوم خواهد
شد انشاء الله تعالی **ذکر سرفرازی یافتن ملا محمد تقی تفرشی بتشریف
سرخیلی و بیان بعضی مقدمات دیگر** چون منصور خان حبشی در غرهٔ محرم سنهٔ
ثمان و ثلاثین و الف هجری بعارضهٔ بیماری ازین جهان فانی در گذشت جمعی از اعیان دولت
مبلغ کلی برسم پیشکش قبول کرده استدعای منصب رفیع القدر سرخیلی نمودند و ملا محمد تقی که در زمان منصور خان

مهمات دیوانی را بسبیل نیابت سرانجام میداد و خان مذکور مکرر مراتب شد و کارروائی اورا در
حضور معروض داشته بود درینوقت انچه که دیگران پیشکش مینمودند و بتقریبات دیگر منظور نظر عاطفت
خاقان زمان شده بتاریخ بست و سیوم شهر صفر به تشریف سرخیلی عز اختصاص یافت
نظام الدین احمد در تهنیت و تاریخ آن این قطعه گفته قطعه خسرو یوسف رخ جمشید شاه
شاه عبد الله شاه کامیاب ٭ از قدومش تخت را شان سپهر ٭ تاج از فرقش شده چون آفتاب
گیتی اندر ظل چترش همچو خلد ٭ درگهش چون مجمع یوم الحساب ٭ دشمنش افسرده و تیره مرده باد
گرد جسم بر بن سطح تراب مولوی بهر امر خیلی نمود از میان جمله اعیان انتخاب
تربیت نمود او را همچو مهر تا که شد یاقوت شان تا آفتاب عقل بهر منصبش تاریخ گفت
دائما سرخیل باد کامیاب وچون جناب مولوی تشریفات خاص سرخیلی مکرم شد در اندک
مدت محرمیت حضور والا فرا النور پیدا کرده بضبط مقدمات دیوانی آنچنان پرداخت که عمال
محال و بهانه مجیل را مدخلی نماند و دست خیانت شان مقطوع گردید و مبلغهای کلی خارج
از حاصل ولایت بهم رسانید از انجمله صد و سی هزار هون از مال این را و مجموعه دار ندمه او بانتبا
رسانیده بگرفت و داخل خزانهٔ عامره کرد و چند جو دهری معتبر تر دیته را بحسن تدبیر گرفته سرهای
ایشان را از تن جدا نمود و اموال آنها را بضبط درآورده از نظر انور گذرانیده بخطاب
مستطاب شریف الملکی معزز و محترم گردید و قلمدان مرصع که بعد از مرزا محمد امین میر جمله بکسی
مرحمت نشده بود باو مرحمت گردید و چون درآنوقت خبر توجه لشکر مغل بصوب دکن شایع
نشده بود خاقان زمان پنجاه هزار هون بوی عنایت فرمود که لشکری فراهم آورده
منصب سرداری را ستاید و سرخیلی نماید و چند زنجیر فیل مست از فیلخانهٔ خاصه مبارک
محول گشت مشار الیه لشکری از سپاه غریب و دکنی و عرب و افغان فراهم
آورده بآراستگی تمام در میدان دلگشائی داد محل از نظر ظل زمان پایهٔ سریر اعلی
گذرانیده مشمول عواطف پادشاهی گردید یوماً فیوماً درجات قرب او افزون شده

بمنتهائی مدارج قرب و منزلت رسید و درہمین ایام خدمتِ سردارے عین الملکی کہ
محول بمنصور خان بود با دم خان حبشی مرحمت شد و حوالہ داری فوج رکاب
کہ منصور خان را بود بہ پسرا و مفوض گشت **ذکر سرفراز گشتن نواب
علامی شیخ محمد خاتون علیہ الرحمتہ بمنصب پیشوائی و بیان بعضی
مقدماتِ دیگر** چون از شاہ محمد پیشوا حرکاتیکہ مشعر بعدم خیر خواہی بل دلیل بر خیانت
و بی راہی بود بظہور پیوست و مقدمات پیشوائی کما ہو احقہ منتظم نشد و خواجہ افضل
ترک نیز عرائض او را کہ بحضرت عادل شاہ نوشتہ بود در راہ گرفتہ از نظر انور گذرانید
و نواب علامی شیخ محمد خاتون علیہ الرحمتہ عریضہ بخط شاہ قاضی حوالہ دار لشکر فیض
اثر کہ شاہ محمد بجبت عادل شاہ نوشتہ بود بعد از فوتِ شاہ قاضی از قلمدانش
بر آوردہ بنظر اشرف در آورد خاقان زمان او را از منصب پیشوائی معزول نمود و در
نہم ماہ رمضان سنۂ ثمان و ثلاثین والف ہجری تشریف منصب پیشوائی کل بنواب
علامی مرحمت فرمود و سخنوران فصاحت بیان قصائد و قطعہا در تہنیت و تاریخ گفتہ
گذرانیدند از انجملہ این قطعہ ہست کہ نظام الدین احمد در رشتہ بیان کشیدہ گذرانید **قطعہ**
شہِ یوسف رخ جمشید حشمت کہ حاتم میکند از وی گدائی ز فرطِ مرحمت کردہ ممکن
محمد را بصدر پیشوائے بسامان شد مہام الملک و ملت کہ بود اتبر ز آفاتِ سمائی
متاع فضل و دانش بود کاسد کنون گرفت در عہدش روائی جہان معمور گردیدہ
بدانسان کہ شد محو از خلایق بینوائی بالہام آمد این مصراع تاریخ محمد یافت از حق پیشوائی
و مولانا عرب خوش نویس شیرازی این مادہ تاریخ یافتہ محمد ابن علی پیشوای سلطان شد و چون نواب
علامی فہامی بر مسند پیشوائی متمکن گردید ابتدا بفصل مقدمات شیخ محی الدین کہ از
جانبِ پادشاہ عالمیان شاہجہان آمدہ توقعات بیجا ازین دولتخانہ داشتہ در انجاح
مقاصد ابرام مینمود پرداخت و مکاتیب مصلحت اسالیب بخدمت اصفخان و امرائی عالیشان

عالیحضرت شاه جهان فرستاده حکم جهان مطاع حاصل نمود که من بعد شیخ محی الدین تخلف
از رضای خاطر اشرف قطب فلک سلطنت نماید و در جمیع امور رضای ایشان رضای ما دانند
بنابراین شیخ محی الدین و رفقای او ترک ارادت و داعی نموده بخانهٔ نواب علامی تردد
می کردند و رسولان سلاطین دیگر نیز طریق اطاعت و انقیاد پیمودند و بجهت این چنین حسن
خدمت و کمال خیرخواهی که از آن صرفه مبلغهای کلی شد نهایت قرب و منزلت بهم رسانیده بعنایت
مشمول عواطف پادشاهی شد چنانکه برخصت حضور از دروازهٔ دوازده امام علیه السلام
تا ندی محل سوار پالکی شده آمد و شد می نمود و بوساطت آن پیشوائی زمان علما و فضلا و شعرا
و غربا از بجا بسعادت آستان بوسی پادشاه زمان رسیده بانعام و اکرام موفور کامیاب
شدند و بعضی از ایشان در سلک ملازمان منتظم گشته بمناصب ارجمند و پایه بلند رسیدند
و منصب رفیع دبیری که پیش ازین بنواب علامی تعلق داشت بملا اویس خوش نویس مفوض
گشت و مشار الیه در اندک زمان بر مدارج و معارج محرمیت و قرب و منزلت صعود و عروج
فرموده در جمیع امور دبیری بل در اکثر معاملات پادشاهی متصرف و دخیل گردید و میر سید محمد
اسفرائنی که منصور خان حبشی چنانکه پیش ازین مذکور شد آن سیادت پناه را طلبیده
بود درین زمان که شریف الملک بمنصب سرخیلی و نواب علامی بمرتبهٔ اعلائی پیشوائی
و مولانا اویس بمنصب منشی الملکی سرفراز شده بودند بدار السلطنت رسید و بنا بر
نسبت بندگی قدیم از مجلسیان حضور و افر السرور شد و مبلغ پنجهزار هون خرج سالیانهٔ
آن سیادت پناه از حضور مقرر شده بطفیل سر مذکور دو پسر بزرگ و چند کس دیگر از اقوام
او در سلک مجلسیان شاهی انتظام یافتند و هر یک را مشاهره لایق مقرر گردیده دهات
در عوض تنخواه مرحمت گشت ذکر روانه نمودن خیر التجان باتفاق محمد قلی بیگ
ولد قاسم بیگ ایلچی پادشاه ایران و بیان بعضی مقدمات دیگر چون
نسبت موافقت و رابطهٔ مصادقت میان دودمان علیهٔ صفویهٔ موسویه و خاندان رفیعه

قطب‌شاهیه از زمان شاه علیین مکان شاه اسمعیل صفوی پادشاه ایران انار الله برهانه
و آوان خلافت پادشاه غفران پناه ملک سلطان قلی قطب‌شاه نور الله مرقده که آن سلطنت و
این خلافت در عشر اول از مایهٔ عاشر سنهٔ هجری است بنا بر اتفاق مذهب جانبین مرعی و ملحوظ
بود خاقان زمان خیر انتجان هر نوبت را برسم رسالت همراه محمد قلی بیگ بن قاسم بیگ ایلچی
بصوب ایران روانه فرمودند تفصیلش اینکه شاه عباس صفوی ایالت پناه حسین بیگ قبچاقی را که
بجهت پرسش و تهنیت بدار السلطنت حیدرآباد در عهد شاه مغفرت پناه فرستاده و در سال
هزار و بیست و چهار هجری نواب علامی فهامی شیخ محمد خاتون بتشریف شاهانه مشرف
گشته برفاقت حسین بیگ مذکور روانه عراق گردید و چند سال در آن مملکت جنت نشان
اقامت ورزیده مورد توجهات پادشاهی گشت و هنگام مراجعت او پادشاه ممالک ایران
ایالت و حکومت دستگاه قاسم بیگ سپاه سالار ملک مازندران را همراه نواب علامی
روانه نمود و آن هر دو از راه کچ و مکران که در آن زمان بتصرف پادشاه ایران در آمده بود
بصوب دکن راهی شدند و چون ایلچیان بخدمت پادشاه مغفرت پناه رسیدند بعواطف
خسروی اختصاص یافتند و در تاریخ ورود مسعود نواب علامی نظام الدین احمد این قطعه گفت
قطعه چو آمد شیخ علامی ز ایران    صفا آمد ز روی او بهر چشم    بر آتش بود چشم جمله مردم
رو داکنون براه او بهر چشم    خرد بهر ورودش گفت تاریخ    چو جان آمد بجسم و نور در چشم
و قاسم بیگ مشار الیه مدت دو سال در دار السلطنت حیدرآباد بود و بعد از آن بجوار
رحمت یزدان شتافت نظام الدین احمد این مصرع را تاریخ یافت    رفت قاسم بیگ ایلچی از
جهان    و پسرش محمد قلی بیگ که در آن اوان بحلیهٔ شباب آراسته بود و مشمول الطاف پادشاه
مغفرت پناه گشته قایم مقام پدر خود شده در عهد سلطنت خاقان زمان عازم رفتن
بجانب مملکت ایران گشته رخصت انصراف حاصل نمود و خاقان زمان جهت رفاقت مشار الیه
خیر انتجان هر نوبت را برسم رسالت مقرر نموده و همراه تشریفات فاخره داده با تحف و هدایا

از آفت واقعهٔ نقیضه و مکتوب محبت اسلوب بصوب ایران روانه فرمود و چون ایلچیان به بندر مبارک
سورت رسیدند پادشاه عالم‌پناه شاه‌جهان پادشاه که در آن اوان بجای پدر بزرگوار خود
بر تخت سلطنت جلوس فرموده بود مشارالیهما را تا آگره طلب نمود بعد رسیدن ایشان
بدارالسلطنت آگره پادشاه عالم‌پناه مکتوبی که بجهت خاقان کشورستان خسرو ممالک
ایران قلمی نموده بود بایشان سپرده و پیغام زبانی نیز داده به بندر سورت روانه فرمودند
الیهما سوار کشتی گردیده چون به بندر عباسی رسیدند خبر وحشت اثر انتقال خاقان کشورستان
شاه عباس بجوار رحمت یزدان و بشارت فرح افزای عزدای جلوس پادشاه جوان‌بخت شاه
صفی بهادرخان استماع نمودند این واقعهٔ هائله بتاریخ بیست و دویم ماه جمادی الاولی سنه
هزار و سی و هفت هجری صورت وقوع یافت و در سلخ شعبان سنه ۱۰۳۸ ثمان و ثلاثین و الف
عریضه خیر انتما مشعر بمضمون مذکور بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسید و حسن بیگ ترک
قاجار که در سلک سلحداری اعلیحضرت عالیه منتظم بود قطعهٔ تاریخش گفته قطعه شاه عرش
آشیان علیین مکان آنکه شد منزلش بهشت برین تا بجنتش مراد او دستوار نامرادی
ندید روی زمین در جهان داد عدل زان سان داد کز سپهرش رسید صد تحسین
رایت فتح را بچرخ زد شد مسیر پادشاهان دهمین بهر تاریخ رحلتش ز خرد
با دل پر ز داغ و جان حزین استعانت طلب نمود و گفت بصفی داد شاه تاج و نگین
و دیگرے تاریخ همایون جلوسش یعنی اعلیحضرت شاه صفی کلمهٔ ظل حق یافته و خیر انتحال و محمد قلی بیگ
از بندر عباسی بدارالسلطنت اصفهان روان شدند و در آن شهر دولت سے
مسرت افزا که شاعری در وصف وسعتش گفته بیت اصفهان نیم جهان گفتم
نیمه وصف اصفهان گفتم بسعادت بساط‌بوسی مستسعد گشته تحف و هدایای
مرسوله را با مکتوب مرغوب مشعر بخلوص اعتقاد و رسوخ یگانگی و اتحاد از نظر انور
گذرانیدند پادشاه جوان‌بخت شاه صفی از آن تحف مرغوب و از آن مکتوب

صداقت اسلوب مسرور و مبتهج گشته خلعتهای فاخر و اسپان با لجام و زین بین با ایلچیان
مرحمت نمود و اکرام و احسان وافر نسبت بگجرات خان مبذول داشته قریه را که اقوام
او در آنجا بسکونت داشتند بطریق انعام بدو بخشید و مشار الیه صورت وقایع را در عرایض
مندرج نمود و با چند هزار منتخب بهانه سر و سلطنت مصیر ارسال داشت ذکر
سپهسالاری یافتن نصیر الملک دکنی و پسر او منصب حواله داری خاصه
خیل و سرنوبتی و منصوب گشتن ملک عنبر بر خدمات خود و متهم گشتن ملک
و یافت خان و قایم شدن خواجه محمد افضل بجای او و تعمیر قصر رفیع
الشان چون ملک یوسف بنابر تقرب حضور فرصت آن نداشت که سرانجام مهام حواله
داری خاصه خیل که پادشاه مغفرت پناه باو حواله کرده بود نماید در سنه ۱۰۳۹ یکهزار
و سی و نه هجری [illegible] زبان تشریف حواله داری خاصه خیل بنصیر الملک دکنی سرنوبت
و خلعت سرنوبتی با پسر او مرحمت نمود و نصیر الملک سرانجام [illegible] داشته بهره ز
لشکریان را [illegible] سواری که تا بیمار کرده [illegible] نمود و درین سال ملک عنبر
که از جمیع مناصب معزول گشته در کنج انزوا و بیکاری نشسته بود عنایت شاهی باز در
جمله ملکان یعنی غلامان رفیع مکان منسلک گردیده بر خدمات معزوله منصوب شد و جاگیر خود را
که قریب یک لکهون حاصل آن بود معمور و آبادان نموده لشکر جدیدا از عرب و افغان و دکنی
و راجپوت نگاه داشت و میرابوالمعالی ملقب بدیانت خان که از اعاظم عمال بود دو سال چند
بحکومت مصطفی نگر و محصل بیش و بنادر دیگر استقلال داشت و در زمان میرجملگی منصور خان
ولایت مرتضی نگر و محال پنجاه هزار هون جهت نگاه داشت جمعیت برای تنبیه رعایای
سرکش باو مفوض شده بود و بکمال استقلال در آنحال حکومت مینمود درینوقت ورا
با طایفه از رعایای سرحد مرتضی نگر برای تحصیل زر واجبی نزاع واقع شد خان مذکور با وجود
جمعیت موفور جریده با معدودی از عربان فدوی و غلامان تفنگچی بر سر آن متمردان تاخت

آورده اراده داشت که رؤسای آنها را قتل و اسیر سازد متمردان چون او را با معدودی
چند دیدند فرصت غنیمت شمرده از چهار طرف دائر گشتند و چون پیمانهٔ حیات دیانت خان
پر شده بود گلولهٔ تفنگ جان شکار بر سینه اش رسید و از اسپ در افتاد و میر حبیب الله نامی
سلحدار و غریبان دیگر چون حال بدین منوال معاینه نمودند بجا بنداری استاده بدست مخالفان
از پا در آمدند و بعد ازین طایفه متمردان عرائض بحضور فرستادند که ما بندگان رسم رعیتی
مرعی داشته ره نورد طریق تمرد نگشته ایم و زر واجبی ادا نموده ایم و دیانت خان آزردگی
ظلم میخواست که رعایای پادشاهی را بقتل رساند بحسب تقدیر او خود مقتول شده ما همان
بندگان و رعایای پادشاهیم چون مضمون عرائض بمسامع اجلال رسید جهت تادیب
و سیاست آن جماعت و حراست مملکت شجاعت دستگاه خواجه محمد افضل ترک را به تشریف
حکومت آن مملکت نواخته بدان صوب روانه فرمود خواجه افضل متوجه مرتضی نگر گشته
در راه هر جا دزد و حرامی میدید بر دار میکشید چنانچه چهارصد دزد طرار عیار را که اکثر
رؤسای آنجماعه بودند یکبار گرفته بر دار عبرت آویخت و ساحت آن مملکت را از خس و خاشاک طامعان
پاک ساخت و در سال غلا و قحط مساعی جمیله بظهور رسانید بحفظ و حراست خلائق و مملکت
پرداخت و چون در اوائل این سال بخاطر همایون رسید که قصر بلند پایه قریب بعمارت
عالیه سابقه بنا فرماید بنایان ماهر و مهندسان نادر را فرمود تا قصر رفیع مشتمل بر چهار طبقه و
ایوانهای وسیع و شاه نشینها و غرفها در هر طبقه بتکلفات گوناگون و تصرفات موزون
ترتیب دادند و مصوران مانی قلم و نقاشان ارژنگ رقم بتصویرهای و نقش و نقشهای
عجیب آن کاخ عالی را چون نگارخانهٔ چین آراستند نظام الدین احمد فقرات چند در
تاریخ آن یافته بیت التشرف بادشاه خانه با عیش قصر فلک سای شاه عبد الله

**ذکر توجه خاقان زمان بسیر باغهای اطراف دار السلطنت و مراجعت**
**نمودن بدولتخانه همایون و بیان تصفیه قصهٔ کلنکور از لوث وجود الیتا**

چودهری پسر بنه پدمی در سنه اربعین و الف در فصل برشکال خاقان زمان با امرا و
خوانین بسیر باغ های که بعضی غلامان خاص خسروی تعمیر نموده بودند متوجه شد و مدت یکماه
بعیش و کامرانی بسر برد و پس از آن بسیر قلعه گولکنده و عمارت رفیعه آن که از انجمله قصر جهان نماست
بر قله کوه منیع خاطر اشرف مایل گردید و بعد چندی جهت زیارت قبور اجداد و امجاد خاصه
جهت زیارت والد ماجد خود بلنگر فیض اثر که مرقد این دودمان عالیشان است روی توجه
آورده مبلغ کلی از نقود و اجناس متولیان و خدام و حفاظ و صلحا و اتقیا و سایر مستحقین
انعام فرموده بدار السلطنت مراجعت نمود و در هنگامیکه خسرو زمان متوجه سیر باغها و قلعه
محمد نگر و زیارت روضه بزرگوار عالیقدر بود تعریف الملک بعرض اشرف رسانید که شجاعت
دستگاه یولچی بیگ راحت بنیه المنا چودهری قصبه کلکوره نامزد نمودن صلاح دولت است
چه چودهری مذکور که در اقران و امثال خود بوفور مال و منال و حشمت و ثروت امتیاز
تمام دارد همیشه دو دویست سیصد سوار و پیاده به بهانه حراست سرحد عادلشاه
نگاه داشته علم تمرد می افرازد و هر سال تحفه و پیشکش فرستاده متوسل به بهانه ها و عذرهای
نامسموع شده بحضور نمی آید و جبین عبودیت بر آستان بارگاه گیتی پناه نمی ساید
بنابر امر عالی شرف نفاذ یافت که شجاعت دستگاه بر سر آن طاغی تاخت برد شاه ایه
از جمیع لشکر و حشم خود دوازده هزار سوار کار آمد را انتخاب نموده اول شب از قلعه محمد نگر بجانب
کلکوره روان گردید و آن شب و روز و شب دیگر مسافت بعید را بسرعت تمام طی کرده
وقت صبح که هنوز آن کافر شعار از خواب غفلت بیدار نشده بود که همچو اجل ناگهان
بر در خانه اش رسیده در پاشش را القتل در آورده بخوابگاه او در آمد و آن اجل گرفته
سراسیمه از خواب بیدار شد دست بشمشیر برده بود که فی الفور آن شجاعت دستگاه
با چند جوان او را دستگیر کرده سر پر غرورش را بی توقف از پیکر بدن جدا ساخته
بجاندم بجانب قلعه گولکنده راهی شد و وقتی که خاقان زمان از دروازه قلعه محمد نگر برآمد

بدار السلطنت حیدرآباد توجه فرموده بود سران کافر وخیم العاقبت را بر سر نیزه کرده
به نظر ملازمان در آورد خاقان زمان بجلدوی این خدمت نمایان مشارالیه را بانعام اسپ
تازی با یراق زرین وتشریف ملوکانه نواخته اثاث البیت آن کافر را که مبلغهای کلی
بود مرحمت فرمود و رعایای آن طرف از شر و فساد آن کافر واقوامش مطمئن خاطر
گشتند ذکر روانه شدن یوسف شاه مخاطب به وفا خان همراه
شیخ محی الدین ایلچی پادشاه عالمیان شاه جهان چون شیخ محی الدین
از جانب پادشاه جهانبان شاه جهان در سنه سبع وثلاثین والف هجری برسم
رسالت بدار السلطنت حیدرآباد آمد وبنابر عدم فصل مقدمات رخصتش در حیز تعویق
افتاد و در همراه از جانب شاه جهان احدی بحیدرآباد رسید در ضمن اظهار مطالب
تاکید در باب روانگی او می نمود خدیو زمان یوسف شاه را که از مجلسیان حضور وافر
وبه کبر سن وکاردانی موصوف بود بجهت رسالت مقرر نموده وتشریف خاص وخطاب
خانی عز اختصاص بخشیده وتحف وهدایا وفیل واسپ ومرصع آلات در تحویل او کرده
همراه شیخ محی الدین ایلچی که تشریف رخصت یافته بود بتاریخ هفتم شهر رجب بمعلی بارگاه پادشاه
جهانبان روان فرمود و در حین رخصت شیخ محی الدین را چند راس اسپ و چند زنجیر
فیل ورای آنچه که سابقاً باو عنایت شده بود مکرمت نمود چون مشارالیه وفا خان
بعز آستان بوسی پادشاه ممالک هندوستان فائز گردیدند تحف وهدایای مرسوله گذرانیده
به تشریف خاص مشرف شدند وبجهت سبقت ارسال هدایا وپیشکش واظهار اخلاص صداقت
پادشاه عالمیان ایلچی خدیو زمان را مورد اشفاق وعنایات پادشاهانه نمود وشیخ
محی الدین ایلچی را بعلت انحراف او از جاده ادب وسلوک داشتن او طریق
اعوجاج را نسبت باین دودمان عالیشان معاتب گردانید وانچه ازین دولتخانه
علیه بهم رسانیده بود مو کلان همراه گماشته بموجب ضبط باز یافت فرمود مشارالیه

و پسر و اقربای او از مرتبهٔ عزت بپایهٔ مذلت افتادند و فاخان توجهات پادشاه هندوستان
را با حالت دیگر در عریضه درج نموده ببارگاه خدیو زمان فرستاد ذکر فرستادن
خدیو زمان آدم خان حبشی وغیره سرداران را بصوب قلعه کولاس
و سید عبد الله خان وغیره امرای عظیم الشان را بجانب گستکوته
جهت حراست سرحد و بیان آنچه در انجا رو داد چون پادشاه ممالک
هندوستان شاه جهان چندی در برهان پور اقامت ورزیده ارادت خان را
با جمعی از امرای عالیشان جهت دستگیر نمودن جهان با فغان که بنظام شاه توسل جسته بود بولایت نظام شاه
روان فرمود امرا در آن ولایت در آمدند و صابر بیگ نام از ان امرای عالیشان
که بخطاب نصیر خانی در آن حین سرفراز شده بود در قریب سرحد ممالک محروسه با فوجی
از لشکر مغل رسیده در انجا اقامت نمود خدیو زمان بنابر حزم و احتیاط آدم خان
حبشی و الله قلی ترک و بعضی سرداران دیگر را جهت حراست سرحد بصوب قلعه کولاس
فرستاد و بسرداران که در آن سرحد جاگیر داشتند و هنواران و زمینداران تشریفات
و حلقها و طوقهای مرصع ارسال نموده در محافظت سرحد و حراست ولایت تاکید بلیغ
فرمود و درینوقت عریضه از جانب سید محمد ولد میر نبیل مصطفی خان که در ولایت گستکوته
و کلنگ سپه سالار بود بپایهٔ سریر خدیو زمان رسید که باقرخان صوبه دار بنگاله بجانب
ولایت مذکور آمده با لشکر جرار و مردان کارزار در میدان حرب و قتال و جنگ و جدال
است و اکثر اوقات لشکر او بحواله آن مملکت در آمده فی الجمله اعتدالی مینماید و لشکرے که درین
مملکت است نظر بر قوت دشمن جهت محاربه احتیاج بمدد و کمک دارد خدیو زمان سید عبد الله
را که از اقارب شجاع الملک امیرزاده مازندران بود بسرداری و خطاب خانی نواخته
تشریف خاص مرحمت فرمود و شاه علی ولد سبحان قلی را که جوان نمایان و در
اول عهد شباب بود سردار فوجے از لشکر ظفر اثر نموده و با قوت خان حبشی که از امرای

عظام بود چند کس از نایکواریان معتبر و حواله‌داران خاصه خیل را به تشریفات فراخور حال
مفتخر و مباهی گردانیده همراه سید عبدالله خان به کتکوته روانه نمود و این جماعت
بولایت مذکور رسیده با سید محمد مصطفی خان در وقتی ملاقی شدند که باقرخان بعد تاخت
کالاپهار و تخریب بعضی ممالک مراجعت کرده بود و امرای عالیشان با لشکر منصور
در کالاپهار اقامت نمودند زیرا که اشتهار بود که باز باقرخان باستعداد تمام بقصد محاربه
معاودت خواهد نمود و سید مصطفی خان و سید عبدالله با امرای همراهی و شیرخان احمدنگری
و دهرماراؤ و بسیراو و رای اعظم کشنا دیو و دهنواریان و زمینداران باتفاق هم در صدد
ضبط طرق مرور لشکر مغل شدند و در حراست ولایت سعی بلیغ مبذول داشتند درین اثنا سید مصطفی خان
بعلت ازدیاد بیماری که سابقا داشت بر بستر ناتوانی افتاده بدار البقا شتافت
سید عبدالله خان عریضه مشتمل بر کیفیت حالات و استدعای سرلشکری بحضور
فرستاد و خدیو زمان تشریف سرلشکری و شمشیر بمحبت سید عبدالله خان ارسال داشته
او را تاکید بلیغ در حفظ و حراست آن مملکت فرمود و سید مشار الیه باکمال استقلال
باتفاق امرا و وزرا و نایکواریان و ضبواران و زمینداران در حفظ و حراست آن مملکت
سعی موفور بظهور رسانید و شیرخان احمدنگری که از جمله امرای معتبر آن ولایت و صاحب
تجمل و ثروت و مدت بیست سال در آن ممالک اقامت نموده بود انتقال کرد و درین وقت
باز باقرخان از جانب بنگاله باستعداد تمام متوجه آن مملکت شد سید عبدالله خان
بصوابدید صلاح اندیشان شاه علی و یاقوت خان و سرداران دیگر را باستقبال باقرخان
فرستاد و خود در کالاپهار توقف نمود مستقبلان بسرحدی شتافته در جائیکه نهری
آب روان و گل و لای بسیار بود بجنگ در پیوستند و دلاوران جانبین داد مردی و مردانگی
داده جمعی از هر دو جانب کشته گشتند و بعضی زخمی گردیدند قضارا درین اثنا شاه علی به نهر آب
[illegible] فرو رفت افغانان هجوم نموده او را از پا درآوردند و یاقوت خان و امرای دیگر

عنان مقاومت برتافته مراجعت کردند چتیم رحمی به لشکر رسید وسید عبدالله خان
سرلشکر عریضه مشتمل بر کیفیت حال وکثرت لشکر مخالف بحضور فرستاده استدعای
کمک نمود خدیو زمان از امرای عالیشان خواجه افضل ترک را که بحکومت مرتضی نگر
اشتغال داشت طلب نموده ودر هفتم رجب سنه ثلث اربعین والف هجری به تشریف
خاص واسپ بازین ولجام زرین عز امتیاز بخشید و بجانب کستمکوته روانه فرمود
وشجاع الملک ثانی ولد مغفرت پناه شجاع الملک وشیر محمد خان وچند سردار دکنی
وچند کس از حواله داران را با هزار سوار خاصه خیل همراه او کرد وفرمان جهان مطاع
بنام زمینداران ومنواران آن ولایت صادر شد که مطیع ومنقاد مشارالیه باشند
ومصحوب دائی تبوجی راو برهمن حواله دار دیدبانان تشریفات شاهانه واسپهای تازی
وعنبر چهار وهشت حلقه مرصع که هنود در دست می دارند ودر هندی آنرا است گره گویند
بجهت راجای کشنا دیو ومنواران وزمینداران آنجا ارسال داشته تاکید بلیغ فرمود
که راهها را محافظت نموده باتفاق امرای عظیم الشان در حراست مملکت ساعی باشند
ومیان حسینی حواله دار دروازه عالیه شیر علی را بقلعه راجمندری جهت تعمیر برج وباره
واستحکام نمودن قلعه باسباب قلعه داری روانه فرمود بالجمله خواجه افضل ترک بحشمت
هرچه تمامتر بمملکت راجمندری که اول ولایت کستمکوته است وقتی رسید که باقرخان از آنجا
نرسیده بود اما تهیه پیش آمدن بخاطر داشت وچون منهیان این خبر را بسمع اجلال پادشاه
عالمیان شاه جهان رسانیدند نظر بر اینکه طریق الطاف با خدیو جهان مرعی میداشت وظاهرا
در مقام تلافی وتدارک حقوق سابق بود فرامین باقرخان ارسال فرمود که ترک جرات نموده ولایات
مفتوحه را بوکلای قطب شاه سپرده به بنگاله مراجعت نماید وفرمان مصحوب احدی نیز بدار السلطنت
حیدرآباد فرستاد که از آنجا پیش باقرخان رود وپیشوای زمان علامی فهامی احدی شاه جهان را با فرمان
جهان مطاع نزد باقرخان فرستاد وصادق بیگ ترک را که از زمره بندگان اند وتحفه عالیه بود متقا

روانه نمود که از وقوع وقایع فاسد دست برداشته برگردد و چون شاهجهان از برهانپور بکره
پادشاه از ولایت دکن مراجعت نمودند باقرخان از منصورگره بجانب بنگاله معاودت کرد
و سید عبدالله خان وغیره امرای عالیشان عرایض مشتمل بر کیفیت حالات بحضور فرستادند
و خواجه افضل را حکم شد که تا طلب همانجا اقامت نماید **ذکر وقوع حادثه قحط در سنه
اربعین و الف هجری** چون در سال اربعین و الف هجری باران مطلق نبارید و پیش از آن
نیز دو سه سال کم باریده بود قحط عظیم روداد و دوازده من برنج که یک هون می ارزید بهفت
من رسید و رفته رفته به سه من و چون نصف فصل برشکال منقضی شد و باران مطلق نبارید
خاقان زمان فرمود که فضلا و علما و مؤمنین و صلحا بل کافه انام سه روز روزه گرفته
روز جمعه بنماز استسقا روند بل کفار نیز بصحرا و کنار رودی رفته موافق رسوم خود از خالق جسم
جان و رزاق اهل کفر و ایمان مسئلت باران نمایند نواب علامی فهامی حسب الحکم با خلائق جهت
استسقا بیرون شهر رفت و از رودخانه کنار شهر گذشته در میدانیکه برابر بندر محل واقع بود
قاضی حسن مشهور بقاضی کلته را خطیب و پیشنماز ساخته نماز استسقا بخضوع و خشوع تمام با دعیه ماثوره
ادا نمود و جمیع خلائق با آواز حزین و دل اندوهگین از بارگاه پروردگار عالمیان مسئلت باران
نمود و پیشوای انام نواب علامی فهامی در صدر مجلس قرار گرفته کیسه های زر سرخ و سفید را
که خاقان زمان بجهت فقرا مرحمت نموده بود بر جمیع مستحقین و سایر صالحین و فقرا و مساکین
و اطفال مسلمین علی قدر مراتب قسمت نمود و پول که بر فیل و شتر بار کرده از سرکار آورده
بودند بتمام درویشان و محتاجان لشکر فیض اثر تقسیم کرد و وقت عصر با جمیع خلایق فاتحه خوانده
مراجعت نمود و در آن روز بیمن اعتقاد خاقان زمان و دعای صالحان قدری باران
بارید چنانکه زمین نمناک شد من بعد سحاب سراب آسا مقدار اشک چشمی آب بر روی
زمین نرسید و در عین فصل برشکال حوضهای بزرگ مثل حوض بانکل و حسین ساگر
و حوضهای [illegible] و حوض دار السلطنت حیدرآباد و چاه های عمیق که در قرون ماضیه

گاهی خشک نشده بود همه خشک گردید اگر بطون او و یه صد گز میکندید نه آب نمودار
نمی شد و باغات اشجار تر و کهن خشک و در صحرا حیوانات تلف گردید و در ولایات
و دهات خانها انبارها از اموات شد و در محلات و اسواق شهر چندان مرده می افتاد
که فرصت بر داشتن نمیشد و خلایق در آرزوی نان جان میدادند و در آن وقت خاقان
زمان امر فرمود که در هر جا ذخیره از غله باشد همه را بشهر آورده بفروشند و نگاه ندارند
از جهت در دار السلطنت قدری از اجناس ماکول بهم میرسید اما در ولایت دیگر مطلق
بهم نمیرسید و مشت برنج بمشت زر نمی دادند و خاقان زمان با وجود چند لنگر امر فرمود که
در هر محله لنگری ساخته هر که خواهد بخورند و در بیرون شهر نیز لنگرهای بزرگ مقرر کنند
که فقرای بیرون شهر محتاج به لنگر شهر نباشند و دیگهای آش پخته در محلات و بازار بگردانند
که هر که را قوت حرکت نباشد آش در گلویش بریزند و تمام امرا حسب الحکم صبح و شام آش پخته
بفقرا میدادند و حکم شد که در هر محله چاهها را چندان بکنند که اگر آن ظرف زمین آب رفته
باشد بر آورند غرض آنقدر اهتمام در ابقای خلایق فرمود که ما فوق آن متصور نبود و این قحط
در اکثر ممالک هندوستان واقع شده بود و در مملکت برهان پور زیاده برین بود و در ولایت
احمد آباد گجرات گوشت آدم را آدم میخورد با وجود این حادثه عظمی حضرت شاه جهان زر بیحد
و نهایت که خزانها از آن مملو بود در قحط خرج نموده از برهان پور نقل مکان نموده رحل اقامت
انداخت و در دار السلطنت حیدر آباد از سرکار قریب یک لک آدم را کفن داده بود و دیگر از
اینها که بی کفن مدفون گشتند شمار آنرا خالق العباد داند و تاریخ این حادثه عظمی هر یک
ازین سه کلمه است غم و مرض و مرگ خلق آمده ذکر وفات شریف الملک میر خلیل
و سرفراز گشتن میرزا احمد استرابادی بمنصب میر خلیلی چون طلاقت اقتضای
ربط به شریف الملک که بعد سرفرازی یافتن منصب رفیع القدر میر خلیلی برتبه سرداری جیا...
... زمین ... گور ... نیز اختصاص یافت آخر روز بمیدان دلگشای کنار رود موسی بگلزار ...

وچوگان بازی میرفت و با جوانان چابک سوار چوگان باز سواری میکرد نوبتی در چوگان بازی
از اسپ جدا شد و کوفتی باعضایش رسید و بعد از چندی تخفیفی در الم کوفت رو نمود و در سلخ
شعبان بعلت تخمه اسهال بهم رسانید و الم کوفت که از سقطه بهم رسیده بود رو بتزاید آورد
و معهذا در تمام ماه رمضان المبارک هر روز موافق معمول بدربار حاضر شده بخدمت قیام مینمود
و روز عید فطر تا وقت عصر بحضور ایستاده نوکری حضور بجا آورد و از ینجهت بعد عید فطر کوفتش
آنچنان اشتداد کرد که دیگر او را طاقت آمدن بدربار معلی نماند و حکیم اسمعیل گیلانی و اطبای
هندی هرچند که معالجه نمودند سود مند نشد و در صبح نوزدهم شوال سنه اربعین و الف بجهان دیگر
بعالم بقا شتافت و لفظ ختم و مرض تاریخ وفات اوست و مدت قیامش بخدمت سرخیلی دو سال
و هشت ماه و سنین عمرش سی و نه سال بود خاقان زمان را ازین واقعه تاسفی رو داد زیراکه
از وقتیکه احراز شرف خدمت حضور نموده بود بنوعی در دقایق خدمت گذاری و آداب عبودیت
و شیوه خیرخواهی میکوشید که مزیدی بر آن متصور نباشد بعد ازین واقعه لواحق و توابع
آن مرحوم مشمول عواطف شاهی گشته با سامان کلی بصوب عراق راهی شدند و نواب
علامی فهامی پیشوای زمان بعد از تشریف الملک متوجه مهمات دیوانی شده از دست سیر قایم
ناظر الملک و میر معزالدین محمد مشرف و مارائین رائو مجموعه دار و عمال دیگر تمشیت مهمات
مذکور مینمود چنانکه عمال راتب مطبخ و فیلخانه و طویله میرسانیدند اما بنابر گرانی غله و قلت
مداخل و کثرت اخراجات قواعد و ضوابط دخل خرج دیوانی برهم خورده کار بر عمال تنگ شد
و اکثر مهمات معطل ماند و از هر محال فریاد برخاست بنابرین بعد انقضای دو سه ماه
خسرو زمان مرزا حمزه استرآبادی را که بدیانت موصوف بود با مانت معروف و محال مبلغ
شصت هزار هون در قبضه تصرف خود داشت بجهت منصب سرخیلی پسندیده در تاریخ بیست و
چهارم ذیحجه از سال مذکور تشریف این منصب ارجمند سرفراز نمود مرزای مشار الیه شروع
در عمل نموده براستی و دیانت بتمشیت مهام پرداخت اما چون مهارتی در علم حساب و عملداری نداشت از عهده سرانجام مهمات

در بعضی امور معطل میماند و چون فریاد از کارخانها و محلات بر میخاست پادشاه بنفس اقدس
متوجه حل عقد مهمات کارخانها می شد بنابرین رای صواب نمای جهان آرا اقتضای آن
نمود که منصب سرخیلی را بمرد کاردانی که از عهدهٔ آن کما ینبغی برآید تفویض فرماید در نوبت
نواب علامی فهامی میرزا روزبهان اصفهانی را که در اواخر عهد سلطنت پادشاه مغفرت
پناه سرخیل بود و منصور خان حبشی که سر حمله شد او را معزول ساخته در سلک مجلسیان حضور
منسلک گردانید بجهت این منصب جلیل القدر تجویز نموده کاردانی او را بمسامع اجلال
رسانید چون اکثر مهمات معطل بود خاقان زمان بنابر ضرورت وقت تاریخ سوم ماه
ربیع الثانی سال مذکور تشریف سرخیلی باو مرحمت فرمود و میرزا حمزه بعد معزولی از آن
خدمت که مدت سه ماه و ده روز بآن خدمت اشتغال ورزیده بود بخدمت دیگر و جاگیر
چهار لک هون سرفرازی یافته در سلک مجلسیان حضور منسلک گشت و میرزا روزبهان
اگرچه بضبط و ربط مهمات این خدمت می پرداخت و بدیانت و امانت کار میکرد اما حسن
خدمت و دیانت او در خاطر همایون جا میگرفت و همیشه منظور نظر اشرف آن بود که اهلی
دیگر بجهت این خدمت تعین نماید چون از مشار الیه بظاهر قصوری واقع نه شده بود لهذا معزولی
او را محول بوقت دیگر گذاشت تا اینکه در سنه اثنی و اربعین و الف هجری میر فصیح الدین محمد
را که بعد وفات شریف الملک مشمول عواطف خسروی گشته بود از ولایت مرتضی نگر طلب نموده
در شب هیجدهم شهر صفر از سال مذکور که مدت ده ماه و چهار روز از حکومت میرزا روزبهان
منقضی شده بود بتشریف سرخیلی سرفرازی بخشیده مطلق العنان گردانید میر فصیح الدین محمد
صبح و شام بموقف سلام حاضر میشد و تمام روز بمعاملات مملکت می پرداخت از بجهت عنایات
خسروی اقتضای آن بود که قلمدان مرصع باو مرحمت نماید پس چنانکه شریف الملک باین
عنایت اختصاص یافته بود میر مشار الیه نیز باین عنایت خاص مفتخر و ممتاز گردید بعضی
شعرا بجهت سرخیلی او این دو مادهٔ تاریخ یافته اند جملة الملک شاه عفی الله عنه میر دانش

فصیح کار آگاه و چون جناب میر ولایتِ مرتضی نگر را بعضی عمّالِ کاروان گذاشته خود متوجه بارگاه والا شده بخدمت سر خیلی سرفرازی یافته بود و بنا بر نبودن حاکم صاحب شوکت در آن ولایت و متمرد شدن رعیت کار آنجا رو بابتری داشت حقیقتِ حال بحضور معروض داشته براستدعای سردار صاحب شوکتی نمود خاقانِ زمان از جمله امرا خداوردی سلطان را بجهت این خدمت پسندیده در هشتم ماه ربیع الثانی از سال مذکور تشریف آن خدمت با مرحمت نموده بصوب ولایتِ مرتضی نگر روانه فرمود ذکر اسیر شدن فتح خان پسر نظام شاه و متحصن گشتن نظام شاه در قلعه دولت آباد و بیان بعضی وقایع دیگر چون ملک عنبر حبشی نظام شاهی که سی و پنجسال مملکت نظام شاه را ضبط نموده و همیشه بر لشکرِ مغل غالب آمده آن مملکت را حراست می نمود و از سلسله نظام شاهی طفلی را بر سریر سلطنت نشانیده خود بتمشیتِ امور سلطنت می پرداخت در سنه یکهزار و سی و سه هجری ازین جهان درگذشت نظام شاه که بسنِ رشد رسیده بود مطلق العنان گردیده زمام مهام سلطنت بقبضهٔ اختیار خود درآورده بمعدلت و حفظ مملکت بلند آوازه گشت و صیت شجاعتش باطراف ممالک ثلثه شد فتح خان پسر ملکِ عنبر حبشی بنا بر خوف و هراس بظاهر اطاعت میکرد اما در باطن نفاق و دواعی فاسد داشت تا اینکه قابوی وقت یافته ملتجی بپادشاه ممالک هندوستان گردید و لشکر فراوان با چند سردار و امرای مغل همراه آورده در حوالهٔ دولت آباد در برابر نظام شاه صفوفِ لشکر بعزمِ قتال برآراست و بشامت کفرانِ نعمت در معرکه محاربه زخم منکر از دست نظام شاه خورده دستگیر شد و شکست بر لشکر مغل افتاد و بعضی از اعیان لشکر بذلت اسیری گرفتار گشتند و نظام شاه فتح خان و مفسدانِ دیگر را مقید ساخته امرای مغل که اسیر شده بودند تشریفات و اخراجات داده روانهٔ دار السلطنت هندوستان نمود و بعد ازین فتح قدرت و حشمتِ نظام شاه ازدیاد پذیرفته کمال استقلال بهم رسانید و لعبد ازان

در سال هزار و سی و شش هجری که شاه جهان پادشاه بعد از والد ماجد خود بر سریر سلطنت نشست و در سال دویم جلوس بجهت دستگیر ساختن خانجهان افغان متوجه برهان پور شده و خانجهان از آن پادشاه روگردان شده با نظام شاه پیوست و نظام شاه با وکمال مروت میکرد و سخنش می شنید درینوقت خانجهان استدعای مخلصی فتح خان از نظام شاه نموده وا و را از حبس برآورده از مقربان و محرمان خود ساخت و شاه جهان چون در برهان پور نزول اجلال فرمود ارادت خان و نصیر خان و بعضی از امرای عالیشان را با لشکری فراوان بر سر کتل و ولایت نظام شاه جهت گرفتن خانجهان فرستاد امرای مذکور بولایت نظام شاه در آمده طلب خانجهان نمودند نظام شاه جواب داد که خان جهان را من نه طلبیده ام او خود آمده است اگر از خود خواهد رفت من ممانعت نخواهم کرد والا آنچه مشیت ایزدیست خواهد شد چون از آمدن لشکر مغل و وقوع قحط کار بر نظام شاه دشوار شده بود خان جهان باتفاق لشکر نظام شاهی چند نوبت با امرای مغل محاربه نمود انجام کار چون طاقت مقاومت و مصلحت اقامت در آن مملکت ندید با اقوام و اقربای خود که قریب هزار نفر بودند از نظام شاه رخصت گرفته بجانب آگره راهی شد که شاید خود را بافغانان بنگاله رساند و در راه هرجا افغانی بود با وی می پیوست چون شاه جهان ازین خبر آگاهی یافت عبدالله خان و مظفر خان و چند امرای دیگر را بر تعاقب او فرستاد و ایشان در راه آگره بخان جهان برخورده بجنگ در پیوستند و از صبح تا وقت ظهر آتش قتال ملتهب بود و آخرالامر باقبال پادشاهی در اثنای جنگ تیری و تفنگی بخانجهان رسید و از پا در آمد و اقوام همراهی او کشته شدند و عبدالله خان سر آن مدبر و اقوام او را بریده به برهان پور آورده در زیر سم سمند شاه جهان انداخت و بعد ازین فتح شاه جهان در مقام تسخیر ولایت نظام شاه شد و امرای او اکثر قلاع و بقاع ولایت نظام شاه گرفتند و نظام شاه در قلعهٔ دولت آباد متحصن گشت و از غایت کلفت و ملالت تغیری در مزاج و خبطی در

دماغ پیدا کرده بود دولت‌خواهی فتح خان پسر ملک عنبر حبشی اعتماد نموده عنان حل و عقد بود
مهمات سلطنت بقبضهٔ اختیار او سپرد و او خود کینهٔ دیرینه در خزینهٔ سینه داشت و همیشه منتظر اینچنین فرصت بود
تا نظام شاه را از میان برداشته بطریق پدر صاحب اختیار گردد و از آن روز که از حبس نجات یافته
بود در فکر معدوم ساختن نظام شاه بود و درینوقت که تنهائی او را بظهور آورد در شبی هنگام خواب نظام
شاه را گرفته مقید و محبوس ساخت و پسر صغیر السن او را بپادشاهی برداشت نظم مده فرصت
بدست دشمن خویش * که آنچه تو نکردی او کند بیش * تو در خوابی و دشمن سخت بیدار * نه زمرده
تا زنده فرق بسیار * و قریب پنجاه کس از مقربان و معتمدان نظام شاه را بقتل در آورد و بعد از چندے
از شقاوت جبلی نظام شاه را بملک عدم فرستاد و این امر قبیح را ذریعهٔ تقرب خود بخدمت شاهجهان دانسته
مطاوعت و متابعت آن پادشاه اختیار نموده در ملک خود خطبهٔ شاهجهان در مساجد و منابر خواند
و فی الحال بخطاب ظاهر پور و نوازش پادشاهی گشته آخر الامر خود نیز بدست مهابتخان گرفتار شده مقید
گردید چنانچه بعد ازین قلمی خواهد شد و جمعے از سرداران مرتضی نظام شاهی که با خیل و حشم بسیار بودند و فوجهای
آراسته داشتند چون صاحبی برای خود ندیدند و متابعت فتح خان حرامخوار بر خود حرام می انگاشتند
و اکثر جاگیرهائے ایشان را فوج مغل متصرف شده بود بناچار جلائے وطن اختیار نموده بعضے
با امرائے مغل پیوستند و برخی بخدمت عادل شاه رفتند و جمعے اراده نمودند که التجا
بآستان سلطنت خداوندان بیاورند و درین وقت ارادت خان سرلشکر فوج پادشاه
هندوستان که بواسطهٔ گرفتن خان جهان بالائی گهات آمده بود و قلعهٔ دهارور را از دست
نظام شاهیان انتزاع نموده بمحاصرهٔ قلعهٔ پرینده که سرحد ولایت عادل شاه بود اشتغال
داشت عادلشاه اندیشناک گردیده بصلاح دید مصطفی خان و خواصخان که دو رکن اعظم
آن دولتخانه بودند مرهری پنڈت را سرلشکر کرده با دوازده هزار سوار بمدد قلعهٔ
پرینده فرستاد مرهری با لشکر موفور نظام شاهی و عادل شاهی بنواحی لشکر مغول
آن چنان جلادت و دست بردی نمود که لشکر مغل از محاصرهٔ پرینده باز آمده از آنجا کوچ کرده مرهرے

تا کنار رود تعاقب ایشان نمود و بعد اطمینان خاطر از لشکر مغل بجانب سرحد کولاس که از
جملهٔ ممالک محروسه است آمد و با مرای نظام شاهی که التجا بدرگاه والا می آوردند برخورده
بخلاع شاهانه و نوید جاگیرها فریفتهٔ ایشان را ضمیمهٔ لشکر خود ساخت و این خبر نزد شاه ابوالحسن
ایلچی عادل شاه که در دار السلطنت مقیم بود فرستاده استدعای مدد خرج ازین دولتخانه
عالیه نمود چه در زمانیکه شاه محمد پیرزاده پیشوا بود رعایا و مردم سرحد ممالک محروسه با سرداران
سرحد عادل شاه منازعت نموده چند دیهه و پرگنه سرحد عادل شاه را غارت و تاراج کرده
بودند و شاه محمد بجهت تدارک آن خرابی قرار داده بود که مدد خرجی بفرستد تا آن ولایت
ویران شده را معمور سازند مرهری سلیه لار درینوقت جهت سامان لشکر که بمحاربهٔ فوج
مغل قیام نماید طلب آن وجه نمود و شاه ابوالحسن ایلچی نیز از روی دولتخواهی درخواست
امداد و اعانت می کرد امام مرهری راچون تاکید بلیغ از جانب عادل شاه شده بود که بزودی
کارسازی نموده باستعداد لشکر پرداز تقاضا و ابرام بسیار نمود و قلعهٔ کولاس را محاصره نموده
مدتی بکیاد نائرهٔ جدال و قتال ملتهب ساخت و چون حاصلی بجز خسران ندید دست از محاصره بازداشته
با جمعیت عظیم که قریب بیست هزار سوار و پیاده ورای فوج مرهٹه که نهب و غارت شیوهٔ ایشانست
چند منزل پیش آمده شروع نهب و غارت نمود خاقان زمان باستماع این خبر با جتماع امرا و سپاه
فرمان داد و بعد از آن میخواست که خود متوجه دفع او شود که نواب علامی فهامی معروض داشت که
توجه باین مهم لایق شان خاقان زمان نیست اگر یکی از ملازمان امرا شرف صدور یابد گوشمال
او بواجبی خواهد داد پس بصوابدید نواب علامی فهامی اشجع الامرا یولچی بیگ و خداوردی
سلطان و قزلباش خان و چند سردار از مسلمانان و چند کس دیگر از حواله داران لشکر خاصه خیل مثل آزدها خان
و استقلال خان و از قوم هنود جگدیو راو و بهالی راو و اسیرا و بعضی سرداران میتوار را که
هر یک ده هزار پیاده داشتند بمقابلهٔ لشکر عادل شاه نامزد فرمود و چون منهیان
بمسامع اجلال رسانیدند که مرهری سرداران نظام شاهی را با خود متفق ساخته

قریب سه هزار سوار و پیاده و جمعی کثیر از غارتگران فراهم نموده قصد پیش قدمی دارد خاقان
زمان امر فرمود که خیمه بارگاه فلک پیرا بر سمت لشکر عادل شاه و نظام شاه برافرازند و جمعی از
سرداران عالیشان را مثل خواجه افضل ترک و شیر محمد خان و حواله داران لشکر خاصه خیل را
با استعداد حرب و ضرب بدار السلطنت طلب فرمود و امر شد که شجاع الملک در ولایت
کشتکوته با امرای آنجا اقامت نماید و چند کس از غریب و دکنی را در این وقت سردار و جمعی گردانید
چنانکه علی بیگ خان افشار ترک را جاگیر چهل هزار هون مکرمت نموده فرمود که صد جوان از ترک نگاهدارد و بدستور میرم بیگ را جاگیر چهل هزار
هون عطا نموده حکم فرمود که صد سوار قدر انداز نگاهدارد و همچنین محمد سعید بدخشی و سید ابو مخدوم ملک دکنی و چند
کس دیگر از اهل دکن را که به شجاعت و دلاوری موصوف بودند بجاگیرها نواخته امر نگاهداشت
سپاه نمودند و امرای جدید با لشکر مکمل و مسلح جوق جوق در میدان داد محل از نظر خاقان زمان
گذشته به تشریفات سرفراز گشتند و خاقان زمان قولنامه با تشریفات فاخره بجهت سردارانی
که اراده آنجا با این دولتخانه داشتند و مرهری نصیب ایشان را پیش خود نگاه داشته
بود فرستاده تفرقه در جمعیت مرهری انداخت از آنجا یا بلچی کاشیا مرهته که دو سه هزار
سوار همراه داشت چون قول و تشریف یافت برسید با لشکر خود و چند سردار دیگر از لشکر مرهری
جدا شده پیش خاقان زمان جمعی از پیاده های مواجهدار عیار را بصوب لشکر مرهری
امر فرمودند در شبهای تار به لشکر مرهته در آمده گوش و بینی لشکریانش را بریده بیاورند
بجهت هر بینی بریدن و گوش بریدن یک هون مقرر شد و سرداران عالی شان که بمقابله مرهری
مقرر شده بودند بعد دوازده کروه مسافت بسمت لشکر عادلشاهی رفتند چون قوت مرهری
شکسته گردید و شوکت لشکر فیروزی بسمع او رسید با معتمدان پیش آمده خود با مرزاده
خود را بحضور فرستاده بوساطت شاه ابوالحسن ایلچی عرض نمود که غرض از آمدن
این بنده دستجات محض اعانت و استمداد است چون دشمن قوی بحال عمیر و سپه
در مملکت دکن آورده اگر اتفاق باهم صورت وقوع نیابد محتمل که اهل نفاق را

تصرف درین ممالک بهم رسد و مدافعه دشمن بر ذمت همت سلاطین دکن که همیشه با عهد
باهم اتفاق دارند از جمله واجبات است خاقان زمان که باطناً با عادل شاه متفق بود
و ظاهراً رعایت جانب پادشاه عالمیان شاه جهان می‌نمود بنابر صلاح وقت سپاه
سالار عادل شاه را مدد خرج مرحمت فرموده به سپر لشکر مغل رفته محاربه نماید و
در تاریخ پانزدهم شهر صفر سنه ۱۰۴۱ احدی و اربعین و الف هجری به وساطت مصلحان
خیراندیش فیما بین صلح واقع شد و تفرقه خواطر مردم بجمعیت مبدل گشت ذکر آمدن و جوکو
کاتیا بدار السلطنه و منتظم گشتن پسر و اقربایش در سلک ملازمان
بارگاه چون مرهری برگشت از سرداران که ایشان را خاقان زمان
تشریفات و قول فرستاده بود و نتوجی کاتیا که شجاع و دلاور و نامور بود با دو
سه هزار و هشتصد پیادیان سوار خود را بحواله دار السلطنه رسانید خسرو زمان مجدداً
تشریف خاصه و اسپان با ... برای مشارالیه فرستاده او را مشمول عنایات
خود گردانید و بعد کیفیته مشارالیه به بیماری صعب مبتلا گشته از جهان درگذشت و در وقت
نزع ... سرکار نظام شاهی را که در دار السلطنه بود وصی خود ساخته پسر
و برادرزاده و لشکر خود را بدو سپرد خاقان زمان بعد از این واقعه نوبت دیگر تشریف
فاخره چند راس اسپ و سه زنجیر فیل و علاقه مرصع ... را و ... فرستاده
تا تشفی خاطر آنها نماید و بعواطف خسروی امیدوار گرداند تا آن را و در لشکر آنها رفته
و تشریفات پادشاهی رسانید و بعنایات خسروی ... ساخته مراجعت نمود و چون
کیفیت آن لشکر و قدومیت آن جماعت ... ضمیر ... داشت پس امر جهان مطاع شرف
نفاذ یافت که آن جماعت در ... نصیر الملک ... خاصه خیل با دو هزار سوار
رفته ایشان را از ... نظام ... 
حسب الامر آن جماعت را که ...

میدان دادمحل آورد و ایشان جوق جوق با سرداران پیش آمده شرف کورنش و زمین
بوس دریافتند پسر و برادرزاده و شوجی باسی کس از اقربای او که هر سردار فوجی
از افواج مرهته بود بحضور طلب شدند پسر و برادرزاده او به تشریفات فاخره و کمر خنجر مرصع
و حلقه هائی مرصع و بیست هفت راس اسب و پنج زنجیر فیل و باقی اقربائی او به تشریفات
لایق سرفرازی یافتند و جاگیر مبلغ سه لکهون بآن جماعت مرحمت شده در سلک امرای این
دولتخانه منتظم گردیدند **ذکر تولد دختر بلند اختر در دولتخانه عالی** آورده اند
که آخر روز چهارشنبه بیست ششم شهر رمضان المبارک سنه اربعین و الف هجری
خاقان زمان را از بطن خاتونی از خواتین عصمت دختر نیک اختر متولد شد خاقان زمان
در بارگاه حرم محترم بساط عیش و نشاط گسترده بجمیع پرده نشینان تتق عصمت و بزم
آرایان انجمن حشمت تشریفات فاخر عنایت فرمود و شریف الملک سرخیل که در آن
وقت در قید حیات بود حسب الحکم صد کرورن تنکه در محلات و اسواق دار السلطنه
گردانیده بتمام خلایق تقسیم نمود و منجمان که جهت استخراج احکام وقت ولادت باسعاد
مامور شده بودند بتشریفات فاخره و انعامات متکاثره بهره اندوز گشتند نظام الدین
احمد در تاریخ آن گفته ــه نمایان شد مهی از برج شاهی **ذکر وقوع طوفان**
**آبی در سنه احدی و اربعین و الف هجری** چون در سنین ماضیه باران
کم باریده بود و در سنه اربعین و الف مطلق نباریده موجب قحط عظیم شد چنانکه
پیش ازین بعضی بقلم آمد درین سال در فصل برشکال مدت چهار ماه علی الاتصال باران
آنچنان بارید که فضای دشت و صحرا را سیلاب در گرفت و آب رودخانها بطغیان
آمد چنانکه رود موسی که متصل بدار السلطنه حیدرآباد است در وقت صبح چهارشنبه
بیست و ششم شهر صفر بدانسان طغیان نمود که آب از بالای پل گذشته سیلاب
بدرون شهر آمده اکثر عمارات عالی منازل فقرا را منهدم ساخته و پاره از اشجار

باغ محمد شاهی را که در دولتخانه بود در بود و مردم معمر آن وقت می گفتند که ما نشنیدیم
که در هیچ قرنی سیلاب باین تندی و شدت آمده باشد و جوش آن از صبح تا دو پهر
و سه گهڑی روز بود و بعد از آن رو بکمی آورد ذکر سرفراز گشتن نصیر الملک
بخدمت عین الملکی از تغیر آدم خان حبشی و مفوض شدن منصب
حواله داری خاصه خیل بقاسم بیگ و وفات یافتن خواجه افضل ترک
و مرحمت شدن خدمات او بامرائی دیگر و آمدن ایلچی از جانب فتح خان
پسر ملک عنبر نظام شاهی چون قاسم بیگ ولد مرشد قلی بیگ ترکمان منصب کوتوالی
را گذاشته خواهش منصب دیگر نکرده در وقتی برای آستان بوسی حاضر شد خاقان
زمان متوجه حال او گشته میخواست که منصب دیگر لایق باو تفویض نماید و چون آدم خان
حبشی که منصب عین الملکی باو مفوض بود در قلعه کولاس در هنگام آمدن
مرهری چنانکه باید در حفظ و حراست آن سرحد نکوشیده و در محاربه قصور نموده بود
او را از آن قلعه طلبداشته و از خدمت عین الملکی معزول ساخته نصیر الملک را بخدمت
او سرفراز فرمود و منصب حواله داری خاصه خیل را که از مناصب بزرگست از نصیر الملک
تغیر نموده بقاسم بیگ عنایت فرمود و خواجه افضل ترک که از قلعه راجبندری در وقت
آمدن مرهری طلب حضور شده بود و مشار الیه بحالت بیماری از آن ولایت بدار السلطنه
رسیده سعادت بساط بوسی دریافت و مرضش روز بروز زیاده پذیرفت تا آنکه
بتاریخ سیوم ماه جمادی الآخر سنه احدی و اربعین و الف هجری متوجه دار بقا شد
و بعد از فوتش بعضی از خدمات او بقزلباش خان و سرداری یکهزار سوار شجاعت
دستگاه یوسف بیگ و حکومت ولایت مرتضی نگر به میر فصیح الدین محمد مرحمت گردید
و در سال مذکور شیخ ابو الحسن از جانب فتح خان پسر ملک عنبر نظام شاهی برسم رسالت
در حضور آمده تحفه و هدایا گذرانید و عرضه مشعر بر ... کار و آنکه از جناب مغفرت پناه نظام شاه

بر عهده ایلچی گری بودند معزول گردانید خاقان زمان شاه ابو الحسن را مشمول عنایات شاهی نموده منزلی جهت اقامت او تعین نمود و سبوجی هرکاره چون قبل ازین وصی ویتوجی کاشیا مرهته شده بود در سلک این جماعه منسلک گشته نوکری بر نسبت سرداران و حواله داران مرهته که حسب سالیانه برای ایشان مقرر میشد اختیار نمود و بعد چندگاه میر جعفر نیز نوکری اختیار نموده از مجلسیان حضور گردید

## فصل دویم از باب ششم در ذکر وقایع متفرق که در عهد سلطنت آن خاقان زمان صورت وقوع یافت

آورده اند که چون بادشاه عالمیان شاه جهان بعد ورود بدار السرور برهانپور چنانکه شیخ محی الدین را بدار السلطنه حیدرآباد فرستاد همچنین برادر او شیخ محی الدین را بجانب بیجاپور روانه فرمود بعد رسیدن مشار الیه به بیجاپور عادل شاه قرار داد که نه لک هون و صد زنجیر فیل و تحف دیگر بطریق پیشکش ارسال دارد چون امرای شاه جهان بولایت نظام شاه متفرق شده بسرحد ولایت عادل شاه رسیده دست برد ها نمودند و مرهری با سرداران بمانعت ایشان اقدام کرده بود بنابرین و بجهت امور دیگر که در آن وقت رو داده فسخ عزیمت ارسال پیشکش نمود و شیخ معین الدین از بیجاپور بر آمده میخواست که بلشکر شاهجهان ملحق شود اما چون بشهر بیدر رسید جان نام حبشی که از جانب عادل شاه کوتوال و حارس آن قلعه بود او را نه گذاشت که پیشتر رود و اکثر اوقات بوساطت شیخ محی الدین ازین دولتخانه عالی بمشار الیه مدد خرج مرحمت میشد و چون عادل شاه پیشکشی که مقرر نموده بود به بارگاه معلی شاه جهان نه رسانید در اول سنه ۱۰۴۱ احدی و اربعین و الف هجری اصف خان با اکثر امرای پنجهزاری و پنجاه یا شصت هزار سوار مغول از حضور بصوب بیجاپور نامزد گردید اصف خان با حشمت و شوکت هرچه تمامتر با لاگماث روان شد و فاخان ایلچی خدیو زمان که همراه شیخ محی الدین احراز شرف آستان بوسی شاه جهان نموده و تحف و هدایا گذرانیده مورد الطاف گردیده بود درینوقت او را رخصت انصراف مرحمت شد

وشاه علی بیگ که از امرای هزاری بود نیز همراه او بدار السلطنت حیدرآباد روانه گشت
و آصفخان از بالای گتل پایین آمد و بخت در ولایت نظام شاه رایات حشمت بر
افراخت و فتح خان پسر ملک عنبر که در دولت آباد بود اظهار اطاعت و انقیاد نموده
در سلک امرای پنجهزاری خود را منسلک ساخت و اکثر قلاع و ولایت نظام شاه
در قبضهٔ تصرف اولیای دولت در آمد آنگاه آصف خان با عظمت تمام از راه گلبرگه
متوجه بیجاپور گردیده هر شهر و ولایت که بر آن مرور لشکر پادشاهی شد بغارت و تاراج
رفت و بسی خانها بی نام و نشان گردید القصه بعد رسیدن به بیجاپور بمحاصره پرداخت
و چند نوبت فیما بین محاربه واقع شد و بعضی از دلیران لشکر آصف خان تا کنار خندق
آمده از ضرب توپ و تفنگ و بان تلف میشدند و هر روز فرامین تاکید پادشاه عالمیان
با آصف خان جهت تسخیر بیجاپور میرسید و مصطفی خان پیشوای عادل شاه صلح را صلاح
وقت دانسته بخدمت آصف خان رفته جهت قرارداد صلح پیشکش سابق را قبول نمود و هر روز
جاسوسان متعاقب یکدیگر اخبار آنجا را موقف عرض میرسانیدند و خدیو زمان از جهت
برهم خوردگی ولایت بیجاپور و استیلای لشکر آصف خان و اقامت نصیر خان که از
امرای سه هزاری بود با فوجی از مغل در قلعه نانده یر نظام شاهی که متصل سرحد ممالک
محروسه است اندیشه ناک گردیده بنا بر حزم و احتیاط نصیر الملک را که منصب عالی الملکی
سرفرازی داشت بتشریف اسپ و شمشیر سپاه سالاری نواخته و شجاعت دستگاه یحیی بیگ
و حداوردی سلطان و قزلباش خان و پسر دیگو جی کاشی داد عالم خان و شیر محمد خان
و مظفر خان جمعی از سرداران سوار متل و هر باراو نایکواری هزاره جگدیوراو و بهانی راو
را همراه داده بجانب سرحد روانه فرمود و امرای مذکور حسب الامر بحفاظت سرحد و محافظت
طرق قیام نمودند و ملک عنبر که چهار لک هون جاگیر داشت حکم شد که بقلعه محمد نگر عرف گولکنده
رفته باهتمام تمام مرمت قلعه و توپها و تهیه یراق و اسلحه و ساختن آتشبازی سر انجام مذکور

بقلعهٔ گولکنده رفته حسب الحکم بکار معهود مشغول گشت و امر عالی شرف نفاذ یافت که از سرکار
خود جوشن زره خود و چار آئینه به لشکریان قسمت نمایند و از جانب شاه جهان پادشاه وفا خان و شاه علی بیگ
که رخصت شده بودند چون از ولایت نظام شاه گذشته در سرحد ممالک محروسه بقلعهٔ [illegible] رسیدند وفا خان
که هشتاد ساله عمر داشت بعارضهٔ بیماری ازین عالم درگذشت و شاه علی بیگ با پسران مرحوم متوجه دار السلطنه
حیدرآباد گشت چون بحسین ساگر رسید میر فصیح الدین محمد حسب الحکم باستقبال شتافته بلوازم ضیافت
و شرایط مهمانداری چنانکه قانون است و تحفه عالیت پرداخته در دهم شهر جمادی الاولی از
سال [illegible] خدیو زمان بجانب حسین ساگر توجه فرموده شاه علی بیگ را بملازمت خود فائز گردانیده بتشریف
خاص و یک سلسله فیل زنگ و دو راس اسپ سرور ساخته بدار السلطنه مراجعت فرمودند و در دوازدهم
ماه مذکور او را بدار السلطنه طلبیده در باغ میر جمله باغی حکم فرود آمدن فرمودند و در شانزدهم ماه مذکور
مجلس شاهانه آراسته میر فصیح الدین و کریم خان سر نوبت را فرستاده با عزاز و اکرام تمام مشار الیه
را بحضور پر نور طلب فرمودند و زبان مبارک بپرسش احوال پادشاه عالمیان گشودند. مشار الیه را
بخلعت ملوکانه و دو راس اسپ و یک زنجیر فیل و [illegible] پسر او را با دو کس دیگر که همراه او بودند بخلعتهای
شاهانه بهره اندوز گردانیدند تا آخر رمضان المبارک شاه علی بیگ در دار السلطنه بود و در مدت
اقامت هر ماه احدی از جانب پادشاه جهانیان شاه جهان می آمد و پیغام می آورد که استماع آن
موجب گرانی خاطر همایون می شد و چند لک هون و چند زنجیر فیل و تحفه جواهر نفیس
درخواست میکرد و نواب علامی بسخنان ملاطفت ایلچی و احدیان را فهمایش مینمودند و خدیو زمان بمدارا
پیش آمده بلطائف الحیل می پرداخت تا آنکه در آخر ماه رمضان جاسوسان از برهانپور خبر آوردند
که حضرت شاه جهان بسرعت تمام از برهانپور کوچ نموده بجانب اکبرآباد و لاهور متوجه شد
و آنچه در طلب ایلچی آمده خبر روانگی آورد و جمعی از جاسوسان از بیجاپور خبر آوردند که در اردوی
آصف خان قحط اتفاد و آذوقه از هیچ جا بهم نمیرسد و هر گاه [illegible]
عادل شاه استیلا می یابد جمعی کثیر از لشکر آصف خان بضرب تیر و تفنگ هلاک گشته [illegible]

حضرت شاهجهان بتقدیم تمام بطلب آصف خان آمد و خان معزّ بسرعت هر چه تمامتر متوجه حضور
شد و لشکرش با تفرقهٔ فاحش از آن ولایت مراجعت نمود پس شاه علی بیگ نیز از پنجاب بی نیل
مقصود بسرعت تمام در عشرهٔ ذیقعده از سال مذکور بصوب هندوستان روانه گردید و هر چند
سعی و تملق نمود که دست خالی نه رود اما فایده بر تملق و ابرام او ظهور نرسید و مدت اقامت
حضرت شاهجهان پادشاه در برهانپور مدت سال و کسری بود و در این مدت بسبب قلت
آذوقه و شدت قحط خزانه‌ها که در قرنها و اعصار از حاصل هندوستان فراهم شده بود بمصرف
رسید و خلق نامعدود از عدم قوت و شدت جوع تلف شدند ذکر توجه خدیو زمان بجانب
قصبهٔ فرح بخش حیات آباد و ترتیب جشن بعضی امور که در آن زمان
رسم اهل دکن بود چون خاقان زمان را عنفوان شباب رسید و سبزهٔ گلستان
عذارش نودمیده خواست که آن خط نو را از صفحهٔ عارض تراشد تا مرتبهٔ دیگر خطی بهتر از آن رو
نماید و در آن زمان در ممالک محروسهٔ دکن رسم بود که در ابتدای این کار بلوازم عیش و سور
و بهجت و سروری پرداختند بنابرین حیات بخش بیگم والدهٔ ماجدهٔ خسرو زمان متکفل اخراجات
این جشن طرب افزای خسروانه و تحمل سامان این بزم شاهانه گردیده قرار داد که این بزم عالم آرا
و این سور عشرت افزا در خطهٔ حیات آباد که مشهور بحیات نگر است و در جانب شرقی دار السلطنت
حیدرآباد بدو فرسخ واقع و در ابتدای جلوس میمنت مانوس خاقان زمان آن حیات بخش
سراپرده نشینان تتق عصمت و بزم آرایان انجمن عفت بطرح دلنشین و طرز
فردوس بهترین احداث آن فرموده و ترتیب یافته بس امر جهان مطاع صادر شد که حیات
آباد را آیین بندند و وکلای حضرت مهد علیا باستعداد اسباب عیش و سرور و لوازم
جشن و سور قیام نمایند و در تاریخ بیست و چهارم رجب المرجب سنه احدی و اربعین
و الف هجری خسرو زمان بحشمت و شوکت هر چه تمامتر از دار السلطنت بجانب
حیات آباد روان شده آنجا نزول اجلال فرموده روز دیگر به قصبهٔ منصور آباد

تشریف برد و صبح روز سیوم بجانب قصبه فرح بخش حیات آباد که دیده را از سوادش نور و سینه را از هوایش سرور حاصل میشد تشریف ورود اجلال ارزانی داشت و هنگامهٔ عیش و طرب گرم ساخت و درین ایام فرح انجام جمیع خلایق از صغیر و کبیر و برنا و پیر بعیش و طرب مشغول گردیدند و داد انبساط و نشاط اینچنانکه باید دادند و این جشن تا دوازده روز امتداد یافت و روز دوازدهم خاقان زمان مقربان و محرمان با اختصاص را بخلعتهای ملوکانه نواخته بیست راس اسپ عراقی با زین و لجام زرین و سیمین و عباهای زربفت و ابریشمی و جمیع امرا و سرداران و مجلسیان حضور و ملکان و خواجه سرایان جمیع مکان را تشریفات لایق بعضی را اسپ و برخی را جیغه و بعضی را مرصع مرحمت فرمود و جمیع طوائف انام را از خوانندگان و ارباب طرب و شعرا و صلحا و علما را فراخور حال بخلعتهای پادشاهی نقره و سیاهی گردانید و شاه علی بیگ ایلچی حضرت شاه جهان پادشاه را که درایام این جشن در دار السلطنت بود طلبداشته خلعت خاصه با دو راس اسپ و یک سلسله فیل و پسرش را خلعت فاخر و یکراس اسپ و ایلچی سلطنت پناه عادلشاه را خلعت شاهانه و یکراس اسپ و همچنین ایلچیان سلاطین دیگر را و بعضی ایلچیان این دولتخانهٔ عالیه را که ببارگاه شاه جهان پادشاه و پادشاه ایران و دیگر سلاطین عظیم الشان رفته بودند علی قدر مراتبهم تشریفات فاخر عنایت فرمود و بجهت سرداران و امرای بزرگ که در اطراف بودند نیز اسپان و تشریفات فرستاد و بعلیا جناب والدهٔ ماجده اقمشه و امتعهٔ بسیار و زیور و جواهر بیشمار و اسپان عراقی و فیلان کوه پیکر با ساز مرصع و پالکی طلا گذرانید و چند قطعه دیهه و پرگنه بسبیل انعام مقرر نمود و وکلای مهد علیا خرج این جشن از جانب مهد علیا دولکهون تقلم آورده اند و بعد فراغ ازین عشرت متوجه دار السلطنت شد ذکر طلب گشتن امرا که بجانب سرحد روانه شده بودند بحضور در افرالنور و بیان ولادت باسعادت شاهزاده نیک اختر بلند قدر چون خاقان زمان از حیات آباد بدار السلطنت حیدرآباد معاودت فرمود منهیان اخبار مراجعت

حضرت شاه جهان پادشاه از برهان پور و آصف خان و دیگر امرای عالیشان از بیجا پور و باقر خان
از ولایت کر ... ته بمسامع اجلال رسانیدند و این معنی موجب انشراح و انبساط خاطر همایون
گردید ... وبان بزبان ید عا و ثنا کشوده مراتب تهنیت بجا آوردند و امرا که بحراست
سرحدها مامور بودند بحضور طلب شدند و در شهر ذیقعده سنه احدی و اربعین و الف
هجری نصیر الملک سپه سالار و شجاعت دستگاه یوچی بیگ و غیرشان از امرا و سرداران
که اسامی آنها پیش ازین بضبط قلم درآمد داخل دار السلطنت شده در میدان داد محل
از نظر ملازمان پایه سریر پادشاه گیتی پناه گذشتند و خاقان زمان هر یک را به تشریفات
خسروانه نواخته رخصت رفتن بمنازل ارزانی داشت و در اواخر این سال اختر تابنده
از مشرق جاه و جلال خاقان صاحب اقبال طالع گردید یعنی روز دوشنبه یازدهم ذیقعده
سنه مذکور حضرت واهب العطایا جلت عطیاته خاقان زمان را فرزندی کرامت فرمود و بشکرانه
این موهبت عظمی مبلغ کلی بعلما و فضلا و صلحا و فقرا مرحمت گشت و ملا وجهی شاعر دکنی
در تاریخ آن گفته آفتاب از آفتاب آمد پدید و ملا غواصی که در شعرای دکنی
ممتاز بود این کلمه را ماده تاریخ ساخته محفوظ باد و نظام الدوله احمد این ماده تاریخ یافته
آفتاب فلک قطب شهی **ذکر ازدواج پادشاه عدالت پناه سلطان**
**محمد عادل شاه بهمشیره مکرمه خاقان زمان** چون از قدیم الایام مابین دودمان
عالیشان قطب شاهیه و خاندان رفیع المکان عادل شاهیه سلسله قرابت و صلوت
بود چنانکه پادشاه غفران پناه سلطان محمد قلی قطب شاه همشیره معظمه خود ملکه جهان را
در سلک ازدواج ابراهیم عادل شاه درآورده و بعد تمادی سنوات متعدد فردوس مکان خاقان
جنت مکان سلطان محمد قطب شاه با صبیه جلیله ... اهیم عادل شاه عقد مناکحت بسته
درین وقت سلطان محمد عادل شاه که بعد وا ... د بر تخت سلطنت جلوس
فرموده بود خواست که بموجب رشته ق ... بود عمل نماید بنابرین شاه ابو الحسن

و شیخ محمد حسیم راحت خواستگاری پرده نشین سرادقات عز و علا از او به گزین حجله مجد و
و اعتلا اعنی صبیه محترمه خاقان جنت مکان بدار السلطنت حیدرآباد فرستاد رسولان
رموزدان بوساطت محرمان بارگاه و مقربان درگاه بآئین پسندیده پیغام خواستگاری
بمسامع اقبال رسانیدند خاقان زمان وقوع این امر را محول باراده الٰهی کرده
بزبان خاموشی که دلیل رضاست اجابت آن استدعا نمود رسولان عریضه مشتمل کیفیت
افتتاح ابواب مواصلت و لوازم تهنیت بحضور عادل شاه ارسال داشتند شاه عدالت
پناه عادل شاه چند سردار و امرای نامدار مثل مرهری پندت سپه سالار و عنبر خان
حبشی را جهت سرانجام مهام مواصلت بپایه سریر سلطنت روان فرمود بعد
رسیدن ایشان بممالک محروسه بموجب امر جهان مطاع چاشنی گیران و خوان سالاران
باستقبال شتافته در هر منزل بلوازم ضیافت و مراسم مهمانی قیام نمودند بعد از آن
سرداران و امرا و مقربان نوبت بنوبت و پایه بپایه متعاقب یکدیگر جهت استقبال روان
شدند اول کریم خان سر نوبت با چهار حواله دار خاصه خیل بعد از آن سیادت پناه میرزا محمد
بجمعیت خویش و روز دیگر نصیر الملک با لشکر خود بعد از آن از مالکان بلند مکان مثل
ملک عنبر و ملک آدم و ملک الماس و من بعد میر فصیح الدین محمد با چند سردار نامدار باستقبال
شتافته بتعظیم و تکریم هر چه تمامتر در دامن کوه طور آنها را فرود آوردند و خاقان زمان
بفرمود تا دولتخانه و بلده را آئین بستند و ابواب عیش و عشرت بر روی عالمیان مفتوح
ساختند خیمه و سراپرده و بارگاه سپهر اشتباه در دامن کوه طور برپا کردند و آن دشت
و صحرا را مانند شهری ساختند و روز دیگر خاقان زمان بکمال تجمل و حشمت متوجه آن بارگاه
گشته بر تخت شاهی بعظمت و شوکت نشسته سپه سالار عادل شاه را با رفقا طلب فرمود
چون حاضر شدند بموقف سلام ایستاده مراسم کورنش و تسلیم بجا آوردند و آن روز پیشکش
اسپ مع یراق زرین و [illegible] دو فیل با آن سپه سالار رفقای او نیز تشریفات شاهانه و اسپان ترکی

مرحمت گردید گویند که در آن روز چهل راس اسپ و پنجز زنجیر فیل و صد دست تشریف بامرای
عادلشاهی عنایت شد بعد از ان خاقان زمان امرای مذکور را رخصت انصراف ارزانی داشته
و تا وقت عصر در آن بارگاه بعیش و عشرت پرداخته تجمل هرچه تمامتر متوجه دولتخانه عالی گردید
و در شب نوزدهم ماه شعبان همشیره عادل شاه با خواتین خاص و اهل حرم اسباب لوازم
عروسی بر فیلان و شتران بار کرده دو هزار خوان ترتیب داده همراه گرفته از دروازه دوازده
امام علیه السلام در قصر ندی محل که بانواع تجملات پادشاهی چون نگارخانه چین آراسته بودند
در آمد و در آن شب قاضی بلده در حضور علما و فضلا بلقیس عصر را با سلیمان دهر مهر سی لکهون عقد
مناکحت بست و مهد علیا یعنی والده ماجده خاقان زمان مدت یکهفته در حرم سرا بساط
نشاط گسترده انواع تکلفات درین جشن طوی بکار برد و همشیره مکرمه عادل شاه و دیگر
خواتین محترم تشریفات شاهانه و زر آلات مرصع آلات قیمتی عنایت فرمود خاقان زمان جهت
همراهی پالکی عروس از میان اکابر و اعیان میر فصیح الدین محمد را برگزیده تشریف
اینجدمت دو راس اسپ تازی با زین و لجام زرین و جاگیر هشتاد هزار هون عز اختصاص
بخشید و جناب علامی فهامی شیخ محمد خاتون و فضیلت پناه قاضی احسن مشهور بقاضی مکه
و جمعی از مجلسیان حضور و شیخ وادن و ملک دولت خان عهده دار دولتخانه عالی
با چند سردار معتبر و کریم خان سفربت و سیدبابو و مخدوم ملک با چهار حواله دار خاصه خیل
که چهار صد سوار لشکری تابع ایشان بودند تشریفات لایق بقدر مراتب مرحمت نموده همراه
پالکی ملکه زمانیان تعین نمود و در بیست و ششم ماه شعبان سنه یکهزار و چهل و دو بجز
پالکی زرنگار مکلل بجواهر آبدار ملکه عالمیان را بابیست پالکی خاصه و پنجاه پالکی
دیگر از خدمه مع اثاثه پادشاهی و فیلان کوه پیکر و اسپان ترکی و تازی
نژاد و شتران قوی هیکل پر بار و عماریها سر بسر بار زیاده از حد و شمار از
دار السلطنت روان فرمود و در سرا پرده و بارگاه که در دامن کوه طور برافراخته

بودند فرود آوردند و در سلخ شهر شعبان پادشاه زمان جهت رخصت ملکه عالمیان
بعظمت و حشمت متوجه کوه طور شده و مرهری بسلپلا رعادل شاه از استماع این خبر بادرواز
شهر آمده آداب تسلیم و کورنش بجا آورده معروض داشت که همشیرهٔ مکرمه حضرت عادلشاه در
اردوی معظم ست باید که از قدم میمنت لزوم شاهنشاهی بارگاه عادل شاهی را مزید رونق
بخشند خدیو زمان اقبال نموده اولاً در آن بارگاه نزول اجلال فرمود مرهری بعد از تقدیم
لوازم خدمت و شرائط عبودیت سه طبق زر سرخ و سفید نثار نمود و از در بند بارگاه
تا محل جلوس پای انداز زربفت و مخمل گسترانید و دو راس اسپ عربی و عراقی
با یراق زرین و سه زنجیر فیل و نه خوانِ اقمشهٔ نفیس از نظر انور گذرانید خاقان زمان
مرهری را تشریف فاخر و شش راس اسپ و دو زنجیر فیل و امرای دیگر را تشریفها و اسپان
مرحمت فرمود و مطربان بیجاپور پنجهزار هون و ده هزار روپیه و اسپ و فیل بخشید بعد از ان
از بارگاه عادل شاهی متوجه بارگاه ملکهٔ عالمیان گردید و همشیرهٔ گرامی را جواهر با معدود
و هدایای نامحصور و خاصان حرم را نیز خلاع و جواهر عنایت فرموده مرخص ساخت
و بعد از یک پهر شب بدولت خانه عالی معاودت نمود و محاسبان دفترخانهٔ پادشاهی قیمت
اسباب جهیز را پنجلک هون نوشتند و انچه در ایام جشن و سور از تشریفات و غیره مصرف
رسیده پنجاه هزار هون و مدت ایام جشن یکماه و پانزده روز بود و در اواسط شهر رمضان
اردوی معلی ملکهٔ عالمیان روانهٔ بیجاپور شده و امرای نامدار بمشایعت تا سرحد رفته
و از آنجا مرخص گردیده بتشریفات سرفرازی یافته مراجعت نمودند چون اردوی معلی گلبرگه
رسید حضرت عادل شاه پسر اخلاص خان حبشی را با چهار هزار سوار باستقبال فرستاد
نثار الیه احراز شرف آستان بوسی نموده بتشریف خاص سرفرازی یافت و فرمان
عادل شاهی بمرهری پنڈت رسید که از انجا بجناح استعجال جهت اعانت فتح خانِ
نظام شاهی که محاصرت خان و غیره سرداران حضرت شاهجهان او را در قلعهٔ دولت آباد

محصور ساخته کار بر او دشوار گردانیده اند راهی شود پس مهری تشریف و پان رخصت از ملکه
عالمیان گرفته بدان صوب روان شد و چون اردوی معلی بیک منزل بیجاپور رسید مصطفی خان
و خواص خان که رکن دولت عادل شاهی بودند باستقبال آمده بشرف تسلیم و کورنش فایز گشتند
و میر فصیح الدین محمد و نواب علامی بتعظیم و تکریم پیش آمده مراسم ضیافت و لوازم مهمانی بجا آوردند
و آن هر دو رکن سلطنت عادل شاهی را تشریفات فاخره و بهریک چهار راس اسپ و یک زنجیر فیل و تمام رفقای
مشار الیهما را خلعتها علی قدر مراتب دادند چنانچه در آن روز صد دست تشریف بامرای عادل شاهیه
رسید و روز دیگر پادشاه عدالت پناه عادل شاه با عظمت و شوکت باستقبال شتافته خیمه
و بارگاه برابر اردوی ملکه عالمیان برافراخته و بساط انبساط گسترده بعیش و عشرت پرداخت
بعد از آن ببارگاه ملکه عالمیان تشریف آورده جواهر وافر و زر متکاثر نثار نموده رسوم و قواعد
جلوه که در دکن متعارفست مراعات فرموده و آخر همان شب پالکی زرنگار ملکه عالمیان را همراه
گرفته داخل دولتخانه عالی گردید و روز دیگر بر اورنگ سلطنت نشسته امرا و مقربان
درگاه قطب شاهی را طلب فرموده هر یک را بخلاع خسروانه فراخور حال مباهی و مفتخر گردانید
و مدت یکماه در بیجاپور اقامت آن امر اصورت وقوع یافت بعد از آن پادشاه عدالت پناه
و ملکه عالمیان امرای مذکور را طلب فرموده به تشریفات فاخره و اسپان با یراق زرین
و سیمین عز اختصاص بخشیده رخصت انصراف ارزانی داشتند و آن امرا با جمعیت
خود در عشره محرم سنه ثلاث و اربعین و الف بدار السلطنت حیدرآباد رسیده و بعد
عشره محرم احراز شرف بساط بوسی نموده به تشریفات شاهی سربلند گردیدند
و جناب علامی بواسطه حسن خدمات مشمول عنایات سلطانی گشته نوید بجای مناصب
عالی مسرور و مباهی گردید و اوضاع و اطوار بیجاپور را چو عکس مشاهده نموده
بمسامع اجلال رسانید و تفصیل قصه بوند بجا لایمکه بیش از ایام جشن مذکور نواب
علامی شیخ محمد خاتون را بنابر سعایت مقربان حکم عالی شده که چند روز

و منزل خود نشنید و بعد ازان چون برات و طهارت ذیل او از لوث امور که بد و منسوب کرده بودند بظهور رسید خسرو زمان مجدداً در مقام عنایت و مرحمت آمده در نهم شهر شوال ۱۲۴۳ سنه ثلاث و اربعین و الف هجری که آفتاب در برج حمل بدرجه شرف رسیده بود در محفل جشن خسروی تشریف خاص حملة الملکی به نواب علامی مرحمت فرمود و زمام جمیع مهام سلطنت و عنان کل امور مملکت بقبضهٔ اقتدار و اختیار ش سپرد و پالکی نقرهٔ جهت سواری باد و راس اسپ بنواب موصوف عنایت شد و بخواهرزاده نواب علامی که بقابلیت ذاتی و استعداد کسبی اتصاف داشت نیابت وزارت مرحمت گردید مشار الیهما بخلعت مناصب عالی مکرم و محترم گردیده با جمیع عمال و اهل مناصب بدفترخانهٔ عامرهٔ پادشاهی آمده تیمنا چند اوراق کاغذ را مزین بدستخط خود نمودند و روز دیگر بارگاه پادشاهی آمده بسرانجام مهام سلطنت پرداختند و بعضی عمال و اهل دخل را که در امور دیوانی دخیل شده بودند بیدخل نمودند و میر فصیح الدین محمد را که بجهت تحصیل زر و انجام مهام بولایت مرتضی نگر رفته از منصب سرخیلی معزول شده بود تشریف پادشاهی فرستاده بحضور طلبیدند و خاقان زمان برای مزید توقیر و احترام دو سردار بزرگ یکی مخدوم ملک و دیگر سید بابو نام را که هر کدام صد سوار و هزار پیاده داشتند با چهار ده سلحدار متعین نواب علامی نمود و مقرر شد که هر پنجشنبه بزیارت روضات و مراقد سلاطین خاصه سلطان مغفور ظل آلهی میرفته باشند و جمیع مقربان و سرداران و عساکر خاصه خیل در سواری لنگر فیض اثر همراه نواب علامی باشند و در ایام میرجملگی نواب علامی جمعی کثیر از مجلسیان و سلحداران و عملداران و صنوف ملازمان با فزونی مشاهره سرفراز گشتند و بسیاری از اهل استعداد و علماء و تجار و کافهٔ انام مشمول احسان خسروی گردیدند. و نواب علامی باعث این امور خیر که موجب حیات جاوید یعنی

بقائی نام نیک بست گشت و خاقان زمان در ایام سرجملگی او دو بار رباعلیا حضرت نیئے والدہ
ماجدہ مکرمہ معظمہ و سائر اہل حرم محترم بمنزل نواب علامی تشریف آوردہ بہ بہجت کیفیہ
بعیش و عشرت اشتغال فرمود و نواب علامی کل مایحتاج و سائر اخراجات بہر روزہ
بادشاہی از سرکار خود ترتیب میداد و در نوبت اول جواہر و مرصع آلات و اسپان
و فیلان و اقمشہ و تحف و ہدایای بسیار از نظر انور گذرانید و خاقان زمان بلطف عنایت
و بواسطہ رعایت خاطر دو راس اسپ عربی از انجملہ قبول نمودہ باقی را با و مرحمت نمود
و سوائے این تشریف کسوت خاصہ با دو راس اسپ مع یراق سیمین نیز عنایت فرمود
و نواب علامی با وجود کثرت مشاغل مہام سلطنت و ملازمت دو وقتہ با خدا و بندگی
اوقات برای اشتغال بجناب نیز مستثنا کردہ بود چنانچہ ہر صبح مدرس فیض مبسط ایشان
از وجود ارباب دانش و اکابر و اشراف دار السلطنت از قضاۃ و علما و صلحا و شعرا
و اہل استعداد و امرا و وزرا مشحون میگردید و بافادہ و افاضہ علوم منقول از کتب
تفاسیر و احادیث و فقہ و معقول از حکمت و ریاضی و منطق وغیرہ اشتغال مے ورزید
و بعد فراغ از آن متوجہ امور دنیوی می شد و ہر سہ شنبہ کہ روز تعطیل بست ارباب
کمال از عرب و عجم صحبت میداشت و مذاکرہ دواوین معتبرہ از عربے و فارسے
مثل دیوان متنبی و دیوان خاقانے و انورے و کتب مثنویات متقدمین مثل مثنوی
مولوی روم و حدیقہ حکیم سنائی وغیرہ در میان مے آمد و ہر ہفتہ غزلے طرح می
فرمود و از کار تصنیف و تالیف نیز بیکار نبود بالجملہ ذات ستودہ صفات او منبع
و جامع کمالات صوری و معنوی بود ذکر آمدن شیر محمد خان بحضور
و سرفرازی یافتن میر محمد رضائی استرابادی بہ تشریف
پیشوائے و بعضی وقایع متفرقہ دیگر آوردہ اند کہ قبل
ازین شجاعت دستگاہ شیر محمد خان کہ از پایہ سلحداری بہ تبہ سپہ سالاری رسیدہ

باتفاق شجاع الملک امیرزادهٔ مازندران بسمت کستکوته و کلنک روانه شده بود در ششم ماه
جمادی الاولی سنه ۱۰۴۲ هجری بتشرف بساط‌بوسی بارگاه گیتی پناه فایز شده در سلکِ
مجلسیانِ حضور منتظم گردید و بعد چندی بمنصب عمدهٔ دیگر سرفرازی یافت
و در شبِ سیزدهم ماه جمادی الاخری از سال مذکور سیادت پناه میر محمد رضای
استرآبادی بتشریف پیشوائی عز اختصاص یافت و نواب علامی چنانکه پیش ازین
مذکور شد خانه‌نشین گشت و در هفدهم ماه جمادی الاخری ملک آدم بر خدمت حواله‌داری
الاچامهٔ فیل منصوب و قاسم بیگ ازین منصب معزول شد و در شب بیست و نهم ماهِ مذکور
نوباوهٔ بوستانِ عظمت و سلطنت که هشت ماه از مراحل عمر طی نموده بود به بهشت
جاودان خرامید و در جوارِ جدِ بزرگوارِ خود مدفون گردید و در اواخر سنهٔ مذکور
سیادت پناه فضیلت دستگاه میرزا جلال الدین محمد حسینی قزوینی بجوار رحمت
ایزدی پیوست و هم در اواخر سنهٔ مذکور شجاع الملک را از ولایت کستکوته طلب
فرموده خدمت او را بنابر التماس شیر محمد خان سپه‌سالار بمیر رستم مازندرانی
که دامادِ خانِ مذکور بود تفویض فرمود و چون زمینداران آن ولایت در بعضی
احیان تمرد و سرکشی مینمودند شیر محمد خان و میر رستم حکم اشرف شد که باتفاق
یکدیگر بضبط آن مملکت پردازند و سرکشان آنجا را تنبیه نمایند و شجاع الملک
در اواسطِ ذی الحجه بدار السلطنت رسیده سعادتِ بساط بوسی دریافت
و در زمرهٔ ملازمان حضور منسلک گشته مجدداً مشمول عواطفِ خسروی گردید
و در هیجدهم ماه صفر سنه ۱۰۴۳ هجری مشارالیه را جاگیر یک لکهون مرحمت شده و در
سلک امرای عظام منسلک گشته قریب یکهزار سوار و چند هزار پیاده نگهداشته
باساز و یراق در میدانِ مقابل ندی محل به نظر ملازمان حضور درآورد و چون خبر آمدن مهابتخان
بجانب مملکتِ دکن و تسخیرِ قلعهٔ دولت‌آباد اشتهار و تجمع زنان دکنی و یاقوت خان حبشی بجانب

سرحد کولاس جهت حفظ و حراست قلعه و سرحد نامزد گردیدند و رای عالم آرای سلطانی اقتضای آن نمود که قلاع متین سرحد را بتعمیر حصار و برج و باره و اسباب قلعداری استحکام پذیرد بنا برین نظر محمود تا حسن بیگ شیرازی را که درین وقت منصب کوتوالی او بمیرزا ابراهیم اصفهانی مرحمت شده بود بجانب قلعه رانگیر که در سرحد ولایت نظام شاهیه ست فرستادند و پانزده هزار هون برای خرج مایحتاج تحویل او نمودند مشار الیه در اندک فرصت بتعمیر قلعه و تهیه اسباب قلعداری پرداخته مراجعت نمود و در جلدوی این خدمت باز منصب کوتوالی باو مرحمت شد و میان حسینی عهده دار دروازه بشیر علی را بجانب قلعه بانکل و دو ثبوت جی را و ملک نور محمد را بقلعه مصطفی نگر و چند کس معتبر دیگر را بقلاع دیگر روانه نمودند و ایشان حسب الحکم به تعمیر و فراهم آوردن آذوقه و درست نمودن آلات حرب پرداختند **ذکر آمدن شیخ دبیر حاجب عادل شاه و بعضی مقدمات دیگر** چون مهابت خان المخاطب بخانخانان از جانب حضرت شاه جهان بدکن آمده و بعد چندی با جمعی از امرا و لشکر بادشاهی بعزم تسخیر ولایت نظام شاه بحوالی قلعه دولت آباد رسید قلعه مذکور را محاصره نمود درین وقت بادشاه عدالت پناه عادل شاه شیخ دبیر را به حجابت بپایه سریر سلطنت مصیر روانه فرمود و مشار الیه در بیست و هفتم ماه صفر سنه ۱۰۴۲ بدار السلطنت رسیده و باتفاق شاه ابو الحسن ایلچی عادل شاه که درینجا اقامت داشت احراز شرف بساط بوسی نمود و تحف و هدایا گذرانیده بعرض رسانید که چون لشکر مغل بجانب دکن آمده و مهابتخان متوجه تسخیر قلعه دولت آباد هست باید که شیوه موافقت از طرفین مراعات شود و موافقت امرای حضرت شاهجهان بادشاه بی اتفاق عادلشاه بعمل نیاید بل در مدافعه ایشان همداستان باید بود تا مدت یکماه اقامت نمود و بعد از آن رخصت انصراف یافت و در اوائل

مشهور رسید مذکور بمیر فصیح الدین محمد بعد کارسازی ولایت مرتضی نگر بپایه سریر سلطنت
رسید میرزا حمزه را بدانجانب نامزد کرد ذکرِ فرستادنِ شاه عدالت
پناه عادل شاه مرهری و غیره سرداران را بکمک فتح خان
در قلعهٔ دولت آباد محصور شده بود و فتح نمودن مهابتخان
قلعهٔ مذکور را و بیان بعضی مقدمات دیگر چون مهابتخان قلعهٔ دولت آباد
را محاصره نموده کار بر فتح خان دشوار گردانید و این خبر بسمع اشرف عادل شاه
رسید عادل شاه مرهری را با چند سردار دیگر بکمک فتح خان فرستاد چون ایشان
نزدیک لشکر مغل رسیدند کار بجدال و قتال انجامید و هزیمت بعسکر عادلشاه
راه یافت و یاقوت خان نظام شاهی که توسل بحضرت شاه جهان نموده و در سلک امرا
منتظم گشته همراه مهابتخان بدکن آمده بود از سلوک مهابتخان رنجیده باز بلشکر نظام شاه پیوسته هیچ فتنه و جدال
گردیده بود کشته شد و لشکر عادل شاهی را بعد از این شکست تاب مقابله با مهابتخان
نماند مهابتخان بعد از قتل یاقوت خان و هزیمت دادن لشکر عادلشاه مدت پنجاه
بمحاصره قلعه مذکور پرداخت کار بر اهل قلعه بغایت تنگ ساخت آخر الامر بجهت فتح خان
و پسر نظام شاه قول فرستاده عهد با ایمان مغلظ بمیان آورد که ولایت خارج دولت آباد
با ایشان باز گذارد فتح اعتماد بر قول او نموده ناچار از غایت اضطرار با پسر نظام شاه
از قلعه برآمد مهابتخان آنچنان قلعهٔ متین را که چند سال مقر سلطنت نظام شاه بود بتصرف
در آورده ضمیمهٔ ممالک پادشاهی گردانید و نصیر خان را بمحافظت قلعه تعین نموده خود نظام شاه
و فتح خان را گرفته روانه برهان پور شد و بر خلاف عهد و پیمان عمل نموده نظام شاه
و فتح خان را با سایر اهل حرم و متعلقان مقید ساخته با اسباب و اثاثه سلطنت مصحوب
اسلام خان بخزاری بخدمت حضرت پادشاه هندوستان روانه کرد و خود
توقف ورزید بعد چندی از خدمت حضرت شاهجهان استدعای فرستادن یکی از

عظام نمود که در صوبه برهان پور بوده در تسخیر ملک دکن ممد و معاون او باشند شاهجهان
شاهزاده شجاع را باستعداد تمام به برهان پور روانه فرمود و سید مظفر خانجهان را باتالیقی
مقرر گردانیده همراه نمود چون شاهزاده حوالی برهانپور را مضرب خیام ساخت مهابت خان
با جمیع امرا باستقبال شتافته سعادت کورنش و بساط بوسی دریافت و از همانجا مهابتخان
با جمیع امرا و لشکر در خدمت شاهزاده بعزم تسخیر ولایت بیجاپور بر بالاگهات آمده به تسخیر
قلعه پرینده نظام شاهی که درین زمان در تصرف امرای عادل شاهی بود متوجه شد و مدت
چهار ماه بمحاصره و امور قلعه گیری پرداخت و چندانکه سعی و جهد نمود اثری بظهور نرسید
و بی نیل مقصود باز به برهان پور معاودت کرد و بعد رسیدن به برهان پور شاهزاده
حسب الطلب با بعضی امرا روانه حضور شد و مهابتخان در آنجا توقف نموده به بیماری صعب
مبتلا گشته بعالم عقبی شتافت و در اواسط جمادی الاولی از سنه مذکور در وقتیکه خسرو زمان
بسیر و شکار مشغول بود منهیان این خبر بمسامع اجلال رسانیدند و نظام الدین احمد
دو ماده تاریخ وفات او بطریق تعمیه در سلک نظم کشیده ع خان عالی مکان مهابتخان
آنکه بود پیش زمانه در فرمان    داشت امید تا دکن گیرد    رفت امید از مهابت خان
ع چرخ گردان آنچه داد از عز و جاه    جمله یکدم از مهابت خان گرفت
تا چه قصدی داشت جانش زان سبب    هادم اللذات از وی آن گرفت
بین که چون تاریخ فوت او شده    از مهابتخان زمانه جان گرفت    و خیرات خان
سرنوبت که در سال دوم جلوس همایون مطابق سنه یکهزار و سی و شش هجری برفاقت
محمد قلی پسر قاسم بیگ ایلچی برسم رسالت بصوب ایران رفته بود و در سال یکهزار و چهل و چهار
هجری رخصت انصراف یافته باتفاق امام قلی بیگ صحبت لیادل عازم دار السلطنت ا
کبرآباد گردید و چون در وقت رفتن از جانب حضرت شاهجهان صحیفه الوداد چون
مصحوب خان مذکور بخدمت حضرت پادشاه صفوی نژاد مرسل گردیده بود همرافقت امام قلی آن حضرت

قندهار بصوب هندوستان رفته بعد گذرانیدن جواب صحیفهٔ الوداد بحضرت پادشاه
هندوستان متوجه دار السلطنت حیدرآباد شد و چون در غرّهٔ ذیقعدهٔ مذکور
خبر وصول امام قلی بیگ صحبت بیاول باتفاق خان مذکور بمسامع اجلال رسید
بجهت قیام بوظایف مهمانداری میرمعز الدین محمد مشرف مقرر گشت و بعد رسیدن
نزدیکی دار السلطنت شیخ محمد طاهر سرخیل و یوزچی بیگ که یکی از امرای عظیم الشان
بود متعاقب یکدیگر حسب الحکم باستقبال شتافته بلوازم ضیافت و مهمانداری
پرداخته ایلچی مشار الیه را بخیرت آباد که دو فرسخی دار السلطنت است فرود آوردند
و بتاریخ هفدهم ماه ذیقعده سنهٔ مذکور خاقان زمان در عمارت خیرت آباد نزول
اجلال فرموده ایلچی مذکور را بملازمت اشرف عز امتیاز بخشید ایلچی مشار الیه
مکتوب محبت اسلوب مشتمل بر تهنیت جلوس با پنجاه راس اسپ عراقی و تاج و شمشیر
و کمر خنجر مرصع و بسیاری از تحائف که از جانب پادشاه ایران آورده بود از نظر
انور گذرانید خسرو زمان خلعت خاص و یک زنجیر فیل و دو راس اسپ عربی با زین
و یراق طلا بمشار الیه مرحمت نمود و باغ میرزا محمد امین میرجمله جهت نزول او مقرر
فرمود و بلبست و دویم ماه مذکور مشار الیه حسب الطلب بدولتخانهٔ عالی حاضر شده
و مرتبهٔ دیگر سعادت ملازمت دریافته از جانب خود چهارده اسپ عراقی و دوازده
مهار شتر و پنج جفت قالین با چند تکیه های نفیس و چهارده طبق زربفت و تحائف دیگر
گذرانید و بخلعت خاص و جیغهٔ مرصع و یکزنجیر فیل و دو راس اسپ مفتخر و مباهی
گردید و بجهت اخراجات مشار الیه چهار هزار من غله و پنجهزار هون نقد مرحمت شد و ماورای
وجه پرگنهٔ تیاپور که دو هزار هون حاصل داشت و در هر ماهی هزار هون نقد از خزانهٔ عامره مقرر بابت
اسلام بگه خیر انجام خان دوازده راس اسپ عراقی و چهارده طبق زربفت و چند نفر غلام و کنیز گرجی
توقف و نزد ... پنج جفت قالی با چند تکیه ها و بسیاری از تحائف دیگر گذرانید بخلعت خاص و اسپ فراز

گشت و در سلک مجلسیان و مقربان حضور والا النور منسلک گردید فصل سوم از باب ششم

## در بیان مدت سلطنت و سنه رحلت و سنین عمر شریف و ذکر اولاد و مجملی از فضائل و محامد آن پادشاه معدلت پناه

بر جویندگان اخبار و آثار سلاطین نامدار پوشیده نماند که بر لوح مزار آن پادشاه مغفور تاریخ وفات و ولادت و جلوس و مدت سلطنت و سن شریفش چنین منقور و مکتوبست تاریخ وفات پادشاه جنت بارگاه سلطان عبدالله قطب شاه یوم الاحد سیوم ماه محرم سنه ۱۰۸۳ یکهزار و هشتاد و سه هجری و ولادت باسعادتش بیست و هشتم شهر شوال سنه ۱۰۲۳ یکهزار و بیست و سه هجری و جلوس همایونش یوم الاربعا چهاردهم ماه جمادی الاول سنه ۱۰۳۵ یکهزار و سی و پنج هجری و مدت سلطنتش چهل و هشت سال و سن شریفش شصت سال و والده ماجده آن پادشاه غفران پناه حیات بخش بیگم بنت سلطان محمد قلی قطب شاه پیش از دو سال و چهار ماه و کسری برحمت الهی پیوست چنانکه بر لوح مرقد آن مرحومه این عبارت منقورست وفات جنت مکانی حیات بخش بیگم بتاریخ بیست و هشتم شب شنبه ماه شعبان ۱۰۸۰ سنه یکهزار و هشتاد هجری و صاحب مرآة الصفا در بیان احوال آن پادشاه جنت مکان نوشته که پادشاهی بود عادل و باذل و سخی و متهور و دانشمند و قدرشناس ارباب هنر و در عهد آن شهریار علما و فضلا از هر دیار رو بدار السلطنه حیدرآباد آوردند و هنرمندان عالم در آن بلده مجتمع گشتند و چندین کتاب و رساله مثل برهان قاطع که در تحقیق لغت فارسی بی شبه و نظیرست بنام نامی او تصنیف و تالیف نمودند و بمقاصد و مآرب خود فائز گردیدند و شیخ محمد خاتون علیه الرحمه که اعلم علماء زمان بود در زمان آن پادشاه اعتبار بخش فیض رسان اعتبارش از ایوان کیوان در گذشته چنانچه مدارس عالی بنا نمودند و مدرسین در آن مدارس مقرر فرمود و میر محمد سعید چون میرجمله المخاطب معظم خان خانخانان سپه سالار از نوکران تربیت یافته

آن پادشاهِ عالیجاه بود بنظر عنایتش بر مدارج دولت و حشمت متصاعد گردیده و طرفدار
کرناتک گشته آخر الامر از خدا و نعمت خود انحراف ورزیده ملازمت اعلی حضرت شاهجهان
پادشاه هندوستان برگزیده و آنچه که از او بوقوع آمد بر صفحه روزگار ثبت گردید تفصیل
این اجمال چنانکه در مآثر الامرا بزبان قلم آمده اینست میر معظم از سادات اردستان
صفاهان است چون بولایت گولکنده وارد گردید بنظر تربیت و عطوفت آن پادشاه
عالیجاه بر معارج اقبال صعود نموده مدتها رتق و فتق مهمات آن مملکت در قبضه اختیار
خود داشت تا آنکه به پیروی شهامت و کاردانی ولایتی از مضافات کرناتک
که یکصد و پنجاه کروه طول و تخمیناً تا سی کروه عرض و چهل لک روپیه حاصل داشت
و مشتمل بر معدن الماس و چندین قلاع استوار آهنین اساس مثل سنجی کوته
و سدهوت که عبارت از بالاگهات کرناتک فرخنده بنیاد باشد و در تیول عالمشین
آن کرناتک بود از حاکمان آنجا انتزاع نموده بتصرف در آورده و ثروت
و مکنتش بجایی رسید که پنج هزار سوار از خود نوکر کرد و ازین رهگذر مخالفانش در پرده
دولتخواهی حرفهاء دور از کار ذهن نشین پادشاه ساخته از جانب او متوهم
گردانیدند در حرکات پسرش میر محمد امین که مغرور بود و به نشه جوانی و دولت
در سر داشت و از افزونی اقتدار پدر به بدمستی نخوت افتاده پا از حد خود فراتر
گذاشت چنانچه روزی سیه مست بدربار آمده بر مسند پادشاهی بخواب رفت
و [illegible] موجب افزونی سوء مزاج پادشاه گردید آثار بی اتفاقی پیدا
آمد [illegible] بدوی فتوحات نمایان که از وی بوقوع آمده بود توقع داشت
و پیشاپیش [illegible] ملاف دل برداشته رفاقت شده در سال [illegible] و نهم جلوس
اسلام جهانی [illegible] محمد اورنگ زیب که بصاحب صوبگی انتظام بخش دکن بود توسل
توقف و [illegible] نمود اعلیحضرت طبق استدعای شاهزاده منشور عنایت متضمن مرحمت منصب

پنجهزاری ذات و سوار دوهزاری هزار سوار بمیر محمد امین پسرش و فرمان عدم تعرض
بدو متعلقان او بسلطان عبدالله قطب شاه مصحوب قاضی محمد عارف کشمیری روانه فرمود
قطب شاه بموجب صفائی اینخبر میر محمد امین را با منتسبانش قید نموده انچه از صامت و
ناطق داشت بضبط درآورد و با وصف ورود فرمان هم برگرده خود اصرار ورزید شاهزاده
محمد اورنگ زیب اول منشور پادشاهی متضمن آنکه سلطان محمد میخواهد که از راه اوڈیسه
بخدمت عم خود شاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتابد باید که از ولایت خود تا آئین نیک
بگذرانند فرستاد و آن پادشاه صاف طینت غافل از نیرنگی روزگار به تهیه اسباب ضیافت
پرداخت شاهزاده محمد اورنگ زیب هشتم ربیع الاول سنه هزار و شصت و شش هجری
نخستین خلف خود سلطان محمد را بطریق منقلا بحیدرآباد راهی ساخته خود نیز بسیوم
ربیع الآخر نهضت فرمود درین هنگام قطب شاه متنبه شده محمد امین را با والده او روانه
ساخت مشار الیه دوازده کروهی حیدرآباد ملازمت سلطان محمد دریافت چون امور ایشان
مستر نشده بود سلطان محمد عازم حیدرآباد گشت قطب شاه از شنیدن اینخبر بنجم ربیع الآخر
با نقود و جواهر و طلا و نقره بقلعه گولکنده که سه کروهی شهرست درآمد چون کنار تالاب حسین ساگر
مخیم عساکر سلطانی گردید افواج قطب شاهی نمودار گشته خیرگی نمودند سلطان محمد دلیرانه
تاخته تا دیوار شهر تعاقب ایشان نمود و روز دیگر حیدرآباد را بتصرف درآورد و بسیاری
از کارخانجات پادشاهی تاراج گشت و کتب نفیسه و چینی خانه و اجناس بسیار بحیز ضبط
درآمد و افزونی اشیا بمرتبه بود که با وجود غارت و تفرقه چند روز وقت کوچ خانها
مالامال بود هرچند سلطان عبدالله در ظاهر ابواب مدارا و مواسا مفتوح داشته بکرر
جواهر و فیل پیشکش فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود لیکن در باطن به تهیه جنگ و استحکام
قلعه و سرانجام مصالح قلعه داری پرداخته درباب طلب کمک مکرر بعادلشاه نوشت چون
شاهزاده در عرصه بیست و هشت روز بیک کروهی قلعه رسیده معسکر آراست و دور قلعه که سه

کروه چوبی بست تعیین مورچال نمود با آنکه از قلعه توپ و تفنگ چون ژاله در بارش
بوده مکرر کارزارهای عظیم و آویزشهای سترگ درمیان هم اتفاق افتاد آخر الامر
قطب شاه بملاحظه اینکه خونریزی مسلمانان از جانبین بناحق میشود میراحمد داماد خود را
فرستاده بتقاضای پیشکش سنوات ماضیه را با سباب و اشیای میر محمد امین ارسال داشت
و بعد از آن والده خود را نیز فرستاد و آن عفیفه بتقریر دلپذیر و تقرر ازدواج
صبیه قطب شاه بسلطان محمد مصالحت فیمابین قرار داد و آن دختر را با موازی
ده لک روپیه بعنوان جهیز باعزاز و احترام از قلعه بدولتخانه سلطان محمد آوردند
و میرجمله دوازدهم جمادی الاخری سنه سی از جلوس شاه جهانی بر کنار حسین ساگر
از ولایت مفتوحه رسیده احراز شرف ملازمت شاهزاده نمود و باجازت نشستن
عز امتیاز یافت و شاهزاده نیز بمنزل او تشریف فرما شد و بهفتم رجب شاهزاده عنان
معاودت بصوب خجسته بنیاد اورنگ آباد منعطف ساخت گویند که سلطان عبدالله
قطب شاه بدلالت شاهزاده بعد مراجعت او جهت مزید استحکام قلعه گولکنده کرد کوچه
که متصل آن قلعه بود دیوار سنگین کشیده داخل حصار نمود و شاهزاده از منزل اندور
میرجمله را با پسرش بدرگاه پادشاهی مرخص گردانید و درهمین منزل از پیشگاه خلافت
فرمانی متضمن خطاب معظم خان و نوازش علم و نقاره بمیرجمله شرف صدور یافت
و بیست و پنجم ماه رمضان المبارک در دار الخلافت شاهجهان آباد خانمذکور به تقبیل
عتبه سلطنت چهره کامیابی برافروخت و بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خدمت
والای دیوانی اعلی و مرحمت قلمدان مرصع و انعام پنج لک روپیه نقد و دیگر مراحم سلطانی
مباهی گردید و یک قطعه الماس بزرگ در وزن دو صد و شانزده سرخ و در قیمت دو لک و شانزده
هزار روپیه و شصت زنجیر فیل و دیگر جواهر گران قیمت از نظر انور گذرانید که بهای مجموع آن
پانزده لک روپیه قرار یافت و چون نشو و نما یافته دیار دکن بود پیوسته در ترتیب مقدمات

که موصل بمطلوب تواند شد همت مقصور داشته قابو می‌جست که اتفاقاً در همین سال ابراهیم عادلشاه
والی بیجاپور بجوار رحمت الهی پیوست و امرائی او که اکثر غلام بودند علی نام مجهول النسبی را بفرزندی
او برداشته جانشین او ساختند معظم خان سرکار او مدعا واکرده تسخیر آن ولایت را در کمال تیز نموده
متعهد آن مهم سترگ گردید محمد امین خان خلف خود را بنیابت وزارت در حضور گذاشته با امرائی
عمده مثل مهابت خان و راو ستر سال و نجابت خان در اورنگ آباد بشاهزاده محمد اورنگ
زیب پیوست شاهزاده بصوابدید او در اسرع اوقات قلعه بیدر را مفتوح ساخت و در
غره ذی قعده سنه ۱۰۶۷ هزار و شصت و هفت هجری قلعه کلیان را نیز متصرف در آورد پس از آنکه
متوجه تسخیر گلبرگه گردید عادل شاه اندیشه ناک گشته بتقبل پیشکش کرور روپیه و انضمام
ولایت کوکن و قلعه پرینده با لواحق آن بقلمرو پادشاهی ره نورد طریق انقیاد گشت
و منشور حضور بنام پادشاهزاده شرف نفاذ یافت که خود باورنگ آباد برگردد و معظم خان
در قلاع کوکن تهانه نشانده احرام ملازمت بربندد و بند تعیین اقساط پیشکش و ضبط ملک
مفتوح خاطر خواه شاهزاده صورت نگرفته بود بل بقول بعضی هنوز محاصره گلبرگه و زد و
خورد با عادلشاهیه درمیان بود که خبر عارضه اعلی حضرت و درآمد مهمات سلطنت بقبضه
اختیار دارا شکوه شایع شد و از اشتهار این خبر مخالفان خیره گشتند و دارا شکوه از روی
عناد و کار شکنی کمکیان این مهم را بحضور طلب نمود مهابت خان و ستر سال بی رخصت
شاهزاده برخاسته روانه شدند و شاهزاده بحسن تدبیر خود را بسلامت در آغاز سنه ۱۰۶۸
هزار و شصت و هشت هجری باورنگ آباد رسانید و در همین ایام ببعضی وجوه معظم خان
از وزارت معزول گشته عازم حضور گردید شاهزاده بلطائف الحیل او را پیش خود طلبید
و بقولی باشاره آن سنجیده کار که رفتنش بحضور بدلخواه او نبود او را نزد خود طلبید بهر صورت همین که
مشار الیه بخلوتگاه شاهی رسید محبوس و مقید شد و چون خبر امتداد کسل اعلی حضرت و
استیلای دارا شکوه بیچاره دلتنگ شد و شجاع نیز بهرسری شورش افزود شاهزاده خزائن و اموال معظم خان

سرمایهٔ سرانجام ضروریات نموده و نوکرانش را در سلک ملازمان انسلاک داده و او را
در دولت آباد نگهداشته خود بعزیمت هندوستان عازم گردید و بعد از آنکه بدستیاری
اقبال کامیاب سلطنت و فرمانروائی گشت معظم خان را باستقرار نقود و اجناس او
مشمول عنایت ساخته بصوبه داری خاندیس مفتخر و مباهی گردانید و در همین سال که از
دار الخلافه دهلی جهت اطفای نائرهٔ شورش شاهزاده محمد شجاع نهضت فرمود معظم خان
طلب حضور گشته بطریق ایلغار در قصبه کره بآستان بوسی خلافت حسن اخلاص فروغ
دیگر داد و روز جنگ مرکوب او در جنب سواری خاصه قرار یافت و پس از برافراختن
رایت نصرت و فیروزی معظم خان بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام ده لک روپیه
مورد نوازش گشته بهمراهی شاهزاده محمد سلطان در تعاقب محمد شجاع که راه فرار برقرار داده بود
رخصت یافت و درین مهم تدابیر صائبه و یورشهای شایسته که شایان سرداران والاشکوه
باشد از معظم خان بر لوح روزگار مرتسم گشت و جمعیت شجاع رفته رفته منتشر گردید و
قریب چهل کس همراه او ماند و معظم خان در جلدوی این مساعی حمیده که در مدت شانزده
ماه بمتاعب و مصائب بسیار چنین کار سترگ را بانجام رسانید در سال سیوم از جلوس
عالمگیری بخطاب والای خانخانان سپهسالار بلند نام گردید و بعد از آن ولایتی را که
مابین مغرب و شمال بنگاله مایل بشمال واقعست مفتوح ساخت و ولایت دیگر متصل
بآن که گاهی گذر عساکر سلاطین هندوستان در آنجا نشده بود و به بدی آب و هوا
مشهور بود بحیز تسخیر درآورد و انجام کار مرض ذات الصدر عارض حالش گردید و بعد از آن
بضیق النفس و خفقان و آخر الامر بمرض استسقا مبتلا گشته بتاریخ دوم شهر رمضان
[illegible] و سه هجری ازین مرحلهٔ فنا بسر منزل بقا پیوست و از وی در شهر حیدرآباد
تالاب [illegible] محمد علی یادگار مانده و درین عصر یک تالاب باقیست و از اولاد
آن پادشاه جنت مکان کسی نماند الا دختری که وی را در سلک ازدواج سلطان محمد خلف حضرت

پادشاه عالمگیر منسلک گردانید چنانکه در احوال معظم خان رقم پذیر قلم وقایع رقم گردید و در
احوال دو صبیه دیگر خافی خان چنان نوشته که یکی را به سید احمد که از سادات و فضلای
عرب بود منسوب ساخت و او را بپایه عمارت رسانیده در اکثر امور ملکی صاحب اختیار نمود
بعد چندگاه سید سلطان نام که از شاگردان پدر سید احمد بود و در حسب و نسب برتر از و
و عالی خاندان بود چون بخدمت سلطان جنت مکان رسیده مقرب و معزز گردید
دومی را بدو نامزد فرمود و روز بروز در مراتب و اعزاز او می افزود تا آنکه میان آن هردو
سید رشک و چشمک بمیان آمد روزی پادشاه از سید سلطان پرسید که شما بر حقیقت احوال
بزرگان سید احمد اطلاع دارید در جواب گفت آری فیضلت موروثی دارند استاد
زاده من هستند این کلمه زیاده بر سابق تخم عداوت در مزرع دل سید احمد کاشته شد
و روز بروز بآبیاری نمایان و غمازان شیطان سیرت نخل مخالفت میان آن هردو
سید نشو و نمای یافت و هر روز ماده عناد و فساد افزایش میگرفت تا آنکه جشن کدخدائی در میان
آمد و هنگامه عیش و نشاط گرم شد اتفاقاً در ایام شادی سببی میان آن هردو همچشم ناخوشی
بجائی رسید که در شب عقد سید احمد سوگند شدید یاد کرده بعرض پادشاه رسانید که اگر
حضرت دختر را به سید سلطان مرخص سازند و تهیه اسباب بر آمدن از شهر حیدرآباد و پیرداخت
هر چند مردم عمده بمیان آمده فهمانیدند و در اصلاح کوشیدند مفید نیفتاد و از خواص پادشاه
سر و ما که مدار علیه محل بود و دیگر محرمان حرم همدم و معاون سید احمد گشتند و چون پادشاه
را پاس خاطر سید احمد و دختر بزرگ زیاده تر منظور بود ناچار گشته در فکر چاره کار افتاد و بعد
درخواست کنکاش از همدمان و محرمان اندرون و بیرون چنان قرار یافت که آن
دختر را به ابوالحسن که از طرف مادر با پادشاه قرابت قریبه دارد منسوب نمایند و چون تقدیر
الهی چنین بود در همان شب که ساعت عقد مقرر گشته بود ابوالحسن را طلبیده به
حمام فرستاده مخلع ساخته و سهرهٔ مروارید در سر او بسته و بر اسپ عراقی با ساز مرصع

سوار نموده با ساز سپهر انجام که برای سید سلطان مهیا ساخته بودند باشان و شکوه
بمجلس دارالامارت حاضر آوردند و عقد نکاح بسته دختر را باو حواله نمودند و آنچه که علامی
فهامی میر غلام علی آزاد بلگرامی در سبحة المرجان و سرو آزاد احوال سید نظام الدین احمد
در ضمن احوال خلف او سید علی معصوم بمعرض بیان آورده اینست که سید نظام الدین احمد
ابن سید معصوم دشتکی شیرازی ابن میر غیاث الدین منصور بنابر کثرت اشتهار مستغنی
از بیان چنانچه در علمای زمان مشهور و ملقب باوستاد البشر است و اورا مدرسه ایست
در شیراز مشهور بمدرسهٔ منصوریه و چون همشیرهٔ شاه عباس ثانی صفوی اراده زیارت
حرمین شریفین نمود شاه عباس سید معصوم را جهت تعلیم مناسک حج همراه بیگم متعین فرمود
هرگاه تعلیم و تعلم مناسک حج از پس پرده کما ینبغی بوقوع نمی آمد بنابر وجود کفویت بخاطر
بیگم رسید که عقد شرعی بمیان آید حجاب مرتفع گردد پس عقد نکاح بستند و بعد سعادت
اندوزی بزیارت حرمین شریفین چون رجوع بسوی اوطان از خوف شاه عباس
متعذر شد اقامت در مکه معظمه برگزیدند و سید معصوم را از بطن بیگم سید احمد متولد شد
و در مکه نشو نما یافت و اکتساب علوم نموده بر اقران خود فایق گردید و آوازه کمالش
در آفاق پیچید میر محمد سعید میر جمله که احوالش پیشتر قلمی شده مال فراوان برای سید احمد و سید
سلطان که از سادات نجف اشرف بود فرستاده آن هر دو سید را بحیدرآباد طلبید
بعد ورود شان خواست که هر دو دختر خود را در سلک ازدواج آن دو سید در
آورد سلطان عبدالله قطب شاه برین معنی آگهی یافته گفت سزاوار این است که من
دو دختر خود را باین هر دو سید جلیل القدر بدهم پس میر جمله ناخوش شده برخاسته
نزد عالمگیر بادشاه رفت و قطب شاه نخست یکدختر خود بسید احمد داد و تهیهٔ اسباب
تزویج دختر دیگر پرداخت و چون سید احمد از سید سلطان غبار خاطر داشت
او و زوجهٔ او نمیخواستند که تزویج دختر بادشاه به سید سلطان صورت وقوع گیرد

پس در شبِ نکاحِ سیّد احمد کس بخدمتِ قطب شاه فرستاده پیغام داد که اگر تزویج سیّد سلطان
صورتِ وقوع خواهد گرفت من کمرِ مخالفت بر میانِ همّت بسته و نزد عالمگیر پادشاه
رفته سعی در هدمِ مبانیِ دولتِ شما خواهم کرد پس اجمال و اثقال بار کرده بعزمِ کوچ نشست
و پادشاه ازین پیام متحیّر گشته اعیانِ حضرت و ارکانِ دولت را مجتمع ساخته درخواست
سنگاش نمود همه همداستان گشته بعرض رسانیدند که از رفتنِ سیّد احمد نزد عالمگیر پادشاه
اندیشهٔ فتنهٔ عظیم است و از ترکِ تزویج سیّد سلطان مضرّتی متصوّر نمیشود مگر اینکه اسباب
تزویج مهیّا گشته ضایع گردد درین صورت صلاح در آنست که ابو الحسن را نظر بر قرابتی که با
پادشاه دارد برای تزویج اختیار فرمایند آورده اند که ابو الحسن را که از مدّتِ چهارده
سال در تکیهٔ مرشدِ خود سیّد شاه راجو قدّس سرّه که از اخفادِ امجادِ قطب الاقطاب سیّد محمد
گیسو دراز و از اکملِ اولیا و در تکمیل و ارشاد قایم مقامِ جدِّ بزرگوار خود بود سکونت داشت
طلب نموده بحمّام برده خلعتِ شادی پوشانیده عقدِ آن دختر دیگر باو بستند گویند چون
رسومِ شادیِ سیّد سلطان شروع گردید و نوبت بحنابندی رسید آن روز که شبش رسمِ
حنابندی مقرّر بود سیّد شاه راجو قدّس الله سرّه وقتِ عصر بصحنِ تکیهٔ مبارکِ خود تشریف آورده
نزدیکِ باغچه که اشجار آنرا همان روز آب داده و زمین آن گِل بود بر روی زمین آرام گرفت
درین اثنا ابو الحسن بتشرّفِ ملازمتِ مرشدِ خود سعادت اندوز گشت شاه عرفان پناه بمصداق
مصرع آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند نگاهی بجانبِ او انداخته پیش طلبید و فرمود که
امروز رسمِ حنابندیِ سیّد سلطان است ما نیز شما را حنابندی کنیم و قدری از گِلِ باغچه
برداشته بانگشتِ خنصرِ او بطورِ حنا مالید حضّار ازین معنی متعجّب گشتند تا آنکه روزِ دویم فلک
نیرنگ ساز شعبدهٔ عجیب انگیخت و مرزا احمد چنانکه گذشت مانع ازدواج سیّد سلطان
گردید و پادشاه و ارکانِ دولت چار و ناچار ابو الحسن را برای تزویج اختیار
نمودند القصّه چون رسمِ عقدِ ابو الحسن بوقوع آمد توپها سر دادند سیّد سلطان کج در

آن زمان در حمام نشسته بود از حاضران مجلس خود پرسید که سبب شلک توپها چه باشد
گفتند ظاهر است که امشب شب ازدواج است و این شلک شلک خوشی است سید سلطان
گفت ضابطه اینست که شلک خوشی بعد نکاح میشود نه پیش از آن و بعد از آن مردم را
برای دریافت حقیقت حال فرستاد در همگان آمده ماجرای آنجا اظهار نمودند از استماع
این خبر آتش غضب سید سلطان مشتعل شد و اسباب طوی را بسوخت و اسب را پی کرد و بخدمت
عالمگیر پادشاه روانه شد و سید احمد را از بطن دختر قطب شاه فرزندی متولد نشد مگر او
را پسری بود سید علی نام از بطن زن دیگر که پیش از برآمدن از مکه بسوی دکن تزویج آن
زن کرده بود و چون عازم دکن شد او را در مکه گذاشت و تولد سید علی شب شنبه وقت
غروب آفتاب بتاریخ پانزدهم جمادی الاول سنه ۱۰۵۲ اثنین و خمسین والف در مدینه منوره
لهذا او را مدنی گویند و بکسب کمال پرداخته سرآمد علماء و ادبای عصر گردید و او را اتفاق
بحج قریب بر کرده سید علی معصوم میگفتند و او شب پنجشنبه ششم شعبان سنه ۱۰۶۶ ستة وستین والف بقصد حیدرآباد
از مکه معظمه برآمده روز جمعه بیست و دوم ربیع الاول سنه ثمان و سبعین والف بحیدرآباد رسید و سعادت تلمذ و عطای والد ماجد خود
گردید و چون سلطان عبدالله ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد و ابوالحسن بر تخت فرمانروائی
جلوس فرمود و میر نظام الدین احمد بعد یکسال رخت حیات خود بربست سلطان ابوالحسن
کمر بکین بسته متعلقان میر نظام الدین احمد را مقید ساخت و موکلان بر احتیاط آن
گماشت سید علی روزی فرصت وقت یافته از آنجا برآمد و راه فرار پیش گرفت
ابوالحسن در طلب وی مردم را فرستاد هر چند جد و جهد نمودند او را نیافتند او
خود را در برهان پور رسانیده احراز شرف ملازمت عالمگیر پادشاه نمود پادشاه
او را مشمول عواطف خسروانه گردانیده بمنصب یکهزار و پانصدی و سه صد سوار
دو اسپه و خطاب سید علیخان سرفراز فرموده در رکاب خلد مکان تا اورنگ آباد
آمد و چون خلد مکان بسوی احمد نگر نهضت نمود سید علی را بحراست اورنگ آباد

مامور ساخت سید علی مدنی بر آن خدمت قیام داشت پس از آن حکومت قلعه ماهور وغیره
از توابع صوبه برار مفوض گشت مت از آنجا بحسن تردد وکاردانی سعی موفور بکار برده
بسرانجام آن پرداخت بعد از آن از حکومت ماهور استعفا نموده التماس دیوانی برهانپور
کرد التماس او بحضور عز پذیرائی یافته در برهانپور رفته بمهمات دیوانی پرداخت
و بعد مرور ایام از خلد مکان رخصت حرمین شریفین گرفته با اهل وعیال بامکن فیض
مواطن رفت و از آنجا بزیارت عتبات عالیات شتافت و بمشهد مقدس رسیده
و باصفاهان آمده ملازمت شاه سلطان حسین صفوی حاصل نمود و چون اتفاقی که طبع
نظر داشت نیافت بوطن اصلی یعنی شیراز کشیده در مدرسه منصوریه پای اقامت
افشرده ما بقی عمر خود را بافاده طلبه علم بسر برد و در سنه عشرین ومائة والف بجوار رحمت
حق پیوست و او را مصنفات است مثل انوار الربیع فی انواع البدیع و ریاض السالکین
و شرح صحیفه کامله و حاشیه قاموس و سلافة العصر و تذکره شعرای عرب و دیوان
شعر و سلوة الغریب که در آن احوال سفر خود را از مکه تا حیدرآباد بعبارت شیرین
و مضامین دلنشین بقید قلم آورده مسوده اوراق روزی از بعضی اخلاف سید احمد ابن
سید علی معصوم شنید که در اثنای ذکر احوال و اوصاف بزرگان خود می گفت والد من
حکایت میکرد که بعد مرور چند مدت که ریاض السالکین شرح صحیفه کامله میان مردم رواج
یافت شخصی شرح صحیفه کامله بزبان فارسی مطابق ریاض السالکین که بزبان عربی است
نزد سید علی معصوم آورده ادعا کرد که این شرح از من است و مدتی است که من آنرا تالیف
کرده ام و شما از روی این شرح ریاض السالکین نوشته اید و ترجمه آن بزبان عربی نموده اید
سید علی معصوم در جواب گفت این قضیه بالعکس است و قیل و قال بسیار میان آمد بعضی جانب
داری سید علی معصوم کردند و برخی جانب داری آن شخص آخر الامر بنا بر این قرار یافت که جمعی
علما را نموده باهمدیگر مباحثه کنند تا معلوم شود که حق بکدام جانب است پس سید علی معصوم در

مجلس فضلا و ادبا از آن شخص مدعی پرسید که تقیه بسکون قاف که در کلام الهی وحیش آمده
و تقیه دارد چه صیغه است و وجه سکون قاف چیست آن شخص در جواب آن فرو ماند پس سید
خود بیان کرده فرمود شخصی که این قدر نداند که صبیان ادبا آن را می دانند چگونه دعوی او
در نسخه مقدمه قرین صدق باشد پس علما اعتراف کردند که حق بجانب سید است و آن شرح
عربی را دیده بزبان فارسی ترجمه کرده بخود منسوب نموده است و بر مطالعه کنندگان
این نسخه مخفی نماند که چون در وقت تسوید این اوراق بجز چند اجزا از تاریخ نظام الدین احمد
که در احوال پادشاه معدلت پناه سلطان عبد الله نوشته و تاریخ مرات الصفا که احوال
آن پادشاه عالیجاه به نهایت اختصار در آن مندرج و تاریخ خافی خان که چند فقره در احوال آن
آن پادشاه ضمناً در آن مذکور کتابی دیگر حاضر نبود بر همین اقتصار نموده شد و ظاهر است که ابداع
یعنی ایجاد اشیا بدون مواد از خواص خالق العباد است و انسان که سرمایه فطرتش امکان
و احتیاج از لوازم آن بهمه حال در هر امر محتاج وجود مواد و سامان والله علی کل شیء قدیر و العبد
بالتقصیر جدیر باب هفتم در بیان احوال پادشاه مشمول رحمت اله سلطان
ابو الحسن قطبشاه المشتهر بتانا شاه چون سید احمد مانع از دواج سید سلطان
گردیده دختر پادشاه را بعقد تزویج ابو الحسن درآورد چنانچه بتفصیل رقم پذیر خامه بیان گردید و غرض
سید احمد ازین حرکت آن بود که در حین حیات سلطان تقرب تر از من کسی دیگر نباشد و پادشاه که پسر
نداشت بعد از و سلطنت نصیب من گردد و سید سلطان با دل پرغم و دیده پرنم دست حسرت
و افسوس بهم زنان بیاس و حرمان از شهر برآمده خود را نزد محمد امین خان رسانید و دختر محمد امین خان
بدو منسوب گردید بعده که ایام رحلت سلطان عبد الله و مکافات محروم ساختن سید سلطان که درباره آن
سید از میر نظام الدین احمد گیلانی بظهور آمده بود رسید اسبابش مهیا گردید که میر نظام الدین احمد
نخوت و تکبر با امرا خصوصاً با سید مرتضی که از سلسله سلاطین زادهای مازندران و امرای
عمده و صاحب فوج حیدرآباد بود پیش آمده و هیچیک از ارکان دولت قطبشاهیه در نظر آن عقیده

نمی سنجید و بعضی خدمهٔ محل را نیز از خود رنجانید بر خلاف ابو الحسن که با همه برفق و مدارا سلوک
برادرانه مینمود ازین رهگذر دلهای مردم بدو گرایید چنانکه گفته اند ؛ خلق خوش خلق را شکار
کند و پیش ازین کیفیت چکار کند پس از آنکه سلطان عبد الله از دار دنیا رحلت نمود در تعیین جانشین
او فیما بین ارکان دولت اختلاف تام بهم رسید و قیل و قال قریب بجدال و قتال انجامید
چنانکه بیرون میر احمد با اعوان خود مستعد جنگ گردید از اندرون زن میر احمد که ما صاحبهٔ
کلان گفته می شد شمشیری برهنه در دست گرفته با کنیزان حبشی و ترکی آمادهٔ فتنه و فساد
گشت و از هر گوشه و کنار آوازهٔ جنگ و جدل بلند شد عاقبت الامر از اعانت سید مظفر
و سعی و تدبیر او دانایان نیکنام که سر دو برادر نوکر و پیشکار سید موصوف بودند اکثر نوکران
رفیق ابو الحسن گردیدند و رفیق و معاون میر احمد سوای موسی خان نام حوالهدار و چندین از مردم
و نشان کسی دیگر نشد بعضی دیگر رفقا همراه او بودند و در خفیه هواخواهان ابو الحسن
القصه همه متفق گشته میرزا احمد را منزوی و بی اختیار ساخته به ابو الحسن را بسلطنت برداشتند
و وزارت بنام سید مظفر که از ابتدا خطاب قبول نکرده بود مقرر کردند و میر احمد بپاداش
آنچه که بسید سلطان کرده بود رسید و دستگیر شد و مقید گردید من حفر بئرا لاخیه وقع فیه
و همچنین آنچه که سید مظفر در برانداختن بنای دولت میرزا احمد بظهور رسانید آخر نخل حیلهٔ
مراد او ثمر نداشت بار آورد ؛ هر آنکه تخم بدی کشت و چشم نیکی داشت ؛ دماغ بیهوده
پخت و خیال باطل بست تفصیل این اجمال آنکه چون سید مظفر زمام اختیار ملک
در قبضهٔ اختیار خود آورد دخل بدماغ او راه یافت و خواست که در مهمات
جزوی و کلی ابو الحسن را مطیع و منقاد خود سازد و این تخم فساد بود که در
دل او کاشته شد بنا بر این سوء مزاج بمیان آمد و هر یک در صدد استیصال
دیگری گشت و ابو الحسن در فکر آن افتاد که دست اقتدار سید مظفر از امور
ملکی کوتاه سازد و هر چند تدبیر بکار می برد تا آنکه کار بخونریزی انجامد او را

از وزارت معزول سازد اما صورت نمی بست تا آنکه آبا و پندت که پیشکار عمل و
صاحب مدار خانه سید مظفر گشته بود با سلطان ابوالحسن دمساز و همراز شده بمرور
ایام جمعداران سید مظفر را بی پر و بال گردانیده و قلمدان وزارت ازو گرفته
و منصب جملی ارا بحال داشته مقرری ساخت و قلمدان و خلعت وزارت بمادنا
تعلق گرفت و بعلاقه سابقه مادنا به بنکنا برادر او تقرر یافت و مادنا که از براهمه کرناتک
بود چون مدار علیه گشته استقلال گرفت سلسله نیکنامی این خاندان عالیشان را
گسست و رواج دین اسلام بضعف متبدل ساخت و کیش خود را قوت داد و چون
ابوالحسن پادشاهی بود عیاش و روز و شب در عیش و عشرت بسر می برد و پروای
امور مملکت نداشت مادنا با تمام صاحب اختیار گشت که بتخانه در بیرون شهر
بنا کرد و در روزیکه عید هنود بود با برادر خود بنکنا سوار شده و سادات و شرفا را همراه
برده شماتت نمود که چند شما تیان را شکست بود و من شما را باین قسم همراه خود می
برم گویند در آن روز اشک از چشم سادات مانند رود جیحون روان گردید در مآثر الامرا
مذکور است که چون بعد عزل سید مظفر که مدتها وکیل سلطنت بود و رتق و فتق امور ملکی
و مالی باقتدار آن هر دو برادر برهمن مشوم و ملوم که خمیر مایه مفاسد و فتن و مورث
وبال و زوال آن دودمان کهن گشتند تفویض یافت هر چند آنها مردم سپه یار خود
و کنیان را نواخته شغل و غریب زاده ها را بر انداختند اما محمد ابراهیم ولایت زا
که مخاطب بخلیل الله خان بزمانه سازی و مزاج شناسی جاده لابه و چاپلوسی می پیمود
و آن هر دو برهمن رضا جوی او منظور میداشتند لهذا مرتقی مدارج عالی گشته بمنصب
سرلشکر و خطاب خلیل الله خان بلنک حمله رایت بلندنامی افراشت بسجع نگین خود این نمود
ز التفات پادشاه و پندت روشن روان گشت ابراهیم سرلشکر خلیل الله خان و هنگامی که رایات
عالمگیری بانتزاع افغان مرز و بوم دکن گردید نخستین تسخیر بیجاپور نصب العین همت خسروانه گشته شاهزاده

عساکر گران جهت کشایش آن تعین یافت و چون آن مهم بامتداد کشید پادشاه کشور کشا باقتضای
رائے صواب نمائی جهان آرای خود از اورنگ آباد باحمدنگر و ازانجا بشولاپور نهضت فرموده
آن سرزمین را مضرب خیام ظفر فرجام ساخت که در انجا نوشته سلطان ابوالحسن بنام حاجب
او که در لشکر فیروزی بود بجنس از نظر پادشاه گذشت بدین مضمون که تا حال پاس مراسم بزرگی
مینمودیم حالا که ایشان سکندر را یتیم و ناتوان دانسته بیجاپور را محاصره نموده کار بر او
تنگ ساخته اند واجب آمد که سوائ جمعیت موفور بیجاپور راجه سنبها با قشون از شمار افزون
جهت کمک آن بیکس کمر سعی بر بندد و ما بسرداری خلیل الله خان پلنگ حمله چهل هزار سوار
مستعد پیکار تعین نمائیم و می بینیم که ایشان کدام طرف مقابله و مقاومت خواهند کرد
از بیم غضب سلطانی تنوران آمد و بر زبان گذشت که تا گوشمال این یک چینی فروش میمون
باز پلنگ نواز را موقوف داشته بودیم حالا که ماده خروس ببانگ آمد جای توقف نماند باوجود
تعویق و تعقید مهمات بیجاپور پادشاه زاده شاه عالم بهادر را با خانجهان کوکلتاش بمالش
ابوالحسن مامور گردانید خلیل الله خان باتفاق شیخ منهاج با رستم راو عمزاده مادنا باستقبال
شهزاده شتافت و چند نوبت آتش محاربه فیما بین مشتعل گردید دلاوران جانبین داد
مردی و شجاعت دادند و آخرالامر نسیم فتح و ظفر بر پرچم لوای عالمگیری وزید و تفصیل
عنقریب مرقوم قلم وقائع رقم خوا … محاربات سرداران سلطان ابوالحسن
با شاهزاده شاه عالم وخا … بادر و غیره سرداران پادشاه
کشورستان عالمگی … هنگامی که افواج پادشاه کشورستان عالمگیر
پادشاه بمحاصره بیجاپور اشت … تند جان نثار خان پسر قلعدار گلبرگه که به نیابت پدر
سرانجام فوجداری نوا … بود و پرویز بیگ برادر قلعدار ملکهیر چون معلوم نمودند
که مرضی پادشاه کشـ … یر ولایت بیجاپور و حیدرآباد است بعضی ماموره‌ای
سرحد ولایت … سن را تاخت و تاراج نموده گدهی قصبه سیرم که از

ماموره‌های ولایت حیدرآباد دست به تردد تمام در تصرف آوردند سلطان ابوالحسن
اطلاع یافته چندی از نوکران عمده مثل شیخ منهاج و رستم راو و برنجان هاتهر را
که از مبارزان نامی بودند برای دفع مضرت فوج پادشاهی و باز بتصرف درآوردن
گدهی سیرم نامزد نمود بعد رسیدن فوج حیدرآباد جان نثار خان و پرویز خان با وجود
قلت جمعیت به پناه حصار سیرم آمده با فوج مذکور مقابله و محاربه رستمانه کردند و عرضداشت
طلب کمک بحضور ارسال داشتند خانجهان بهادر با هر دو پسرش همت خان و سپهدار خان
و صفدر خان پسر فدائی خان برادرزاده خانجهان بهادر و ایرج خان وغیره که سابقا برای
تسخیر بعضی ماموره‌های حیدرآباد مرخص شده و بعذر عدم سرانجام کوتاهی نموده بودند
و درینوقت بتعیین سزاولان و گرزبرداران شدید ماموربدان مهم گشتند سلطان ابوالحسن از
باستماع این خبر محمد ابراهیم مخاطب به خلیل الله خان سپه‌سالار را با چند سرداران دیگر
مقابل خانجهان بهادر روانه نمود خانجهان بهادر هنگامیکه نزدیک ملکهیر رسید جان نثار خان
و پرویز خان که از دست گرفتهای او بودند بدو پیوستند و خلیل الله خان و سرداران
دیگر با سی هزار سوار بمقابل آمده عرصه دار و گیر گرم ساختند متواتر که از حیدرآباد
کمک بخلیل الله خان میرسید فوج او می افزود تا اینکه قریب پنجاه هزار سوار فراهم آمده
اطراف خانجهان بهادر را فرا گرفتند و یورشهای بهادرانه آورده شوخی بجایی رسانیدند
که فوج خانجهان بهادر مغلوب گردید و خانجهان بهادر نظر بر غلبه فوج خصم حکم
فرمود که چهار طرف فوج پادشاهی خندق کنده مورچال بسته شبها هوشیار باشند
و دکنیان هر روز بشوخی پیش آمده بر مورچال میرسیدند و رستخیز عظیم برپا میکردند
و بهادران لشکر خانجهانی تردد بر روی کار می آوردند بدینمنوال تا مدت یکماه غالبانه
و مغلوبانه جنگ درمیان بود تا آنکه دکنیان یکروز درمیان داده سپهری جلوریز
درحالتی که خانجهان مشغول چوپر بازی بود و فوج پادشاهی غافل تاخت آوردند

خانجهان به همت خان و سپهدار خان و ایرج خان گفت که از طرف راست و راجپوت
و افاغنه را فرمود که از جانب چپ بمدافعه پردازند و خود نیز بتهیهٔ سوار شدن پرداخت
سرداران فوج پادشاهی تا بمقابله پردازند که شیخ منهاج و بڑی خان هات تهیر
و سرداران دیگر با سی چهل هزار سوار از دو سه طرف مورچال ریخته و مردم
مقابل را کشته و زخمی ساخته با سیوف مسلول از مقابل توپخانه زنجیرهای توپخانه
بریده برق کردار گذشته بشوخی تمام داخل لشکر شدند و رستخیز حشر و نشر برپا کردند
خانجهان بهادر مع سرداران دیگر بر فیل سوار شده متوجه دفع شر آنها شد-
شیخ منهاج مقابل سپهدار خان و جگت سنگه هاڑه و شهزاده خان بود و رستم رائو
برابر همت خان و خلیل الله خان و بڑی خان هات تهیر با فوج جهان آشوب روبروی
خانجهان بهادر و ایرج خان رسیده زد و خورد عجیب و دار و گیر غریب بمیان
آوردند و جوقی بمقابل راجپوتان رسیده و حمله های بهادرانه آورده آنها را بی
دست و پا ساختند و شیخ منهاج از مقابله سپهدار خان رو تافته با هفت هشت
هزار سوار بر سر نبرگاه ریخته هنگامهٔ دار و گیر نهایت گرم ساخت و بهادران طرفین
داد تهوری دادند بعد از آنکه جمعی کثیر از جانبین کشته و زخمی گردیدند همت خان
و صفدر خان و جسونت بندیله زخمهای کاری برداشتند و عماری همت خان
و سرداران دیگر از بسیاری تیرباران بشکل غربال بهم رسانیده اگرچه در همت خان طاقتی
نمانده بود اما همت را نباخته حملهای مردانه می کرد و از پدر خود کمک می طلبید از آنکه
خانجهان بهادر را نیز چنان محاصره نموده بودند که جان بسلامت بردن او را دشوار
شده بود تا بکمک چه رسد در جواب طلب کمک می گفت که خدا مدد کند درین اثنا بڑی خان
هات تهیر با جمعی از بهادران نامی اسپ تاخته سردار پرسان مقابل خانجهان آمده نیزه از دو
حواله آن سپهسالار نمود خانجهان تیر بحلقه کمان در آورده براو زد که دست از کار تردد باز ماند

تا عرصه کارزار بمرتبه بر فوج پادشاهی تنگ گردید که اعدا را امید نجات نماند درین اثنا
فیلبانان زنجیر از پای فیل مست از فیلان راجه رام سنگه که بیک طرف مورچال بزنجیر و ریسمان بسته بود
برداشته و زنجیر سه چهار رسنی بخرطوم او درداده مقابل فوج حیدرآباد روان ساختند اتفاقاً آن فیل
مقابل شترنجان رسید شترنجان از غرور شجاعت حمله بر فیل آورده و بیک صدمه زنجیر فیل اسپ شترنجان
و چند اسپ دیگر چراغپا گشته سواران بر زمین افتادند و کار شترنجان تمام شد و چندین از دلاوران
دیگر نیز در زیر پا و خرطوم فیل تلف شدند بهادران فوج خانجهان بهادر فرصت غنیمت داشته
حملهای رستمانه آوردند ازین رهگذر شکست بر فوج حیدرآباد افتاد و فوج پادشاهی یکدو کروه
تعاقب نموده بفتح و نصرت مراجعت نمود خانجهان بهادر حقیقت فتح خداداد را با غلبه خصم بحضور
معروض داشته استدعای مرخص ساختن شاهزاده محمد معظم نمود پادشاه کشورستان شاهزاده محمد معظم
المخاطب بشاه عالم را با فوج شایسته و سرداران عمده مثل اعتقاد خان خلف الصدق جملة الملک
اسدخان و همت خان پسر بهادرخان و پسر اول لطف الله خان برای تنبیه فوج حیدرآباد
مرخص فرمود و خانجهان بهادر را نیز با سرداران و فوج همراهی او متعین شاهزاده نمود
بعد از آنکه شاهزاده گلبرگه را مضرب خیام ساخت برای سرانجام بعضی ضروریات چند روز در
آنجا استقامت کرد و خانجهان بهادر عرایض مشتمل بر غلبه فوج حیدرآباد و التماس رسیدن
بسرعت پیهم فرستاد شاهزاده کوچ بکوچ طی مسافت نموده چون نزدیک ملکهیر رسید خانجهان
بهادر باستقبال شتافته بعد از حصول شرف ملازمت قرار داد که قبل از آنکه سرداران حیدرآباد
جرأت مقابله نمایند بر آنها باید تاخت پیش از طلوع آفتاب باتفاق سوار شده دو سه کروه
رفته بودند که از روبرو و اطراف افواج حیدرآباد با شکوه و سطوت هرچه تمامتر جلوه نمودار
گشتند و بزبان بان آتشبار و تیر و گوله صدای دار و گیر بلند ساخته بر سر شاهزاده
معزالدین پسر بزرگ شاهزاده و خانجهان بهادر که هراول بودند تاخت آوردند بمرتبه
شوخی آغاز نمودند که نزدیک بود تزلزل در تمام فوج هراول راه یابد و در حمله اول

سه فیل معه چهار صد یا پنصد سوار و پیاده از پا درآوردند و از توپخانه شرربار برق کردار گذشته
آشوب غریب در لشکر پادشاهی انداختند سید عبدالله خان بارهه و خواجه ابوالمکارم که از
تهور پیشگان لشکر پادشاهزاده بودند باتفاق راجه مانسنگه خود را بمدد هراول رسانیده
تردد نمایان نموده بمقابله پرداختند تا سه روز آتش کارزار شعله ور بود از طرفین سوار و پیاده
بسیار کشته و زخمی گردیدند آخرالامر دکنیان رو از مقابله تافتند و قریب یک فرسخ کرده
بهادران فوج شاهزاده تعاقب نمودند اگرچه سید عبدالله خان و دیگر سرداران میخواستند
که تا منگاه دکنیان تعاقب نمایند اما خانجهان بسبب قریب رسیدن شب مانع کار نگشته
به بنگاه خود مراجعت نمود و یک پاس از شب گذشته همگنان بخیمه های خود داخل شدند و شاهزاده
و خانجهان کیفیت فتح بحضور معروض داشته متوقع تحسین و آفرین گشتند اما بسبب اهمال
در تعاقب فرمان از روی غضب بنام شهزاده و خانجهان بهادر شرف صدور یافت و اینمعنی
باعث ملال خاطر شاهزاده و خانجهان بهادر گشت و هرچند که از آنروز سرداران فوج حیدرآباد
بقصد محاربه در مقابل شاهزاده نیامدند الا آنکه گاه گاه وقت شب بطریق قزاقان اطراف
لشکر اثر سپاهی نموده بردن بان مبادرت مینمودند و بعضی اوقات روزانه نیز ازدوز نمودار
گشته بدستور طلایه گشت نموده بلشکر خود مراجعت میکردند اما شاهزاده و خانجهان بهادر که
آزرده خاطر بودند متوجه تنبیه آنها نشدند و تا چهار ماه در آنجا توقف نمودند گاهی سوار نشدند
و اینمعنی باعث مزید اعراض پادشاه عالمستان گردید و فرمان بخط خاص بکمال سرزنش
پرتو ورود افگند و بخانجهان قطعی فرمودند مصرع ای باد صبا این همه آورده تست
شاهزاده بعد مطالعه فرمان با دیده گریان و دل بریان بامداد خانجهان را با دیگر
امرای صاحب مدار فراهم نموده در باب تنبیه مخالفان کنکاش بمیان آورد چون خاطر
شاهزاده بنابر پیغامهای دلفریب سرداران حیدرآباد مائل بصلح بود و خانجهان بهادر
نیز بنابر افسردگی خاطر از جانب پادشاه و غرور سپاه خصم مصلحت در محاربه ندیدند

وبعضے امرای دیگر نیز در ینباب با وہمداستان بودند اما سید عبد اللہ خان و دوستہ
راجہ دیگر ترغیب بمقابلہ می نمودند بنابر اختلاف آرا آخر روز مصلحت ناتمام ماند روز
دیگر سید عبد اللہ خان در خلوت عرض نمود کہ اگرچہ خانجہان بہادر از سرداران دیرینہ
و کار آزمودہ وہواخواہ جہان پناہ ہست اما صلاح دولت درین ہست کہ بقصد گوشمال
اینطایفہ محیل کہ بالتماس صلح دفع الوقت مینمایند متوجہ باید شد اگر خانجہان بہادر ہراولی
قبول نماید فدوی راچنداول مقرر باید کرد والا بندہ ہراولی بشرط جان نثاری بتقدیم
خواہد رسانید و در رکاب یکی از شاہزادہ ہا کہ سرداری ہراول بنام نامی او قرار
خواہد یافت جوہر فدویت و تردد بظہور خواہد آورد بنابرین شاہ عالم بخلیل اللہ خان
سرلشکر مخالف پیغام داد کہ بسبب اغماض و رعایتی کہ نسبت بشما بعمل آمدہ معاتب پادشاہ
گشتہ ام معہذا نظر بر اصلاح کار و ابقائی دولت و آبروی شما صلاح در آن می بینم
کہ شما از قصبہ و گڈہی سیٹرم و دیگر محال سرحدی مثل کوہیر کہ بتصرف بندہ ہائے
پادشاہی در آمدہ دست بر داشتہ مراجعت نمایند تا اینمعنی را وسیلہ شفاعت ساختہ
بحضور درباب صلح معروض دارم چون این پیغام مصحوب زمرد نام ناظر محلی شاہزادہ
بخلیل اللہ خان رسید خلیل اللہ خان کہ گوش شنوا داشت بقبول اصغا نمود و شیخ منہاج
و رستم راؤ و دیگر جہالت منشان گفتند کہ این پرگنات بسر شمشیر و نوک نیزہ ہائی ما دستیاب
ہست و جنگ را آمادہ ایم باز کارزار و صف آرائی کمر بمیان آمدہ در روز اول
بمرتبہ درانداختن و زدن بان شوخی نمودند کہ یک بان وقت آوردن خوان خاصہ
اندرون سراچہ محل رسید و از صدمہ آن خوان از سر خوان بردار افتادہ و دران روز
توپہائے بسیار را کہ با فوج تازہ از نزد ابو الحسن رسیدہ بود سر دادند و صدائے
تفنگ و توپہا پی درپی بمسامع اجلال شاہزادہ رسانیدہ دست اندازی بر فوج
کہی پادشاہے نمودند ازین نوع حرکات غیرت شاہزادہ بحرکت آمدہ بہ فوج

بندی پرداخته شاهزاده معزالدین را بخان جهان بهادر بدستور سابق هراول نمود و صفدر خان و همت خان و دیگر دلاوران را برفاقت راجهای جلادت پیشه بجانب برنغار و جرنغار و بعضی را جهت کمک مقرر کرد و سید عبدالله خان را با چندی از بهادران چنداول ساخت و ملتفت خان خانی و راجه مانسنگه و سمن ربیگ و خواجه ابو المکارم را در قول با خود گرفته بعزم مقابله رو بمعرکه کارزار آورد و از آن طرف سرداران سلطان ابو الحسن باهم کنکاش نموده بنگاه را از مکانی که بود دست چهار کروه جانب راست روانه ساخته و توپها را زیر خاک کرده دو سه فوج ساخته یک فوج مقابل فوج هراول و یک فوج مقابل فوج کمک قرار داده و یکفوج شگبین با دو سه سردار شمشیر پیکار برای مقابله سید عبدالله خان مقرر کرده جوشان و خروشان جلوریز رو بفوج پادشاهی آوردند و ازین طرف دلیران بمدافعه پرداختند غرض از هر دو جانب مردان کارزار داد دلاوری و مردانگی دادند و سرداران دکن هر ساعت قدم جرعت پیش گذاشته پیکار و از اطراف لشکر هراول و چنداول فرا گرفتند در آن روز از شاهزاده معزالدین و همت خان پسر خانجهان بهادر و عقیداد خان پسر جمدة الملک تردد بهادرانه بظهور آمد و سید عبدالله خان بعد تردد نمایان فوج مقابل را برداشته بعد سرداران یمین و یسار پرداخت از اول روز تا یکپاس روز بر آمده معرکه کارزار شعله ور بود بعد از آن دکنیان رو بوادی فرار نهادند و فوج پادشاهی تعاقب کنان تا بنگاه خصم رسید و غلغله عظیم در لشکر دکن فتاد شیخ منهاج دو سوار سخندان نزد شاهزاده هراول فوج پادشاهی فرستاده پیغام داد که محاربه و دعوای قتال و جدال میان ما و شماست و ضابطه پادشاهان سلف اسلام چنانست که دست تاخت و تاراج بناموس دراز نمی کنند اگر تا راسه چهار گهری فرصت دهند که از جانب قبایل با رئه خاطر جمع نموده باز بمقابله پردازیم از طریق مروت و فتوت بعید نخواهد بود

شاهزاده معز الدین باستصواب پدر عثمان کشید یساولان برای منع دست اندازی بمال
وعیال ایشان تعیین فرمود دکنیان قبایل را بر فیلان واسپان سوار نموده طرف گدهی که نزدیک
بود روانه ساختند و سه پهری باز از هر طرف بشکوه تمام جلو ریز مقابل فوج پادشاه آمدند
ومعرکه کارزار را گرم تر از اول روز ساختند و ترددات رستمانه از هر دو جانب بظهور آمد و جمعی
کثیر از طرفین با دو فیل فوج پادشاهی از پا درآمدند واز جانب خصم شیخ منهاج و رستم راو زخمی
گشتند و بندرابن دیوان شاهزاده را دکنیان زخمی ساخته با فیل سواری او پیش روانداخته
روان شدند سید عبدالله خان باوجودیکه در همانوقت صدمه چهری بان بدستش رسیده بود
باتفاق یکی از راجها خود را بآنها رسانیده بندرابن را خلاص گردانید و زین غیرت خان
میر بخشی شاه در حوضه فیل بایک سهیلی کشته گردید و چهار پنج سردار دیگر از جانبین زخمهای
کاری برداشتند و بسیاری از مردم بی نام ونشان کشته گشتند و دکنیان تا شام ثبات
قدم ورزیده برگشتند و شب به پادشا هزاده پیغام نمودند که در جنگ صف جمعی از مسلمانان
جانبین کشته میگردند بهتر آنست که سرداران طرفین بی آنکه پای فوج بمیان آید باهم جنگ نمایند
ببینیم که خدا کرا یاوری میکند شاه عالم در جواب فرمود هر چند که درین امر صرفه با شماست که نیزه بازی
دکنی اند یعنی شمشیر و نیزه را استعمال کرده اید قبول کردیم بشرطیکه شما مثل ما زنجیر در پای فیل
انداخته جنگ نمایید تا وقت تنگی کار راه فرار که نزد ما عار و پیش شما شعار است پیش نگیرید
انها گفتند ما زنجیر بپای فیل نمی کنیم شاهزاده گفت باهم جنگ بگریز نمی کنیم آخر الامر بسبب نفاقی که
از قدیم میان غریبه و غریبزاده دکنیان بود سلسله اتفاق شان از هم گسیخت و بادیه
آوارگی پیموده رو بحیدرآباد گذاشتند چون همیان وقت صبح خبر آوارگی شان بمسامع
اجلال شاهزاده رسانیدند حکم نواختن شادیانه و تعاقب نمودن آنها فرمود ذکر
ملحق شدن خلیل الله خان بشاهزاده و رسیدن او بمنصب ارجمند
و پایه بلند چون دکنیان نزد سلطان ابوالحسن خلیل الله خان را بنارسائی متهم ساخته هزیمت

را از جانب او وانمودند تا که قاطبه با بعض دوست نمود خاطرنشان سلطان ابوالحسن
ساخت که او رجوع بشاهزاده آورده اراده نوکری آن طرف دارد و بدلنشان پادشاه
را بدظن نمود که فکر مقید کردن بل بقتل رسانیدن او قرار یافت خانمذکور بعد آگهی برین خبر بپا
جاری بخدمت شاهزاده شتافته در سال یکهزار و نود و شش هجری احراز شرف ملازمت نموده
بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خطاب مهابتخان ممتاز گردید و درهمین سال در شولاپور
بآستان بوس خلافت فرق اعتبار برافراشته بانعام پنجهزار روپیه و دیگر عطاهای اختصاص
گرفت و در سال یکهزار و نود و هفت هجری از انتقال حسن علیخان بهادر عالمگیرشاهی بصاحب
صوبگی برار مورد نوازش گشت و پس از فتح حیدرآباد در سال یکهزار و نود و هشت هجری
باضافه هزاری هزار سوار بلندنام گردید و درهمین ایام بنظم صوبه پنجاب جبهه دولت برافروخت
و در آنجا رسیده در سال یکهزار و نود و نه جان بقابض ارواح سپرد کلمه مهابتخان منعم تاریخ
فوت اوست ذکر رفتن سلطان ابوالحسن از شهر حیدرآباد بقلعه گولکنده و وقوع
خرابیها از بیحرکت چون خبر نزدیک رسیدن شاهزاده شاه عالم بحیدرآباد و ملحق شدن
خلیل الله خان بآن شاهزاده در حیدرآباد انتشار یافت سلطان ابوالحسن عنان استقامت
از دست داده بدون آنکه بارکان دولت گنکاش نماید و یا در فکر بردن مال و عیال
و ناموس خود و مردم دیگر پردازد دفعةً اول شب با جمعی از خدمه محل و صندوقهای
جواهر و هون هرچه توانست باخود گرفته رو بقلعه گولکنده آورد و باقی همه کارخانجات پادشاهی
و مال تجار زیاده از چهار پنج کرور روپیه مع ناموس سپاه و رعایا در شهر ماند و از شهرت این خبر
در آن شب قیامت عجیب و رستخیز غریب برپا گردید و چندین هزار شرفا که فرصت سواری و
برداشتن مال نیافتند سراسیمه گشته دست زن و فرزند گرفته جانب قلعه روان شدند و اکثر
زنان را فرصت برقع و چادر پوشیدن دست نداد و پیش از آنکه خبر بپادشاهزاده رسد اوباشان
و غارتگران شهر اطلاع یافته دست غارت و تاراج دراز نمودند و تمام شب در شهر بقدر استطاعت

مال و عیال بقلعه رسانیدند و صبح ناشده مردم لشکر شاه عالم بر شهر تاخت آوردند و در شهر
چه در دولتخانه و چه در محله‌ها و رسته و بازار آنچه که موجود بود از اموال پادشاهی
و امرا و تجار لکوک از زر نقد و اقسام جواهر بیشمار و زیورهای گران بها و اقمشه نفیسه از
دیبا و زربفت و خز و حریر و ظروف چینی و طلا و نقره و قالیهای سنگین که برداشتن
آن دشوار بود بخنجر و شمشیر بریده پارچه پارچه نموده از دست یکدیگر می‌ربودند آنقدر
زنان و فرزندان مسلمانان و هنود باسیری در آمدند و آنچنان هتک حرمت بجا و شهرها شد
که زبان قلم از تقریر آن قاصر است هرچند شاه عالم شهزادگان تعیین نموده در منع آن کوشید
فایده نبخشید آخر الامر کوتوال لشکر را مامور نمود که باتفاق دیوان پادشاهی چارصد
پانصد سوار با خود گرفته در گرد آوری و ضبط بقیة التاراج کارخانجات ابو الحسن بپردازد
و بعد از آن که فرستادهای ابو الحسن بهزار عجز و نیاز پیغام التماس عفو جرائم کرده و ناکرده
نزد شاهزاده آوردند شاه عالم عجالتةً شهزادگان شدید برای زجر و منع تاراجیان
و گوشمالی جمعی که آتش میزدند تعیین فرمود ازین تقید اگرچه اندکی اطفای نایره فتنه
و فساد شد اما تاراجیان ممنوع نگشتند و بعد از آن که التجای ابو الحسن به تقبل
هر تکلیفی که میان آید از حد گذشت و قریب هفتاد هزار هون نقد و جنس ابو الحسن
بضبط سرکار درآمد پادشاهزاده را بر حال او و سکنه بلده رحم آمد و التماس او بشروط
چند قبول نموده فرمود که بخدمت پادشاه معروض داشته تشفیع جرائم میشوم و از جمله آن
شروط که بمیان آمد قبول پیشکش یک کرور و بیست لک روپیه بود سوای وجه مقرری
هر سال مقید و بیدخل ساختن مادنا و اکنا که مایه فساد و باعث خرابی
سکنه حیدرآباد بودند و دست برداشتن از گدهی سیرم و کهیر و دیگر
محالات مفتوحه که بتصرف پادشاهی درآمده و چون ابو الحسن در مقید ساختن
آن هر دو کافر صاحب مدار تامل داشت بعضی سرداران عمده و خدمه صاحب

اختیار محل قتل سزاوار جانی صاحب که از دست آن هر دو کافر تنگ آمده بودند بی آنکه
ابوالحسن اطلاع نمایند بزبانی بعضی محرمان راز به نوکران همدم که بظاهر طریق رفاقت
آن کافران می پیمودند پیغام اشاره قتل کردند در حالتی که آن هر دو جفا کار ر
اجل رسیده نزدیک بتخانه متصل دیوار قلعه جهت مشورت تازه نشسته بودند بر سر
آنها رسیده و سر هر دو را از تن جدا کرده مصحوب مردم قصیده نزد پادشاهزاده فرستاد

## ذکر رسیدن عرضی شاهزاده شاه عالم درباب تقرر صلح با ابوالحسن بحضور پادشاه عالمگیر و آنچه که بعد از آن بوقوع پیوست

چون عرضداشت شاه عالم مشتمل قرار صلح با سلطان ابوالحسن از نظر انور گذشت
بحسب ظاهر منظور گردید چنانچه سعادت خان که دیوان فوج خانجهان بهادر و از تربیت
یافتگان حضور بود بجابت مقرر و برای تحصیل زر پیشکش باقی سال سابق و حال تاکید
بلیغ روانه شده و خفیه شاه عالم و خانجهان بهادر معاتب گردیدند و خانجهان بهادر طلب
حضور گشت خان موصوف اگرچه شجاع با تدبیر و کار آزموده و جهان دیده و ترددات
نمایان از و بظهور پیوسته بود اما از آنکه بنا بر وجوه چند خاطر همایون پادشاه از و منحرف
گشته بدان گرائید که بعضی امرازاده که جوهر تهوری و جان افشانی ایشان در آفاق پیچیده
بود مثل اعتقاد خان خلف الصدق اسدخان و تهورخان پسر صلابتخان وغیره را بر روی
کار آورده و اکثر فرامین مشتمل تعریف اعتقادخان و تهورخان و سرزنش خانجهان
بهادر بدین عبارت خانه زادانی که هنوز بوی شیر از دهان ایشان می آید
نسبت بان پیر سال خورده زیاده شرط فدویت و جانفشانی بجا می آرند
عز صدور یافت ازینجهت خانجهان بهادر رنجیده خاطر شده اعانت بیجاپوریان
و حیدرآبادیان نصب نظر داشته خطی در خفیه به سنبها نوشت بدین مضمون که
که بتقریب عسرت و گرانی غله اعتقادخان و خواجه ابوالمکارم وغیره را از حضور

پادشاه اجازت گرفته برای آوردن غله و رسد روانه خواهیم نمود باید که تنها یا قشون
از شمار افزون بر سر آنها چنان تاخت آورید که اسیر یا قتیل کردند اتفاقاً آن خط
بدست سعادت خان مذکور افتاد و سعادت خان بپاس حق نمک پادشاه و خاطر خانجهان
بهادر نمی توانست که اخفا و افشای آن راز نماید آخر الامر مخفیه نزد اعتقاد خان رفته
بعد گرفتن سوگندها در اخفای راز او را بر حقیقت حال اطلاع داد اعتقاد خان
نهایت متوهم گردید درخواست کنکاش نمود و بصوابدید سعادت خان چنان قرار یافت
که در خلوت بخدمت شاهزاده اظهار این امر نماید و چون شاهزاده بر مضمون آگاهی
یافت در جواب فرمود که این مذکور بخانجهان گفتن خلاف صلاح است و پذیرا نگردیدن
عرض او در باب فرستادن اعتقاد خان از مانع نشود صلاح در آنست که اعتقاد خان
را از طرف ما باید گفت که رفتن برای آوردن رسد و غله قبول نکند القصه چون در لشکر
شاهزاده گرانی غله و کمیابی کاه زیاده از حد رو داد خواستند که تا رسیدن
جواب عرائض دیگر بکوهیر رفته انتظار حکم ثانی کشند درین اثنا میر هاشم پسر سید مرتضی
حیدرآبادی که بعد نزول رایات عالیات در خجسته بنیاد خود را مع پسر بسعادت
ملازمت رسانیده مورد عنایات گردیده بود مع پسر عبدالکریم و چندی از بندهای
نامی با فوج پادشاهی و قدری جواهر و خلعت که برای ابوالحسن بموجب التماس شاهزاده
مرسل گشته بود نزدیک حیدرآباد رسید و چون زبان زد خاص و عام شده بود که
فرستادن جواهر و خلعت محض فریب است تا ابوالحسن تسلی یافته راه نورد مسلک
غفلت گردد و پسر سید مرتضی بمدد فوج پادشاهی برای تسخیر قلعه گولکنده آمده است
سرداران ابوالحسن مثل شرزه خان و عبدالرزاق خان لاری وغیره بر فوج تازه پادشاهی
تاختند و از آنکه آنها غافل بودند از جانب شاهزاده کمک نرسید میر هاشم کشته شد و بعضی
سرداران زخمی شده دستگیر گردیدند و شاه عالم بسبب گرانی غله از حیدرآباد کوچ نموده بکوهیر

رفته اقامت ورزید ودرین آوان قلیج خان بهادر عرف عابدخان بموجب حکم عالی بشهرت
تحصیل زرپیشکش با فوج شایسته نزد شاهزاده رسید وشاهزاده طلب حضور شد وپادشاه
بنابر امتداد مهم بیجاپور رایت ظفر آیت بتاریخ چهارم ماه شعبان سال یکهزار ونود وهفت
هجری بجانب بیجاپور افراشت واز آنکه در آن ایام خبر فساد انگیزی جاٹ درحوالی اکبرآباد
مکرر بعرض اشرف رسیده بود وبعد رسیدن خانجهان بهادر بحضور میان مردم معظم خان
خسر پادشاهزاده کام بخش ومردم خانجهان بهادر در جلوخانه گفتگو وهنگامه عظیم برپا گردید
وخانجهان بهادر را حکم حضور شد که بیرون رفته فهمایش مردم خود کند واطفای نایره فساد
نماید خان جهان بهادر برخلاف مرضی حضور عمل نمود یعنی بعد برآمدن از دربار گفت که بازار
معظم خان را غارت نمایند واین حرکت علاوه بیدماغی های سابق پادشاه گشت لهذا
خانجهان بهادر را برای تنبیه واستیصال جاٹ ومنهدم ساختن گڈهی سنسنی احداث
کرده آن کافر که به پناه آن گڈهی دست نهب وغارت تا نواح اکبرآباد دراز میکرد
مرخص فرمود وبعد ازان که بتاریخ بیست ویکم ماه مذکور سواد بیجاپور مضرب خیام ظفر فرجام
گردید شاه عالم وروح الله خان وغازی الدین خان فیروز جنگ ودیگر امرای نامدار آزموده
کار برای مدد محمد اعظم شاه ومحاصره وتسخیر بیجاپور مامور شدند وهریک برای اظهار
فدویت وحسن عقیدت خود کمر همت بقصد تسخیر قلعه بسته زیر پیش بردن ملچار وحفر نقب
وپر کردن خندق ویورش سعی بلیغ می نمود وجوهر شجاعت وتهوری بر روی کار
می آورد وشاه عالم بهادر میخواست که بتدبیری بر محمد اعظم شاه سبقت نماید وکلید
تسخیر قلعه بدست آرد لهذا شاه قلیخان را بخفیه جهت جواب وسوال نزد سکندر والی
بیجاپور میفرستاد واز آن طرف سید عالم نام گاه گاه پیام التیام آمیز نیز نزد آن
مهین پور خلافت می آورد وچون شاه قلیخان جوانی بود بیباک واوباش
مشرب هرگاه برای تغیر وتبدیل مردم خود بیرون میرفت بآنها می گفت که شما فهمیده

اینطرف توپ و تفنگ و سنگ بنیاد رید مردم شاه عالم را بآواز بلند تسلی می داد
که بشما از مردم قلعه آفتی نخواهد رسید مطمئن خاطر باشید این گفتگو را از افشا یافته
بگوش محمد اعظم شاه رسید و زبانی واقعه طلبان هفتند چو گوش زد پادشاه نیز کردند
و منهیان هم خبر رسانیدند که روز هنگامه پورش شاه قلی اندرون قلعه نزد سکنه
بود و ظاهر ساختند که سید عالم نام وقت شب از قلعه برآمده با شاه عالم در خلوت
همکلام میکرد و بعد از آن که بزبانی روح الله خان و سردار خان کوتوال
این خبر بظهور پیوست بکوتوال حکم شد که جاسوسان گذاشته سید عالم را که گاه
گاه وقت شب نزد شاهزاده می آید و شاه قلی بیگ را که بقلعه بود دستگیر سازد
و چون شاه قلی را دستگیر ساخته نزد پادشاه حاضر آوردند ابتداءً پادشاه بزبان
خوش و دلاسا استفسار احوال آمد و شد و سوال و جواب قلعه نمود و بعد از آنکه او
انکار بلیغ نموده از شاهزاده جواب داد حکم پیچش و زدن و در شکنجه کشیدن او فرمود
چون چند چوب برا و زدند اقرار نموده بفریاد پرده از روی کار برداشته نام چند
عمده دیگران را مثل محمد صادق و بندر ابن دیوان شاهزاده و سید عبدالله خان
بارهه وغیره ظاهر کرد و آنها را شریک بدنامی خود ساخت خلد مکان شاه عالم را
طلبیده گله و شکوه این مذکورات بمیان آوردند شاه عالم هر چند انکار کرد که شاه قلی
نوکر من نیست سود مند نشد و نفر مودند تا سید عبدالله خان را مقید و دیگران را
اخراج نمودند هر چند که خلد مکان ظاهرا در مراتب منصب و لوازم ولیعهدی
شاه عالم کمی نکرد اما در آنها رکم توجهی و بی التفاتی روز بروز می افزود و روح الله خان را
که بکثر تشفیع جرایم سید عبدالله خان کرده بود منظور نظر شد فرمود و القصه چون از مساعی جمیله غازی الدین
خان بهادر فیروز جنگ و دیگر بهادران با نام و ننگ عرصه محصوران و سرداران بیجاپور
تنگ گردید و از نرسیدن غله و کمیابی کاه مردم بسیار و دواب بیشمار تلف شدند شرزه خان

از زبانی سکندر امان خواسته در اوایل شهر ذی قعده سال هزار و نود و هفت هجری
کلید قلعه بخدمت پادشاه کشورستان حاضر ساخت و سکندر مقید گردید و صدای شادیانه
بلند آوازه گشت و بعضی مورخین تاریخ فتح مذکور سد سکندر گرفته بعرض همایون رسانیدند
اگرچه درین ماده تاریخ یک عدد زیاده میشود لیکن نظر بر وجود تناسب لطیف درین عبارت
و ملاحظه اینمعنی که در ماده تاریخ امر شگون مثل فتح و ولادت افزونی انسب است زیادتی
مذکور روا و جایز و شیخ هدایت الله وقایع نگار کل جهت داخل نمودن در وقایع این عبارت
بدستخط خاص مزین گشته مرحمت شد که بدستیاری فرزند ارجمند [illegible] غازی الدین خان بهادر
فیروز جنگ مفتوح گردید و همین مضمون در فرمان امیر خان صوبه دار کابل نیز مندرج گشت
و بعد مقید نمودن سکندر حکم عالی شرف نفاذ یافت که در ارک قلعه دولت آباد برده باعزاز
نگاه دارند و به قلعه دار تاکید شد که فراخور کفاف و یومیه میرسانیده باشد و بندوبست
مملکت بیجاپور بروح الله خان بخشی باتفاق سید عبدالله خان مفوض گشت ذکر توجه
پادشاه عالمگیر بتسخیر قلعه گولکنده و وقوع محاربات و بیان
کیفیت محاصره و تسخیر آن چون پادشاه کشورستان بیجاپور را مفتوح ساخته در اواخر
محرم الحرام بقصد زیارت حضرت سید محمد گیسو دراز از آنجا کوچ فرمود و بنام ابوالحسن
و سعادت خان حاجب حیدرآباد فرامین مشتمل بر [illegible] رسانیدن پیشکش بتاکید تمام ابلاغ
نمود و در حقیقه [illegible] شرف ترقیم یافت که ما بدولت عزم تسخیر حیدرآباد داریم درین
نزدیکی رایات جهان کشا بانطرف متوجه خواهد شد تا [illegible] در تحصیل زر نقد [illegible]
حسن [illegible] خود در تقدیم این خدمت شناسد سعادت خان سلطان ابوالحسن را امیدوار توجهات
و عنایات پادشاه ساخته برای وصول زر پیشکش سه اول و تقدیم زاید الوصف بجا آورد
و چون ابوالحسن در آن وقت آنقدر زر نقد نداشت که ادای تمام پیشکش نماید و اطاعت
امر [illegible] موجب نجات خود می انگاشت بسعادت خان پیغام داد که زر نقد در [illegible] وقت واصل ساختن بتعذر است

میخواهم که جواهر و زیور مرصع و مرصع آلات دیگر بفرستم خواجه‌سرای خود را روانه نماید
که بحضور او زیور و هر جنس مرصع که در خانه موجود باشد جدا نموده حواله او نماید سعادتخان
در فرستادن خواجه‌سرا ابا نمود و چند روز گفتگو فیمابین بود تا اینکه خبر نهضت موکب اجلال
از گلبرگه بصوب حیدرآباد انتشار یافت آنوقت ابوالحسن کسان حاجب را طلبیده عدد خوانچه‌ها
پر از جواهر و زیور مرصع معه افراد تعداد بلا تعیین قیمت دستی‌ها بسته و بر آن مهر خود کرده مصحوب
آنها نزد سعادتخان فرستاد که بطریق امانت نگاه دارد و در وقت رسیدن هر قدر زر نقد که بهم رسید
واصل میگردد و آنچه از زر پیشکش باقی خواهد ماند در عوض آن بعضی از آن جواهر مرسله قیمت
نموده حواله کرده خواهد شد باید که سعادتخان قبض الوصول پیشکش بمهر خود مع عرضداشت
مشتمل بر اظهار اطاعت و التماس عفو جرائم اینجانب بدهد تا روانه حضور نموده شود اتفاقاً روز
دیگر ابوالحسن چند بهنگی میوه برای پادشاه روانه ساخت و همراه آن سعادتخان نیز از جانب خود بهنگی‌ها
بحضور ارسال داشت یکدو روز بر آن نگذشته بود که خبر رسید که پادشاه کوچ بکوچ بحیدرآباد می‌آید
ابوالحسن از استماع این خبر مشوش شد بسعادتخان پیغام داد که مطلب ما از فرستادن جواهر و زیور
نگاه داشتن ناموس خود و توقع ترحم بود و الحال که ازین خبر کوچ یاس کلی بهم رسید و توقع
پذیرفتن التماس عفو جرائم نماند خوانچه‌های امانت ما را واپس باید فرستاد سعادتخان
در جواب گفت که چون بر من بموجب نوشته پادشاه توجه رایت ظفر آیت بدینصوب
یقینی بود نظر بپاس حق نمک و خانه زادی آن درگاه خوانچهای
جواهر را همچنان سر بمهر همراه بهنگیها ارسال حضور نمودم الحال
عوض خوانچهای جواهر سر و جانم حاضر و فدای نام پادشاه است
بر سر این مقدمه شورش و هنگامه بمیان آمد ابوالحسن فوج بر خانه
حاجب تعین نمود سعادت خان پیغام داد که درین ماده اگرچه
حق بجانب شما است اما چون من نظر بر مرضی پادشاه و پاس حق نمک خوانچها را روانه

نمودم الحال مرا چاره بجز کشته شدن نیست لیکن از کشتن من بادشاه را حجت بر شما
خواهد شد و بهیچوجه احتمال عفو جرائم متصور نخواهد بود و اگر من زنده خواهم ماند احتمال
عفو جرائم شما باقیست و بشرط حیات من هم کمر خدمت برای رستگاری شما بقدر
استطاعت خواهم بست سلطان ابو الحسن نظر بر عواقب امور عذرش مسموع داشته
دست از مزاحمتش بر داشت بل بنا بر مصلحت وقت سعادتخان را طلبیده نسبت
بسابق زیاده تر اعزاز نموده آفرین گفته خلعت و جمدهر مرصع با و مرحمت فرمود و
درهمان ایام روزی در مجلس ابو الحسن فضلای حیدر آباد و عمده از ذکر خوبی هاے
بادشاه دین پرور در میان آورده سر رشته سخن باینجا رسانیدند که طرفه حالست
که با وصف ادعای صلاح و تقوی و دانائی عالمگیر بادشاه که زبان زده خاص و عام است
بادشاه دین پناه در ایامی که تربیت خان را بحجابت نزد شاه ایران فرستاده بودند
و او از بیخردی و کج خلقی خود خفت کشیده مراجعت نمود و بسبب او میان هر دو
بادشاه مخالفت تمام بهم رسید واز جانبین کار بلشکر کشی انجامید و درین اثنا
که اسپان فرستاده شاه عباس بنظر انور در آوردند بادشاه از روی تعصب فرمود
که اسپان را مذبوح ساخته بفقرا قسمت نمایند با وصف ادعای تقوی و اتباع
شریعت غرا مرتکب چنین اسراف که خلاف شرع است کشتن محمول بر چه توان کرد بجز
اطاعت نفس سرکش با بیسی که اسپان را بصلحا و مستحقان قسمت می نمودند تا جمع کثیر
ازان بهره مند می گشتند سعادتخان سخن ساز در جواب گفت اینکه مشهور شده که بادشاه
بسبب ناخوشی از شاه ایران اسپان را مذبوح ساخته بفقرا تقسیم نمود غلط محض است
اصل حقیقت اینست وقتیکه آخته بیگی اسپان را بحضور آورده بادشاه در تلاوت کلام الله
مشغول بود بخاطر اشرف گذشت که چون دیدن اسپان فرصت طلب است باقی معتاد تلاوت
را موقوف روز دیگر داشته متوجه دیدن اسپان باید گردید دران حالت آیه کریمه که در شان

سلیمان پیغمبر علیه السلام در باب شغل دیدن اسپان و قضا گشتن نماز فرض از او و در کفارهٔ آن مذبوح ساختن اسپان تلاوت درآمد بادشاه آبدیده گردید و آن آیه را حسب احوال خود دانسته برای تنبیه نفس خویش بنسبت سینه حضرت سلیمان عمل نموده سواری آن اسپان بر خود حرام ساخته حکم ذبح آن فرمود علماء حیدرآباد بعد شنیدن اینجواب گفتند درینصورت فرستادن اسپان برای ذبح کردن بر در خانهای امرائی ایران چه لازم بود اگر تنبیه نفس منظور بود همانجا ذبح کرده بفقرا تقسیم می نمودند سعادتخان جواب داد که این شهرت نیز اصلی ندارد چه دران ایام شهرشاه جهان آباد تازه آباد گشته بود هر محله بنام امیری از امرائی ایران شهرت داشت و هیچ محله نبود که امیرے از امرائی نامدار ایران در آن محله حویلی نه ساخته باشد و درصورتیکه یکجا اسپان را ذبح مینمودند از دحام بسیار میشد و ضعفای فقرا محروم می ماندند بنابر آن حکم شد که در هر محله یک دو اسپ برده مذبوح سازند و مستحقان قسمت نمایند تا کسی محروم نماند و تقسیم بسهولت شود چون این سوال و جواب سعادتخان بافضلای حیدرآباد از روی نوشتهٔ وقایع نگار بعرض خلد مکان رسید سعادتخان مورد تحسین و آفرین گردید القصه بعد از آنکه بادشاه بمزار فائض الانوار قدوة الواصلین سید محمد گیسو دراز رفته و بیست هزار روپیه نخدمه آن درگاه رسانیده و فاتحه خوانده و استمداد نموده عنان یکران توجه بصوب حیدرآباد معطوف داشت ابو الحسن از استماع اینخبر وحشت اثر عریضهٔ مشتمل بر التماس اطاعت و عفو جرائم و باز آمدن از طریق سابق مع تحفه و هدایا مصحوب نوکران سخندان روانه نمود جواب عریضهٔ او محول زبان شمشیر آبدار مبارزان تیغ گذار گردید و در فرمانیکه بنام سعادتخان نیز فصد ورقتا مندرج شد که اگرچه افعال قبیح آن ناعاقبت اندیش یعنی ابو الحسن از احاطهٔ تقریر بیرونست اما از صدیکی و از بسیار اندکی بشمار می آید زمام اختیار ملک و سلطنت بکف اقتدار کافر فاجر داده و سادات و مشائخ و فضلا

مغلوب ساختن و در ترویج فسق و فجور علانیه بنهایت مرتبه کوشیدن و خود مرتکب کبائر گشتن و مستغرق باده پرستی بودن و کفر را از اسلام و ظالم را از عدل و فسق را از عبادت فرق نه نمودن و در اعانت کفار حربی یعنی سنبها ی جهنمی دقیقه فرو نگذاشتن و خود را درین باده نزد خلق و خالق که در منع معاونت کفار حربی نصوص در کلام الهی واقع شده و مطعون ساختن و با وصف رسیدن فرامین نصیحت آمیز بموجب مردم فهمیده آداب دان بنپنه غفلت از گوش نا کشیدن و درین ایام تخمینی یک لکهون برای سنبها فرستادن و بفرط غرور و مستی بادهٔ ناکامی بیهوده امید رستگاری در هر دو جهان داشتن سے زہی تصور باطل زہی خیال محال و بعد از آنکه ابو الحسن یاس مطلق حاصل کرد بفکر تعین افواج جهت مدافعه افتاده شیخ منهاج و شرزه خان و مصطفی خان عرف عبد الرزاق لاری و دیگر سرداران مبارزپیشه را مقرر نمود و وقت رخصت گفت که هرگاه بر بادشاه ظفر یابید تا مقدور سعی نمائید که زنده دستگیر شود و با عزاز و اکرام بیارید امرا در جواب گفتند که سینهٔ ما از دست اذیت عالمگیری از آبله گشته و جگرها از آتش نهیب و غارتش کباب شده بعد از دستگیر نمودن حرمت او نگاه نخواهیم داشت ماحصل بد و منزلی حیدرآباد سرداران مذکور مقابل فوج بادشاهی رسیده معرکه آراگشتند و چون درین وقت عریضهٔ غازالدین خان بهادر فیروز جنگ که بعد فتح بیجاپور برای تسخیر قلعه ابراهیم گڈه مامور گردیده بود مشتمل مژده فتح آن قلعه و روانه شدن خود بطریق ایلغار بحضور رسید از انتشار این خبر قدم ثبات سرداران ابو الحسن از جائے خود لغزید تا آنکه بست و چهارم ربیع الاول بیک گروه حیدرآباد که از قلعه تفاوت گوله رس بود نزول موکب اجلال شد و حکم قضا توام به تقسیم مورچال و افگندن تزلزل در اساس حیات محصوران و برانداختن برج و باره بضرب توپها و فراهم آوردن اسباب قلعه گیرے شرف نفاذ یافت درین اثنا افواج ابو الحسن اطراف لشکر آمده بجنگ در پیوستند

شروع بسر دادن توپ و بان نمودند و در آن روز
و مردم قلعه نیز بجانب لشکر پادشا دلاوران هر دو جانب داد مردانگی و تهوری دادند
بازار جدال و قتال گرم گشت المکارم با چندی از مغلان و سادات بارهه منجمله
و کشته و زخمی گردیدند و خوا ازین دکنیان رو از مقابله تافتند بالجمله بعد تعیین مورچال
ملازمان شاه عالم زخمی شدند بعد از دمدمه و تقسیم افواج بحر امواج بصید ور
و رسیدن فیروز جنگ حکم کندن نقب و درین ایام محاصره روزی مردم
پیوست و هر روز جدال و قتال بوقوع می آمد و در بردارند قلیچ خان بهادر
حکم شد که توابع محصورین را که بیرون دیوار قلعه فرود آمده اند آن دار و گیر
پدر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که از امرای ذی اقتدار بود از غایت کار طلبی پیوست
یورش نمود قریب قلعه رسید درین حین گوله زنبورک قضا بر شانه اش خورده
را جدا ساخت او از آنجا اسپ سواره باستقلال تمام بدایره خود آمد و عمدة الملک
اسد خان برائے دلجوی بعیادت او مامور شده رفت در آن وقت جراحان
از شانه او ریزه های استخوان می چیدند او باستقامت زانو زده بچین جبین
با حاضران سرگرم سخن بود از دست دوم قهوه می خورد و می گفت که بخیه دوز خوبی
بدست آمده هر چند در معالجه سعی بکار رفت اما در روز دوم یا سوم بسرپنجه اجل
دست از کارگاه دنیا برداشت و هر هفته بل هر روز بسعی بهادران مورچال پیش
میرفت روزی از آن ایام که غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مورچال را پیش می برد
شیخ نظام و مصطفی خان لاری عرف عبد الرزاق وغیره بمقابله فوج پادشاهی
آمده زد و خورد عجیب بمیان آوردند و کشور سنگه هاده زخم کاری برداشته از اسپ
افتاد و خواستند که او را بردارند مشکل شده تا اینکه جمعی کثیر از راجپوتان بکار آمدند آنگاه او را
از دست دکنیان برآوردند و چندی از دکنیان نیز کشته و زخمی گردیدند اما غلبه دکنیان آنچنان
بود که دلاوران فوج پادشاهی هر چند جلادت بکار فرمودند اما نتوانستند که لاشه ها را بدست آرند و دکنیان لاشه های

خود را بالاتش جنید لشکر شاهی بر داشته بردند آخرالامر بسعی بهادران ایران و توران و جلادت
افغانان و راجپوتان و دکنیان برگشتند و ازان روز کمتر تردد بظهور می آوردند بل شیخ منهاج
و شیخ نظام و اکثر از نوکران ابوالحسن باستمالت بادشاه حقوق ولی نعمتِ خود بطاق نسیان
نهاده رو بدرگاه بادشاه آورده بمناصب عمده و خطابها سرفرازی یافتند چنانچه
محمد ابراهیم بمنصب هفت هزاری شش هزار سوار سرفرازی یافته مخاطب بمهابتخان گردید و پیش
از همه سعی در تسخیر قلعه می نمود و شیخ نظام بعد ملازمت بمنصب شش هزاری پنجهزار سوار خطاب
تقرب خان عزِ اختصاص یافت و از جملهٔ نوکران عمده ابوالحسن کسی که تا روز تسخیر قلعه از
ابوالحسن رو نتافت بل در روز مفتوح گشتن قلعه نیز ترددی برتر از قیاس بظهور آورد
مصطفی خان لاری عرف عبدالرزاق بود بالجمله [illegible]صره بامتداد کشید و از کثرتِ
ذخیرهٔ باروت و اسباب توپخانه که در قلعه بود متصل بلا انفصال از در و دیوار و برج و بارهٔ
قلعه گوله توپ و گلولهٔ تفنگ و بان و حقهٔ آتشبازی بجانب لشکر بادشاهی میرسید و از
بسیاری آتشکاری و برخاستن دود و تاریکی آنجا ان شده بود که روز از شب ممتاز نمی شد
و هر روز بندها ی کارطلب بادشاهی تلف میشدند و زخمی می گردیدند و بهادران فوجِ
بادشاهی ترددات نمایان بر روی کار می آوردند خصوصاً فیروز جنگ و صف شکن خان
پسر قوام الدین خان داروغه توپخانه و مهابتخان با چندی از بهادران پیشتر از دیگران
در طریق جانفشانی ثباتِ قدم ورزیده کار یکساله در یکماه و کار یکماه در یک روز مینمودند
تا اینکه در فرصت یکماه و چند روز مورچال را بکنارِ خندق رسانیدند و حکم شد خندق
را پر نمایند اول خلد مکان وضو ساخته کیسهٔ کرباس برای پر نمودنِ خاک و انداختن
در خندق بدست مبارک خود دوخته فرمود که کیسه ها زود طیار کنند و دمدمه
ها بنا نموده توپ هائے بزرگ بالائے آن بگذارند اگرچه از صدماتِ آن
توپهائی قلعه کشا تزلزل در ارکان آن حصار افتاد اما از گرانی غله و کمیابی کاه نیز تزلزل

عظیم بسرزمین لشکر بادشاهی راه یافت و اکثر صاحبان استطاعت حوصله باختند و آنچه که بر سر بی استطاعتان گذشت خارج از تقریر و تحریر ست و وجه گرانی غله یکی کمی باران بود در آن سال که بر وقت خوشه جوار و باجره که عمده جنس خریف و مدار قوت غربای این ملک ست بدون آنکه دانه برآرد خشک گردید دوم آنکه دکنیان و فوج سنبها که مدد ابو الحسن آمده بود اطراف لشکر بادشاه را تاخته مانع رسیدن رسد غله گشته بودند علاوه اینکه اثر وبا نیز در لشکر بادشاهی شیوع یافت و ازین حوادث عالمی تلف گشت و بسیاری تاب گرسنگی و بی برگی نیاورده برخاسته نزد ابو الحسن رفتند و بعضی بخفیه نفاق ورزیده بمعاونت محصوران پرداختند چون ایام محاصره امتداد کشید بادشاهزاده محمد اعظم که بسبب نفاق شاه عالم برای بند و بست اطراف اوجین و اکبرآباد مرخص گشته به برهانپور رسیده بود باز طلب حضور شد و روح الله خان که از عمده های کار طلب و پیشتر سلطنت و بند و بست بیجاپور را مفوض گشته بود نیز طلب حضور گشت بعد رسیدن محمد اعظم شاه که گرانی غله از حد گذشت میرزا یار علی را که امین ورسا در کارها بود و بکمال توجهات و عنایات بادشاهی خطاب و اضافه منصب قبول نمی نمود باو حکم شد که خدمت داروغگی قبول نماید و رسد غله بر لشکر برساند میرزا یار علی چون دانست که سرانجام این خدمت از و نخواهد شد و محض بدنامی عاید حال او خواهد گردید و از در وه اعتبار بحضیض مذلت خواهد افتاد سر از اطاعت پیچیده قبول آن خدمت نکرد محمد اعظم شاه که باو نقاضی داشت چرا که مشار الیه نظر بر تقرب خود به نزدیک بادشاه رجوع بآن شاهزاده نمی آورد در حضور بادشاه زبان بشکوه او کشوده گفت که با اینهمه تفضلات و عنایات حضرت آن ناحق چه یارا که از اطاعت خدا و ولی نعمت سر پیچد به خاطر بادشاه اینمعنی گران آمد و او را گرفتار غضب سلطانی ساخت و به تجویز روح الله خان خلعت خدمت مذکور که باعث شنیدن هزاران دشنام از زبان خلائق

